بسم الله الرحمن الرحیم

سالکان مسالک سروری و گوی یابان حلبهٔ فصاحت گستری را سر رشتهٔ ... و سران افواج ارباب درایت صاحبان
سامعهٔ فطانت و کیاست را وظیفهٔ جان است که رشتهٔ مبانی نظام هر کلام و آشیده ارکان هر فصاح ختام
بحمد و سپاس ازلی پادشاهی و لم یزلی ابدی سلطانی صورت از طرق عین الکمال نمایند که جاسوسان عقول کامل و سروران جبال
هیچ عاقل و کامل را در بارگاه ذات او پیش باز نیست که ما عرفناک حق معرفتک دست ستیز کام و ... حرام ...
و هم را در مبانی که جلالش مجال گذرانی ما عبدناک حق عبادتک ذات البروج افلاک از اوج ... قدس ...
و قصور مقصور عالیهٔ ملکوت سلطانی او بارگاه آفرینش پستتر مرتبه ای که تا نه خواست با ... سمع یاوه و حضرت
جلالش بر رابعهٔ شهاب ... اراده کرده ... مقام خود ... بالای ...
... تحقیق فکر و اندیشه را در ... جل ...
... از حیطهٔ ... ارم ...
محمد ... که ... صاحب شأن لولاک لما خلقت الافلاک
واسطهٔ ... آب و باد و خاک و آتش تاج معراج فکان قاب قوسین او ادنی ... مسالک فاوحی الی
عبده ما اوحی آنکه ... عبده
... ولایت
... ولایت شعر ... سلطان ... مصطفی محمد ...
... اصحاب ... احباب ... المجلس ...

بسم الله الرحمن الرحیم

با کمال مسالک سروری و گوی بیابان علو شهامت گستری و فرمان روایان و سروران فرق ارباب راست ... جهان
سیاست سلطنت و کیاست را در عرصه جهان ... سامانی نظام ... دولت ... مکان بر قصاص ... اسما
که به سپاس ... بادشاهی و الا ... سلطان ... طرق ... کمال ... سامان ... مردان جهان
... و بارگاه دولت ... که وفاک لنحس فلک ... نظام ... و حسن ... مدینه
و سر ... که ... محال که ... نجم الاعلی ... و ... الاعلی ... قدس
و قصور ... سلطان ... بارگاه ... رتبه ... که ... صبح ... حضرت
... شهاب ... گردیده ... اراده ... مقام ... سلطان ... انواع
... خیال ... مجلس ... تحقیق فکر و اندیشه ... سایه
... الاعراب ... بخت ... زمرد ... که
... سوره ... معرفت و صاحب ... الله
و اسطه ... خاک ... معارج ... سالک ... مولی
... اکرم ... مجلس ... عباد
کری ... مقام ... و اقبال ... نمی و الی و لا
... ممالک و ولایت ... سلطان ... محمد حسن ...
... ارکان ... و احباب ... اولاد ...

و مرصعان زمره اصفیا و بدایت فرمان روایان کشور ایجاد و کارفرمایان عالم کون و فساد نهاد اقدام جهاد و اجتهاد
طریق بندگی و عبودیت نموده اند و با قدام مراحل خلوص و صفا ترک اعتبار اوج فلک اعلی سوده و بروی کحل اصطفا
سر منزل تسلیم و خرمی شتافته و ممالک شفاعت را انقطاع ابدی با قبضه اهتمام اصفیاء الله و اصفیائه و اولیائه
وارث و ارسیما امین الله علی عباده و المجاهد فی الله حق جهاده صاحب فتوت لا فتی و الی لا سیف من کنت مولاه
فهذا علی مولاه ... خلافت ... روایات ... برا وج فلک برافراخته ...
مسالک بیان را دلیل راست و ... موافقت ... سبیل ... کشور ... احصی
حصین ... علی ... علیه صلوات
الملک ... مستوار ... اکبر
و بعد ... بهر فردی از افراد او افزونی صورت ... این مدعا
عاکس ... است که حکیم علی الاطلاق برای اظهار قدرت کامله و افاضه خصوصیات و افراه اوصاف موجودات
از رکیب خانه ربوبیت خلعت حقیقت پوشانیده که قال عز من قائل کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت
الخلق لکی اعرف پس مر و بشر که به نور عقل و عرفان و حلیه دانش و ایقان آراسته و محلی است از سایر موجودات
و قرین برتری و مزیت داشت که لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم و ... است که مرتبت
... از اجزاء مخلوقات ... معرفت و عبادت که ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون ای لیعرفون
مدارج عرفان و عروج بر معارج عبودیت و ایقان منوط بر علم است که انما یخشی الله من عباده العلماء و ...
مربوط است باکتساب که ... و این معنی از قوه بفعل نیاید الا با ... و ...
و از ... این صورت ... و خارج ... سلاطین عادل ... جهاد ...
خصایل ... السلطان العادل ظل الله فی الارضین ... مقدمات ... قضایای ...
احدیت که ... است واجب و لازم است که در هر عهدی ... و هر عصری از اعصار ...
اختیار ... کفایت سلطانی ... که ... مهام ... مهام ... و قبضه اقتدار
... کفایت نظام عالم تواند ... هر کشوری ... حوادث ...
... هر ... سلطانی ... مواد ...
اقتدارش تواند ... فارغ ... آسایش ... اقدام
تواند نمود ... حسن ... و ...

وان من شیء الا یسبح بحمده ولکن لا تفقهون تسبیحهم لهذا از بدو خلقت بشر بهر عصری سروری را بقهر وجود ذوی زیب و
آرایش و عموم مخلوقات را در کنف کفایتش آرامش داده شعر چه ان رفت این دیگر آید بجای جهان را نماند ز نیکی کدخدای
تا در این عهد مجسته و اوان با انواع میمنت پیوسته که ملک جهان را پادشاه عادل باذل دریا دل سرایش داده و زمام مهام انام
در قبضه اقتدار کشورگیر جم ضمیر اثر تاثیر بخشا الملک ثمه دورنمای شاه جمجاه ملک ملک سیرت سلیمان سریرت داد و شاه
هوشنگ فرهنگ جمشید اورنگ دارای اسکندر اقبال فریدون خصال خسرو قاآن همت کسری معدلت شد ملک
بارگاه اسلام پناه مروج دین الله شهریار سماسمه مجره کمند هلال جام آفتاب غلام زحل محل مشتری عمل بهرام رزم ناهید بزم
تیر تدبیر اثیر تاثیر سحاب خدنگ سحاب آهنگ حامی ملت بیضا و سایه رحمت خدا السلطان الاعظم و الخاقان الافخم
الاکرم مالک ملوک العالم غوث الدنیا والدین غیاث الاسلام والمسلمین اجل الملوک و السلاطین قهرمان الماء والطین مالک
الملک بالارث والاستحقاق ناشر آثار المعدلة فی الاطراف والآفاق ظل الله الممدود علی الارض و مفخر الملوک و فیها
بالطول والعرض المجاهد فی سبیل الله الغازی الدین السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان سمی رسول الله ملک
محمد شاه قاجار شعر شهنشاه دریادل کان یمین جهاندار دارا وش جم تمکین قدر اقتدار و ملایک سپاه ثریا جاه
ان داور دین پناه سپهر برین کمترین چاکرش برازد جهان برحم و بخشش ازو سرفراز افسر سروری مه بخشم شد آیت
برزی خلد الله ملکه و سلطانه و ابقی فی قلب عدو سیفه و سنانه و چون شاهنشاه عالم پناه را از بدو طلوع نیر وجود مسعود
همت ملک اعتلا مصروف اعلای لوای جهاد و غزا و خاطر آفتاب ذخایر را منظور کمون قلع و قمع و رفع و دفع اعادی
و بدخواهان ملت بیضا بوده و میباشد و بدین راو بذل همت ملوکانه در تمهید قواعد لشکر و نظام و ترتیب اسباب
ترتیب اعزه و اجلال انام مصروف باشد و ضمیر ملک تاثیر شاهنشاهی مایل مطالعه کتب تواریخ سلاطین نامدار و خواقین کشورگیر
با اقتدار میباشد که موجب مزید شوق بامر غزا و جهاد و کشورگیری و مملکت ستانی گردد لهذا در اواسط شهر جمادی الاول
ختمه الله بالخیر والاقبال من شهور سنه هجری که رایات نصرت آیات بعزم قمع ترکمانان ضاله شقاوت منشان و نیز بدین
صفحات خیمه و خرگاه بر افراشت و ساحت فیروزه کوه محل نزول موکب فلک فرسا بود کمترین بنده جان نثار
و کمین غلام صداقت شعار محمد رضای تبریزی را که از عهد مهد الی العهد که از فرمان افزون است قلم و او سر زخط فرمان و
فدویت بر این آستان آسمان نشان است و چون دولت علیه مشغف زبان اروپا و فرنگستان را آموخته ورقه چند از
فنون غریبه بر خدمت وجود نابود دوخته است معروض حضور اعضا فرمودند و بدین مرحمت عظمی بر فلک پیر و چرخ اثیر نام
مباهات و افتخار فرمودند پس بخطاب وحی اداب و الفاظ در نسیم پس از اظهار مراحم خسروانه و بذل اشفاق ملوکانه
مأمور بترجمه کتاب تاریخ سلطنت آثار امپراطور اعظم ممالک فرانسه ناپلیون حشمت مغفور که در امور لشکر و لشکرگیری و مملکت

کشائی عدیل و نظیر در عرصه مه تدبیر و شرف و لوازم حزم و حیلت عجیبه بر حسب اراده و اقتدار کرده و هر بوده ازروی کمال عدالت
وزراهت روی غربیه مسخر ممالکی بنهادی گرساله باهام ثبات رای توام هر عقده ازان کار کشودی و قدم در هر مسلکی
نهادی گرسکان تدابیر صاحبه گوی مسابقت از همگنان ربودی شرح رنجی وقایع احوال و بعضی بشارت و حسن خصایل و حشمت
و کارروانی و دولت و مملکت ستانیش از مطالعه ابواب کتاب استنباط میشود فرمودند که چون از زبان فرانسه بانگلیسی ترجمه
و طبعش گردیده بود از آن بزبان لغت فارسی ترجمه نماید تا طالبان دقایق روزگار آن مملکت گیری و رهروان طریق
مجاهدت و نام برداری راهرو شوق و سر رشته توانند بود و بر بصیرت و جرات مشتاقان شوق فدویت و جان نثاری دولت
ابدمدت توانند بود و از مطالعه غرایب امور و نوادر صادرات ان عجیبه ادوار عاده و وفور شوق جان نثاری و خدمتکاری
هر یک از چاکران دربار سلطنت افزون و موجب مزید جهاد و غزا در راه دین و دولت ابد مقرون گرد و از ظهور این
مرحمت سر بر اوج فلک رسانیدم و زبان اراده ترجمان بدین کلمات ترنم کرد ابیات شکر خدا که هرچه طلب کردم
از خدا بر منتهای همت خود کامران شدم پس حسب الامر والاوامر فدویت و اهتمام خدمت بسته بانجام فرمانش
همیون نشستم و ابواب تردد بیگانه بر رخ بستم و هم در التزام رکاب ظفر انتساب همایون دارو دی فلک نمون مشغول
خدمت مذکور بودم تا آنکه موکب آفتاب کوکب پس از انتظام مهام صفحات خراسان و خوارزم برای آسایش از وج
منصوره مستقر خلافت عظمی رایات فلک فرسا شعشعه کش گردیده تاکنون بخدمت مقرر مشغول بود و نسبه جمیه و نکار
کل غیرت و لیل سنه که مجدد امر کب جهان گشا نهضت آرای صفحات هرات و خوارزم و اعلام ظفر فرجام منحیز
ان ممالک عازم بود هم برای اتمام فرمایش ما مور و از سعادت التزام رکاب فلک اسراب همیون که مهمای سر لوحه
مقصود فدوی جان نثار بود محروم و متوقف و قعود و از انجلاد البامره و ام ما مور و محکوم فرمودند که پس از اتمام کتاب
رکاب نصرت و سعادت انتساب ملحق و شرفیاب شود حسب الامر قدرقدر از آخلاف برگ عجز و جهد بر میان
فدویت بست تا در خط فلک رتبه طهران صانها الله عن السوانح و حرائها عن طوارق الحدثان که خلافت با آیت باهره را
مقر سلطنت دولت قوی شوکت قاهره را مستقر و بدین راه با اتمام اختصار کرده و درچرخ هم سر بل از مقر مهر و منشیر
قمر رزمهت سمت تمام و صورت انجام بذیرفت رجا و مرتجی از درگاه واهب العطایا و رازق البرایا این است که در
دربار آسمان بارگاه فلک خرگاه سپهر مدار شاهنشاه انجم سپاه جم وقار و شهریار سلیمان جاه و فریدون اقتدار مقبول
انظار مهر آثار همایون و مطبوع طبع کیمیا آثار آفتاب مقرون افتد که از این موهبت عظمی و کرامت بی انتها
و مباهات بر اوج افلاک و سماوات سایم و بین الاماثل والاقران قرین سربزی و ناروغی آیم تا این
نابود ماند کان فدویت نشان از کیمیای قبول انظار مهر آثار خسروانه روحی و روح ما اعداه فداه قابل رواج و رایج

موجودات آمده بود و چند از هستی کمترین غلامان جان نثار حضور ارکان از لمعات آفتاب مراحم و عطاف خاطر مهر
مظاهر شاهانه خلد الله ملکه و سلطانه الی یوم القیامه شایان عنایش در روزگار و روز در عالم وجود گردد و گرنه با بدان مقصد
عالی نتوانیم رسید ان انسه علی ذلک وهو حسبی ونعم الوکیل در اول کتاب بود که روح ناپلیون [illegible]
اسکندر و قیصر نام نوشته اند ناپلیون خواهشت بالاتر از آنها نشنیده اند که چشمه ماده و دنیا چنین کارهای بزرگ کرده هم
توجه کرده و به جهه استحقاق باید این جانشینی ناپلیون شروع کشتن اینها [illegible] کرده بعد از اتمام شدن آن دو بزرگوار تصدیق کرفته [illegible]

جلد اول — بالاتر از خورشید نامه — وقایع احوال

ناپلیون که در فرنگستان او را بناپارت میگویند مشتمل است بر چند فصل **فصل اول** در بیان اصل و نسب و ابتدای احوال

شارح این وقایع مذکور مینماید که در باب تولد و اصل و نسب و نجابت ناپلیون اختلاف و گفتگوی بسیار است اصح همه
اقوال این است که او در پانزدهم شهر آگست سنه ۱۷۶۹ عیسوی مطابق اواسط تابستان سنه ۱۱۸۰ هجری در جزیره کارسکه
[illegible] متولد شد و در [illegible] فطرت او هرچه گفته اند حکایت خلاف واقع است و اسکندر خاندان او [illegible] بوده اند [illegible]
عامه که وجه مخارج انحصار مردمان دولت و دین دارا [illegible] ترتیب ثانیه محقق است لاکن این نوع تحصیل [illegible]
اکثری از اولاد نجبا که خاندان انجا بالضاعت بوده اند در ان مدرسه ها تعلیم میگرفتند و او [illegible] ناپلیون در مدرسه
که یکی از مدارس نظامی دولت فرانسه است مشغول تحصیل چهارده ساله بود پدر او عرض حالی به وزیر جنگ دولت [illegible]
و در ان عریضه سبب [illegible] خود را مفصلا شرح داد که چون مخاصمه در میان اهل ولایت [illegible]
مخاصمه بودم از آن جهت بزرگان این [illegible] گرده املاک موروثی مرا که گذران عیال من [illegible]
ضبط و نیز عرض داشته [illegible] که التفات نموده منصب [illegible] در توپخانه به ناپلیون تفویض فرمایند
که حکایت او [illegible] در مدرسه نظام داخل سازد وزیر جنگ در پشت عریضه نوشت که هرگاه [illegible]
مضایقه نیست و در حاشیه عریضه مرقوم نموده بود که ما دامیکه ناپلیون در مدرسه میباشد برادر او را داخل مدرسه
کرد چرا که قانون فرانسه این است که دو برادر در یک مدرسه نمیگذارند مگر برادر اولی منصب داده بیرون کشند
بعد برادر دیگر را جهة تحصیل اندر مدرسه برند وقتی که ناپلیون پانزده ساله شد او را از مدرسه بیرون آورده و به مدرسه
نظام واقعه در پاریس که مقر سلطنت مملکت فرانسه است داخل نمودند که در آنجا نیز تحصیل کرده مرتبه کمال رسید
قانون متداوله دولت فرنگ که مذکور شد ما دام که ناپلیون در مدرسه بود برادر او را به مدرسه داخل نکردند در [illegible]
بدرجه صحت رسید که ناپلیون لاکن از خاندان بزرگ بوده و در نجابت او [illegible] نیز ملاحظه شد که
آبا و اجداد او به واسطه بعضی حوادث و عوامل که تفصیل آن خالی از تطویل نیست از ایطالیا به کارسکه آمده

در ایام زمستان سنه عیسوی مطابق سنه هجری که زمستان سختی بود و برف شدیدی افتاده بود ناپلیون
بجهة زیادتی برف از گردش و تفرج که بآن معتاد بود بازمانده و چاره نداشت مگر آنکه هر روز با جوانان مدرسه
در ایوانی که در آنجا بود بسر میبرد و از این حالت نیز خستگی بهم رسانیده بجوانان مدرسه گفت هرگاه شما با من کمکی
و آلات قلعه سازی فراهم آرید در صحن وسیع مدرسه برف را انباشته قلعه و برج و بارو و سنگر ترتیب دهید تمرینی بعمل آورده خود را
مشغول سازید و تفرج حاصل نمایید این تکلیف را جوانان مدرسه قبول نمودند و اسباب سرانجام کرده قلعه از برف
در صحن مدرسه ساختند بعد از اتمام قلعه ناپلیون گفت باید خود را تقسیم نموده محاصره قلعه و یورش آن قدام نمایم
و حمله بردن بر سر قلعه و یورش را بعهده خود گرفت و هر خدمتی را بچند نفر از ایشان مفوض داشت و تسخیر قلعه در
چهارده روز طول کشید و در حین حمله و یورش گلوله زنی در کار بود و عاقبت الامر بجایی رسید که سنگ ریزه
و ریگ در برف داخل کرده بهم انداختند چند نفر از محصورین و محاصرین زخمهای نمایان خوردند تا آنکه دعوا
باتمام رسید مولف این رساله که رفیق مدرسه ناپلیون بوده در ایام فترت از او در محضر خاص خود کرده و او را
نام داشت حکایت میکند که از این گلوله و سایر حربه زنی در آن دعوا من از همه بیشتر صدمه خوردم و میگوید
ناپلیون در آن اوقات در فکر تحصیل علوم حکمت بوده و در ایام تعطیل با او صحبت میکرد بسیار صاحب کمال
بود و در باب سلطنت و قوانین دولت و آداب تجارت گفتگو میفرمود و از جوانان مدرسه صاحب منصب
تعین کرده هر یک را فراخور مرتبه کمال آنچه گذشته بود و در ایام عید که اعیاد متفرقه که اهل شهر در مدرسه می آیند
گزارش عمل اهالی مدرسه منع نموده باشند از جوانان مدرسه صاحب منصب قراول تعین نموده بود که اهل
بیرون داخل نشوند در عید سنت لویس که یکی از اعیاد متفرقه آنهاست جوانان مدرسه اوضاع عمل [illegible]
احوال او را بوضع تماشاخانه آشکار نمایش داشتند زن دربان مدرسه خواست بدون گذشتن داخل مدرسه شود و قراول مانع
شده و از آنجهة غوغای عظیم برپا شد از اتفاق سرکرده قراول امروز ناپلیون بود و قصه به او خبر شد حکم داد که آن زن
که بجز پنهانی داخل شده است بیرون کنند بهیچ کس نباشد بلکه رفع غوغا شد و چون ناپلیون در سر سفره معلم کل شام تجدید کرد حسی
از عدم سیر [illegible] ناپلیون را بخجالت داده باشند مضمحکهای ناپلیون نسبت به آنها که بنا خیال بزرگ بود
کارسکه بود نمودند و چند بار شد که ناپلیون با او اخلاص داشت ناپلیون گفت پدر بسیار بزرگی بود و من مرگ
پدر خود را اصلاح نخواهم کرد که نایب پادشاه بود و تصدیق کرد که باید کارسکه با فرانسه متفق شوند سزاوار
او این بود که پیرو تابع پادشاه باشد و مباد او گشته شود ناپلیون در سن پانزده سال و دو ماه بود که در مدرسه برین
او را به تعلیم خانه کرد که در پاریس است فرستادند وقتی که داخل تعلیم خانه شد اوضاع آنجا را ملاحظه نمود

مخارج و خوش گذرانی بسیار بجهة انها ترتیب داده اند فی الفور عریضه در این باب بمضمون بزرگ مدرسه مرقوم داشت
که با این وضع ترتیب و مخارج جوانان مدرسه فی الحقیقه بسیار خراب کننده دولتست چرا که نتیجه قانون این اسراف
و خوش گذرانی را که در مدرسه مترتب گشته جز این نمیشود که جوانان مدرسه که از اولاد نجبا نمیشوند لذت خوش
گذرانی را می فهمند و از کبر و غرور آگاه میشوند وقتیکه بخانه خود مراجعت مینمایند بعوض اینکه از دیدن عیال خوش
حال باشند خجالت از فقر پدر و مادر میکشند و بخانهای محقر خود بچشم حقارت نظر مینمایند از این گذشته وقتیکه
متعلمین در اوایل جوانی در مدرسه اسباب تجمل مهیا داشته صاحب اسب و نوکر شده و شام و نهار و اکل و شرب خوب
صرف نموده از زحمات لشکریه غافل مانده و در مقام ضرورت بطریقیکه منظور اولیای دولت است ادای
خدمت نمیتوانند برآمد بنابراین لازم است که جوانان مدرسه از اول بانجام زحمات و خدمات که منسوب ایشانست عادت
نمایند از قبیل پاک کردن رخت و چکمه و کفش و گذران خرجی که انهارا قوی و چالاک نماید و نان سیاه و صالدات خوراک
انها باشد و مادامیکه منصب بانها داده نشده باید بهمه زحمات آشنا باشند و کارافتاده شوند که توانند سختیهای اردو
و زحمات سفر جنگی و جوار [?] را تحمل شوند با وضعی که متعاد شده اند بعد از اعطای منصب بجای صالدات توپچی خود
همان قرار تعلیم نمایند مولف گوید باپلیون در سن شانزده سالگی باین طریق در امورات دولتیه تعقل میکرد و علامتش
این است که در ایام اقتدار خود مدرسه نظامی ساخت و همان قواعد مذکور را قرار داد و منمود و چون از زمان تربیت اهالی بسیار کج
بود و در امور دولتیه هرچه نظر او می آمد بدقت تمام او را ملاحظه نموده رای خود را در آن باب بتحریرات و عبارت تمام بی پرده
آشکار میساخت از آنجمله جوانان مدرسه از راه حسد طالب بودند که او زود از مدرسه بیرون برود بنابراین وقتیکه معلمین [?]
قانون بجهة امتحان جوانان مدرسه داخل مدرسه نظام شدند سایر [?] آن مدرسه با وجود یکه در علم بیشتر و پیشتر از باپلیون بودند امتحان
او را مقدم بر خود داشته معلمین مزبور بعد از امتحان کمالات او را از مدرسه بیرون آورده بمنصب نایب دویمی توپخانه
منصوب ساختند مولف گوید چون من در هر حال با باپلیون بودم وقتیکه او را در توپخانه مقرر داشتند چون من هنوز [?] تمام
در شغل مزبور داخل نشدم لابد مانده بپای تخت فرانسه رفتم و بصوابدید شخصی یکی از مدرسهای بزرگ جرمن رفته در آنجا مشغول
تحصیل علم ادیان شدم چندروزی نگذشت که صدای غوغای اهل فرانس بلند شد انقلاب عظیمی برپا شده و فتوی
قتل شاه فرانس داده شد چندی در مدرسه نظام مانده در سنه عیسوی مطابق سنه هجری مراجعت بپاریس کرده
باپلیون را ملاقات کردم و تجدید عهد شد که اگرچه من بی اوضاع بودم لاکن او از من بی اوضاع تر بود او در دیوانخانه
جنگ استدعای ماموریت مینمود و من در دیوان وزیر امور خارجه مشغلتی میخواستم در اوایل تابستان سنه هجری شورش
عظیمی در پاریس برپا شد قریب شش هزار نفر از اهل شهر جمع شدند و در استقرار آدمی اهالی آنجا عمارت [?]

بر خوا

میرفتند من و باپلیون حاضر بودیم باپلیون وقتیکه مشاهده این احوال کرد بی اختیار فریاد بر آورد که چرا عوام الناس را
اینقدر جری کرده اید چرا حکم نمیدهید که توپ بار انگشته تا آرام بگیرند و در شب بعد از آنکه با هم شام میخوردیم از اول
تا آخر صحبتش در همین باب بود و نتایج این غوغا را بیان مینمود و در هیچ خطا نکرد و هرچه گفته بود همان طور شد چنانچه
در همان وقت ماه که اواسط سنه تابستان بود نزدیک رسید که از روز بروز هلاکت نام نهند علت اینکه در حین انقلاب
بسیاری از اهل شهر در معرض قتل در آمدند بعد از آن باپلیون بجزیره کارسکه رفت و باز مراجعت بپاریس کرده و منصب
سرتیپی رسیده همراه اردو بسر قلعه تولان که در تحت دولت انگلیس بود رفت و این اول سفر باپلیون بود و در محاصره
این قلعه خدمات بسیار کرده و در سنه دهم هولای که اواسط تابستان سنه هجری بود وکیل رعیت که همراه لشکر فرنس در ایطالیا بود
او را بانجا برده که یکی از قراولهای کومک بود مامور کرد که در آنجا با وقایع نگار دولت در چنین مواد با کارکنان دولت
جنوا گفتگو نماید و در حینه سیاهه باپلیون داده فرمایشات مخفی دولتی با و نمود که از چگونگی اوضاع انها علم بهم رساند
و این ماموریت دلیل آنست که باپلیون با وجود یکه از وقت جمهوریت انجا مرتبه اعتبار نزد وکلای رعیت بهم رسانده
که او را بانجام مصلحت را بر چنین کار با منتخب نمودند باپلیون حسب الحکم رفته و خدمات محوله را بخوبی انجام داد مقارن این حال
قرار تازه در جمهوریه شد و وکلای رعیت را که در عساکر ایطالیا بودند معزول و از لقب نهاده بودند احضار کرده دو نفر
وکیل دیگر فرستادند از اغتشاش آن روز با در کار بود و این دو نفر بجهة عدم استحضار احکامی که در اول ماموریت باپلیون
شده و بجهة منفعین بشوکت و جلال او که روز بروز در تزاید بود حسد برده امر بانحطاط رتبه کرده حکم عزل باپلیون و
او را محبوس ساختند و حکم دادند که بپاریس نزد وکلای جمهوریه برده باشند مولف گوید هرگاه این عقیده سرشته پیش اتفاق
افتاده بود و او را نزد وکلا برده بودند و او در مقام امتحان بر نمی آمدند محتمل بود که چون مهیب و نخبه که آثار شجاعت و دلیری از
ناصیه احوال او ظاهر بوده هیبت سال دیگر [?] کسی اقدام در روز و حکمها از او صادر شود و مجموعه از عجایب روزگار خواهد شد
مولف گوید وقتیکه باپلیون را از منصب معزول و حبس کردند شرح مبسوطی بان دو نفر وکیل نوشت که شما مرا از منصب
معزول ساختید حقیقت این است که قبل از آنکه حکم عدالتخانه در باره من جاری شود و بدون سوال ثبوت تقصیر مرا
در حق من ناحق حکم صادر نمودید وقتیکه اغتشاش در دولت واقع شود و کل مردم از نوکر و رعیت در ضعف بودند یکی جان
و یکی دولتخواه مشخص است که خاین را بجهة پاسبانی دولت مراتب بجهة دفع انها باید نمود لاکن ظلم کردن در باره دولت
خواه صادق که صدمه زیاد دیده است و ضرر آن بدولت خواهد رسید وکیل رعیت حکم بر خیانت دولتخواه جاری نمیتوانید کرد که
مگر شهود امینی اقامه کرده باشد که بان اجرای شهادت کنند حال مرا از کدام صنف میگیرید خاین یا دولتخواه اما من همیشه
جمهوریه بوده ام و کوشش کرده ام و با دشمن ولایتی و دشمن خارجی انها جنگ کرده ام با وجود اینها چگونه مرا خاین بخوانید

وحال انکه حرفی از من نشنیده اید و سؤالی از من نکرده اید قطع نظر از انجا اول مرا خاین خوانید بعد از ان صندوق
نوشته جات مرا مهر کنید و همه را بخوانید هرگاه چیزی پیدا میکردید و خیانت جمهوریه ظاهر میشد انوقت مرا خاین مینامید
و حکم قتلی از برای من تحقیق نمایید در صورتیکه عجز از جواب مرا بگیرید و حال انکه عکس ان در باره من عمل آورده اید و حال
خواهش مینمایید که بپاریس بروم که در انجا مرا امتحان کنید و حکمی هم بدست من داده اید که از ان حکم خیانت من
ظاهر میشود در صورتیکه چگونه میتوانم بپاریس بروم اگرچه من یک نفر دولتخواه یکتا هستم که مرا بخیانت متهم ساخته اند
ولاکن وکلای جمهوریه هر قراری در باره من بدهند نمیتوانم شکایت نمایم ای سالقس شما بهتر می شناسید از شما
سؤال میکنم آیا در این چند سال خلافی از من دیده اید که دلیل بر خیانت من باشد ای لبنتی اگرچه شما مرا می شناسید
ولاکن یقین دارم تا حال دلیل خیانت من بر شما معلوم نشده است آیا سزاوار است که دولتخواهان ولایت
و دولت مثل من سرکرده را که وجودش بجهت رفاه جمهوریه مصرف نموده است فدا کنند من مضایقه از
دادن جان ندارم مردم تجربه رسانده اند که همیشه مردن را آماده ام و زنده گی را وقعی نگذاشته ام و تا حال چیزی
که مرا زنده داشته است امید است که شاید روزی بشود که وجود من برای مملکت و دولت درکار باشد مورخ گوید که
همینکه این نوشته مشتمل بر صداقت و جرأت ناپلیون بود تأثیر تمام در دل آن دو نفر وکیل نموده فوراً انحضرات بسیاری
بطور خوب در باب عمل ناپلیون نمودند و در تاریخ سیوم اغست سنه مطابق اواخر تابستان سنه هجری ؛ وکلای
جمهوریه حکمی نوشتند که چون مرقب و اهتمام تمام نوشته جات ناپلیون را بتفصیل دیده و رسیدیم خبری که دلالت بر خیانت
ناپلیون کند ملاحظه نشده و ملاحظه همینکه وجود او در سپاه کردانی دولت منفعت عظیم دارد و او را اطلاقاً از حبس
و قید مرخص نمودیم بسبب همین حکم ناپلیون از حبس خلاص شد **فصل دوم در تسخیر قلعه بندر تولان**

تولان معظمترین بندرهای دولت فرنس است که مجموع کشتیهای جنگی از دولت در انجا مجتمع میگردد
و در ایام جدال دولت فرنس و دولت انگلیس لشکر فرستاده بندر مزبور را بقهر و غلبه تصرف نمودند جمهوریه فرنس لشکر
فرستاده مجددا انجا را محاصره کردند ناپلیون با توپخانه و اسباب جنگی خود مامور بتسخیر انجا شده همینکه رسید دید لشکر
فرنس در حوالی قریه بوسط که متصل با نجابت جمع شده و در تدارک میباشند که کشتیهای دولت انگلیس و سایر دولتها
که با انگلیس متفق شده و در انجا مجتمع بودند بسوزانند ولکن جهت باطنی که گرد این بود که چند نفر از سرکردگان
توپخانه که در ایام شورش فرنس اخراج شده بودند جمع آوری کرده و بنای گرفتن توپچی و توپ درست کردن گذاشت
در عرض شش هفته علاوه اسباب دویست عراده توپ را در نهایت آراستگی سرانجام نمود و کرنل قندی اسم
قورخانه کرده شهر مرسیل که در ده فرسخی تولان است برای انجام قورخانه تعین داد و لشکر با در کنار آب

ترتیب داده و پیش برده و از ضرب گلوله توپ و کل خمپاره کشتیهای بزرگ را شکسته و چند جهاز کوچک جنگی غرق
شد آخر الامر کشتیهای انگلیس مقهور ا بعقب نشسته ترک مکان اول نمودند و در این بین بر دور لشکر زیاد میگردید مجمع وکلای
جمهوریه در باب امر محاصره تفصیله دستور العمل فرستاده و در انجا طریقه جنگ و مکان جدال و محل توپ و لشکر قلعه گیری
معین فرموده عساکر را مشغول بسان ساخته بودند که لشکر با بصیرت اقدام بجنگ نماید و همه انها در توپخانه مهندسین دولت
خبار اول کرال که در مهندسی منصب جنرالی و در ان فن ید طولانی داشت مرقوم داشته بود بعد از ان سردار افواج
و چند دسته از مهندسین با یکی از وکلای دولت وارد و از احکام انجا ظاهر شد که باید بامر محاصره شروع کرده بپایان
وکیل جدید الورود و اکرس نیش اول قرار داده و احکامی که از پاریس آورده بود همه را خوانده و رسیده و بعد از خواندن
دستور العمل ناپلیون که انوقت در توپخانه منصب سرتیبی داشت پیش از رسیدن احکام کلیه بدقت تمام اراضی
و اطراف تولان را ملاحظه و آگاهی تمام حاصل ساخته بود و وضع گرفتن انجا را بطوری که قرار داده بود بهمان
طور قلعه مزبور مفتوح گردید و احکامی که از دولت فرستاده بودند قبول نکرد و گفت این دستور العمل و چنین مکان
بکار نخواهد خورد و محاصره با ضابطه در این جا دلیل بر زیان و مصرف است جائی من دیده ام که هرگاه انجا را بدست
آوریم و پانزده یا بیست خمپاره و سی چهل توپ و چند کوره بجهة گرم کردن گلوله در انجا ترتیب نمائیم از انجا میتوانیم
علی الاتصال کشتیهای جنگی انگلیس را بضرب گلوله عاجز کنیم ناپلیون این مقدمات را دلیل کلی قرار داده و حکم فعلی گرد
که بسبب ولا اول عساکر انگلیس و لشکر دوستان انها بی ننگ تنگ عساکری که ساخلو در قلعه تولان میباشد کشتیها
پر کرده و ما فی کشتیهای جنگی فرانسه را که بالفعل در تصرف انهاست با انبار و قورخانه و تدارک که در قلعه
موجود است آتش زده بیرون دهند هرگاه چند هزار نفر ساخلو در قلعه میگذارند حال یورش و حمله مطلقا ضرورت
بلکه همان مکان را که من دیده ام بدست بیاورم و مکان مزبور در جبل با نام که قریه و احیط بود که سپهسالار لشکر نشان
داده بود و منع قبل کرده بود که هرگاه انجا بسطلیان صالدات بگذارند و قلعه تولان را چهار روز خواهند گرفت
از وقتیکه ناپلیون انجا را دیده بود و سردار لشکر انگلیس نیز از عیوب انجا آگاه و چهار هزار صالدات انجا مقیم ساخت
و جوبهای کوه مزبور را مجموع زراشده و هرچه در قلعه تولان از اسباب و علمه بود در انجا بکار برده و اطراف آنرا
قلعه بندی کرده اسمش را جبل الطارق کوچک نهاد و ناپلیون باز اظهار نمود که گرفتن این مکان نباید بهجوم صالدات
عمل آید بلکه چند سنگر در حوالی ان باید ساخت که توپهای بیست و چهار پوند و خمپاره های بزرگ سوار آن کرده
جان پناه لشکر انگلیس را بضرب گلوله شکسته و خراب کرده و گلوله توپ و خمپاره مانند تگرگ بمیان قلعه باید انداخت
و چند هزار صالدات در کمین بایستند که از ترتیب این مقدمات قلعه مزبور را در چهل و هشت ساعت تماشا

مسخر خواهیم نمود و هنگامیکه ناپلیون این حکم قطعی را اظهار کرد و روز دیگر قشون قلعه پیش آمده بود و ذکر زبان می آوردند که این
قلعه متصرف لشکر جمهوریه خواهد آمد هندسین مأموره در طرح ریزی با ناپلیون مباحثه بسیار کردند آخر الامر چاره جز این
ندیدند که قرار داد ناپلیون باطل شود و نه دستور العمل کلا متفق الرای گفتند طرح ناپلیون سوای دستور العمل دولت
الحاصل بعد از گفتگو از قرار طراحی ناپلیون مشغول امر محاصره شدند و در اطراف جبل الطارق پنج شش لشکر بزرگ
داده و مخفی از دشمن لشکر مضبوطی در مقابل قلعه مبارکت ترتیب داده هشت توپ و چهار عراده خمپاره بزرگ
در آنجا گذارد که دشمن مطلقاً اطلاع بهم نرسانید منظور ناپلیون این بود که از این لشکر دشمن خبردار نشود تا آنکه
کار محاصره از هر طرف تمام شود و هنگامیکه حمله و هجوم صالداتیکه در کمین است برسد حکم بآتش افشانی آن توپها صادر
کرد و چند روز قبل وکلای دولت برای ملاحظه لشکر رفته بودند بر سر توپهای مزبور رسیده توپچیان مذکور ساخته
که این لشکر هشت روز است باتمام رسیده و تکوپ انداخته نشده و حال آنکه گلوله اینها بهتر از گلوله توپ سایر لشکرها
کار خواهد افتاد وکلای دولت بدون آنکه جهت سؤال کنند حکم بآتش افشانی توپ و خمپارهای مذکور کردند و توپچیان
بالکمال شعف مشغول آتش افشانی گشته خبار آل اوحاره سردار لشکر انگلیس از دیدن این احوال پریشان حال شده و از
ساختن لشکر باین نزدیکی بسیار متعجب شده و حکم داد که باید در طلوع صبح با چند هزار صالدات یورش برده لشکر
مزبور را از او قشون در مرکز جناح لشکر فرانس ترتیب داده بود و جناح مزبور شش هزار نفر بودند که با این قلعه اوج
ملکت متمکن شده بودند بوضعی که هر گاه احدی از قلعه تولان بیرون می آمدی و دیدند نظر زیادتی فاصله با این دو قسمه
همان شش نفر نظر فیقی دور از یکدیگر مکان گرفته بودند که هر یک لابد راه و به دشمن داده باشند خبار ال اوحاره
قبل از طلوع گرفتن لشکر مزبور را منضم شده با شش هزار صالدات انگلیس و اسپانیول از قلعه بیرون آمده لشکر توپ
ناپلیون هجوم آور شد از هر جا که گذشت مانعی برای او روند داد بمرتبه که فوج محافظان قبل از او بلشکر رسیده بودند
و توپهای لشکر را کلاغ کوب کرده و در این حال از طرف لشکر انگلیس الامان حاضر باش کل لشکر زده شد خبار آل
دو قامیر که از روزها سردار لشکر فرانس بود و محول بود بلشکر از طرف لشکر توپها قرار داد و صالدات در آنجا نگاهداشت
که هر گاه لشکر توپها گرفته شود از آنجا هجوم آورده دشمن را از لشکر بیرون کنند و از آنجا راه محفوظی از سنبد و خوب
ساخته که از نظر دشمن مخفی و محفوظ بود و خود در آن شکست نگاه کرده دید دشمن بعد از گرفتن لشکر توپها در همین وقت
آماده جنگ شده فی الفور یک فوج صالدات برداشته از همان راه محفوظ خود در لشکر رسانیده و طرف یمین
لشکر انگلیس را بگلوله گرفت خبار آل اوحاره تصور کرد که لشکر انگلیس از راه غفلت از یمین به میان تفنگ می اندازند
فوراً بیرون دویده دست او زخم گلوله برداشت یکنفر سرجوقه از عساکر فرانس دویده دست خبار ال مزبور را گرفته

بعنوان دستاق از همان راه بلشکر فرانس برد احدی از لشکر انگلیس خبردار نشد و خبار آل دوقامیر با افواج فرانس خود را
بپای قلعه تولان بلشکر مزبور رسانید از این نوع حرکت لشکر انگلیس مأیوس گشته پریشانی کلی در امر ایشان روی
داد و بنای جنگ گریز نهادند و لشکر فرانس گرماگرم تعجیل تا درب دروازه قلعه ایشان را تعاقب کرده داخل قلعه
نمودند و در این جنگ خبار آل دوقامیر زخمدار شد خبار آل مزبور نقاشی بود که در میان عساکر شهر پاریس منصب آجودانی
باو عطا نموده بودند بعد از آن در دعوای رسیل خدمتی کرده وکلای رعیت ملوک کوهستانات سرتیپی و سرداری را
نیز باو تفویض کردند اگرچه او شخص امین و نیکوکاری بود ولاکن از قوانین سپاه کشی بهره نداشت از این جهت او را
معزول کردند و خبار آل دوآپت طبیب را در جای او منصوب گردانیدند و این سردار هم به صفت متصف بود
مگر آداب سپاه گردانی چهل و هشت ساعت بعد از ورود خبار آل مزبور بعسکر اتفاقاً یکنفر از فوج آن در که قراول
جبل الطارق بودند قراول لشکر اسپانیول را گرفته بالای سنگ برده اذیت میکردند لشکر فرانس متحمل اینگونه رفتار
نشده بحکم سردار تفنگها را برداشته بر سر قلعه یورش بردند و ناپلیون خود طالب بوده که لشکر بیجا بر سر قلعه بروند
ناپلیون باندیشه آنکه مبادا خبار آل مزبور لشکر را ممانعت نماید باو اظهار کرد که ضرر برگردانیدن لشکر زیاده از اقدام
انجا در جنگ خواهد بود خبار آل مزبور راضی شده مجموع لشکر را بحمله و یورش حکم داد از قضا در حین گرمی جنگ
که صالدات فرانس شوق زیاد نزدیک شد که قلعه را متصرف شوند یکنفر سرهنگ از فرنسیان در پهلوی خبار آل
مزبور کشته شد و خبار آل از کثرت جبن بمحض مشاهده این احوال بی حس شد و فرمان داد که بالابان طبل مراجعت بزنند چون
شیپور معاودت کشیدند عسکر فرانس از آنکه عمل او که مخالف قانون جنگ بود تغیر بهم رسانیده در عقب وکلای
دولتیه بسیار حرف نالایق گفتند که چرا این مرد طبیب را بسرداری ما تعیین کرده اند و وکلای دولتیه بعد از شنیدن آن
اوضاع خبار آل مزبور را نیز معزول کردند و خبار آل دوقامیر را بسرداری لشکر مأمور فرمودند منظور این است که معلوم
شود که امنای جمهوریه در اوایل کار شخصیکه علم و مدرک بود به چنین منصبهای بزرگ منصوب می ساختند
چون محاصره تولان چهار ماه طول کشید و انجام نیافت وکلای دولت از این معنی خوفناک شدند لهذا شرحی
به بزرگان لشکر مأموره نوشتند که در مدت چهار ماه تسخیر جبل الطارق کوچک را منظور گرفته اید که اصلاً تعلق بتولان
ملاحظتی ندارد و کاری نساخته اید بهتر است که امر محاصره را امساله موقوف دارید و لشکر را با آرام و فرصت
برداشته باین طرف رودخانه دوریس بیائید و مترصد کار دیگر شوید و در این کار پیروی اعمال قربت اول را که
پادشاه فرانس بود بجا آورید چنانچه چهار صد سال قبل از این پادشاهان نمسا و اسپانیول همین قلعه و بندر تولان را
مسخر کردند و پادشاهان فرانس لشکر کشیده قلعه مزبور را محاصره و مدت محاصره بطول انجامیده بستان محاصره با

داشته محصولات ولایت را ضبط نموده بعد از آنکه قحطی برای انها روی داده مراجعت کرده قلعه را باسانی مفتوح
نمودند بعد از رسیدن فرمایش وکلای دولت ناپلیون دید که از اوضاع محاصره انها استحصاری ندارند و معلوم
انها نشده است که هرگاه جبل الطارق گرفته شود قلعه مزبور بدون ضرر گرفته خواهد شد و چهارصد سال قبل دولت
انگلیس در لشکرکشی مهارت نداشت و حال مهارت زیاده دارد و تجربه آورده و قلعه معطل برای دشمن حاصل نخواهد شد
از محاصره دست برنداشت و قسمتی که نوشته وکلای دولت بجنرال آل و قامیر و روساهای لشکر رسید که فتح قلعه
نزدیک بود بعد از رسیدن احکام قلعه را از دست دشمن گرفته و وکلای دولت احکام خود را انکار کرده و گفته
که انها را جعل کرده اند طریق گرفتن قلعه این است که جنرال آل و قامیر و ناپلیون مصمم شدند که حمله و یورش بقلعه
جبل الطارق برده باشند اول ناپلیون حکم کرد که هفتصد و هشتصد گلوله خمپاره بمیان قلعه لشکر بیندازند
با سی عراده توپ سی و چهار پوند دیوار جان پناه قلعه را خراب کرده و چهار ساعت از ظهر گذشته عساکر را
حکم دادند که از اردو حرکت و بطرف قریه سین روان شدند که از انجا نصف شب شروع بحمله و یورش نمایند وکلای
دولت که همراه اردو بودند مجموع شورا برپا کرده که آیا یورش بردن نصف شب مصلحت است یا نه منظور انها
این بود که هرگاه عیب و نقصی روی دهد بعهده قامیر و ناپلیون باشد ان دو بزرگوار از شور و مصلحت انها خندان
شده عساکر را دو ستون ترتیب داده حکم قطعی کردند که حمله بر جبل الطارق برند افواج ساخلو قلعه از ضرب گلوله تفنگ
معتاد براین شده بودند که فوج از مخبران اخبار را خبردار کرده مشغول جنگ افواج ساخلو وقتی رسیدند که صدای
گلوله در پای کوه بلند شد فورا جنگ شروع نموده جنرال آل و قامیر بعد از حمله بسیار و یورش هشیار از صدمه توپ
و تفنگ دشمن مجبور شده عقب نشست و در نهایت یاس فریاد کرده که از این جنگ مایوس و قطع امید شدم از
این جهت بود که هرگاه فتح نشود وکلای رعیت مرا خواهند کشت و قرار بود که هر سردار از جنگ شکست خورده
بدون سوال او را میکشتند ناپلیون با توپ و خمپاره در آتش فشانی بوده عساکر ساخلو را از ضرب گلوله در اضطراب
انداخت و یکی از صاحب منصبان توپخانه که در ان روز جوان بود و یک فوج مخبران را با و داده بیورش قلعه مامور
ساخت و او به پشت بندی ستون دوم عساکر فرانس این کوه رسیده از انجا که بر همه کمرهای کوه بلدیت داشت
همان یک فوج را از راهی ببالای کوه و بپای قلعه جبل الطارق رساند که چندان ضرر بان فوج نرسید و بمجرد رسیدن
بپای قلعه بدون تامل از منفذهای سنگر توپ بدرون داخل شده مجموع توپچیان انگلیس و سپانیول را بقتل رسانید
و خود دشمن خبردار شده و بان توپهای سنگر را بطرف دشمن کرده و باتش افشانی مشغول شده و در طلوع صبح لشکر
سنگرهای اطراف جبل الطارق را که سرکوب قلعه تولان بود خالی از دشمن کرده متصرف شده توپهای سنگر و چهار

توپها

توپها و خمپاره‌های بزرگ را بران سنگرها سوار کرده کشتیهای جنگی انگلیس و سپانیول را از ضرب گلوله توپ و خمپاره
گریزانیدند جنرال آل هود که سردار جهازات انگلیس بود از مشاهده این حالت حکم داد و لشکر جهازات جنگی و غیره را کشیده
خود را در نهایت تعجیل بشهر تولان رسانید و کیفیت را بلشکر و رعیت انجا معلوم کرده بدون تامل و درنگ شهر و قلعه را
خالی کرده بکشتیها نشست و فرار کرده و سوای ساخلو چندین هزار از اهل قلعه بر جهازات و کشتی انگلیس نشسته داخل دریا شدند
و هرچه از جهازات جنگی فرانس در تحت اختیار انگلیس آمده بود و بردن انها ممکن نبود تمام را سوختند از انجمله نه فروند کشتی
بزرگ که هریک مشتمل بر چهل و چهار عراده توپ بود و چندین جهازات انگلیس و مجموع قورخانه که در شهر بود آتش زدند
و هرچه توانستند بکشتیها بار کرده روانه سمت دریا شدند عساکر فرانس همه خسارت را بچشم حسرت مشاهده کرده
داخل شهر گشتند با وجود اینهمه خرابی که بشهر مزبور رسید از وکلای جمهوریه حکم رسید که مجموع عمارتهای شهر را خراب
کنند و انهایی که در شهر باقی مانده اند گرفته بسیاست برسانند بهمین حکم چندین عمارت عالیه خراب شد که بعد از ان
بمخارج گزاف از نو عمارت شد و از اهل شهر یکصد نفر بحکم وکلای جمهور بقتل رسیده و اخبار این فتح روح بخش اهل فرانس
از ان تاریخ اعتبار و احترام ناپلیون بالا رفته منصب جنرالی توپخانه و حکم مجموع پرسل توپخانه ان حدود
با و مفوض شده و سپهسالاری عساکر شرقی فرانس را بجنرال دوقامیر واگذار نمودند مورخ گوید که بعد از فتح تولان
جنرال ناپلیون بپاریس مراجعت کرده و من از جرمن وارد شده بودم باز دوستی سابق تازه شده که اکثر اوقات با هم بودیم در این روزها
خبر انقلاب اهالی بلوک وندی که از کوهستانات فرانس است رسیده وکلای دولت که اصحاب جمهوریت بودند
عقب بودند ناپلیون را احضار و منصب امیری نیم تومان افواج پیاده را با و مفوض داشته که ببلوک مزبور رود
و شرارت انها را رفع نماید ناپلیون که همیشه از عواقب کارها آگاه و متفحص بود این تکلیف را قبول ننمود
و دو دلیل بر عدم قبول انها اقامه کرد یکی آنکه در بلوک مزبور خدمت عمده نیست که لایق شان من باشد و یکی آنکه چون از اهالی
توپخانه بیرون آمدن و با امارت نیم تومان پیاده منصوب شدن برای من ننگ است وکلا از این سخن متغیر شده
اسم او را از دفتر جنرالی اخراج کردند ناپلیون از این صدمه دلگیر شده بگذران روزگار قدیم رجوع کرده چندی بیکار
و بی‌شغل بود نگارنده وقایع میگوید که اکثر اوقات با ناپلیون شام و نهار صرف میکردم و همراه اوقات در منزل او
اشخاص معتبر میدیدم خصوصا سالیتی را که یکی از وکلای جمهوریه بود و بسیار در خلوت با هم گفتگو میکردند و صحبتهای
بزرگ در باب امورات دولتیه مینمودند خصوصیت او بحدی رسید که یکوقتی ناپلیون از راه خطر او کالسکه خود را
فروخت و ان بزرگوار پنج هزار فرنک بساوادگان لشکر را استرداد نموده و از اوضاع جهان یا قسم که ناپلیون نخواهد گذاشت که وکلای
دولت در باب امور دولتیه سر کیف شوند و آن بزرگوار قسم داد که با جدی اظهار بکنند ناپلیون روز بروز در تفکر

بوده و هر روز آرزوی آن مرد بزرگوار داشت و تنگ با هم بودیم بهجر شکایت وکلای جمهوریه حرفی نمیزد و هرچه نامه
نوشت جواب نمیرسید کاری میخواست هنگامه بر پا کند باز سکوت با عوام الناس گشته شدن ننگ است عاقبت
در ضمیر او نقش بست که ولایات شرقی برای اسم او بهتر است از فرنگستان مصمم شد که از فرنس بیرون رفته باسلامبول
برود و من نیز در این باب تکلیف کرد چند نفر هم متعهد شده بودند که با او بروند بنابراین خواست بطوری که کسی ندانند
که ناپلیون خود اظهار کرده برود وکلای جمهوریه معلوم کند لهذا دو رقعهٔ طولانی نوشت یکی را باسم شخص نامعلوم خطاب کرد
دیگری را باسم اربت وکالی که از معتبرین جمهوریه بود باین مضمون که در چنین وقتیکه سلطان روس سلسلهٔ دوستی با امپراطور
نمسا محکم ساخته منفعت دولت فرنس این است که هر قدر تواند قوت لشکر روم را زیاد کند و دولت مزبور اگر چه لشکر
رشید بسیار دارد و لاکن مثل ایلچاری است از علوم سپاهگری انی حضور شما در علم و عمل توپخانه و قورخانه بهتر از سپاه
دول نظم داده و چندین دفعه دولت روم خواهش کرده اند که چند نفر سرکرده صاحب وقوف از فرنس بروم فرستاده
شود و دولت مزبور چند نفر را فرستاده اند و لاکن بسبب آنکه انها در مهندسی و علم هنر ناقص بوده اند نتوانستند که مشا
کاری شده باشد علی هذا اخبار آن ناپلیون که از ابتدای عهد شباب در توپخانه بتحصیل تعلیم و آداب جنگ بوده و خدمت
نموده است و هنگام محاصرهٔ تولان و جدال ایطالیا زمام اختیار تمام توپخانهٔ آن مرز و بوم باو مفوض بوده خود طالب است
که از جانب دولت با چند نفر از صاحب منصبان کاردان بدولت روم مامور شود و متعهد است که تقویت تمام بعسکر او دهد
نماید و از علوم بنا نهادن قلعه جات و استحکام قلاع قدیم انها را آگاه کند و امیدواری کلی دارد که بسبب انجام این خدمت فایده
وجود او برای دولت فرنس آشکار کند از جواب فهمها اطلاعا اثری بظهور نرسید دولت روم معلم ناپلیون مشغول
و من از این معنی مشعوف شدم که از زیرکی و عقل و فطانت او مخوف بودم که از فرنس او بروم در بیع این فرنگستان معدوم
و این مرز و بوم را منهدم سازد و در آن اوان از روی طالع او مخالفتی فیما بین سکنان و ملوکات شهر پاریس و وکلای
جمهوریه ظاهر شد که عاقبت بمخاصمه و از مخاصمه بمجادله کشید و در معابر شهر جمعیتی عظیم از شهر و اطراف بکلی مسلح ازدحام
آمده وکلای مزبور از این اندیشناک شدند که مبادا لشکریان باجماع رعیت همداستان شده و متفق الرای بقتلشان پردازند
انجمنی در مصلحت خانهٔ مجلس شوری انعقاد ساخته بعد از گفتگوی بسیار باتفاق آرا گفتند که اگر یکی از ارباب منصب توپخانه که
جلادت و رشادت او کامل از هم در تیس قاتل و در خونخواری و خونریزی جری باشد موجود میشد از ایشان پروتی بدامشتم
برف نام که یکی از وکلا و طالب ناپلیون بود فی الفور بسخن در آمد که من یک نفر سرکرده کوتاه قد سیاه چهره در نظر دارم که
در خونریزی مضایقه ندارد تا بدیگران چه رسد بر سینهٔ کیست هم ناپلیون مذکور ساخت و وکلای دولت
از این معنی خورسند شده باحضار او حکم داده و عهد و میثاق بستند که در ازای این خدمت که آتش این فتنه را به آب

تیغ آبدار و توپ آتشبار فرو نشاند و خاک وجود اشرار را بباد فنا دهد آبروی بکار خواهی آورد و مرتبهٔ امیر تومانی نظام
فائز خواهی گشت ناپلیون از روی جلادت دامن همت بر میان زده باحضار رسالهٔ فرسان داده و توپخانهٔ
اردو باسان را بیرون کشیده و بقتل اهل نفاق حکم کرده و چنان قتلی شد که در معابر شهر خون کشتگان جاری گشت و آن
هنگامه را فرو نشاند وکلای جمهوریه بعد از انجام این خدمت منصب امیر تومانی و اختیار تمام اخیاد و شهر پاریس را باو
تفویض نمودند و این مقدمه در پنجم شهر آقیوبر سنهٔ ۱۷۹۵ عیسوی که مطابق سال ۱۲۱۱ هجری است اتفاق افتاد و الحق
گوید که ناپلیون در ایام اقتدار و شوکت مکرر برای این بدنامی دریغ و افسوس میخورد که کاش از تورف اسم مرا محو
نساخته بود که این امر از من صادر شود و قتی ها میخواهد که قبح این کار را از صفحهٔ احوال من زایل کرده مورخ گوید که در دو
این مقدمه من در پاریس بودم بعد از ورود من ناپلیون بترتیب و نسق امورات ملکی مشغول بود و کمتر ملاقات اتفاق میافتاد
افتاد مگر بعضی اوقات در شام و نهار روزی زن جوانی که شوهر او جهان فانی را بدرود کرده بود و بهجت
حسن و جمال داشت در پیش او نشسته بود ناپلیون باشاره مرا اعلام کرد که در باب او چه خیالات میرسد من در یافتم
که با او مایل است و از زن مدام لطف تمکین مرغ دل او را صید کرده است و از سبک مکالمهٔ او درک کردم که بنکاح او
راغب است چنانکه بایه فسخ او شد او اگر چه آن زن را شوهری بود و صاحب ثروت و در ایام شورش کشته شده
شمشیر او بناپلیون رسیده پسر او که بوجهنی نام و هشت چهارده پانزده ساله بود بطلب شمشیر پدر نزد ناپلیون آمد
خبار آن از طرز گفتار او خوش آمد فی الفور شمشیر را تسلیم او نمود آن جوان شمشیر را بوسیده و بچشم خود گذاشت
و گریست ناپلیون بسیار متأثر شد دل جوئی وافر درباره او مبذول داشت و ترحم او را بر خود لازم شمرد
و مادر او از التفات خبار آن نسبت بفرزند آگاه گشته راه ادراک خدمت او را در پیش گرفت نهایت تشکر را
بجا آورد ناپلیون از حسن گفتار او زیاده شیفته و پریشان شد بعد از دو روز بلا اختیار بازدید او شتافت
و روز بروز محبت او زیاد شده تا در نهم ماه مرچ سنهٔ ۱۷۹۶ عیسوی مطابق اواسط بهار سنهٔ ۱۲۱۲ هجری آن زن را
بعقد خود در آورد بعد از وقوع این مقدمه ناپلیون بسرداری عساکر سمت ایطالیا بدفع لشکر نمسا که با آن سرحد
آمده بودند مامور شد بعد از تلاقی فریقین خبار آل کالی سپهسالار اخبار نمسا بقانون متداولهٔ فرنگستان
کرنای مبارکه بیدقی روانهٔ نزد دشمن میکنند و مهلت جنگ میخواهند مرلین نام را با بیدق باردوی ناپلیون
فرستاده مهلت خواست ناپلیون آورندهٔ بیدق را محبوس کرد خبار ال کالی در این خصوص شکایت نامه
بناپلیون رسید نوشت که فرستادهٔ مرا بخلاف نگاه داشته اند و پاس حرمت بیدق مرا منظور ننموده اند جنرال
و جنرال ناپ خود را طلب داشته مضایقه کرده گفت اگر چه او از اهل فرنس است و فنس از ابد دولت ما آمده قرار

کردن او باعث جنگ حرمت پیدا نمیشود و نباید جوانمردی که همیشه از اخبار اهالی فرانسه مشاهده شده
توقع دارم که مسئول مرا رد نکنید هنگام جدال قراول طرفین اسیر نیم تومان عساکر شما که حکم تقیید و حبس بر لین نموده
بود و بجنگ مبارزان افتاده هرگونه رفتاری که پسندید که شما بر لین میکنید با همان رفتار را با او بجا خواهیم آورد
در صداقت درخواست دارم که دوستی قدیم را به دشمنی مبدل نسازند جواب ناپلیون ای جنرال آن مداکه چنانکه
فراری که با اهل دولت خود جنگ کند چنان واجب القتل است که هیچگونه رحمت مانع قتل او نخواهد شد
گذشته از این برلین که فراری دولت است برای فشار که منفرستید و این تجربه دولت فرانسه بزرگ نیکی است
و شما از قواعد جنگ اطلاع دارید و قدر هر یک از گرفتاران را می‌شناسید در صورتیکه با سیر نیم تومان فرانسه
خلاف قانون رفتار شود کل گرفتاران عساکر شما را به سیاست خواهیم رسانید در اثر روزها وزرای جنگ
دولت فرانسه چنان مصلحت دانستند که جنرال آل کلرمن را بسمت ایطالیا مأمور نمایند که ثانی ناپلیون با
جنرال آل ناپلیون از استماع این خبر متغیر شده مکتوبی به وزیر عسکر نوشت که این بابا هیچ چه پسند خاطر من
یا من را در این جا بخدمت مأمور دارید یا بجای دیگر روانه کنید نفاقی نخواهد داشت مامنظور من این است
که آنچه از من برآید در خدمت اهل فرانسه بدون مشارکت غیر باشد هرگاه جنرال آل مزبور را با من شریک نمایند
امور پریشان و کارهای عساکری که بوجود من منتظم است بی نظم خواهد شد اگرچه از من تجربه‌اش بیشتر است
لکن دو سر در یک لشکر جایز نیست در این صورت نخواهم با کسی محشور باشم که خود را برتر گیرد جنرال آل نمسا
میدانند و وکلای دولت سؤال او را مجبوراً قبول داشته فرستادن جنرال آل کلرمن را موقوف داشتند ناپلیون خود
باستقلال مشغول جنگ و جدال پل ارکاله بطریقی فتح کرد که لشکر نمسا آن پل را متصرف بودند و بیست و پنج
عراده توپ آن طرف پل را مضبوط کرده ناپلیون با سپاه آراسته مشغول شد و لشکر را فرمان داد که از پل گذشته
توپخانه را ضبط نمایند لشکر بیحابا روان شده و بسیاری از آن کشته شده خود بنفسه بر سر توپخانه رفت و دست خود را
با شمشیر بلند کرده لشکر بدو را جمع شده توپخانه را ضبط کردند و در آن هنگامه کشته شدن ناپلیون شهرت کرد بعد از
وقوع فتح بمعشوقه خود جوسفاین مرقوم داشت که معشوقه من جوسفاین بعد از انتشار قتل زنده‌ام و مغلوب خاطر من است
که خصم را در پل ارکاله متفرق و علی الصباح خرابیهای دن بایستی که از پروای رسیده تسخیر خواهیم کرد و بعد از تسخیر
شهر مانتوه را مسخر کرده و بعد از آن آسوده‌گی با شما خواهم نشست و هزارگونه دلیل از گرمی دوستیهای خود شرح
خواهم داد اندکی خسته شده‌ام هر قدر زود توانستم بمیلان خواهم رفت از پسر و دختر شما نوشته‌جات بمن
رسیده است وقتی که به باروینه رسیدم آنها را برای شما خواهم فرستاد و از دشمن نخواهد گرفته و شهرها گشوده‌ام

معهود

معهودی جوسفاین بصحت و سلامت باش و اکثر اوقات مرا یاد آور و هر هنگام که از پهلوان جنگی خود کم محبت شوی
و دلت از او سرد شود ظالم و بی انصاف مباش و دلسنگ عاشق بی اختیار تو باش یقین دارم تو معشوقه وفاداری تخواهی بود
بجز مرگ محبت و یگانگی و دل بستگی مرا با تو هیچ چیز جدا نتواند کرد و همیشه سلامتی مزاج خود را مفصلاً قلمی دار که آگاه
شوم و در دل خود هزار هزار بوسه برای شما قصد کرده‌ام مورخ گوید محض ملاحظه محبت قدیم که با ناپلیون داشتم مشعوف
۱۷۹۶ افتادم نه از برای طمع دنیوی چنانچه از نوشته‌جات احضار من استنباط میشود و هشتم جون سنه عیسوی که اوایل
۱۲۱۳ تابستان سنه هجری بود این نوشته را در شهر میلان جنرال آل مرمونت بحکم ناپلیون بمن قلمی داشت که ای خان
عزیز من بوربن سپه سالار اعظم حکم کرده که فتح و سلامتی او را بشما اعلام نمایم و فرمایش ایشان در باب آمدن شما اظهار
کنم که در نهایت تعجیل عازم شده خود را بار دو رسانید و مراتب محبت مرا نسبت بخود ملاحظه کنید بسیار ملولم که شما را
چرا همراه نیاوردم که از غنیمت جنگها حصه بردارید کارها بیکی مبدل شده عساکر ما از سی هزار نفر موجود بود و خصم
زیاده از هشتاد هزار لشکر داشت که یکی عددی دولت ما بودند با وجود این کفر از دو ماه هشت گرت جنگ
واقع شده و بعون خدا بر دشمن ظفر یافتیم پادشاه و ولایت سردینیه را بر مصالحه مجبور و عساکر نمسا را از ایطالیا
خارج کردیم و از این بهتر فتح معتبر منظور بود و حال تا تمامی کار محاصره قلاع منتوه و میلان است که چندان طولی ندارد
معتبر بورن گوید در آن اوان مرا از خیرخواهان پادشاه قدیم میدانند و وکلای جمهوریه منسوب کرده بودند و حکم شده بود
که از منزل لازم نجنبیم که از شهر بیرون نروم باین علت متحیر بودم که چگونه باردوی ناپلیون بروم قدری طول کشید
مجدداً جنرال آل مرمونت مراسله نوشت و بخط سپه سالار بنجه من فرستاد که ای عزیز من بوربن دوباره سردار
اعظم حکم کرد که شما را در آمدن بار دو تاکید نمایم تا کنون در بحبوحه فتح میباشیم لشکر کشی ما بجز من متصل لشکرکشی بسمت
ایطالیا منت بچنین درجه لشکر جری تر نباشد شفقت این سفر برای ما بسیار است ایعزیز تو را انچه قسم میدهم
که زود بی تکلیف مأمور قبول کن چاپار را تأکید کردم که از راه تورین بیاید و این نوشته را بشما رساند و جواب گرفته
بیاورد و بخط سپه سالار در میان نوشته خواهند دید البته زود روان خواهد شد مورخ گوید بعد از رسیدن این
مراسله حکم ناپلیون را که نوشته بود ای بوربن تورا حکم شده است که در تورین وطن خود را ترک کنی و خود را بمعسکر
ایطالیا برسانی و اسم خود را قانون نوشته‌جات فرنگ در آنجا نوشته بودم همان ساعت مدارو فه وزرکان نمودم
و دیگر کسی جرأت ممانعت نکرده در قسم وقتی وارد و راند که یکی از شهرهای ایطالیاست شدم دیدم سرکشی اهل ولایت
با اهل فرانسه که در آنجا از جانب ناپلیون بسرحداری مأمور بودند نزدیک آشکار شود زیاده از دو ساعت در آنجا
نماندم بعد از رفتن من ملا فاصله اهل آن شهر طغیان کرده بقتل اهل فرانسه پرداخته بودند و در عرض راه بهر جا رسیدم

همین نوع اغتشاش دیدیم در نوزدهم ۱۹ شهر اپریل طرف غروب با رودی ناپلیون رسیدیم در صبح چهارم روز مقدمات
مصالحه با دولت نمسا در میان داشتند وقتیکه خدمت ناپلیون رسیدم جلال و شوکت او بسیار یافتم رفتار قدیم را ترک
و بطریق شایسته که فراخور احوال او بود تهنیت و احترام او بجا آوردم همین قدر گفت خوش آمدی از آمدن شما بسیار
خوشوقت شدم هنگامیکه جمعیت متفرق شد فرمود که از طرز رفتار شما بسیار مشعوف شدم همانساعت چشمان و قرار
بمن تفویض نمود و مرا محرم خاص خود نمود که همه اوقات در خدمت او بودم شب وقایع طغیان اهالی ونس را عرضه
داشتم فرمود تشویش مکن که بسزای خود خواهند رسید و روز عمر اینها بشب رسیده در ما بین گفتگو فقرات چند که کرد ل
مورخ در ایام لویس دوازدهم ۱۲ پادشاه فرنس در چهارصد و پنجاه ۲۰ سال قبل از این بود در یکی از مصنفات خود نوشته
بود پیدا و بین آورده که بسبب تفاخر اهل اسلامبول که شهرها پایتخت و مملکت شده اهل فرنس مباهات مینمایند که دو
هزار و دویست سال است و دوام بهم رسانده است روزی اهل این دو مملکت بآخر خواهد رسید و در اثنای یک کلام چنان درک
کردم که او مصالحه دولت نمسا راضی نیست و نخواهد بغلبه پای تخت نمسا را مسخر کند قبل از آنکه مقدمات مصالحه را با شاهزاده
چرا که برادر پادشاه نمسا و سپه سالار لشکر بود و در جنگ و جدال مشغول بود و میان آورد و وکلای دولت فرنس نوشت که انچه را
منظور است چنانچه از پی فتح و ظفر یکه برای من در این سفر واقع شده روانه شوم زیاده از این خدمات برای دولت بظهور رسانم
لازم است که جنرال میوس و جنرال موره با لشکر ابو الجمعی امداد او کنند بعد از رسیدن مطلب ناپلیون وکلای دولت در جواب
نوشتند که عساکر مزبور مأذون نمیشوند که از رودخانه عبور کنند و جولان تو در صفحه مزبور از بهر ایست البته مصالحه را مضبوط
و مرجهت کن چون این جواب بناپلیون رسید منظورات خود که نشاندن بیدق فرنس در بالای قلعه نمسا و اخذ نمودن منافع
خارجی برای دولت فرنس بود ترک کرده مجبور بمصالحه راضی شده بعد از مصالحه میخواست با ایطالیا مراجعت نماید در بیست و هشتم ماه
اپریل سنه عیسوی مطابق اواسط بهار سنه هجری در عرض راه بسبب باران تعاون لشکر کشتی که هنگام جنگ جا در همراه
نبرد و دست حاصل شده در جزیره از جزایر رودخانه رین پناه برده در همان جا چاپاری دید که متحمل انگشتان رودخانه عبور داده است
چاپار دولتی است باحضار احکام و اذونشته جات دولت که با او بود ملاحظه کرده دید کارگذاران دولت نوشته اند که بر حسب
تمنای تو لشکر میوس و موره را اجازت دادیم که بامداد تو روانه شوند که مشغول جنگ شوی این چاپار هفت روز بعد از
مصالحه رسیده و در همان روز مصالحه در سرحد نمسا جنرال آلغ کور بنای جنگ گذاشته محض اطلاع از این خبر ناپلیون بحدی تغیر
خاطر بهم رساند که خواست همان ساعت از رودخانه گذشته آهنگ جنگ کند از این معنی پریشان شده که این حکم جنگ
و این حکم مصالحه چه چیز است جنرال بسیر و غیره ناپلیون را ساکت نموده بعد از آن حکم ثانی را گوش نداده روانه ایطالیا
شد بعد از ورود او از جنرال موره در مراسلات بناپلیون رسید که روز هشتم شهر اپریل سنه ۱۷۹۸ ۱۲۱۳ اواسط بهار سنه با لشکر

انگلیس و نمسا جنگ نموده چهار هزار نفر انها را گرفته رود خود را اشتباه خود هم رسانید از این فقره نیز ناپلیون
بسیار مکدر شد و میدانست که منشأ این امور سوء ظن و حسد کارگذاران دولت است و میخواهند در کارها
او نیز اوصاف و عیش و خود او سر یک فتح و فیروزی باسم انها در زبان مردم جاری شود وکلای دولت از ترسی که
از ناپلیون داشتند سایر جنرالهای فرنس به اجنه ناپلیون و امید داشتند که او زیاده از این ترقی نکند هر گاه
مسئول او را از فرستادن جنرال میوس و جنرال موره با عساکر مقرون میداشتند محض عبور از پل رین
قرار مصالحه را بدون مشکلات بخاطر ناپلیون میداد و نه بطریق ملوک و سلاطین در میدان جنگ تکلیف مصالحه
میکرد هر گاه شاهزاده استار از این تکلیف انحراف میورزید فوراً ناپلیون بتسخیر پای تخت نمسا حرکت میکرد
و بدون جنگ و جدال انجا را تصرف میکرد و بعد از رسیدن خبر دعوای جنرال موره ناپلیون کاغذی بوکلای
دولت نوشت که مأموریت سرحداران ایطالیا را نزد خود استماع نمودم و بسیار غمگین شدم که چرا مرا خبر دار
نکردند این نوشته را فرستاد و خود در هر یک از ملوکات ونس بتفرج عبور کرد و در پنجم ماه می که عبارت از
اواخر بهار باشد وارد پای تخت ایطالیا شد اکثری از مکانهای خوب و کنارهای دریا سیاحت کرد
در سه فرسنگی شهر ایطالیا قلعه خوبیست در انجا منزل کرد و وزیر مختار نمسا هم در نیم فرسنگی ان قلعه مسکن بود
ناپلیون شروع بگفتگوهای مصالحه نمسا و فرنس و نظم و نسق بنای قواعد جدید شهرهای فرنس و جنادوه و میلان
پای تخت ایطالیا گذاشت و بسیار بعضی مردمان با حوصله کاردان شده موافق طبع خود کسی را نایب
کرد دو نفر که یکی وید آلو و یکی بلری است بدستیاری این دو نفر بنظم امور ایطالیا و استقرار مصالحه پرداخت
مورخ گوید وقتیکه ناپلیون مشغول نظم ایطالیا و کارهای دیگر بود اخبار نا هنجار پاریس رسید که باعث اغتشاش
حواس او بود و چنان از اخبار و نوشته جات معلوم شد که متکلمین مجلس عامه و وکلای جمهوریه سخنان چند میگویند
و در مقام بیحولی و بدگویی او و ابوالجمعی و فتوحات او برآمده شدند بسیار متغیر بود از انکه کارفرمایان دولت مطلقه
از رفتار او مسرور نشدند و خیالات عالی او را ضعیف و باطل میشمارند و شخصی از پای تخت نمسا شرحی به ناپلیون نوشت
که ارکان جمهوریه در فکر افتاده اند که خدمات شما که در نظرها بزرگ و با فر است حقیر شمارند اکنون دو نفر معین
کرده اند که یکی خود را معروف شما نماید و یکی محرم خلوت شما باشد و انچه از شما صادر شود بوکلای جمهوریه
بنویسند و در این فکرند که بهانه بجهه شما برانگیزند جنرال آل ملاحظه این احوال زیاد خشمناک شده و شرحی
بوکلای جمهوریه نوشت که هر یک از امورات من در این سفر ناقص شده بواسطه حسد و اختلال شما بوده حال که حسن
شد لازم است که سپاه هایزار بر داشته اول منع شما با اقدام کنم اگر بدین حال شما با رسیدم از برای احوال

تماماً مضمون مراسله و اراده رفتن پاریس در میان لشکر و پای تخت نمسا شهرت کرد و امپراطور نمسا از شنیدن این اخبار
خوشحال شده جواب عریضه برادر خود که سپهسالار عساکر در سرحد نمسا بود نوشته در عرض راه نوشته مرقوم رود به
یکی از لشکریان ناپلیون افتاد مورخ گوید من مأمور ترجمه آن نوشته شدم سپهسالار لشکر نمسا نوشته بود در این
اوقات که روز دولت ناپلیون در تزاید و کوکب اقبالش آناً فآناً اوج میگیرد و اعاده ما چیانه میدانم
دفع او را بچه قسم باید کرد و امپراطور در جواب نوشته بود که اتفاقها و شکست کارها که برای ما اتفاق افتاده
از مخالفت اهل ایطالیا و پادشاه انگلند و شنیده ام که ارکان جمهوریه فرنس با ناپلیون در مقام مخالفت
و مخاصمت میباشند و او غضبناک شده میخواهد لشکر برداشته بجهه جنگ ایشان بشهر رود و هرگاه این مقدمه وقوع
یابد در کارها فکری میتواند کرد و مورخ گوید در جواب مراسله ناپلیون که او کلا نوشته بود همه روزه مراسلات
ملایم دوستانه میرسید در ظاهر اظهار محبت کرده مقصودش این بود که ازان مراسله مخوف شده بود یکی از ایشان نیز از
که وکلای جمهوریه بجهه وقایع نگاری اردوی ناپلیون روانه کرده بود میپرسید ازان تاب بود از نزد ناپلیون مراجعت
بپاریس نمود و بناپلیون نوشت که کارفرمایان جمهوریه بسیار بمن محبت کرده زیاده از حد تعریف ارشادند کرد
ساخته **فصل سیوم در بیان اتمام مصالحه ناپلیون و امپراطور نمسا** برای مصلحت مصالحه ناپلیون با امپراطور
نمسا وکلای جمهوریه چند مجلس و محضر ساختند و کارفرمایان بواسطه عداوتیکه با ناپلیون داشتند و خطوط ایشان نقض
او امضای مصالحه نمی نمودند آخر الامر در مجلس هجدهم باتفاق آرا یکی کارکنان و خیرخواهان فرنس بواسطه مراسله که
ناپلیون اندوی غضب بایشان نوشته بود موافق بر مصالحه که ناپلیون در شهر کمپو فرمیو باتمام رسانیده بود مقبول
گردیدند از طرف کارگذاران دولت نمسا که اتفاق اهل فرنس را ملاحظه نموده در اتمام مصالحه بواسطه اختلاف با
دولت فرنس تعجیل میکردند نه باتمام رسانیدند مورخ گوید که در آن هنگام استعداد دولت نمسا بطوری بود که با وجود آنکه
چند شکست از برای ایشان اتفاق افتاده و تمامی اسباب و اوضاع ایشان بغارت رفت باز قدرت برتری در ایطالیا را
ایشان باقی مانده بود ترسیدند که صلح نکنند و این استعداد هم از دست بدر رود در امر مصالحه اقدام نمودند و کارفرمایان
دولت فرنس نیز ملاحظه کرده که این لشکرکشی بر سر ایطالیا نه تنها باعث مفاخرت فرنس است بلکه امورات معظم مدن
مقرون بانجام شده و غنایم بیشمار عاید دولت شده و قوت اهالی فرنس در کل ممالک بعیده شهرت کرده است
و ناپلیون که یک سردار از دولت فرنس بود بعلت عرضه و قابلیت خود با سلاطین و وزرای دول خارجه همسری
میکند زیاده بحث و اهالی دول خارجه را که با وکلای جمهوریه فرنس بطریق دوستی قدم گذارند و بجمهوریه اعلام کرده که سایر
دول را که دیگران ایشان سلاطین میباشند بچه دشمنی نکرده **فصل چهارم در توجه ناپلیون بپاریس بعد از غلبه ناپلیون**

بر اعادی و تسخیر قلعه جات و صفحات نمسا و مصالحه با اهالی آنجا عازم پاریس طالب و خواهان او شدند و چون
اهل پاریس ناپلیون را بر خود پیش معلوم شد عزم رفتن پاریس را بر خود لازم شمرده و خواست پیش از رفتن بپاریس خود را
بشهر رستند که یکی از شهرهای نمسا است رسانیده و خود در مجلس وزرای مختار و سفرای دول خارجه که در آنجا
مجتمع بودند حاضر سازد و سرخیل بزرگ آن مجلس شود لهذا روانه مقصد شد لاکن بعد از حرکت از شهر میلان
وقایع و تفصیل جنگها و غنیمتها که بتصرف آورده و الواح و صور که کار استادان قدیم بود بوکلای جمهوریه نوشت
و امر کرد که بیدق مهیا کردند در یکطرف بیدق بخط جلی نوشت که اهالی فرنس بسیار ممنون از مأموریت لشکر
نسبت ایطالیا باشند و در طرف دیگر تعداد جنگهای خود و اسامی جاهائیکه بقبضه تصرف در آورده نوشت
و فواید لشکرکشی خود را که یکصد و پنجاه هزار نفر اسیر و دستگیر شده و یکصد و هفتاد بیدق و ششصد عراده
توپ سفری و پنجه دستگاه اسباب و آلات پل بازی و نه کشتی که شصت و چهار توپ در او بود و دو کشتی کوچک
که سی و دو توپ و هشت و سی و نه کشتی کوچک جنگی بتصرف لشکریان آمده و ترسانیدن پادشاه سردو
بوکلای جمهوریه جنوه و پادشاه نیپل و پاپای روم و مجبور کردن ایشان را برای مصالحه و همچنین شکوی و لمامین که
امپراطور نمسا را بآنجا آورد که عهود و مصالحه در مواثق تکلیف خود معمول آرد و اتمام عهدنامه کمپوفرمیو با امپراطور نمسا
در شهر کمپو فرمیو بانام و آزاد کردن عامه خلق شهرهای متصله بلونیه و شهر فراره و شهر مودنه و شهر کراره
و شهر منتو و قرال لیودی و قرال ربکه و شهر برمی و شهر مسته و شهر لریه و یک حصه از ولایات دولتی
و شهر کرینه و شهر مارینو و قرال لتله و قرال نسه و قرال کادیره و قرال بحر انجمنی و جزیره اسلابیش
و اسامی استادان شکلها و تصویرات سنگی و الواح که همه از دست و قلم نقاشان و صورتگران فرنگ و
لوح سازان مشهور ایطالیا و روم که از قرار تفصیل است میکاییل انجلو کاسنه تکنین هال ولدیر کرینو
بالینو کرک و قیل لیارزدو بعد از ترتیب این مقدمات بیدق مزبور را بنجار آل جورت سپرد که با اسباب
مرقوم برده بشهر پای تخت فرنس برد و بوکلای جمهوریه نوشت که باید بیدق و اسباب را بزینت دیوانخانه بزرگ
جمهوریه نصب نمود مورخ گوید با وجود اینکه خبر اینجا که از ناپلیون با اهالی نمسا رسیده بود از طرف آزادی که ناپلیون
در مصالحه نامه ذکر نموده همگی خود را آزاد کرده او میدانستند در عرض راه که شهر رستند میرفت در منازل
شاهزادگان قدیم منزل میکرد و مردم را تحریص میکرد که در فکر نظام باشند و قوانین علم هندسه را موافق قاعده
دو باری مهندس که یکی از علمای بزرگ این علم بود بیاموزند و شهری از نو و خانه خشت او که نزدیک بشهر
منتو رود بود جدا کرده و شهر تسمیه برده ناپلیون دو روز در شهر منتو ماند و قانون نظام تعزیه خیابان آل باش

که از جبار الهای معظم فرنس بود و در ان روز با وفات یافته بود بر پا و هشت و سنگی برای مزار و حل که یکی از شعرای
مشهور فرنگ ساخته است ترتیب داد و پس از ان از انجا نهضت در عرض راه بصحرائیکه اسم ان موراوت بود رسید
و ان مکانی بود که شاهزاده چرل پسر پادشاه ور قندی در تاریخ سنه ۱۲۳۶ عیسوی و مطابق سنه ۱۱۹۲ هجری بعزم جنگ
مخالف با عساکر بسیار در انجا آمده و شکست فاحش خورده و خود و خویش کشته شد از انجا عبور کرده شب را در شهر
موو ان که حوالی ان صحرا است بسر برده صباح روانه مقصد گردید در عرض راه کالسکه او شکست پیاده شد
با قراولان پیاده و سواره بحوالی کلیسای ناتار رسید در انجا جویای جنگ شاهزاده چرل شد و عدد لشکر او را
استفسار نمود سرکرده حاضر بود عرض کرد که اردوی شاهزاده در این جا توقف داشت و علی التفصیل لشکر کوه
و جنگل لشکر ولایت سویس هم چون با رودی او زده بسیاری از عساکر او را مقتول و شاهزاده برگشته شد
و شصت هزار لشکر داشت از این سخن متاثر شد و فریاد برآورد که این شاهزاده چرا این قدر بی احتیاط و عاری
از تمیزات عسکریه بود باید همه جوانب دیده بان داشته ملاحظه نماید از انجا روانه شهر استدسته شد و در مجمع
ایلچیان حاضر گردیده انچه بایست با ایشان در میان آورد و مقارن این حال چاپاری از وکلای جمهوریه فرنس با حضار او
رسید چون همیشه خواهان این مطلب بود متعلقات خود را در انجا گذاشته بچاپاری روانه شد خبر ورود او که بپاریس
رسید کارفرمان دولت سرای او از همه جهت تدارک دیده منزل او را در عمارتی از عمارات شاهی زینت داد
که ناپلیون در صلای عام بحضور انجا حاضر شود و منتظر ند وزیر دول خارجه بدین ناپلیون آمده او را برداشته
بحضور وکلای جمهوریه برد و در نهایت فصاحت فقرات چند در ذکر محاسن اخلاق و روش بزرگی ناپلیون
ادا کرده گفت بزرگی و جلال ناپلیون نباید مایه اضطراب شود و از دور اندیشی فطرت او بسیار بعید است
که بغیر از خدمت دولت چیز دیگر اندیشه و مرا اعتقاد این است که بازوری مجبور خواهیم شد با انکه ناپلیون را
از گوشه استراحت بالتماس بیرون برده زحمت بدهیم و خود در کمال استراحت با اهل مملکت روزگار گذرانیم حضرات
اعضای مجلس منتظر بودند که ناپلیون چه خواهد گفت او نیز رو بکارکنان دولت کرده در مقام تعریف ایشان او را ادای
مردم برآمده مصالحه نامه را که نمودار اطوار رضا بود در نزد کارگذاران دولت جمهوریه گذاشت ترتیب نام که
یکی از کرسی نشینان بود در جواب ناپلیون شرحی بیان کرد که روزگار روح وجود شخصی را که منشا اثر و اقبل بعد کارها
با چنین امورات عجیبه از او بظهور رسد برای خود ذخیره دارد و در نهایت تامل بعد از قرنها یکبار اشکار میکند که در
عصر شود و ان شخص قومی ترقی که روزگار از سنت امساک نگاه داشته و کنون بعرصه وجود آورد بعد از ان شهر
از کرسی نشینان بطریق خصوصیت مصالحه نامه بجا آورد ناپلیون بعد از انقضای مجلس بمنزل خود رفت و مدتی

شهر پاریس توقف نمود در ان اوقات فی ترو ناپلیون پیغام فرستاد که چند نفر اتفاق کرده اند که شما را مسموم نمایند
متوجه خود باشید ناپلیون آورنده پیغام را محبوس و خود با چند نفر از قضات عدالت بخانه ان فتنه انگیز
داخل خانه شده اشخاص را دیدند که چند زخم گلوله خورده و مرده است دانستند که همان شخص که متعهد زهر دادن
شده بود انها او را بقتل رسانیده و در ان روزها تعلقت درایت دانش که از ناپلیون بظهور رسید او را یکی از انجا
حل و عقد ضنایع نام نهادند و از بزرگان طایفه شمرده مورخ گوید که قرار چنین بود که باید ان کسانیکه وکیل عهدیت
میشوند برای ایشان از مرتبه سن حد معین باشد و کسیکه کمتر از ان سن بود داخل وکلای رعیت میکردند
ناپلیون چون بیست و نه ساله بود میخواست این قاعده را منسوخ کند بلکه خود را یکی از وکلای رعیت شمار بکنند در بیست و
نهم ماه جنوری سنه ۱۲۲۶ عیسوی مطابق اول بهار سنه ۱۲۱۲ هجری بود من فرمود که بعد از این ماندن من در پاریس مصلحت
خدمتی در انجا نیست که باعث زیادتی اسم و رسم و ترقی من باشد اسمی که تا حال پیدا کرده ام بسبب بیکار ماندن بهیچ
از نظرها دور خواهد شد و این محوطه فرنگستان هم انقدر قابل نیست که توان اسم تمام حاصل کرد باید برگ این مملکت
گفت و شرقی ممالکت که در انجا بوده ام تحصیل تام توان کرد و رفت و گفت تو و لانت و سلکاو سکی هر سه دو
من هستید همراه خود برسید ام اول سواحل دریا را ملاحظه کنم هرگاه بردن لشکر بخاک انگلستان متعذر باشد
برای انکه بنیان دولت انگلیس را خراب کنم بمصر خواهم رفت مورخ گوید ناپلیون همیشه در نظر داشت که اسم سلاطین
سلف که جنگی بودند از صفحه روزگار محو کند هرگاه قیصر اول پنجاه و فتوح جنگ کرد او میخواهست صد و فتوح جنگ
اگر اسکندر میخواست عزم و دین اهل امان که یکی از معابد مصر بود کند او میخواهست که برای پیدا کردن سر حسب
رود نیل که تا حال کسی ندیده حرکت نماید بالجمله مورخ گوید که ناپلیون دو نفر دیگر که سابقا مذکور شد برداشته بعد
دو هفته مجموع سواحل دریا را گردش نمود مراجعت کرد و من پرسیدم که لشکر بخاک انگلیس میشود برد فرمود مشکل است
و حالا من مباشر این امر نخواهم شد از سخن او چنان فهمیدم که حکما بمصر خواهد رفت بعد از ورود بپاریس تمام مشغول
تدارک سفر مصر و رود نیل گردید و پیش از حرکت از شهر سرداری تعیین که بهانه ملاحظه سرحد دریای لونت سپاهی
کلی را بجزیره مالطه برساند و در ان باب کارفرمایان دولت اول مصلحت ندانستند و در آخر چون دیدند که ناپلیون
اصرار دارد و هرگاه انجا را مسخر کند رفتن بمصر مشکل است حکم نوشتند که باید ناپلیون انجا بید تصرف دارد
و اهمال نکند و برای تدارک سه ملیان فرنک که قریب ششصد هزار تومان است با و دادند و او به بندر طولون
جهة تدارک جهازات جنگی فرستاد و در دوازدهم ماه اپریل سنه که اواخر بهار سنه هجری باشد سپه سالاری
عساکر دریا و خشکی که مامور شده بودند از وکلای جمهوریه بناپلیون مفوض شده مورخ گوید از او سوال کردم که چند

وقت سه سال در مصر توقف خواهد کرد و گفت شش سال این امر بسته به تقدیرات است غلط این است که مصر را آباد کنم و از
مرد و زن از هر قسم صاحب منصب بانجا خواهم برد حال من بیست و نه سال است هر گاه شش سال اینجا بمانم و عمرم به سی و
پنج سال برسد و کارها بر وفق خواهش گذرد و از آنجا به هندوستان خواهم رفت [illegible] حتی عیال خود [illegible]
دو نمود کتابهای خوب در علم و صنایع و تجدید بلاد و تواریخ و اشعار و از علوم توپخانه و قورخانه و تسخیر قلعه و تسخیر جزیره
از هر مقوله در باب دین و مذهب همراه برد و از قبل از حرکت از شهر پاریس روزی همراه ناپلیون [illegible]
رفتم که دستور العمل احکام و نوشته جات سفر را [illegible] القا کنند در مراجعت چون متفکر بود خواستم او را از فکر بیرون آورم
کردم که آیا راضی هستید که از فرنس بیرون روید گفت مشقتهای رضای دارم چرا که اکابر جمهوریه طالب من
نیستند و در فکر تضییع من می‌باشند باید اظهار [illegible] ساخته به پادشاهی اقدام کنم

فصل پنجم در توجه ناپلیون بمصر قبل از بیرون رفتن از شهر

حکم بعساکر متوقف از بندر مرسل نوشت که بر جهازات جنگی نشسته به بندر تولان
روند و بسیار عساکر [illegible] به حرکت آیند در اول تابستان سنه ۱۲۱۳ هجری ناپلیون از پاریس حرکت نمود پنج روزه وارد
بندر تولان شده دانست که یکساعت امر امهال نباید گذاشت چرا که اهالی انگلیس مشغول کار و تدارک بوده و لارد نلسن را
که سردار جهازات انگلیس بود مأمور کرده بودند که از روی دریا میانه جزیره مالطه و سسلی پیش روی کشتیهای فرنس را
بگیرند از آنجهة تعجیل در حرکت داشت و باد مراد را از دور [illegible] دیده و باد مخالف شدت داشت ده روز در بندر تولان
توقف و مشغول [illegible] وقایع اوضاع جهازات جنگی شده و در چهاردهم [illegible] سنه ۱۲۱۳ ناپلیون با جهازات جنگی از آنجا
روانه شد از اتفاقات یکی از جهازات جنگی بواسطه سنگینی ثقل نشست چون زود بیرون آوردند آسیبی نرسید بجهة
نرسیدن کشتیهای کوچک که عقب مانده بود دو روز هم در عرض راه توقف و بعد از آن بتعجیل تمام روانه شده [illegible]
بحوالی جزیره مالطه رسیده چون قبل از ورود او سلاطین فرنگستان آدم فرستاده اهل آنجا را متحرک شده بودند اگرچه [illegible]
[illegible] نشد لکن نظر ببعضی اختلافات چند تیر گلوله توپ از طرفین انداخته شد ناپلیون در این عمل [illegible]
حکم کرد که از جانب غربی جزیره جنگی رفته حمله و یورش برد [illegible] حکم او را برضای خاطر او عمل آورده بعد از دو روز
جزیره مالطه و قلعه آنجا بعساکر او اشتغال یافت [illegible] است که اهل جزیره و جماعت [illegible] در حقیقت با او رابطه داشتند
و آن دو روز جنگ برای این بود که اهالی مالطه [illegible] با [illegible] آبرو نشوند و این اشخاص جماعتی بودند که جهاد را با [illegible]
واجب میدانستند همیشه [illegible] جنگ می‌نمودند و از اهالی اسیر می‌گرفتند و در کشتیهای جنگی خود زنجیر کرده نگاه میداشتند
و در دعوا زنجیر آنها را [illegible] با پای کشتی مشغول [illegible] و دوری [illegible] نمودند و در آن اوقات
در جزیره مالطه بودند و [illegible] جزیره محکمی که اطرافش قلعه‌های محکم مضبوط است ممکن نبود تسخیر و غلبه کرد [illegible]

خود را مجبور دیدی جزیره سنت هلنه گفته بود که پیش از آن که از بندر تولان حرکت کنیم یقین داشتم که مالطه بتصرف من خواهد درآمد
بعد از تصرف ناپلیون مالطه را دید که [illegible] جمع کثیری از عثمانلو در کشتیهای خود زنجیر کرده فوراً حکم بآزادی آنها
نمود و آن قاعده را موقوف داشت چون داخل مالطه شد چند دفعه باغ بزرگ آنجا رفت و آن باغ مملو از درخت نارنج
و لیمو و اقسام میوه جات بود [illegible] ناپلیون از آنجا [illegible] بعد از آنکه دستور العمل حکومت و نگاهداری مالطه را
القا کرد در دویم سرطان از مالطه بکشتی نشسته روانه مصر شد جمعی از طایفه [illegible] را همراه خود برده در عرض راه
بهریک از افواج خود [illegible] نظام منصب عطا کرد و در شب ششم سرطان از حوالی جهازات انگلیس که سردار آنها لارد نلسان
بود گذشت و او نیز [illegible] لارد نلسون در بندر [illegible] خبردار شد و یقین کرد که ناپلیون مالطه را مسخر نموده از
آنجا به اسکندریه رفته است و تصور کرد که در عرض راه او را خواهد دید بطرف مالطه رفته [illegible] ناپلیون از مالطه
حرکت کرده او نیز از بندر مزبور روانه و بتعجیل رفته دو روز قبل از ورود ناپلیون به بندر اسکندریه رسیده کیفیت ناپلیون
[illegible] نوشته است که لارد نلسان از دولت انگلیس مأمور شده که در دریا [illegible] کشتیهای فرنس [illegible] ممالک
روم باشد جزیره [illegible] و پروانس و اسپانیول سرحد [illegible] بود و از اتفاقات شبی طوفان روی داده [illegible] شکست
بعضی کشتیهای او رسید بخصوص کشتی که خود بر آن بود و [illegible] شکست خواست خود را به بندر [illegible] که در جزیره
سردینیا است رسانید [illegible] بجزیره [illegible] بطرف رفت که کشتیهای خود را مرمت کند همان شب که او از طوفان گریخت
من با جهازات جنگی از بندر تولان حرکت کرده بجزیره مالطه رفتم و لارد نلسان بخیال آنکه من هنوز حرکت نکرده ام
با دو کشتی دیگر بطلب من رفت هر قدر تفحص کرد مرا نیافت آخر به بندرات [illegible] رفت و در آنجا خبر شد که من مالطه را
گرفتم و بطرف مصر رفته ام از آنجا حرکت و سه روز قبل از ورود من بحوالی اسکندریه رسیده در آنجا هر چه تفحص نمود
آثاری از من نیافت سواحل [illegible] را عبور نموده و از من خبر نیافت و آب کشتیهای او تمام شده مجبوراً در جزیره [illegible]
لنگر اقامت انداخته از آنجا آب برداشته بسمت [illegible] روانه گردید عاقبت خبر او رسید که
کجا است من داخل مصر شده ام وقتی وارد شد که کشتیهای فرنس در بندر ابوکر بخاطر جمعی لنگر انداخته بکار خود مشغول
بودند مورخ گوید در آن سفر دریا از بندر تولان الی بندر اسکندریه اغلب اوقات ناپلیون دو ساعت قبل از طلوع آفتاب
بیدار می‌شد و در آن وقت که کشتی بزرگ و تعداد کثیر جمعیت در آن بود و اکثر از مردمان بزرگ [illegible] بودند و در آن
که در روی دریا [illegible] ناپلیون هر شب چند نفر را به نوبت دعوت میکرد که در خدمت ایشان شام و نهار صرف
نمایند نیز از آنجا چند نفر صاحب منصب دائم در سر سفره مدعو بودند هر وقت هوا خوش بود به بالای کشتی میرفت
و تماشای دریا و سواحل مینمود و روزی در دریای سسلی بهنگام غروب در بالای کشتی راه میرفتم و تماشای دریا مینمودم

چنان بخاطرم آمد که کوههای آلپ که در حد و دو ایطالیا واقع است بلندتر است فوراً عرض کردم بسیار خندید و بنا بشوخی
گذارد و اوبرال بروبر سردار کشتیهای جنگی بود و علیه سردار مرفور و در من خود را برداشته بالای کشتی آمد بعد از ملاحظه
عرض کرد که حدس او صحیح است مطلقاً عرض کرد شما را در انجا می بینم گفت من نمیتوانم زمین ایطالیا را بدون التفات
خاطر ملاحظه کنم بعلت آنکه در ان آنکه بجنگ یاری من کرده و عساکر فرنس که ابواجمعی من بود بهر جا بردم مظفر و منصور
شدم حال آن ایام گذشت و این است مشرق زمین که مرا بکار خطرناک که عبارت از تسخیر مصر و رخنه بدولت انگلیس است
باید ملاحظه کنم که بهای مشرق را بنام که انشاءالله باعانت لشکر فرنس در انجا نیز مثل ایطالیا غلبه خواهیم کرد مورخ گوید
در روی ناپلیون این بود که بعد از صرف شام سه چهار نفر از سرکردگان را امر میفرمود که بحثی و گفتگوئی در هر خصوص
بمیان آورند و سه چهار نفر دیگر را امر می نمود که در مخالفت انها مقام بحث در آیند و انها برآیند و خود هم گوش میداد
و گاهی خود مسئله طرح میکرد و امر مینمود که چند نفر در نفی ان سلطنت گفتگو نمایند ملاحظه میکرد که هر کدام چه پایه و چه
پایه دارند و مرتبه علم هر یک را می سنجید و کاری با نهاد بقدر او را میدانست رجوع میکرد و همیشه مسائل علمیه طرح میکرد
و طرف اشخاص را منظور می نمود که مسئله مجهول را بقوت ادراک معلوم نمودند و دوست میداشت که یکی برای
اثبات مدعای خود اعم از حق یا باطل جد و کوشش کند و اکثر مسائل را بعد از گفتگو با موریت سلطنت و قوانین دولت و مملکت
و رسوم جنگ و لشکرکشی راجع مینمود و از انجمله روزی مسئله طرح میکرد که آیا در ستاره های آسمان مخلوق هست و آباد
دارد و روز دیگر پرسید عمر دنیا چه قدر است و اول خلقت چه وقت بوده و نیز سؤال میکرد که آیا احتمال میرود که این زمین
روزی بآب و آتش خراب شود وقت دیگر از صدق و کذب عالم ارواح سؤال مینمود و حکم کی تعبیرات خواب را پرسید
و منظورش از گفتگوی خواب چون مصر سرزمین است گفتگو از کیفیت احوال حضرت یوسف علیه السلام و بسا
بعد از آنکه از صحبت گفتگوی مسائل فارغ میشد از تحت و خرابی ممالک شرقیه سخن بمیان می آورد و میگفت چندین قطعه
ممالک از ولایات خوش آب و هوا بجهت نا اهلی انجا خراب شده و خرابی ان بنهایت رسیده است و در هر سفری بخصوص ان
سفر دریا دل از جوانی با لشکر بحری و بری میکرد و اگر اتفاق از اهل کشتی و لشکری در عالم مستی یا هوشیاری بدریا می افتاد
اهتمام داشت او را از دریا بیرون آورد و چند روز قبل از انکه به بندر اسکندریه برسیم اعلام نامه نوشت و چندین نسخه برداشت
و در میان ابواجمعی خود منتشر ساخت و خطاب نمود که ای عموم صاحب منصبان تسخیر مملکتی را در نظر گرفته اید که منافع ان
در باب تجارت و ترقی و ترقی شانی حد و نهایت است و این صدمه که حال شما بانگلیس در نظر دارید خوب و درست
از پیش خواهید برد با آسانی میتوانید یک اقدام و مبادرت ایشان را در جنگ منافع حاصل نموده استیلا یابید و بصدمه دیگر
شربت مرگ بایشان بچشانید هنگامیکه بخاک مصر داخل شدیم باید منازل چند به تعجیل طی نمائیم و چندین جا جنگ کنیم و در

کار عاقبت بخیر کرده ایم چرا که تائیدات جناب باری تعالی همراه ماست رؤسای طایفه مملوک را که تمامی علامت
حال مستولی و آزار دهند و تا حال بصمیم قلب اهالی انگلیس را حمایت کرده منحوس شده در ولایت مصر تجارت اهل
انگلیس بیشتر رواج بهم رسانده و برخلاف تجار را بسبب اخذ گمرک مدد رفتاری نموده و بر ساکنین سو اهل و ذیل
ظلم و تعدی می نمودند حال امیدوارم که چند روز بعد از ورود ما تمامی انها از صحنه تخت خاک هلاک بخشند و این اهالی
مصر که حال برای غلبه انها میرویم تمامی مسلمان میباشند و شریعت دین محمدی صلی الله علیه و آله و سلم عبادت
می نمایند و اصول دین انها لا اله الا الله محمد رسول الله است شما را لازم است که انها را از پیروی نمودن این دین منع نکنید
و بر مفتی و آخوندی و مشایخ انها بسیار احترام نمائید چنانچه بزرگان دین موسوی علیه السلام و سایر ادیان حرمت
میکنند و آداب شرایع دینیه انها را که در وقت ان امر شده شما نیز وسعت دهید چنانچه با داب دین موسوی و عیسوی
وسعت میدهید و مکرر خوانده اید و شنیده اید که در ایام قدیم نه اهالی یونان و روم بر همه عالم مسلط بودند
مجموع ادیان و مذهب را بجهت پیشرفت امر حرمت مینمودند حال که ما باین مملکت میرویم رفتار و عادات ما سوای
رفتار و عادات انجاست خصوصاً در باب جماعت اناثیه که در ان خصوص بخل و حسد زیاد میورزند و نمیخواهند ببینند
که نسوان از چهار دیوار حصار خود بیرون روند و نامحرمان روی انها را دیده و یا تکلم نمایند لازم است که شما مانع
رفتار انها شوید غارت کردن ولایات چند نفر غارت کننده را صاحب دولت مینماید لاکن دو ضرر دارد
یکی آنکه اهل ولایت بی بضاعت و محتاج میشوند و منفعت از انها حاصل نمیتوان کرد و دیگر آنکه غارت کننده را
در عالم بدنام میکرد و بدتر از همه دوستی اهل ان ولایت را بدشمنی مبدل مینماید و اولین شهری که وارد میشویم شهرت
کرد اسکندر اعظم بنا نهاده است و در هر قدم خرابهای عظیم بنظر ما خواهد آمد مورخ گوید وقتیکه این اعلام
نامه در میان عساکر منتشر گردید و هیچ کس از مضامین ناپلیون مستحضر نشدند هر چه در نظر داشتند که بعد از ورود بخاک
مصر عمل آورند ترک آن گفتند اوبرال بروبر بزرگ جهازات جنگی فرنس با وجود سفر دریا بسیار مضطرب بود
و هر وقت از جهازات جنگی انگلیس خبرهای مختلف میرسید اضطرابش زیاد میگشت و من با دوستی همه
رفتار و کردار مینمود و مکنونات ضمیر خود را با من میگفت تشویش او از این بود که میگفت که جهازات جنگی ما را
خوب مهیا ننموده اند مستحکم نساخته با کشتی انگلیس تاب نمی آورد و هر گاه جنگ روی دریا واقع شود من از
عهده نمی توانم برآیم اکنون خداوند عالم لطف فرموده مقدر کرده است که کشتیهای انگلیس این سفر با ما
در روی دریا ملاقات نکنند از گفتگوی او معلوم میشد که این صحبت که بعد اتفاق می افتاد قبل از وقت بنظر
می آورد و میدانست که بعد این جهازات جنگی انگلیس جهازات جنگی ناپلیون را بالمره خراب و با اصل خود

ساخت چنانچه در مقام خود ذکر خواهد شد. مورخ گوید روز دوازدهم سرطان سنه هجری ناپلیون با جهازات جنگی
بحوالی اسکندریه رسید و امیرال بروئیز را حکم کرد که کشتی کوچکی فرستاده مستر مقلان کونسل دولت فرانسه که در اسکندریه
بود آورده بنزد ناپلیون عرض کرد که لارد نلسان چند روز قبل از این وارد بندر اسکندریه لنگر انداخته کسی بطلب قنسول
انگلیس فرستاده او را برد وقتیکه بالقنسول را دید تحقیق احوال شما را کرده و بدون مکث لنگر کشیده با جانب مشرق و شمال
روانه شد چنان تصور کرد که ناپلیون در اسکندریه است و دلیلش این بود که ناپلیون چهار روز قبل از آنکه او از
بندر مسینه راه افتد و از بندر مالطه روانه شده است بالقنسول انگلیس ها گفته که ناپلیون تو را فریب داده است
جای دیگر در نظر داشت اسکندریه شهرت داد و لارد نلسان از قول او چنان فهمید که ناپلیون در سمت مملکت
سیریه بهکب ندر رفته و از آنجا بکنار خشکی خواهد رفت با این خیال با جانب مشرق و شمال راه پیش گرفت مذکور رفت
این خطای او دوباره بفریاد کشتیهای فرانسه رسید ناپلیون وقتیکه این احوالات را از کونسل فرانسه شنید مصمم شد
که همان ساعت بخشکی برود و امیرال بروئیز اظهار کرد که دریا تلاطم دارد و سواحل دریا سنگلاخ است احتمال ضرر
میرود و از آب رودخانه و سواحل دریا علم نداریم امروز مهلت باشد ان شاء الله فردا که آب آرام میشود از لنگرگاه
تا سواحل دریا بامتحان عمق و عدم عمق آب دریا را مشخص نموده بخاطر جمعی و فراغت لشکر را بخشکی میبریم ناپلیون
اقوال او را گوش داده با تغیر تمام جواب داد که ما وقت و سعی نداریم شاید طالع زیاده ازین سه روز فراغت نداده
هرگاه کام دل و منظور نظر خود را در این سه روز حاصل نکنیم اوقات بطالت میکشد و چون صاحب اختیار مجموع
لشکر کشتی بود امیرال ناچار اطاعت کرده حکم داد که بطله و زورقهای کوچک مهیا کرده لشکر را بخشکی بردند شب
دوازدهم سرطان سنه هجری یکساعت از نصف شب گذشته در سه فرسخی شهر اسکندریه بخاک مصر داخل
شد و ناپلیون دو ساعت بعد چند فوج از عساکر برداشته روانه شهر اسکندریه شد در عرض راه اعراب بدوی
از اطراف قیل و قال کردند و هر کس از افواج عقب میماند فوراً اسیر کرده میبردند تا بجائیکه لشکر فرانسه گلوله
توپ با آنجا برسد نزدیک شهر شدند بشجاعت هرچه تمامتر پیش رفته جان پناه و بروج و باره شهر را متصرف
شدند و در نهایت جلدی مجموع مشکلات و موانع تسخیر قلعه را رفع نمودند جنرال آل با عساکر داخل شهر شده و این
یورش اول خونیکه ریخت از زخم سر جنرال کلبر بود ناپلیون خلاف قانون مملکت دانسته نگذاشت شهر را
غارت کنند خودش از کوچه تنگی میگذشت از پیش رو دو نفر مرد و زن از پنجره خانه مانند چشمه گلوله مشغول بودند
و اولاد جنرال آل هرچه سعی کردند که آن زن و شوهر از حرکت قبیح خود شرم نمایند فایده نکرد آخر الامر بقراولان
حکم داد که آنها را هدف گلوله ساختند و از آنجا بسلامت گذشت و در شهر حکومت قرار یافت و شش روز بجهة

نظم حکومت ماند و جنرال دسی را با چهار هزار و پانصد نفر مأمور کرده بطرف نحیثه بدو که در سر راه دمنهور روانه
روانه و این جنرال آن کسیست که بزحمت بسیار مبتلا شده با وجود اخلاص با ناپلیون شدت تنگی و کمی آب و آذوقه را
از اخلاص پوشیده شکایت آغاز کرده شرحی نوشته درخواست نمود که مرا زیاده از این در مقام پرخطر نگذارند
و بدون تأخیر اذن سازند که پیش بروم یا رخصت دهید معاودت نمایم بعلت آنکه دهات حوالی حوش آبادی
ندارد و در هرجا چاه آب و چشمه بود همه مخفی کرده اند اگر روز بعد از آنکه چند فرسخ راه طی میکنیم و در نهایت تشنگی
بمنزل میرسیم بغیر از آب تلخ و شور چیزی پیدا نمیشود و مورخ گوید با وجود آنهمه سختی که بلشکر او اول کار روی داد
باز نظام و مرتبه اطاعت انضباطی بود که تاب می آوردند ناپلیون ملاحظه نمود که مجموع سرکردگان و عسکر
در شکایت و همه افتاده اند اندیشناک گشته روزنامه لشکری انتشار نمود فصل ششم در وقایع ایام توقف
در اسکندریه هنگامیکه ناپلیون وارد اسکندریه شد زیاده از حد انقلاب در اوضاع شهر فرنور ملاحظه نمود در ایام
نهصد هزار جمعیت داشته و در آن روزها زیاده از شش هزار ندیده و دیگر قبل از آنکه داخل مصر شود شرحی با اهالی مصر نوشت
من از جانب کارگذاران جمهوریه فرانسه مأمور شده ام که بمصر آمده بزرگان آنجا را تنبیه نموده رؤسای ملوک را گوشمال دهم
بعلت آنکه ایشان خلال در امور تجارت اهل فرانسه کرده و اذیت با تجار رسانیده زیاده از قانون گمرگ از آنها مطالبه
کرده و زیاده مأموریت ندارم و قدم باین مملکت نگذارده ام که کاری خلاف قرآن که بر پیغمبر شما رسیده بکنم
و نواهی آن اعتراض کنم لهذا از شما که بزرگان مصر هستید توقع دارم که در خصوص تنبیه مفسدین بمن امداد کنید تا
این طایفه مفسد را از مصر برکنده سازم بالجمله چون جنرال ناپلیون باسکندریه وارد شد برای تأکید اعلام نامه
شرحی مجدداً با اهالی مصر مرقوم داشت که ای اهل مصر مردمان مفسد جو و بدکار طلب شما خواهند گفت که ناپلیون
بدین قصد حرکت کرده که روش این و طریقه آیین شما را ممنوع کند هرگز قول آنها را مقبول ندارید و یقین بدانید
که محض استرداد حقوق شما از غاصبین حرکت کرده ام و آنها را سیاست خواهم نمود و شما در نهایت آسایش خواهید
گذرانید و بدانید که من پیشتر از مملوک احترام خدا و پیغمبران و دختران را منظور میدارم قدر بنی نوع انسان در نظر خدا
یکیست تفاوت میانه ایشان بزیادتی عقل و علم و ادب است که هر که آنها را دارد بر دیگران ترجیح دارد چگونه میشود طایفه
طایفه را بدشمار نموده در صدد خلل و فسخ دین و آیین ایشان برآید توقع دارم که همه قضات و مشایخ و پیشوایان دین
بعین عموم اهل مصر معلوم دارند که من خود و جمیع اهل فرانسه از لشکر و غیره که با من همراهند مسلمان حقیقی و هر که در دین
خود پایدار است نیک میشماریم و دیگر بدیکه همیشه با پاپای روم مردم را بدشمنی مابین اسلام ترغیب میکرده و خلیفه ما با مسلمین جنگ
میکرد من چگونه او را استحصال ساختم و سر تفنیا ملک الله را که همه اوقات جان خود را در باب دین وقف قتال با مسلمین کرده بود

حکومت ایشان را مشرق ساختم اینکه علمای من دلیل است که مجموع بندگان خدا را دوست و ایشان را دوست میدارم بهر اهل و
مذهبش مشیر و عبادت خدا را بهتر بجا می آورد و اوامر و نواهی دین خود را ملاحظه کنند و او را ترجیح بر سایرین خواهم
داد بعد از آنکه ناپلیون اعلام نامه مزبور را نوشت و بمصر فرستاد جمیع امور اسکندریه را منتظم ساخت روز سیم شهر [illegible]
سنه هجری از اسکندریه بیرون آمده روانه دمنهور شد در عرض راه در صحرائی که از [illegible] خالی [illegible] آب نایاب بود و
اعراب علی الاتصال اذیت بعساکر فرنس میرسید و اتفاقاً اگر آب چاهی پیدا میکردند با ریگ پر کرده یا آب را کثیف
کرده بودند از نایابی آب عساکر فرنس زحمت زیاد کشیدند و مانند برق از آنجا میگذشتند و در شب اول حرکت از اسکندریه
خللی برای لشکر روی داد که نزدیک بود جمیع لشکر بهلاکت رسند چه بسبب تاریکی شب در رکاب ناپلیون میرفتند
و اکثر ایشان بخواب بودند علی الغفله دو دفعه از میان جمعیت شلیک شد هراسان تصور کرده که اکثر لشکر کشته
شده است بعد از آنکه بتحقیق رسیدیم معلوم شد که فوج جنرال دیسی چون پیش قراول لشکر بودند در تاریکی شب ما را دشمن
فرض کرده شلیک نموده یکی از دلیلان راه هم زخمدار شد فوراً جمعی سرکردگان عساکر خبر رسانیدند و نظام لشکر با وجود
دو دفعه شلیک از جای خود حرکت کرده بدستور سرخط فردای آن شب ناپلیون وارد شهر دمنهور و در عمارت یکی
از مشایخ آنجا منزل کردند از اتفاق عمارات آن شیخ جدید البنا و بیرون عمارت با زیب و زینت و با شکوه بنظر می
آمد لاکن درون عمارت زیاده از حد بیوضع و باحتیاج خانه کهنه و مشتمل و شکسته بود چون ناپلیون میدانست آن شیخ
با دولت است از این حالت تعجب نمود بعد از چندی که محرمیتی حاصل شد از اوضاع تحقیق نمود شیخ بیان کرد که
من چون این عمارت را ساختم خبر بپادشاه مصر دادند که شیخ چنین عمارتی ساخته بزبان آورده که شیخ صاحب دولت
و کسی فرستاد که باید چندین هزار تومان بدیوان بدهی من در اوایل وجه اجمال ورزیدم مختصر کاشت [illegible]
تکلی از من گرفت از آنچه وضع خود را تغییر دادم خداوند عالم انشاء الله تعالی اهل این ولایت غضب کند تا کی
در آن اوقات روزی یکفوج سوار از اعراب بدفع ناپلیون بخانه شیخ هجوم آوردند ناپلیون از پنجره عمارت نگاه
میکرد و از خیرگی ایشان متغیر شده بآجودان خود که حاضر بود حکم داد که چند نفر از قراولهای من سوار و این مردم
بیهوده را از اینجا دور کن آجودان یازده نفر سوار و پیاده برداشته مقابله ایشان رفت اندک زد و خوردی اتفاق
افتاد ناپلیون دید آجودان و قراولان اندک ترسیده و از دور مانده اند که بسبب چیست فریاد برآورد که پیش روید صدای
او را نشنیدند باز فریاد برآورد که بتعجیل پیش روید و شلیک کنید چنان تصور نمود که صدای او را نمی شنوند و ناخوش
از این معنی متغیر شد بعد آجودان حمله برد و بعد از قتال جزئی اعراب فرار کردند آجودان مراجعت نمود جنرال ناپلیون متغیر
بود فرمود دیر حرکت کردی معلوم است ترسیدی آجودان مایوس شده بمنزل خود رفت چون جوانی بود که ناپلیون

او بسیار

با او میل داشت بمن فرمود که او را از جانب من دلجوئی کن وقتیکه آجودان را ملاقات کردم هرچه او را دلجوئی کردم آرام نگرفت
بمن گفت جنرال فرمود که تو ترسیدی من از شنیدن این حرف نفسی کشیدم و هیچ نگفتم و اگر فرصت کنم اول من جان خود را فدا
خواهم کرد و بحرف خود وفا کرده در جنگ جان آخری خود را بکشتن داد مورخ گوید در سیم و چهارم شهر [illegible] جنرال ناپلیون وارد
راه مینیه شد در ایام اسکندر برای معامله و تجارت فرنگستان اهل مشرق نهر بزرگی از رود نیل [illegible] شهر اسکندریه
کرده است ابتدای نهر مزبور از همین مکان است جنرال ناپلیون دو روز در آنجا توقف کرده روز سیم از آنجا حرکت نموده از
کنار رود نیل روانه مصر شده و یک کشتی جنگی نیز از رود نیل روانه کردند که همیشه در مقابل لشکر حرکت کند و هر گاه حادثه در پیش
راه روی دهد لشکر امداد او یا او امداد لشکر باشد اتفاق باد شدیدی وزیده و کشتی مزبور را پیشتر برده و لشکر عقب ماند که
در آن حال هشت بطله جنگی رومیان که در شهر مصر بطرف اسکندریه میرفت با او برخورده جنگ آغاز کردند بطرف دیگر
بطله ها یکطرف اعراب و مملوک و یکطرف قلاعی که کنار رود را گرفته بودند و توپهای کوچک داشتند با تشر کشتی گرد
عرصه را بر اهل کشتی ناپلیون تنگ کردند ناپلیون آگاه گشت خواست خود را بکشتی رساند چهار هزار نفر از مملوکین راه
او را سد نمودند و او مردانه صف مجادله اقدام کرده ایشان را منهزم کرده و اعراب و غیره هر که در سر راه بودند همه را از
پیش برداشته وقتی رسید که سرکردگان رومی چند بطله از اهل کشتی گرفته و جمعیت ایشان را کشته و سر ایشان را بلشکر فرنس [illegible] دادن
میدادند بمحض رسیدن او همگی فرار کردند و کشتی مزبور نجات یافت از اینجا گذشته چند مکان دیگر جنگ کرده بر جمعی
فائق آمد مراد بیک که بزرگ مملوک بود فرار کرده بمصر رفت در سه مقام جنگ عظیم روی داد اول در راه مینیه دوم
در جزیره سیم در [illegible] و در هر سه جنگ شکست فاحش [illegible] داد بعد از آن ما [illegible] در تسخیر مصر [illegible] تعجیل نمود که روز به
در آنحال [illegible] اعلام نامه بسرکردگان مصر و اهالی آنجا نوشت که در روز طوائف مملوک را منهدم ساختم اکثری کشته و بعضی مجروح
و برخی فرار نمودند لشکر بتعاقب ایشان فرستادم حال هرچه کشتی و بطله در کنار رود دریا تصرف شده است همه را زود بفرستید
و چند نفر از معتبران روانه نمائید که از وضع و آمین خبردار شوم و برای [illegible] سال از قبل گذشته و آن علفه و کاه
وجو حاضر نمائید و نیز با اهالی آنجا نوشت که ای اهل مصر از رفتار شما بسیار خوشنودم که تا حال بدشمنی من اقدام نکرده و دیده اید که
محض از برای این آمده ام که نسل مملوک را از صفحه این ولایت پاک سازم و تجار این ولایت را از شر ظلم محافظت نمایم
هر که از آمدن من ترسیده و خوف را از خود برده آورده و پس فرار کرده و خاطر جمع باشد بوطن خود مراجعت کند و مردم مثل
سابق در مساجد بلوازم عبادت دین خود مشغول و هر کس باشغال و عیال خود مشغول گشته مخصوص بباب دین غرای محمدی صلی الله
علیه و آله وسلم که من چه احترام آن بزرگوار و دین [illegible] داشته و دارم بعد از آنکه مشهور و آرام شوم [illegible] از اهل
تعیین خواهم نمود که داروغه شهر باشند و دیوانخانه ترتیب خواهم داد که اصحاب این خدمت نفر باشند شش نفر از [illegible]

نزد امیر بکتیقین خواهم کرد باید حاضر باشند و چهار نفر از ان نفر رسی اختلاف عموم و اهل شهر مشغول شدند دیگر روز قبل از ورود به مصر
شرحی به پاشای مصر نوشت که منظور جمهوریه فرانس از گرفتن ولایت مصر این است که وجود رؤسای مملوک را بالمره از صفحهٔ
مملکت نابود کنند چرا که بکاران کمینه ضرر کلی بسلطان روم نموده بعد از ان بدشمنی اهل فرانس اقدام نمودند حال دولت
فرانس با جماعت عساکر خود صاحب فرانس شده و تماما از جانب سلطان روم پاشای مصر به خاطر جمع دارید که پاشایی سلطان
روم و مالیات شما را از شر خاصمین محافظت خواهم نمود و توقع دارم که سلطان روم معروض دارید و او را معتقد سازید که
من مطلقا ضرر بدولت نخواهم رسانید مالیات بطوریکه پیش مصارفی میشد مصارف خواهم نمود خبار ان ناپلیون در
پنجم اسد سنه هجری با عساکر خود با کمال اجلال بشهر مصر رسید حکم داد که براهل و عیال مملوکین که خود در خارج بجنگ عساکر فرانس
مشغول بودند احدی بی احترامی نکند بخصوص بزوجه مراد بیک که سرخیل ایشان است و دو روز بعد از ورود پوچین اجودان کل سردار
ناپلیون بود با جمعی به پرسش احوال زوجه مراد بیک فرستاد و زن مزبور در خانه نشسته ناپلیون را ستایش بسیار نموده و طلب
قریب پنجاه شصت نفر کنیز و غلام در برابر او ایستاده از عمرش پنجاه و سال گذشته خرج ملاحتی که مناسب عمر او بود داشت
حکم داد که قهوه و شیرینی در ظروف مرغوب بجهت اجودان آوردند بعد از ان انگشتر الماس که هزار پوند قیمت ان بود از انگشت
بیرون آورده با اجودان بتعارف داد چه بسته جات از خبار آل اعظم کرده همگی بدرجه قبول مقبول شد خبار آل اعظم چهار روز از
جولین اجودان با بسته جات و احکام باسکندریه فرستاد که خبار ال کلبر را از اوضاع مصر استحضار دهد و نوشت که در مصر
وجه نقد کم داریم لاکن برنج و جو و گندم فراوان است هرچه بخواهند بتجارت همه را جمع آوری کنید و بمصر فرستید که در عوض
برنج و گندم داده خواهد شد جولین اجل رکتبه با پانزده نفر دیگر بسطله نشسته روانه اسکندریه شده در عرض راه از سمت
بطله او بساحل رفت در انجا او و پانزده نفر را بقتل رسانیدند بعد از یک ماه معلوم شد که در چه مکان او را مقتول ساختند
ناپلیون وقت تمام رسید محقق شد که انجا از جزیره الکم از اسب حیات پیاده ساخته اند فی الفور جنرال لانس را حکم داد
که با پانصد نفر صالدات روانه شده روانه مکان مزبور شده تمامت اهل قریه را با خانه ها آتش بسوزانند و شیخی که نفعوی او
این عمل شده بود نزد ناپلیون زنده بیش فرستد و اموال انجا را بغارت ببرند و فرمود اعلام نامه نوشته بجمیع ولایات
فرستند که هرجا یکی از اهل فرانس بقتل رسد با داش عمل او این خواهد بود و جنرال مزبور برحسب حکم معمول داشت ان قریه را
عالیها سافلها نمود و ناپلیون بعد از استحکام این نوع امورات بدین فکر افتاد که امور فوکر رعیت منتظم کند چون بجهت
تسخیر ولایت منظور نظر او بود لهذا در چند هفته مرتبه از اوضاع ان ولایت آگاهی بهم رسانید که گویا ده سال در انجا اقامت گزیده بود
اول حکم صادر شد که در مسجدها و معبدها قواعد قوانین دین محمدی صلی الله علیه و آله و سلم جاری سازند خاصه جهت خیرات
منوان اهم امورات دانسته و سایر آداب شریعت اسلامیه معمول باشد و اهل مصر با ادای امر بیرون گذارند و نماب

از شریعت مطهره

از شریعت مطهره منظور دارند بعد از صدور این فرمایشات که احدی را قدرت خلاف ان نبود مجموع اهل شهر و سرداران
لشکر بطریقی مانوس یکدیگر شدند که چند روز بعد از ان اهل شهر اهل فرانس را بدون نفرت در اماکن و قهوه خانه ها می دیدند
و با ایشان گول مشروب استعمال میشد و در شغل و حرفت یکدیگر امداد مینمودند ناپلیون دو روز بعد شرحی مبسوطی برادر
خود که در پاریس بود نوشت که در کاغذهای اخبار گذارشات معارکات و فتوحات که در مصر اتفاق افتاده خواهی دید
انما فرصت که در حصول شهر مفاخرت جیش منصور فرانس رسیده و از گردون گردان درگذشته بدانید که ولایت مصر از اثار
عمل آوردن غله و برنج و اقسام سبزی آلات و گله و رمه بهترین ولایات روی زمین است لاکن اهل مصر بالمره از صنعت
بی اطلاع می باشند و از ترقیات عاری هستند و من بقدر امکان درصدد تحصیل کنم که موجب لشکر را برسانم شما در حوالی شهر عمارتی
برای من مهیا سازید که بعد از دو ماه به پاریس بر جهت خواهم کرد و یک دسته اسباب طرب و غیره و یکدسته بازیگر و یکدسته
رقاص مع دویست هزار پیمانه بردی و چند نفر غالیه فروش و یکصد نفر فاحشه و قدری اسباب خرازی و مینا نقره مع چراغ
وسی نفر دواساز و ده نفر طبیب و چند نفر نجار و پنجاه نفر باغبان با اهل و عیال و بذر بقولات و ریاحین و سی هزار دو
ماهوت آبی و گلی و قدری کفاف صابون و روغن زیتون و مجموع زنان سپاه و صاحب منصبان که در مصر باید ایشان را
طلبیده بفرستید مورخ گوید در این احوالات معلوم میشود که منظور ناپلیون این بود که بخواهد قوانین فرانس را در مصر جاری کند
و در ان قلیل مدت که ناپلیون شمشیر خود را به نیام گذاشت و جنگ را موقوف داشت در هر شهر و بلوک که لشکر فرانس بود
چنان قرار داد که سورساتچی از خود بگذارد و بتدبیر چنان منافع لشکر فرانس را منظور دارد که مفهوم شود و بخواهد
منافع اهل مصر را منقطع سازد و در باطن میخواست که مجموع منصب و شغل و کار و خدمات با منفعت در دست
اهل فرانس باشد و خود را چند روزی با امتحان کردن هرچیز و صحبت داشتن با اشخاصی که از انها می توانست احوالات
مصر را اخذ کند مشغول ساخته بر همه اوضاع ان ولایت اطلاع حاصل نموده بعد احکامی چند صادر نمود حکم اول اینکه در
هر بلوک از بلوکات مصر باید دیوان خانه باشد که در هر یک هفت نفر مرد صاحب تمیز تعیین شود که متوجه منافع
ان بلوک شوند و هر کس عرضه داشته باشد بانها بنویسد که انها زود بمن معلوم کنند و نگذارند که منازعه و مرافعه
و مخاصمه روی دهد و مقصرین را بسیاست رسانند و هرگاه برای انها امداد ضرور شود از حاکم ان بلوک که از اهل
فرانس برقرار خواهد شد بگیرند حکم دوم در هر بلوک یک نفر از آقایان ینکی چری باید مامور شود و او همیشه مراوده با حاکم ان
بلوک کند و از اهل بلوک شصت نفر مرد مسلح باید در خدمت او حاضر باشد که بهر خدمت لازم آید تعیین
کند حکم سیوم انکه در هر بلوک یک نفر مباشر جداگانه تعیین شود که متوجهات دیوانی ان بلوک را جمع و وصول کند
و هر قدر عمله برای این کار لازم باشد نگاه دارد حکم چهارم انکه مباشر مزبور یک نفر تحویلدار از جانب دیوان در نزد خود

نگاه دارد که احوالات را بوزیر مالیات بنویسد مورخ گوید در آن روزها که ناپلیون مشغول نظم ولایت بود از خارج اطلاع
نداشت جنرال دسی را مأمور نموده بود که بطرف مصر علیا رود و مراد بیک را تعاقب کند خود بعد از آن چند فوج برداشته
بتعاقب ابراهیم بیک که در جلال و قوت ثانی مراد بیک بود شتافت مجملاً عساکر فرانس هرجا بخصم ملاقات میکرد مظفر و منصور
رجعت میکرد و بعد از آنکه از قلع ماده فساد و اطمینان حاصل نمود بمصر رجعت کرد و هنگام ورود خبر رسید که لارد نلسان سردار
لشکر بحری انگلیس در بوغاز ابوکر مجموع کشتیهای جنگی و تجارتی فرانس را در هم شکست و در دریا غرق نموده و لازمه جدال و کشش
بعمل آورده و وقوع این قضیه ناپلیون را باعث تشویش و هراس زیاد شد مورخ گوید که کیفیت شکست لشکرهای فرانس اگر
چه در تاریخ ناپلیون بتفصیل مذکور است لاکن ناپلیون خود در سنت هلینه نقل نموده بعد نوشته خواهد شد حکایتی که خیلی باعث عبرت
حیرت است این است که یکی از کشتیهای فرانس که بسیار بزرگ بود در هنگام قتال آتش گرفت یکی از کپیتانهای کشتی [illegible] بود
پسری ده ساله داشت عمله جات برای بیرون بردن آن پسر مطالبه حاضر نموده هرچه سعی کردند که پسر را از کشتی بیرون آورند
ممکن نشد گفت من از پدر خود جدا نمیشوم و پدر را در حالت مهربانی در آغوش کشیده و در آن کشتی ماند تا غرق شد اینگونه اخبار
برای ناپلیون متوالی میرسید و با وجود غیرت از این حادثه بسیار محزون و مغموم شده از سر رفیق سایر جنرالها که برادر یکی او
بودند و سوختن کشتیها را قوت کار خود میدانستند بشدت غمناک گشته و میدانست که بعد از آن راه تردد فرانس مسدود و مقطوع
و امدادها نخواهد رسید و مراجعت او بفرانس میسر نخواهد شد مگر بذلت با دشمن مصالحه کند و نخست مراجعت نماید و از همه
بدتر آن بود که دیگر مصر را نگاه نمیتوان داشت سوختن کشتیها در وقتی اتفاق افتاد که هیچ یک کشتیها را حاجت اندرون
و تدارک از فرانس بجهت نگاه داشتن مصر روانه نماید این امر واقع شد منظور ناپلیون این بود که آنجا را مضبوط و مستحکم کرده
بشهر تولان مراجعت نماید و کشتیها را تماماً همراه برده لشکر و آذوقه و هر قسم اسباب بمصر فرستد بعد از آن مجموع کشتیهای
جنگی فرانس و کشتیهای سایر فرانساها که با او دوست بودند در یک جا مجتمع ساخته با انگلستان روند و در این باب شرحی
بکارکنان جمهوریه نوشته و در جواب آنها نامه ثبت نموده که باین شروط اینک راضیم بزودی میتوانیم داخل خاک انگلیس شوم
و لاکن هر قدر که تدارک کشتی انها زیادتر است تشویش بخاطر من میرسد امیدوارم که تفوق ایشان را به زحمتی از دست
سپاه کرد ولی مرتفع سازم مورخ گوید همه منظور ناپلیون این بود که بپاریس مراجعت کند و از آنجا سپاهی فرستد انگلیس را
توجه آنچنانی تدارک نماید و میگفت که از این عمل من انگلیس لابد است که کشتی خود را برای محافظت در هر جا جمع آورد
پس از آن در دریا و سر راه و بندر مصر نخواهند کشتی نگذارد که لشکر بطرف مصر تعیین نماید و راه ما از هر طرف مسدود شود و فقط کشتیها
بوده مکنون خاطر این میگفت و من عرض میکردم که اگرچه قضیه بسیار بد اتفاق افتاد و لاکن شکر باید کرد که در روی دریا
اتفاق افتاد و هرگاه لارد نلسان در دریا بما میرسید همه کشتیهای ما را هم میشکست و بالمره قطع امید شده حال اگر

راه از

راه از فرنس مقطوع است لاکن در مصر لشکرها مضبوط است اکنون برای ما لازم است که بار دیگر صبر نمائیم تا ببینیم کارکنان
جمهوریه چه فکر از برای ما خواهند کرد و شاید که این قرارات را عرض کردم آنچه کشیده فرمایند و بر آورد که کدام کارکنان که ما
کارگذاران بفرمایند و ما خواهد رسید از مردمان هند و بدین یکجا جمع شده و برای پیشرفت کار خود کپتانی را تقویت میکنند
که مثل خود دون و ناکسان باشند مثل من کسی را که از جمله امور آگاهم و همیشه برای استحکام دولت میکوشم از من بیزار شده اند
که در این مملکت معرض تلف آییم قطع نظر از این مقدمه می بینی که لشکر بچه مرتبه در این روزها ناراضی و شاکی شده است
سرکردگان ایشان را یافتند که کارکنان با من به چه طریق آنکه رضا باشند از آنجا خواهد شد و خرابی دولت در آن است
که کارگذاران برای پیشرفت کار بر مردمان شایسته حسد برند و نگذارند که ایشان قابلیت متعلق شوند والا من که ناپلیونم
بقوت عقل میتوانم که چاره این مهلکه را بطور خوب نموده باشم مورخ گوید خیالات چندی که بر ناپلیون بواسطه شکست
کشتیهای فرانس غلبه کرده بود و باعث تشویش احوال او بود زود از دل بیرون کرده و بعیان جلادت خود رجوع کرد و
بافسوس تمام گفت ای امیرال بروییز چه خطا بود که کردی و مرا از جهت وجود در این هلاکت کاش زنده بودی و آن بلای مرا
تو بعد از این ضرر با تجربه تازه برای تو حاصل میشد چنانچه برای من حاصل شد ناپلیون اگرچه در ظاهر تقصیر را
تماماً به امیرال بروییز وارد می آورد لاکن در جزیره سنت هلینه وضع کیفیت دریائی را [illegible] تفصیل توان
وائس امیرال ویلنوو که نائب امیرال بروییز بود شرح نموده میگوید اوقاتی که کشتیهای فرانس در بوغاز
ابوکر لنگر انداخته [illegible] مشغول بودند لارد نلسان دو فروند کشتی یکبار فرستاد که کشتیهای
فرانس را پیدا کنند و به چه طریق اقامت نموده اند کشتی بوغاز بر بورد رفته مجموع کشتیهای امیرال بروییز دیده و از
اوضاع انها استحضار حاصل نموده مراجعت کرده خبر بلارد نلسان داد لارد نلسان به تعجیل وارد مقصد شد و وقتی
وارد گردید که امیرال بروییز با صاحب منصبان بخوردن طعام مشغول بودند و اکثر عمله کشتی [illegible]
بودند چون او را خبر دادند فوراً بالای کشتی آمد و دید که کشتیهای انگلیس بادبانها گشوده بتعجیل می آیند در حال
حکم داد که کشتیها حاضر جنگ شوند و بادبانهای کشتی را بگشایند و پهلوی توپها را خالی کرده جای توپخانه را مضبوط
کنند و حال اتفاق افتاده بود که مجموع کشتیها و پهلوی توپها مملو از خمرهای نفط و قیر و قطران و رنگ بود و عمله دو
بزرگ که اسم یکی قویرو و دیگری [illegible] بود همین قدر فرصت کردند که جای توپهای یک پهلوی کشتی را
خالی کرده حاضر جنگ شدند و پهلوی دیگر آن دو کشتی که بطرف خشکی بود مملو از احمال و اثقال بود در وقت جنگ
هرچه خواستند توپهای آن پهلو را [illegible] ممکن نشد لارد نلسان ملاحظه نمود که [illegible] هیچ کشتی در هر
و هیچ پهلو خالی نمیشود متعجب گردید و کشتی فرستاد که سبب معلوم کند و عمله جات کشتی فرانس بکنار رفته بودند فرصت

[illegible]

تکمرد نیکشتی پاپنید و اومرال چنان تصور کرد که لارد نلسان تا دو ساعت از شب گذشته چین قدر کار میکند که
نبرل از گلوله توپ میرسد فردا صبح بنای جنگ خواهد گذاشت بعلت اینکه دیده بود دو کشتی بزرگ که هر یک هشتاد
توپ دارد همراه اوست و باقی کشتی او هنوز باو ملحق نشده کشتیهای خود را بطرف دشمن حرکت نداده در آن
اثنا صدای توپ از کشتیهای انگلیس بلند شده فرصت را فوت کرده با آتش افشانی مشغول گشت در این اثنا یکی از
کشتیهای انگلیس در جزیره که در آن حوالی بود بزمین خورد این حادثه امید تازه باومرال داد که امشب جنگ نخواهد
شد لارد نلسان از این حادثه اندیشه بخاطر راه نداده هنگامه را گرم کرده از طرفین گلوله توپ باریدن
گرفت دو ساعت از شب گذشته بعضی از عمله کشتی فرنس رسیده منظور لارد نلسان این بود که کشتیهای فرنس را
یک یک تنها مقابل کنند باین علت حکم داد که هر یک از کشتیها که عقب لنگر انداخته کشتی خود را منحرف و پهلوی
فرا سمت از پس کشتی فرنس نگاهدارد چنانچه کلادین که کشتی انگلیس بود خواست که بقوریز حمله کند نزدیک جزیره
بگل نشست هر گاه قبل از وقت اومرال هوشیاری کرده چند عراده توپ در آن جزیره گذارده بود بلا شک آن
کشتی را میگرفت و همچنین لارد نلسان حکم داد و قالیه از عقب او روان شده خود را بقوریز رسانیده مشغول جنگ شدند
از شدت تندی باد از قوریز گذرانده و تا مین پهلوی چپ او رسیده لنگر انداخت و در پهلوی چپ کاکمورث
افتاده مترصد بود که توپهای پهلوی او ضرر باو رساند و دید یک توپ هم نتوانست خالی کند جرات بهم رسانده
پهلو بر پهلوی او کرده بجنبه سلطنت او را از کار انداخت و همچنین مینت از جا حرکت کرده تعاقب قالیه رفت
خود را بمحاذی قوریز رسانیده و در پهلوی آن لنگر انداخت نتوانست چاره کند چوب گل او شکست همچنین آرین
که کشتی دیگر انگلیس بود از قرار حکم مثل جنبت رفتار کرده و لاکن یکی از کشتیهای فرنس در مین راه پیش او را
گرفت نتوانست برود لابد میان دو کشتی که اسم یکی فرنکلیس و دیگری پوپل سادرین بود لنگر انداخت و دو ثقاره
که خود لارد نلسان در آن بود در پهلوی کشتی فرنس که اسمش سرتی اینت اسپیاده امر کرد که چهار کشتی دیگر وسط
کشتیهای فرنس تا کشتی هشتم انجا بجنگ گرفتند و اومرال بروز با کشتی دیگر مقابل انها را گرفت و پاره ضرب
سخت بی مشغول شد که روی آب دریا از دود باروط تیره و تار گردیده و یکی از کشتیهای انگلیس غرق شده چند کشتی دیگر
انها از ضرب گلوله توپ فرنس کناره گرفتند در این حالت ناپلیون میگوید اگر چنانچه اومرال لیتو از حکم اومرال بروز
نکرده در میان کشتیهای جمعی خود را میبرید و کشتیهای انگلیس حمله میبرد لا محاله هشت فروند کشتی کوچک از کشتیهای انگلیس را
منصرف می آورد و لاکن اومرال بروز معطل حکم شده یک توپ هم خالی نکرد و اومرال بروز مشغول جنگ شده یک کشتی انگلیس را از کار
نشاند و کشتی دیگر مشغول شد که او را انجا ب دهنده نزدیک شده از پیش و او رو که دو کشتی بزرگ اومرال بروز که یکی قوریز و دیگری

کاکورد

کاکمورث نام داشت از کار افتاد و از طرف انگلیس نیز دو کشتی بزرگ که یکی کلان و یکی بلرفان بود چهر گشته قلب
صف کشتیهای فرنس تازه نفس رسیده آنها را حمایت بود و بعلت ضعف کشتیهای انگلیس رسانده و چندان ضرب بهار رسانیده بود و از کشتیهای
انگلیس کمترین کشتی هشتاد و چهار توپ باقی مانده چون شب را تا صبح از طرفین ایستاده کی شده منظور لارد نلسان این بود که صبح
رود و اومرال لیتو با پنج کشتی که اول انجا او بود و یک توپ خالی نشده بود حمله خواهد کرد و بسیار از آن ممنی تشویش داشت از
اتفاقات چهار ساعت از شب گذشته از قضا که کشتی بسیار بزرگی بود و اومرال بروز خود در آن کشتی بود آتش
گرفت و این حادثه باعث فتح لشکر انگلیس شد آتش آن کشتی بزرگ بقدر ربع ساعت روی هوا را چنان گرفت که جنگ
از طرفین موقوف شد با وجود اتحاد شد بار کشتی فرنس اندیشه نکرده شروع بجنگ نمودند تا سه ساعت نصف شب آتش
فشانی مشغول شدند تا دو ساعت از روز گذشته از طرفین خستگی ظاهر شده تا چهار ساعت از روز گذشته باز ثبات
گرم جنگ شدند و بسیار خسارت بطرفین میرسید و تا چهار ساعت بعد از ظهر باز جنگ میکردند تا اینکه کشتیهای
فرنس از کار افتاده و اومرال لیتو ریسمان کشتیهای خود را بریده بطرف جنگی رفت لارد نلسان گفت چند ساعت بعد از
آنکه کشتیهای فرنس از کار افتاد و کشتی من بوضعی بیحرکت شده بود که بیدق کشتی فرنس صاحب دریا بالای کشتی من
لو و من نتوانستم نزدیک شده بیدق املاک سوم بجنب لارد نلسان او را صاحب فتح کرد و ناپلیون اعتقاد داشت
که در خرابی کشتیهای خطا از اومرال بروز شد بعد از آن اومرال لیتو چرا که ناپلیون کشتیهای جنگ با تعجیل
تدارک دیده نواقص انها را چنانکه لازم بود بانجام رسانید و مکرر اومرال بروز گفته بود که اینگونه کشتیهای ناقص را در برابر
کشتیهای انگلیس تاب مقاومت نخواهند آورد و در اینصورت جواب بخار را نمی توان داد مورخ گوید عرایضه از نو
ناپلیون بدیوانخانه جمهوریه نوشت در خصوص خرابی کشتیها و بی تقصیر بودن اومرال بروز نوشتم که اومرال بروز
باین سبب در ابوکر ماند که کشتیهای جنگی بسیار پر بار بود و راه نداشت با سکندریه داخل شود مجبور ماند که وقت
فرصت بکار فیو رود و در این بین لارد نلسان رسید و اومرال فرصت نیافت و نا چار بنای جنگ و جدال نهاد
لازم است که بدون تاخیر لشکر و کشتی و سایر ضروریات بجهة مرمت این کار ارسال دارند بعد از اتمام مطالب
نوشته جات را نظر ناپلیون رسانیدم بعد از ملاحظه خندید فرمود که شما نخواهید اومرال را ملامت و بی تقصیر گوئید
و این معنی ندارد لهذا شرحی فرمایش کرد که خبر اول آن شغل بود بر کذارشات لشکر کشی و دشمن کشی و بعد از آن
رزه مطلب را فرمایش کرد که من خبار ال خیر را با جمعی از سرکردگان و مهندسین در صالحیه که بودم و از آنجا بشهر
مصر روانه شدم و در عرض راه با اومرال بروز نوشتم و از او خواهش کردم که در بیست و چهار ساعت باید کشتیهای
جنگی را کلا در بندرات اسکندریه داخل نماید و هر گاه کشتی بزرگ پر بار است بار انها را از توپ هر چه تعلق بلشکر

و از تنگی بر بیند کشتیها را خالی سازند و به بندر کار فیو قرار دهند و مرا چون در کنار کشتیها را انکار داشته بود که
سنگ و کوه پاره داشت و لنگر چند از کشتیها در آنجا مفقود شد چنان تصور کرد که حمل و نقل توپها سعب است
لهذا کشتی ابوکر بود بار چند نفر از مهندسین دیگر فرستادم که باو تعلیل کردند که هر گاه مقتضی برای ورود به آن تنگی
برای و امداد نمیتوان کرد و باو شرط کردند که هر گاه در آن دو سه روز در آنجا کشتی انگلیس بیاید باید کشتیها
برده از تنگ خارج نماید یا به اسکندریه حمل شود یا بکار فیو رود و چون اعراب اطراف اردوی مرا گرفته بودند تردد
چاپار و قاصد ممکن نبود تا چند روز از اسکندریه و کشتیها خبر بمن نمیرسید و قضیه فتوحات چند برای من روداد و در
عبور مفتوح شد چنین مراسله از او مرا بمن رسید که بسیار تعجب کردم که نوشته هنوز در ابوکر هستم و از تعجیل ما در توهم
که یک ساعت در آنجا نماند یا به اسکندریه یا بکار فیو روانه شود و باز نوشت که چند فروند کشتی انگلیس آمده بود که جا و
مکان مرا ملاحظه نماید و من در تدارک هستم که اگر لاروفسان بیاید در ابوکر با او جنگ خواهم کرد و این خبر مرا بوحشت
انداخت آرام نیافته جولین را فرستادم که او مرا از آنجا روانه کند و قضیه او رسیده بود و کار از کار گذشته بود هر گاه او مرا
در این حادثه گناهی کرده بود مرگ مردانه کفاره او را داده گویا کنون خداوند بر سر من میخواهد از تنگی قوت بالا و دشوار وجود
این بهر قدر نواب عظیم مبارو و هر باید شکایت از روزگار نمایم که با همه ما را فراموش کرده مورخ گوید ناپلیون
نامه نگیسا بنگه مباشری کاری میشد که مجموع لوازم را از قبل از وقت مطلع بوده و از اتحاد عظیم که سو عکس کشتیها مانده معدود است
چند برای مشرفت امر خود تربیت او که هیچه لازم امر در عرصه ظهور آورد

فصل ششم در بیان قتل شیخ اسکندریه از قبل ناپلیون بناپارت

در آن اوقات شیخ اسکندریه خیانتی کرد و ناپلیون امر کرد که جنرال کلبر او را گرفته در کشتی محبوس سازد و بعد کسی نوشت
که چون شیخ مزبور با وجود محبت من نسبت با او خیانت ورزید باید سیصد هزار فرنک که قریب سیصد هزار تومان است
ترجمان دهد و اگر تا پنج روز این تنخواه را ادا نسازد سر خود را دور اندازد خواهد دید شیخ مزبور بمصر رفت که زرنج تهمت از خود
نماید سرکار میک آورد و مصر شد باو گفتم که وجه را زود تسلیم کن و جان خود را از معرض هلاکت نجات ده سردار اعظم او را برای
عبرت دیگران بقتل خواهد رسانید بقول من معتقد نشد چون از خوشی احوال کموع محبت او در دل من جا یکی کرده بود نخواهم
کشته شود باو اصرار کردم که تو دولت بسیار داری بعد از مردن بکار تو نخواهد آمد از خاج نیش جان خود را در فدیه کن
از راه زیرخند بیده جواب داد که هر گاه اجل من رسیده باید کشته شوم هیچ چیز نمیتواند مرا حفظ کند چرا مال اندوخته خود را از
دست بدهم بعد از تمام مهلت جنرال حکم کرد که او را گردن زدند و سرش را در کوچه و بازار مصر گردانیده جار کشیدند
که شیخ اسکندریه قسم خورده بود که با دولت جمهوریه فرانس بصداقت خدمت نماید و در این اوقات خلاف قسم از او
ظاهر گشت و بثبوت رسید که در خفیه با بزرگان مملوک رابطه داشت از اینجهة سردار اعظم حکم بقتل او کرد که این عبرت

هر که خاین باشد جزای او این خواهد بود و چون در این روزها فی الجمله اختلافی مابین سردار اعظم و جنرال کلبر اتفاق
افتاده بود بعد آنچه جنرال مزبور شرح با این مضمون نوشت که شما تصور نفرمایید که من از راه خوف است که لوازم کار
خود را می نویسم و آنچه لازم است مطالبه می نمایم همچنین را بدانید که در هر جا باشم تفاوتی ندارد و در هر مکان که حکم سردار
بشر هلکه عمر خود را مصرف افتخار فرانس و آنچه باشم خالف نخواهم بود و در خصوص اید اعتبار من به آنها که در اطاعت هستند
مگر شما عرض کرده ام که خرابی کشتیهای فرانس قلوب عموم عساکر را از غضب و انتقام کشیدن مملو نموده فقط وصف امید هم که
اهالی انگلیس را با بلک کشتیهای فرانس را در هم شکست اگر مرا در امر و نهی سپاه خطائی واقع شده از این راه است که انسان
را مماشات کرده ام و شما را متحضر ساختم از آنچه مرا لازم است که هر چه ضرور و وجوبی دارد عرض نمایم و صدق سخن تیقنا
مجددیست که نهایت از آن تصور نمیتوان کرد ناپلیون جواب نوشت که ای جنرال بدانید که مراتب دوستی و صداقت شما
نسبت بخود میدانم و اعتبار بسیار بر اعمال و اقوال دوستی شما دارم و اندیشه ام از این است که فی الجمله تکدری مابین ما ارتفاع
شده باشد چرا که مطلع را انانیت ایر از خیفی باعث اذیت خاطر من شده و اگر در مصر هم اراکر قلبی و تیرگی حاصل آید در آن
ساعت مرتفع میشود و هر گاه کدورتی بمن عارض شود در سه ساعت البته بر طرف میشود و یقین بدانید که محبت من
بیرون از حد و حساب بشما دارم و اقوال شما را صحیح میدانم بدین دو مراسله کدورت طرفین متبدل بصفا شد مورخ
گوید ناپلیون احکام و دستور العمل بجنرال کلبر فرستاد که کشتیها را متوجه شود و تعهد معهود در مرمت نماید و احتیاط کند
که بسبب شکستن کشتیها در شهر و نواحی اسکندریه اغتشاش روی ندهد بعد از آن ناپلیون خاطر جمع مشغول امر حکومت و نظم
قلعه جات و اخذ مالیات و تعیین حکام ولایات و انضباط دیوانخانه ها و پیشرفت تجارت و آموختن صنایع و فنون
تازه در شهر مصر بنا نهاده روز عید مولود جناب نبوی ص ناپلیون در خدمت شیخ ابابکر بعمل آوردن آداب روز
عید مشغول گشت و دو نفر از جوانان مملوک که یکی ابراهیم و دیگری رستم بود شیخ ابابکر بخشید و هر گز مسجد اسلام های تکدر داده
یکدفعه که سبب آن بعد نوشته خواهد شد و بهر جا که معتمین مصر و سادات که دستار سبز بر سر داشتند او را دعوت نموده
مضایقه نمیرفت و همیشه برای اصلاح کار خود دین و مذهب اسلام را تعظیم می نمود اعتقادش چنانچه بارها در
خلوت بمن میفرمود این بود که مخترع و مبدع جمیع ادیان و مذاهب خود انسان است و چون محافظت ادیان از
اسباب تقویه مملکت داریست از اینجهة پس هر ملت بزرگ و سلطان مملکت لازم است ناپلیون مادام
توقف در مصر مثل مسلمانان رفتار میکرد و با علمای اسلام بطوری گفتگو میکرد که گویا مسلمان است و میخواهد بدین
اسلام در آید علمای مزبور معتقد افعال و اعمال او شده و میگفتند که قوت دین اسلام ناپلیون را احاطه کرده و او زود
مسلمان خواهد شد و ناپلیون هر وقت از اوقات که احکام باطراف میفرستاد اهالی فرانس را بتعظیم دین اسلام ترغیب

می‌نمود و برای خود یکدست لباس و عمامه ترتیب داده بود و روزی محض از برای شوخی فرمود که بجهت اکل طعام بخوان حاضر شوند
مهمانان را با خود ببرد مشغول خوردن طعام باشید و انتظار مرا نکشید و قتیکه بسر خوان حاضر آمده نشسته بودیم دیدیم
ناگاه شخصی در لباس عثمانلو بطرز رومیان داخل مجلس شد اول چنان تصور کردیم که از بزرگان نظام است که بدیدن
سردار اعظم آمده همگی برخواستند بعد معلوم شد که ناپلیون است بی اختیار در خنده شدیم ناپلیون با کمال وقار نشست لاکن هیچ
نگذشته بود که سنگینی عمامه و بالاپوش او را رنجه داشت او را رنجه داشت و لباس را بیرون آورده و بعد مطلقا نپوشید در
اواسط سنبلهٔ سنه ۱۲۱۳ هجری خواست که با پاشای مصر عهد و میثاق نموده دوست شوند و در ظاهر او را خاطر جمع نموده
که حکومت این ولایات را بتو خواهم داد و تو را از شر سلطان روم محافظت خواهم کرد و در خفیه به بزرگان دین و اعاظم
ولایت میگفت که من نمیخواهم ولایت سلطان روم را از اشرار پاک کنم و همیشه میخواست پاشای مزبور را مخذول و منکوب
کرده باشد لاکن اوقات کار و مشاغل او بسیار بود و میخواست استقلال درست حاصل کند بعد از آن شروع امر جهاد نمود
گویند ناپلیون مکرر میگفت که ما باید مطلقا از اهل این ولایات خاطر جمع نشویم و کارهای دولتی را اعظم از امر لشکر و ولایت بهیچ وجه
بانها رجوع نمائیم چراکه اعاظم و اکابر این قوم که قبل از این کار و شغل در دست انها بود و سابق بمکر رفتار می‌نمودند کنون اهل
فرنس غالب‌اند و ایشان مغلوب هر کار و هر محبت در حق ایشان بعمل آید از کذب و دروغ خود دست نکشند و با مردم فرنس بمقام
استهزاء و تمسخر می‌باشند و همواره چشم و گوش باطراف میدارند و منتظرند که دشمن برما خروج کند و الحال بغیرت اهل فرنس همه خود
مجموع راه فساد و انها را بسته‌ام و از اهل فرنس دیده‌بان در هر جا گذاشته‌ام که خبردار باشند اولا نگذارند امری واقع شود و هرگاه
کاری رو دهد مرا از خفیه مطلع سازند با وجود این اوضاع باز در هر جا پنج نفر از انها می‌نشستند هرگاه فقط میتوانستند بالقاء
غیبت و مذمت ارکان نظام ما بر پا می‌کنند و در دفع ما اندیشه‌ها مینمایند انشاءالله زود وقتان میرسد که مسلط شوم و
این قوم را بالمره دفع کنم و مجموع امور را از خیال و کلی با اهالی فرنس بسپارم گویا اگر امور را قبل از وقوع میدید چنانچه اجتماع اهالی
در آن روزها واقع شد و وقت ناپلیون در امورات بدین مرتبه بود که قراولها تعیین کرده بود که صبح و شام هنگام اذان و مناجات
نزد مؤذنان حاضر باشند و این حکم در اول در رو داشته و بعد از عدم احتیاط مباشرین قراول این حکم را چند مدت فراموش کرده
ناپلیون هم از بس مشغول انجام مهام بود از اجرای حکم مزبور غفلت نموده مؤذنان هم غفلت قراولان را دریافت کرده و در فراز
گلدسته با اذان و مناجات را با آواز طغیان و یاغی گری مبدل نموده چونکه در اذان چند دفعه لا اله الا الله و الله اکبر محمد رسول الله
والله اکبر گفته میشود مؤذنین در عوض آواز بلند گفته ایها الناس وقت یاغی گریست فلان مسجد بیایید و در میدان فلان جمع
شوید و در نواحی و بلوکات خبر رسانید که در روز معین بجهت یاغی گری کوف اسباب و اسلحهٔ حرب مهیا نمایید و در کفر اعلام کرده
که سلطان روم فرمان داده که با دولت انگلیس و روس متفق شدم و از دوستی جمهوریه فرنس دست کشیده و بنای جنگ دارم

طغیان و آشوب نماید و از فوت شهر از آنکه علما و فضلا و عموم اهل مصر دست طغیان و یاغی گری گرویدند و بر خلاف این حکایت
روز هشتم و ششم میزان سنهٔ ۱۲۱۳ هجری با جمعیت هجوم عامه قرار داده بودند و ساعت از روز گذشته توپخانه را آتش زده خبر بناپلیون
رسید که اهل شهر مجموع دکاکین و بازار را بسته و اسلحهٔ حرب برخود ترتیب داده هجوم بر سر اهل فرنس میبرند و دقیقه دیگر خبر رسید که
جنرال دوپی را که حاکم و ساخلو شهر بود در کوچه بازار هم بقتل آوردند ناپلیون در ساعت اسب طلبیده سوار شد و دو نفر از قراولان خبر دار
سرداشته روانه شد و هر مقام که مظنهٔ خوف بود در رفته قراولان و عساکر را دیده مطمئن خاطر نموده با نهایت اطمینان
فرنس را که محافظت خود نماید سبب اینکه از منزل بیرون رفته را با کمتر از قراولان در منزل گذاشته بود و نمود که خوف کمتر از آنجا
که بجستی و چالاکی و نصرت و پیش بینی ناپلیون اعتقاد و داشتم مطلقا ما و اهمه نکرده و منتظر مراجعت او بودیم و خانه ناظر اعظم
که در مقابل عمارت بود و خفته کیفیت این محاصره کردند باز از اطمینان و او خود در خانه بود بیاری بخت جنرال اعظم عمارت خود را
این قدر محافظت کرد که بعضی از ساخلو شهر بامداد او رسیدند جنرال اعظم بعد از آنکه همه جا را ملاحظه و دستور العمل داده مراجعت کرده
بمن فرمود که آیا ترسیده عرض کردم هرگز نمی‌ترسیدم و منتظر مقدم شما بودم جنرال اعظم ساعتی آسوده گشت و مشغول خوردن نهار بوده
که خبر آوردند بعضی اعراب بدوی گرد آمده از بابت نصرت و معاونت اهل شهر هجوم آورده‌اند جنرال اعظم سلکاسکی را که اجودان جنرال
بود امر فرمود که پانزده نفر از قراولان برداشته خود را بدروازه برساند و محافظت شهر از شر انها اعانت کند چون او بر سر دروازه
شد جنرال آسیر اظهار نمود که سلکاسکی خود اراده است هرگاه حکم میفرمایید من بعوض او میروم جنرال قبول فرموده لاکن سلکاسکی
بود ساعتی بعد یکی از پانزده نفر قراول با سر و صورت خونین مراجعت کرد و عرض کرد که سلکاسکی را با چهارده نفر دیگر پاره
پاره نمودند هنوز نهار در میان بود که این خبر رسید جنرال از نهار دست کشید و از این خبر غمناک و خشمگین شد حکم داد که خمپاره‌های بزرگ از
محلات خانه‌های بالای کوه مقدم که مشرف بشهر بود کشیدند و هر جا که ازدحام عوام الناس بسیار است گلوله خمپاره زنند و امر فرمود
که صاحب منصبان هر یک چند نفر از سربازان او همراه خود برداشته توپها را کشیده در بازارها و کوچه‌ها نیز مشغول شوند
کمان بالابان و شیپور جنگ را بصدا آوردند و محلات در کوچه و میدانهای شهر که جمعیت هجوم آورده در هر محلی ضرب داده
و هزار در میدان مسجد جامع مجتمع آمده و کوچه‌ها را که معبر مسجد و میدان بود بند بسته تا دو روز از مجموع توپها که در بلندی
بودند علی الاتصال گلوله و نارنجک بشهر می‌ریختند تا آنکه دوازده نفر از روسا و اعاظم مصر را گرفته خدمت جنرال اعظم
آوردند حکم داد انها را محبوس کردند و انها هر ساعت انتظار مرگ را می‌کشیدند لکن ما را تعجب بود که بعضی از آقایان
مصر که خود را اخلاص کیش جنرال اعظم میدانستند حضور داشت عرض کرد که چرا در کشتن انها تامل میفرمایید و میفرمودند که هنوز وقت
نرسیده مجملا این هنگامه تا سه روز امتداد یافت از شهر بسیاری را گرفته در قلعه محبوس کردند جنرال اعظم حکم نوشت که هر
دوازده نفر را بقتل رسانیده و در صندوق گذاشته بر رود نیل انداختند و چندین نفر از فتنه گرهای مشخصه نیز از اهل مصر مقتول بودند و بعد از آن

و غوغا فرو نشست اگرچه عدد کشتگان معین نشد لاکن از مضمون مراسله ناپلیون که بجنرال کلیبر نوشته بود و شش روز بعد از آن
مقدمه نوشته بود معلوم میشود که هر شب تا ده دوازده نفر و اینکه در کوچه کشته شدند سی نفر اگر دن میزدند و با وجود
انضباط و احتیاطی که ناپلیون در حفظ اهل و نفس با قتل آورده بود بمجرد وصول این خبر جهت عبرت دیگران جنرال خود را امر
فرمود که دو فوج صالدات و چند عراده توپ برده و بسته مسکن اعراب را و تا توانند در قتل و غارت کوتاهی ننمایند جنرال امر
بر حسب فرمان روان گشت و اطراف آن قبیله را احاطه کرده هرچه مرد بود مقتول و زنان اعراب را اسیر و اموال اعراب را تاراج
نموده مسکن اعراب را آتش زده و سرها بر داشته با سرهای کشتگان بحضور سردار آوردند اکثر زنان ایشان در عرض راه
وضع حمل نموده و اکثر اطفال از گرسنگی و خستگی و گرما بمرض تلف رسیدند مورخ گوید وقتی که اسرا را بحضور آوردند چنان
وحشی بجهة نظاره کیان دست داد که از تحریر آن عاجزم و بسبب این سیاست مدتی معابر و مساکن در نهایت امنیت بود
بعد از آنکه شهر و نواحی را امن کرد احکام بعساکر و روسای لشکر باطراف صادر کرده اعلام نامه نوشت که بجهت احتیاط
از دست ندهید و از حرکات مردم باخبر باشید و همیشه در مکانیکه رجوع مردم با آنمکان میشود قراول بگذارید و در این اثنا خبر
رسید که لشکر رشید پاشای رومی در سرحد شام و حلب جمع شده اند از آنجا که در مصر شورش عام شد اینها نیز جری گشته بجنگ
استعداد افتاده اند جنرال ناپلیون در تهیه تدارک سفر بهمت مشغول گشت قبل از حرکت از مصر طرحی جهة تسخیر هندوستان
ریخت و قبل از آن جاسوس قاصد از جانب خود بمملکت ایران فرستاده و بتوسط آنها معلوم کرده که هرگاه پیش از وقت چند هزار تومان
وجه نقد بپادشاه ایران هدیه رسانی خواهد شد و اذن خواهد داد که در چند مکان معین سلاح خانه و انبار و آذوقه برای لشکر
ترتیب دهد و ضروریات لشکر از هر باب در آنجا فراهم آورد که منظور حاصل باشد و بعد از آنکه مصر را با تمام
باطاعت در آوردم پانزده هزار نفر صالدات بجهة حفظ مصر در مصر میگذارم و سی هزار صالدات رشید همراه خود برداشته
بر دو فرات خواهم رفت و از آنجا معلوم است که از کدام سمت مملکت ایران رخنه بهندوستان خواهم کرد دیگر در باب پاشاهای
بی آب علف و کم یابی گفتگو میکرد و نه مرات در باب گذشتن از آنها می نمود و هر روز نقشه که همراه داشت در اوطاق پیش
خود میداد از زمین می افتاد و مجموع راههائیکه بود برآورد میکرد و دوربین نیز حکم میداد که مثل اسب روی نقشه اقوام و نشان میداد که از
کدام راه با یاران خواهم رفت و گاهی از فتوحات اسکندر بخاطر می آورد و گاهی میگفت جمهوریه فرنس بسیار ضعیف است و لشکرهایم
اوقات اندک ناراضی شده اند این چیزی که مایه کار رفت هر دو ناقص است باید چیز دیگر کرد و خیال هندوستان همیشه در دلش
گرد بود و قبل از حرکت بسمت سوریه شرحی به تیپو صاحب که یکی از بزرگان هندوستان است نوشت که شما البته تا حال مستحضر شده
که من با چندین هزار لشکر به ساحل بحر احمر که عبارت از عربستان است آمده ام محض برای اینکه شما را از بند آهنین انگلیس مستخلص سازم
از شما توقع دارم که علی العجاله اوضاع ملکیه و دولتیه خود را برای من بنویسید و اراده که مطلع بوده و خود را به من برسانید که قبل از وقت

آگاه شوم و چند نفر از معتمدان خود را بنزد او نماید که بسویز یا مصر نزد من آیند که من خاطر جمعانه در باب امورات بنشینیم
گفتگو نمایم

فصل هشتم در توجه ناپلیون بسویز و عبور از کوه بحر احمر

جنرال ناپلیون در اول جدی سنه
هجری جمعی همراه خود برداشته روانه سویز شد روز دویم در صحرا ماندند زیاده از حد گرما داشت و شب ضعف شب
سرد شد که محتاج آتش شدند و در آن صحرا هیچ وجه هیزم نداشت لاکن از زره و کاروان از سویز الی قاهره در آن صحرا استخوان مرد
آدمی و دواب از قدیم بسیار بود و قدری از آن استخوانها جمع کرده آتش کردند چون آتش روشن شد بخار متعفنی از آن بلند
گردید که آن جمع مشوش شد و در آنجا توقف ننمایند لهذا از مسافت از آنجا حرکت چند فرسنگ دور تر رفتند روز سوم
جدی وارد سویز شدند روز چهارم جنرال ناپلیون شهر مزبور و بندر سویز رفته احکام چند در باب لوازم و کشتی
لشکر نمود و چرا که در اول حرکت از مصر این اندیشه را داشت که مبادا از طرف هند عساکر انگلیس بمصر بیایند چنانچه بعد از
آمده بودند روز پنجم جنرال ناپلیون به سویز رفت و از ساحل شرقی بحر احمر و ب مسافت هفت ساعت داخل عربستان
بشمال سویز رسید و بحر احمر به بندر زیاده از هزار و پانصد عرض دارد و وقتی بسبب جزر و مد دریا از هر مکان آن آسان راه
میتوان گذشت کاروانیکه از تارو کوه سینا بمصر میروند بجهت نزدیک کردن راه از آنجا میگذرند جنرال چند ساعت در عیون
موسی تفریح نموده و از آن آب قهوه برای او ترتیب دادند که بسیار شور بود که شرب آن ممکن نبود یکی از متعلقان گوید
نشینان کوه سینا که در آفاق مشهورند ندیدیم و در مراجعت که هوا تاریک شد بکنار دریا آمدیم که صبح از آنجا گذشته بودیم بجهت
جزر و مد بزحمت بسیار عبور کرده بشهر سویز آمدیم ناپلیون برای احترام حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام و برای ترغیب
عرب و دیان حکم معافی بان شهر داد و از آنجا مراجعت کرده بمصر آمدیم و در ورود محقق شد که سلطان روم در صدد عداوت
و اهل مصر که اعتقاد و شان این بود که لشکر فرنس باصلاح روم بمصر آمده و از آن اعتقاد افتاده اند و پاشای مصر که بسمت شام
و حلب فرار کرده بود بحکم سلطان لشکر جمع کرده شهر قضا و عرش را گرفته در فکر پیش آمدن میباشد و معلوم کرده که تا تابستان جنگ
از اطراف است جنرال ناپلیون فرمود که باید قبل از وقت چاره کردن این جمعیت را کنیم تا نائره و برج و باره شهر عکه را
خراب کرده و آن صحرا را از خلیه آبادی عاری نموده که راه عبور بجهة لشکر دشمن نگذاریم بنابراین تدبیرات و اطمینان اینکه
در فصل تابستان از طرف دریا لشکر انگلیس و از خشکی پیاده دیگر منازعه اقدام میکنند در بیست و سوم ولی سنه ۱۲۱۵ ۲۳ هجری با
دوازده هزار لشکر از مصر حرکت کرده و در اینجا سرپرست شدیم و دوازده هزار نفر لشکر بجهة محافظت شهر گذاشتیم
آن اوقات که ناپلیون سپاه پنجه هزار لشکر داشت و کلای جمهوریه در اخبار نوشته بودند که ناپلیون شصت هزار پیاده و
هزار سواره دارد مورخ گوید در وقت غروب آفتاب بسویز رسیدیم و روز چهارم و قلوه وارد عرش شدیم در عرض راه
گرسنگی بسیار به صالدات دست داد و خسته بمنزل رسیدیم فرصت نمیدادند که آب موافق قانون قسمت شود و مشکها

پاره پاره پیکر و ننمود ناپلیون مدارک بسیار از آب داد و فرمود برای گذشتن از کوهستان دیده اضطراب لشکر از شدت عطش باعث
قلت آب شده و لشکر شکایت آغاز کرده و گفتند که بعرش رسیدیم و بدون جنگ و انجار متحیر و متحفظ عرش پس از آنکه تعهد کرد که هر گز شکایت نیاید
اهل فرنس اقدام بکنند جنرال ناپلیون اون در حضور ایشان داد پس از آنکه امر عرش اعظم ساخته از آنجا که نتیجه بعد از آنکه ده روز راه قسم
تشنگی و خستگی کشیدیم روز بیست و ششم دلو بود که منظر خوش و مکان دلکش به محصول نمایان شد که از چندین جهت خالی از آب و خاک
و هوای فرنگستان بود و مجموع لشکر از ملاحظه آن خورسند گشته و از مشاهده کوه و صحرای سبز ملک شام نزدیک شده که جمیع سختیهای
این سفر فراموش گشته بسکه در دشت عربستان از گرما و بی آبی و منزلهای طولانی خسته و درمانده بودند بمجرد ملاحظه سواد ملک شام
همه زحمتهای گذشته ایشان فراموش شده روز نهم حوت بشهر رمله رسیدیم که آن شب را در صومعه بسر بردیم که دو نفر راهب در آنجا
بودند و آن شب بسیار با ما صحبت کردند و با ناپلیون گفتند که خاندان حضرت عیسی علیه السلام از آنجا عبور کرده بمصر رفته اند و جاهای
نشان دادند که اینها از آن چاه آب خورده بودند و ما نیز از آب چاه مزبور خوردیم بسیار صاف و گوارا بود و چون از شهر رمله
تا بیت المقدس هفده و از ده فرسنگ راه بود من عرض کردم که سردار اعظم بآنجا تشریف نخواهند برد فرمود که آنجا خارج از
راه است حکم کرد شرحی بزرگ آنجا نوشتم و خاطرجمعی داده ام که از لشکر فرنس ضرری بآنجا نخواهد رسید بشرطیکه از او خلافی
صادر نشود و اهالی آنجا آرام باشند فصل … در محاصره قلعه جفه و … مورخ گوید وقتی که برابر قلعه جفه رسیدیم افواج
که قبل از آن مامور شده بودند بامر محاصره پرداخته … گرم حمله و یورش بودند … جنرال … آمد چون هم خاطر
و آمیزش داشتیم پیش رفته خواستم با او مصافحه کنم خود را پس کشید با تعجب تمام گفت مگر نمیدانی که در این سرزمین مرض طاعون
دارد پس از شنیدن این مقدمه کیفیت را خدمت جنرال ناپلیون معروض نمودند که اگر چه آن جنرال باین مرتبه از طاعون اندیشه
بعضی از ناخوشی مزبور تلف خواهد رسید از قرار فرمایش ناپلیون و قشنگه مشار الیه بحکومت … مامور کرده چندان
طول نکشید که از ناخوشی طاعون جان سپرد روز دوازدهم حوت جنرال اعظم حکم فرمود که جفه را قتل عام کنند صالدات
قلعه ریخته بقتل و غارت مشغول گشته بعد از ساعتی سردار اعظم دو نفر از آجودان جنرالهای خود را فرمود که بقلعه رفته … غضب
صالدات را اندک آرام دهند و ملاحظه اوضاع شهر را نموده ما را خبر رسانند آن دو نفر وارد قلعه شده جمع کثیری از متحفظین آنجا
عمارت بزرگی رفته با صالدات در منازعه و مقاتله بودند چون بحسب لباس فهمیدند که صاحب منصب جلیل میباشند آواز آورده
که بجهت … خود مطیع عساکر فرنس میشویم در صورتیکه از خون ما در گذرند و اگر ما را اطمینان ندهند ما جان داریم جدا اقدام خواهیم نمود
با آنکه مشار الیهما … بقتل اهالی فرنس که در قلعه مقتول شده اند ناپلیون حکم بقتل جمیع محصورین کرده صلاح دیدند که
ایشان را خاطرجمع کرده از قلعه بیرون آورند لهذا مطلبشان را قبول نموده همه را از آنجا بیرون آورده باتفاق خود باردو بردند مورخ
گوید که ناپلیون در … چادر … دو فوج از محصورین که یکی دو هزار و پانصد نفر بودند نمایان شدند

اردو جنرال از پیش آنها از عقب داخل اردو شدند ناپلیون این حال را ملاحظه کرده بسیار متغیر شده فرمود که این چه حکایت
من حکم بقتل آنها کرده بودم و ایشان رفته چهار هزار نفر از زن و مرد آورده اند … از من خواهند نمود که من با این جماعت …
آیا آذوقه موجود است یا کشتی حاضر دارم که آنها را بمصر یا فرنس بفرستم بسیار متغیر و در غضب شده و بر شیطان لعنت کرده گفت
چه خدمتی است که اینها اقدام نموده اند … آن دو نفر وارد شده … تمام عتاب و خطاب ایشان کرده
چه فایده که کار از اصلاح گذشته و لازم بود که تدبیر و فکر در باره ایشان شود عذری که آن دو نفر آوردند این بود که سردار
ما را مامور فرموده که بقلعه رفته خلق را از قتل نجات دهیم و قتیکه وارد شدیم قهر و غضب صالدات بحدی بود که نزدیک با
بیامده ما خواستیم حکم سردار را جاری نمائیم از آنچه ایشان را خاطرجمع کرده امان و مهلت خلاصی دادیم ناپلیون فرمودند
که شما را فرستادم که بجهت زنها و مردم برسید لاکن نه اینکه مردم که تفنگ برداشته صالدات را مقتول و قلعه را محافظت کرده
مراجعت نمایند و سربازان جوان را بقتل رسانند کشته شدن شما بهتر بود و چه در نظر دارید که در حق ایشان معمول داریم بعد از
تغیر و پرخاش بسیار فرمود که آن چهار هزار نفر را در پیش چادر با دو زانو دست بسته نشانند و امر فرمود که مجلس شورا
در چادر آن منعقد گشتند که در باب … چه باید کرد و اهل مجلس تا شب گفتگو نموده بجائی نرسید شب روزنامه افواج را که عادت
معهود آوردند در آن روزنامه با بغیر از شکایات از کم یابی آذوقه چیزی دیگر ننوشته بودند از آنجمله نوشته بودند که افواج لشکر
شکایت دارند که ما قلعه جفه را بقهر و غلبه گرفتیم و جنرال … حکم فرموده همه را بقتل رسانند با وجود این حالا چهار هزار نفر
دشمن را از جنگ ما گرفته باردو آورده اند و آذوقه را قطع کرده اند با ایشان میدهند یکی از جنرالها نوشته بود که اینگونه
شکایات افواج لشکر عاقبت بطغیان و مفسده منجر خواهد شد بعد از خواندن روزنامه مجدداً حکم فرمود که اهل مجلس شورا جمیع
و مجموع صاحب منصبان نظام هم باید حاضر شوند بعد از انعقاد مجلس گفتند آیا این چهار هزار نفر را می توان بمصر
در صورتیکه بفرستیم اولا لازم است که قراول همراه آنها روانه نمائیم و قراول باید از لشکر فرنس باشد در این صورت لشکر
در این ملک و دشمن کم میشود ثانیاً آذوقه باید برای اسرا و قراولها فرستاد … از کجا خواهد رسید قدری لشکر خود
نداریم و دور از ایشان از ولایت دشمن است که خود خراب کرده ایم زراعت هم نکشته اند هر گاه چیزی باقی باشد از عبور
تمام میشود و لشکر در مراجعت معطل میمانند ثالثاً اینکه می توان آنها را بکشتی نشانید لاکن کشتی از کجا فراهم می توان آورد
و اگر در بین در دست گرفته تمامت دنیا را بگیریم یک کشتی در دست نمی توان نمود رابعاً هرگاه اینها را رخصت دهیم
فوراً بقلعه سنت جان داکری خواهند رفت و امداد متحفظین آن مکان خواهند نمود و در جبالهای ناپلوسی مختفی شده عقب
بین لشکر را اذیت میرسانند عوض اینکه ایشان را بقتل بیاوریم ایشان ما را از لشکر ما مقتول خواهند ساخت چه ایشان اهل
فرنگستان را مانند خنزیر و کلاب میدانند خامساً اگر ایشان را عاری از اسباب حرب نمائیم و با جمعیت اردو مخلوط

سازیم آذوقه ایشان از کجا خواهیم آورد ایشان یکی دشمن جان و مال و دین و مذهب ما میباشند و چون قلعه سنت جان اکری را محاصره
نمائیم از ایشان چگونه مطمئن هم رسانیم که در معسکر ما مطلق العنان باشند در ان مجلس نیز گفتگوی ایشان قطع نشده روز سیوم
آواز شکایت از هر طرف بلند گردید ناپلیون که خود ابد مصلحت وقت را میدانست بنابراین حکم داد که تمام انواع صالدات
حاضر باش کرده فرمود که ان چهار هزار نفر را تیرباران کنند ان بیچارگان را بسمت ساحل دریا قرار داده یک دفعه شلیک
بانها کرده بعضی خود را بدریا انداخته و خود را بسنگهای میان دریا کشیدند صالدات بوعده تویده چند مرتبه ایشان را از طرف
خشکی آورده چون نزدیک جنرال کلوا رسیدند دوباره شلیک کرده انها را هدف گلوله تفنگ نمودند و جسد ایشان
در کنار دریا طعمه حیوانات بحری گردیدند مورخ گوید ناپلیون در باب قتل انها ناچار بود و چون بتحقیق بنگرید پاره قضایا
صادر میشود که بدین جهة قوانین کلیه منسوخ و قواعد قدیمه معمول نمی افتد وان خلاف قانون باعث شهرت میگردد
و مثل اینکه این چهار هزار نفر پس از انکه اسلحه امان کرده بودند قاعده این بود که در رفاه باشند و ناپلیون ناچار بود
فرمان قتل داد همین باعث شهرت او در قلوب اهالی ان صفحات گردید بعد از تسخیر جفه طاعون میان لشکر افتاد قریب
هشتصد نفر از لشکر تلف شدند در بیست و دوم حوت از انجا کوچیده بسمت قلعه سنت جان اکری روانه شدیم در عرض
راه جنرال الانس که پیش قراول بود بعضی کوهستانیان برخورده مسافه کرده ایشان را منهزم داده و کوه ناپلیوس پناه برده
چون ایشان غریب اگاهی از صعود و معابر ان کوه نداشتند جنرال الانس از نادانی بی تدبیری داخل معابر کوه شده و قدری
مسافت طی کرده از ایشان اثری ندیده مراجعت کرده در حین رجعت کوهستانیان مزبور که در زوایای کوه مخفی شده
بودند شلیک برفوج گذاشته و انها نمیدانستند از کدام سمت هجوم برند و حمله کنند تا رسیدن ناپلیون اکثری از انها
هدف گلوله کوهستانیان شدند ناپلیون از این عمل بسیار متغیر شده جنرال الانس را ملامت کرد که چه لازم بود که چنین
صالدات جنگی را بهلاکت اندازی جنرال مزبور باین عذر متمسک شده که کوهستانیان از هر طرف عرصه بر ما
تنگ کرده بودند خواستم گوشمالی بایشان داده که لشکر اینده را زحمت نباشد ناپلیون فرمود که سردار و سرهنگ مدبر باید
تدبیر از چند مقام بکار است ولاکن جرأت و رشادت در یک مقام و در این سفر باین قلیل لشکر در ولایت
دشمن منظورات عظیمه در نظر داریم باید باین جزئیات متوجه نگردیم و باین جهت شیان متحمل نشویم لشکر را اینگونه خراب ساختن
دل خواهد شد بعد از ان لشکر ابجونی رسیده روانه شدیم در بیست و ششم حوت در برابر قلعه سنت جان اکری رسیدیم سنت جان
اکری را احال عکه میخوانند و اکثر در چند سال قبل بفاصله شش ساعت انجا را ابو غلبه متصرف شده در حین ورود ما
که پاشای تونس و فرنگ گشته و جسد او را تصندوق گذاشته با چند نفر و مکربه بدریا انداخته است چون دریا جسد مرده را همیشه
بکنار می اندازد روز دوم که در کنار دریا رفته بدن خود رامی شستیم اجساد کشتگان را دیدیم قلعه مزبور اگرچه پاره عضو طی دار

و بفاصله اندکی در اطراف قلعه برجها ساخته بودند که استحکام یورش مستحفظین بروج می توانستند یکدیگر را معاونت نموده خندق
بسیار عمیقی داشت ولکن ندیده ایم که ان قلعه قابل نیست که در مقابل صولت و تدبیر مهندسین و صاحب منصبان توپخانه ما مقاومت
اورد اینقدر بود که تسخیر این قلعه که باز و دیگر قلعه جفه بدست آمد ممکن نبود لازم افتاد که تدارکات تسخیر قلعه را مخصوصا نمائیم ابتدا
ملاحظه کردیم که در قلعه جفه جز مستحفظین کسی نبوده بخلاف در این قلعه سپاه فلوا زقدیم بوده و این اوقات امداد از انگلیس بجهة اینها رسیده
از کشتی آذوقه و مهندسین صاحب و توپ باین قلعه آورده اند و حال امداد کننده کان انگلیس فرنگستان میباشند و با
با ایشان محاربه نمائیم مورخ گوید چون دولت انگلیس سر سدنی سمث را قبل از وقت از روی آب روانه کرده که هر قدر تواند
کار ناپلیون را مغشوش کند او مرل مزبور قبل از ورود ناپلیون در بندر قلعه مزبور لنگر انداخته در آب و خشکی طرح انضباط سخت
ریخته از روی اضافه ضرر و خسارت بسیار از هر حیثیت او مرل مزبور بما رسیده و بسبب تدبیرات او ناچار شده محاصره
ان قلعه را ترک کرده و بعضی از راه افترا گفته بودند که او مرل مزبور با جنرال ناپلیون مراوده داشته لاکن تحقیقی معلوم
خلاف است چرا که ناپلیون خود شکایت از او داشت و میگفت که او مرل مزبور بجز احیله میخواهد صاحب منصبان صالدات
مرا اغوا کند و از من برگردان نماید و هر قدر از اهل فرنس و لشکر من در دریا و خشکی گرفته شده اند همه را در کشتیها که
نگاه میداشت که ناخوشی و باد و طاعون در ان بوده است روانه کرده و اگرچه او مرل مزبور در ظاهر چرب زبان و چاپلوسی داشت
لاکن در باطن کینه اهل فرنس است مورخ گوید چون بقلعه مزبور رسیدیم ناپلیون فرمود که شروع بمحاصره شود و از دو
طرف ان قلعه که خشکی بود بنای کوبیدن برج و باروی ان نهاده ولاکن چه فایده که تدبیر لشکر فرنس اینها و غرور برای
تسخیر ان قلعه نافع نبود چنانچه روزی با جنرال کلبر در پیش جاده باراه میرفتیم مرا گفت این بارج ما از توپ ... مثبت
و توپهای بزرگ رسیده و با توپهای کوچک و این بارج چنین قلعه را محاصره کرده ایم نمیدانم عاقبت چه خواهد شد
با این اوضاع قلعه محاصره کرده سه عراده توپ شصت و چهار پوند و شش عراده هجده پوند و توپ بزرگ قلعه کوب
شش روز بعد از ما از عقب رسیده و تا انها رسیده بودند سه دفعه یورش سخت بر سر قلعه بردیم و هر دفعه جمع کثیری از صالدات
ما تلف شده و بپای دیوار قلعه رسیدیم و از صالدات ببالای دیوار هم رفته ما را از قلعه ممانعت کردند و اهالی قلعه
بتعلیم و تشخیص مهندسین انگلیس از کوچکی توپ ما جسور شده بسیار جری شده بودند هرچه از طرف اصرار در گرفتن شهر ابرام
محصورین در نگاهداری قلعه بیشتر شد اخر الامر روز چهاردهم ثور ۱۲۱۵ هجری بعد از نجاه و روز با روطه و گلوله ما برد تنگ
با تمام رسید جنرال آکی ناپلیون از این حادثه اندیشه ناک خاطر را مید اد که هر قدر گلوله از قلعه و دو کشتی بزرگ انگلیس که در
سر دو طرف بندر گذاشته و می انداختند هر که پیدا کند از قرار قیمت معینه وجه ان را از صندوقخانه بگیرد این دو کشتی
او مرل انگلیس طوری گذاشته بود که گلوله انها راه مراوده لشکر ما را با بارج و لشکر بسته گرفته و تردد بسیار مشکل بود بعد از

یک صاحب منصب که در شب حرکت کشته شد زیاده از انها تلف نشد و در مدت محاصره روزی جنارال کفرلی
که یک پای او از گلوله بُرده بود و عوض پای چوبی ساخته بود در میان مارپیچ ایستاده و بجهة اقامه پای چوبی را بپای
دیگر تکیه کرده و دست خود را بکمر نهاده و برلبه مارپیچ تکیه داده و مرفق او از بالای مارپیچ نمایان بود و ساخلو قلعه
که اکثر از انها تفنگ انداز قابل بودند بالای باره قلعه دو سه تن پهلوی یکدیگر گذاشته تفنگ خود را در انجا قرار
داده و قسیکه جنارال مزبور را آگاه کردند از راه جرأت اعتنا نکرده و بعد از چند دقیقه که از قلعه شلیک شد گلوله
بمرفق جنارال مزبور زدند که از هم شکافت و بعد از پانزده روز فوت شد مورخ گوید که من حکم و شنودم که اگر اوقات
پیش او باشم چند ساعت قبل از مردن خواهش کرد که دیباچه کتاب و ایسطر را که از اهل فرنس بوده و کتابی نوشت
در باب رفتار مردم که در دیباچه باید کرد که مواخذه نشود برای او بخواندم قدری از ان کتاب بخواب رفت رفتم
نزد جنارال ناپلیون رقم احوال او را پرسید عرض کردم در حالت نزع است و از من خواهش کرد که مقدمات کتاب
و ایسطر را برای او خواندم ناپلیون از اعتقاد او بان کتاب تعجب کرد ناپلیون بدیدن او رفت و هنوز در خواب بود
همینکه بیدار شد جان تسلیم کرد و همچنین با دوام محاصره روزی جنارال ناپلیون بدیدن اوضاع مارپیچ و سنگر بارفت
اجودان جنارال اکرا که ذکر او سابق گذشت همراه بود چون ان چهار هزار نفر را از جنگ آورده و همه را کشته شد
بسیار دلگیر بود و میخواست خود را بکشتن دهد چون صحبت در میان بود که دست از محاصره بردارند اجودان مزبور مضطرب شده
فرصت یافته بالای دیوار سنگر رفت از قلعه فورا او را در نظر گرفته ناپلیون خبردار شده او را بلند بانگ براورد که ازانجا
فرود آی جواب نداده و بعد از ان گلوله از شهر انداخته که بپهلوی راست او آمده از انطرف بیرون رفت از دیوار افتاد
حکم داد که او را در عماری گذاشته شانزده نفر بنوبت بر دوش میبردند بعد از انکه از محاصره گذشتیم و مراجعت کردیم
در ما بین قضا عرش جان تسلیم کرد مورخ گوید در اواخر ایام محاصره خبر رسید که مهدی نامی در مصر خروج نموده مردم را
اغوا کرده است که خداوند عالم مرا مامور نموده که کفار را از مصر بیرون کنم جمعی از اجامره و اوباش دور او جمع شده مهدی مزبور
دنباله لشکر ما را گرفته ... جنارال امر نمود که فوجی مرتب او روانه شوند بمجرد ورود فوج و وقوع چند شلیک
ابو جمعی آن رسول کذاب کلا متفرق شده خود به تنهائی فرار کرد و بالجمله جنارال اعظم دید که امر محاصره بطول انجامید
مجلس شورائی برپا کرده بعد از گفتگوی بسیار مصلحت در ان دیدند که یکبار دیگر که دفعه هشتم باشد حمله و یورش بقلعه
برند اگر مسخر نشد دست از محاصره باز دارند و تا ان وقت تمام نشده بمصر شتابند بنابراین شبی امر فرمود که از دیوار قلعه را از مضرب
گلوله توپ منهدم نمایند و حوالی صبح امر فرمود که صالدات هجوم برده بپای دیوار قلعه رسیدند و ازجائیکه با گلوله توپ خراب شده
بالای قلعه رفتند بقدر دویست نفر داخل قلعه شدند و از هر طرف آواز مسخر شدن بلند گردید و در این اثنی مهندسین قلعه

افواج ترک از سمت دیگر قلعه بجای شکست دیوار رسیده و بضرب گلوله توپ و تفنگ هجوم لشکر ما را به نزول مبدل کردند
و از پای دیوار پس نشانیدند و آواز ناله زنان بلند بود و بقانون ان ولایت خاک بهوا میپاشیدند و در کوچه و بام
ظاهرا فریاد میکردند مردم انجا را بر سر راه غیرت آورده کلی بهجوم آور شوند ما ان روز بیست نفر صالدات بی امان
ماند هر که میتوانست و راه پیدا میکرد میگریخت و هرکه نمیتوانست بقتل میرسید سردار اعظم چون صورت احوال را چنان
مشاهده کرد حکم کرد که مجموع لشکر از سر قلعه برگشته داخل مارپیچ و سنگر شدند چون شب دیگر بمیان آمد هر چه کشته و زخمدار بود
بار و حمل و نقل کردند جنارال ناپلیون فرمود که اگر از اول میدانستم که سلطان روم با دولت انگلیس متفق و قلعه را باین
طور مضبوط کرده اند که ما برای محاصره این قلعه کارگر نخواهد آمد هرگز مبادرت نمیکردم حال باید ...
که زود خود را بمصر رسانم یقین دارم دولت روم با خواه تقویت دولت انگلیس از دریا لشکر بمصر خواهد فرستاد و در اسکندریه
تا در اسکندریه بیرون خواهد آمد و اگر بخواهد از خشکی روانه کند چاره این است که در مراجعت مجموع آباد و بیمار اخراب کنم تا جسم عبور
داخل شود و اوضاع او را تفتیش سازم و کاری کنم که تا دو سال از خشکی نتواند لشکر بمصر فرستد مورخ گوید چند روز بعد از ان
قرار دستور العمل حمل و نقل ناخوش و زخمدار را داده در هیئت و بیست و هشتم ثور از دور احرکت داده که در تاریکی از هجوم قلعه گمان
محفوظ باشند و راه کنار لشکر را تا ... و سنگ از کنار دریای مدترین از توپ کشتی انگلیس مخفی نموده ناخوش و زخمدار
دو روز قبل از حرکت روانه نموده و اهل قلعه ندانستند که باین زودی از محاصره دست خواهند کشید ناپلیون چون
خواست که شکست او در نظرها پنهان ماند اعلام نامهای مجعوله نوشته باطراف فرستاد که تا رسیدن او بمصر انقلاب
روی ندهد بالجمله همه جا از کنار بحر ترین میرفتیم تا انکه از کوه کرمل گذشتیم ناخوش و زخمدار بعضی را در محفه و برخی را
بشتر و قاطر و اسب و الاغ سوار کرده از تشنگی زیاد که آب مطلقا وجود نداشت و شدت گرمی هوا و منزلهای طولانی
از بالای کوههای ریگ که پا را میسوزاند مجموع لشکر از حال افتادند اکثر از صاحب منصبان را دیدیم که پای انها را
گلوله برده و میدانستند که در راه تلف خواهند شد کاغذ نوشته با پول مردم میدادند که بدوستان برسانند و اخبار
بعلاوه موجب میدادند که ایشان را در راه نگذارند اکثر از انها و افراد لشکر که پیاده بودند و زخمدار و ناخوش طاعون
میدیدیم که در راه گذاشته میگذرند و بحکم سردار اعظم مشعلها روشن کرده در عرض راه هر جا شهر و آبادی و خانه و کار
بود آتش میزدند و زراعت و محصول که از خدا باد بود میسوزاندند وقتی که ملاحظه میکردیم مجموع صحرا یکبار چه آتش شده
بود و اطراف ما را در هر جا دود و غباری گرفته و آواز ناله کسانیکه وامانده بودند و میمردند از هر سمت بلند بود
یکطرف ما دریا بود و طرف یسار و عقب را خود خراب و ویران کرده بودیم و در پیش رو دود و آتش و آه و ناله مردم
پس رسید مورخ گوید حقیقت در ان سفر احوال همین طریق بود که مذکور شد باین احوال بقریه طنوره رسیدیم و در انجا کرمی

هنوز شدت داشت از فرنگی پسخ نداشتیم که بروی راستراحت کنیم مگر کنیت را افروخته و سوزنده در آن روز و شب بسیاری از
زخمداران و مرضی وفات یافتند اینگونه احوال لشکریان بحدی در دل ناپلیون اثر کرد که بمجرد ورود قصبه مزبور حکم کرد که چادرها را
برپا نمودند و مرا خواسته و فرمود حکمی بجنرال برتیر بنویس که فردا باید همگی پیاده طی مسافت کنیم هرچه اسب و شتر و قاطر
داریم باید زخمدار و مرضی و طاعونی را سوار کنیم حکم را نوشته فرستادم بعد از ساعتی که احکام جنرال برتیر بلشکریان رسید
امیراخور سردار اعظم و جلودار چادر شد و گفت کدام اسب را برای شما نگاه دارم ناپلیون بواسطه پریشان احوالی از عرض
او در غضب شده برخواست تازیانه که در دست داشت بر سر او زده فرمود ای مردود حکم ما را نشنیدی همه باید پیاده
طی مسافت کنیم و من خود باید از همه بیشتر پیاده روم برو و مجموع اسبها را برای مریض و زخمدار و عیالات من تقسیم کن مورخ گوید
من خود اسب خوبی با دو راس قاطر و دو شتر داشتم بکجاوان خود سپرده گفتم اینها را بکسی که ناخوشی طاعونی دارد بدهند و دیگر
همگی پیاده روانه شدیم و در شب از روز اکثر از توپهای بزرگ فرو رفته چون جنس عمالات از ما ندزدند توپها چه را از شهر
همگی زحمت را فراموش کرده فرنسیس چه خوردند و شکستند آن توپها اسباب فتح و ظفر ما بود و بان توپها در ایطالیا و روم
و فرنگستان لرزه انداخته بودیم بهمان احوال بقصبه رسیدیم و شب را تا صبح راه پیمودیم حوالی از کنار دریا گذشتیم
پهلوی یمین بقدر دو قدم از دریا فاصله داشت و از طرف یسار جانب پستان بود شخصی علیمون در زیر بته خار پنهان شده
در حین عبور ناپلیون که خواب آلوده بود آن علیمون ناپلیون را در نظر گرفته تفنگی انداخت گلوله خطا کرده باد و من گذشت
فوراً قراولها او را بدست آورده سردار اعظم فرمود او را با گلوله بکشند چهار نفر از قراولها تفنگ انداختند گلوله هیچیک
بیرون نرفت آن ناپاک خود را بآب دریا زده در میان آب سنگی بدست آن آمده بود بان چسپیده ایستاد چون از تنزل
گلوله دور بود هرچه تفنگ انداختند باو نرسید سردار اعظم حکم فرمود که لشکر از آنجا گذشته مرا فرمود تو در آنجا باش
تا جنرال کلبر با افواج خود برسد باو بگو این مرد را از آنجا بکش بکش من ماندم تا آنکه جنرال کلبر حکم را رسانیده خود در قشم بعد
خبر رسید که آن ناپاک را مقتول ساختند روز دوم خود را بخجه رسیدیم شهر مزبور چنانچه قبل از این ذکر شد یکدفعه از ما معصیت
قتل عام قبلا شده و حال برسوم شریعت حکم را بجا و واجب شده که رفتار معصیت تازه شد جنرال اعظم حکم کرد که
چند باب چادر در سمت شرقی خجه در بلندی برپا نمودند و امر فرمود اطراف دیوار قلعه را نقب زده باروط در جوف
آن گذاشته در روز پنجم خود را بهمه را خراب منهدم ساختند بعد از آن سردار اعظم جنرال برتیر و سایر عمله که مورخ هم
یکی بود با چند نفر طبیب دیگر بشهر رفتیم در عرض راه در باب مریض و زخمدار و طاعونی که حرکت ایشان ممکن نبود صورت
بسیار نمودند بعد از گفتگو همه آرا براین متفق که چند دقیقه عمر ایشان بیش نمانده باید اینها را از زهر مقتول ساخت و از گرفتاری
و اسیر شدن بدست روسیان خلاصی داد تا آنکه این ننگ بدودمان فرنسیس نماند بنا بر این ناپلیون و سایرین بشفاخانه

رفته و در آنجا ملاحظه شد که پاهای بعضی را بریده اند و بعضی زخمدار و طاعونی در آه و ناله بودند ناپلیون همه جا نمارا گردش داد تازیانه که
در دست داشت بچکمه خود میزد و میگفت بخت این روزها برخلاف رای من در رفتار است باید بتعجیل بمصر رفت و دشمن که
از عقب می آید چند روز دیگر بانجا خواهد رسید حال هرکه می تواند برخیزد و همراه بیاید که از قرار حکم او را ... گذارند
یا با بیست سوار نموده همراه بردم مطلقاً آواز از ایشان بلند نشد معلوم شد که قادر بحرکت نیستند ناپلیون بعد از ملاحظه
احوال اینها بیرون آمده بچادر خود رفت و همان شب اینها را دوائی داد که از زحمت زندگی خلاص شدند بعضی گفته اند حکیم
باشی بزرگ خود مباشر این عمل شد و خودش هم سه سال بعد از آن در مصر وفات یافت و این فقره مطلقاً ماجدی جلیل
نکرد مورخ بجهت معقول بودن ناپلیون در باب این عمل چنان بیان می نماید که هر سردار و امیر بسبب عدم مساعدت بخت و انقلاب
بمقامی رسد که خوف آبرو و بیم هلاکت خود و سپاه را مشاهده بهر طریق که تواند از آن مرحله خلاصی حاصل نماید چون بعین
حقیقت بنگری تا میتوان بناپلیون ملامت کرد که چرا در آن غائله بمنزله او فرض کنی و از بگذار انصاف اگر خود
چه یا شوی که آیا جز این امری که از ناپلیون صدور یافت چاره دیگر میتوان نمود که از آن ننگ مستخلص شده و حفظ ننگ
و نام نمود یا نه اگر جز این علاجی نیافت او را ملامت نکرده بلکه نسبت باو تعظیم و تکریم منظور دارد مورخ گوید ناپلیون
در شب از روز از آنجا حرکت نموده بتعجیل تمام روانه شدیم و روز بیست و دوم جون بشهر مصر رسیدیم و مدت بیست و چهار روز
در راه بودیم قبل از آنکه وارد شهر شویم جنرال ناپلیون مرا احضار نموده فرمود اخبار نامه شهر مصر بنویس که اهل مصر
بدانند که اسرای بسیار و چیزهای بیشمار که حاصل سفر سوریه است همراه خواهیم آورد و مجموع دیوار قلعه سنت جان آکری
بضرب گلوله توپ منهدم ساختیم و عمارت جزار پادشاه را با زمین مساوی ساختیم و بنای آن قلعه را با خاک یکسان کردیم
و ساکنین آنجا بدریا فرار کرده و خود جزار پاشا هم زخم مهلک برداشت مورخ گوید از تقریر او که بسیار اغراق بود بتردد
در نوشتن نمودم فی الفور دریافت و فرمود ای عزیز تو صادق و ساده لوحی و مدعا بر این کارها نیستی تا کار خود مشغول باش
بهمان طریق که فرموده بود نوشتم و دادم که خود دستخط گذارد و فرمود چندی نمیگذرد که نام من در جمیع ممالک روی
زمین مشهور خواهد شد و مضامین خوب جهت شعرا و مورخین مهیا خواهم نمود **فصل سیم در ذکر احوال سر سدنی سمس
و نوشتجات ناپلیون بجنرال منون** مورخ گوید که سر سدنی سمس سردار مرتبه سیوم جهازات جنگی انکلیس بود و محاصره قلعه
سنت جان آکری مشارالیه در آنجا بوده و ممانعت از تسخیر قلعه می نمود و در این اوقات با جهازات جنگی انکلیس بندر ابوکر آمده
بود و شهرت میداد که از اسکندریه بیرون خواهم آمد در حقیقت تسخیر شام و حلب را او مانع شده و در عوض مهیا اگر او قات
خوبی لشکر و جنرال ناپلیون از رفتار او کدورت در دل جا داده بود و نوشته جات خود را که در آن بوالهوس و دیوانه محبت
چنانچه در مراسله جنرال منون احوال او را نوشت که سمس جوانیست بیهوده برای آنکه بخت خود را امتحان کند همیشه خود را

چیش و باشد هرچه شهرت دهد و عزم و فوج کند باید سکوت کرد و همان او زیاده از ایشان یکنفر سرکرده کشتی جنگی نیست
گاهی شهرت میدهد که من با هشت هزار صالدات جنگی خواهم آمد و حال آنکه با هشت هزار قوه ندارد و گاهی تفاخر میکند که
من تبدیل لباس باسکندریه رفتم و حال آنکه خلاف است احتمال میرود که مثل یکنفر عمله کشتی بیرق امان در دست گرفته
بشهر آمده باشد مورخ گوید ناپلیون ماده‌ایکه در مصر بود بجهت قوت لشکر خود و امانت او همه وقت ورا نه میب[illegible]
دران اوقات که در جزیره سنت هلینه محبوس بود در تعریف سرسدنی در صداقت بیان می نمود در باب سمس فرموده است
که سرسدنی سمس سرکرده رشیدیست اوقاتیکه من لشکر در مصر گذاشته بفرنس مراجعت کردم سرداران لشکر از راه
ضعف نفس خویش نامه نوشته نزد لارد کیث رضانامه انهارا امضا کرده و نزد سرسدنی سمس فرستاده و او از راه
نیک نفسی در ساعت نزد سرداران فرستاده و معلوم کرد که شهر را خالی نکنند که لارد کیث مطلب انهارا امضا نکرده
و اگر هفت هشت روز در کتمان این مطلب می کوشید لشکر فرنس بخاطر جمعی آنکه انهارا ممانعت نیست [illegible] فرسخ کرده
مصر را خالی و متصرف لشکر ترک میدادند و همچنین در تحریک و اغوای لشکر فرنس کوتاهی نمیکرد و اوقاتیکه در ایطالیا
بودم سرسدنی سمس در دریای فرنس بود وقتیکه مقابل جزیره هور رسید با چند نفر از رفقای خود بنا گذارد که بشهر برود
و داخل قراول خانه رفته صبح مراجعت نماید باین خیال بشهر رفته مستحفظین شهر اورا باسم جاسوس گرفته محبوس کردند اوقاتیکه
از ایطالیا مراجعت کرده بفرنس میرفتم او خبر دار شد پیغام فرستاد که دراین جا گرفتارم و مرا خلاص کن چون خواهش
او ممکن نبود قبول کردم تا آنکه بعد از مصالحه اورا از حبس بیرون آوردند متراو میره که نزد ناپلیون بود میگوید من تحقیق
کردم که آیا سرسدنی سمس در دعوای سنت جان رشادت و رشیدیانه فرموده یا نه بسبب عدم تسخیر انجا او شد
چراکه مجموع توپهای بزرگ و ادوات جنگ و آذوقه مرا که در چند کشتی کوچک گذارده بودم که بقلعه نزدیک برند همه را ضبط کرده
قلعه را بشارت بخود ظاهر ساخت و یکنفر از مهندسین فرنس که در مدرسه با من درس میخوانده و یکنفر یار و همراه او بود که بعدها
یکدیگر در محافظت قلعه میکوشیدند و قریب ششصد نفر از عمله کشتی خود را بقلعه فرستاد که در سر توپها مشغول توپ اندازی
باشند و همین باعث فزونی [illegible] و ساکنین قلعه شد خطائیکه از او واقع شد این بود که چند دفعه لشکر برداشته از قلعه
لشکرهای من هجوم آورده زیاده از نصف جمعیت او تلف شد و اعلام نوشت میان لشکر فرنس فرستاد و بعضی از صاحب
منصبان ما و لشکر را متزلزل آورده بنابراین حکمی نوشته در میان منتشر ساختم که سرسدنی سمس مرد دیوانه است
و حرفهای او از درجه اعتبار ساقط است بعد از آن یکی از نیک زادهای لشکر کشتی را با بیرق امان و رسول من نوشت
که با شما جنگ تنها چه دارم و جائی نشان داده بود که از آن جا باید یکدیگر را ملاقات کنیم از این تکلیف زهرخند آمدم
و در جواب نوشتم که اگر تو میتوانی ملبرا حاضر کنی که با من جنگ تنها چه کند خواهم آمد و فرمود که با وجود همه اینها

بارا او را دوست میدارم که آدمیست رشید مورخ گوید وقتیکه بشهر مصر رسیدیم خبر دادند که مراد بیک سرکرده مملوکین از
سمت فیوم آمده و در نظر دارد که در بحاره بلشکر ترک ملحق شود و چون قبل از آن جنرال [illegible] بمکان مزبور مامور شده بود
مراد بیک مستحضر شده از انجا فرار کرده و مصمم شد که بکوه رفته و منارهای شدادی [illegible] رود و اعراب را خبر رساند که
جنرال دسی از سمت جنوب چند فوج برداشته متعاقبا روان میباشد و سردار اعظم خود از عقب او مشغول میباشد بهجوم
فرار کرده منتشر شد که مراد بیک در زیر کوه [illegible] در گردش میباشد ناپلیون مصمم شد خود بسمت منارهای شدادی
سنه ١٢١٥ روانه شود و بفاصله یکهفته از روز تسخیر مصر تمام است که این دشمن قوی را از پیش بردارم در بیست و چهارم سرطان
هجری جنرال اعظم از مصر حرکت و بسمت منارهای شدادی روان شده و در نظر داشت که دو سه روز انجا توقف نموده
زیر زمینهای انجا را تماشا کند لاکن طرح دیگر فراهم آورد در سوم اسد وقت شام در برابر چادر در راه میرفتیم از راه اسکندریه
عربی سوار رسید و از طرف [illegible] آمد بعد از ورود نوشته جات از سرحدداران اسکندریه که جنرال مرمون بود بدست [illegible] داد
اعظم داد معلوم شد که پانزده شانزده هزار لشکر ترک با [illegible] کشتیهای انگلیس و سرسدنی سمس وارد شده اند چون جنرال
پیش از این منتظر میکشید که لشکر وارد خواهد شد چندان تعجب نکرده و لاکن در مراجعت از سنت جان کری بجهت آرامش مردم
شهرت داده بود که لشکر ترک را قتل کرده و امسال ها در آمدن نخواهند شد از این جهت مقام تعجب آمد چه آنکه [illegible] اسکندریه
گرفته [illegible] بود امر [illegible] نماید در جواب نوشت که لشکر ترک غره رمضان از اسلامبول [illegible] شده لکن در سنت جان
اکثر از انها را تلف کردم هرگاه این مرد دیوانه که سرسدنی سمس است بار ایشان را از راه دور بر کشتی نشانده آورده است که
از بندر ابوکر بیرون آید تعجب دارم که پیاده از ده هزار نخواهد شد [illegible] باشند که من خود نزد ایشان خواهم شتافت
[illegible] و اردو روانه ساخت و برای آنکه سرداران از [illegible] خبر [illegible] شده شرحی بجنرال [illegible] که در مصر بود نوشت که سرسدنی سمس
با عساکر انگلیس و روم به بندر ابوکر آمده است ایشان [illegible] اگر نشان [illegible] قتل رسانیدم و شرحی بجنرال [illegible]
نوشت که حال وقت آن آمده که از دولت روم جای لشکر وارد و خاک مصر شود و اگرچه امسال [illegible] این [illegible] لاکن خاطر جمع [illegible]
که هرگاه لشکر باید خود بدفع انها اقدام خواهم کرد شما امر حرکت را بجهت محفوظ نمایند مورخ گوید بعد از آنکه نوشته جات را
ارسال داشت و بجا در رفت مراسلات جنرال [illegible] میخواند و فرمود حال رفتن بمنارهای شدادی موقوف است
و باید باسکندریه رفته و احکامی که برای دستور العمل عساکر لازم بود نوشت و آن شب را تا نیکساعت صبح مانده فرمایش [illegible]
عساکر مرحمت نمود و طرز رفتار لشکر را بیان کرد که در غیبت او چگونه سلوک کنند و دستور العمل لشکر کابلی را تقریر فرمود که
از کدام راه روانه شوند همه فرمایشات ایشان را نوشتم هرچه متعلق بسرحدات بود فرستادم و هرچه متعلق بلشکر رکاب بود خود
جنرال ابلاغ دادم که هرکاه [illegible] معلوم کند طلوع آفتاب همان روز که بیست و چهارم سرطان باشد جنرال اعظم سوار شده

با لشکر راه افتاده بود روان شدیم و هشتم برحمانیه و در سیوم اسنه داخل اسکندریه شدیم تدارک جنگ در آنجا مهیا و آماده
بود و تفصیل این جنگ را در روزنامه باین طریق نوشته‌اند که جنابال اعظم هنوز باسکندریه نرسیده بود که لشکر ترک از کشتیها
بیرون آمده ارک قلعه ابوکر را با یک دسته از لشکر فرنسه گرفته جنابال مرسون وقتی که کمک متحفظ آنجا رسید که هر دو لشکر ترک شده
بودند چون چنان دید فوراً مراجعت کرده بجهت اسکندریه مشغول گشت هرگاه ناپلیون با لشکر خود نرسیده و ایشان را محاصره
نموده بودند سردار اعظم نصف شب وارد اسکندریه شد از اوضاع ابوکر احوالش دگرگون شده اما جنابال مرسون چندان مهلت
نکرد و روز دیگر بلا تأمل حکم بر حمله و یورش داد عساکر جرار از هر طرف هجوم برده مشغول کارزار شدند چندان نکشید که لشکر ترک را
از آنجا حرکت داده بکنار دریا انداخته و دفعه دیگر هجوم برده لشکر ترک هر چه اسباب حرب و احمال و اثقال داشته همه را از دست
و خود را بدریا رسانیدند که شناوری بکشتیهای خود که در دو فرسخی بود برسند بکفر شوافت و بکلی تلف گردیدند و در آن جنگ
یکی از پاشایان لشکر روم با چهار هزار لشکر فرصت کرده خود را بیکی از سنگرهای مستحکم انداخته در آنجا متحصن شد چون
جنابال ناپلیون منظور دیگر داشت معطل آنجا نشده و جنابال میورا امر فرمود که اطراف ایشان را محاصره کرده و خود روانه شد
پاشای مزبور سه روز در آنجا مانده گرسنگی و تشنگی غلبه کرده لاعلاج بسر محاصرین گردیده و ایشان را باسکندریه فرستاد این چهار هزار
همگی جوانان توانا بودند سردار اعظم امر فرمود همه را بیل و کلنگ داده در استحکام قلعه اسکندریه بعملگی مشغول گردیدند چون
جنابال اعظم مدتی بود از فرنس اطلاع نداشت و نخواست استفسار بهر سانند صاحب منصبی را با بیدق شناسکه نزد امرال کشتی
رومی روانه نمود که اسرای طرفین را معاوضه کنند مرسنی سمیث صاحب منصب مزبور را مانع شده بکشتی خود برده و او را بسیار
محبت کرده در وقت روانه نمودن از راه سهو روی کاغذهای اخبار یکه از بندر هنگ فارت تازه رسیده بود با کاغذ اخبار انگلیس
باو داده نزد ناپلیون فرستاد وقتی که این کاغذ بجنابال اعظم رسید آن شب تا صبح مشغول مطالعه آنها شده از احوالات فرنس
مطلع گشت فوراً باین فکر افتاد که بفرنس مراجعت نماید مورخ گوید صبح بسیار زود مرا احضار کرده و فرمود که جمهوریه فرنس
ایطالیا را از دست داده‌اند و واجب شده بفرنس مراجعت کنم و در ساعت جنابال بیسیر را خواست و گفت ارتش را دستگاه کرد
و فرمود من بفرنس میروم و شما را نیز خواهم برد بشرط آنکه کسی نفهمد من اراده رفتن دارم و امرال گنتوم را خواست و فرمود که
دو کشتی کوچک چابک را در برابر پانصد نفر آذوقه دو ماهه مهیا کن و دستور العمل لشکر را داده در بیست و دوم شهر اوت که پا در دهم
بود از اسکندریه روانه شد در دهم شهر مزبور وارد مصر گردیده بنای تدارک گذاشت که بمصر علیا خواهم رفت و بسر جنابال
و هر کس که لازم بود همراه خود نوشت و جنابال کلبر را نایب خود کرده از اسکندریه دستور العمل او را فرستاد و روانه شده و بیست
و دوم شهر مزبور باسکندریه رسید تا آن وقت بغیر از سه نفر کسی استحضار نداشت که بفرنس میرود آنجا همراهان فرمود و بجنابال
کلبر نوشت که بمیعاد وارقه بیاید که با او گفتگو نمایم در بیست و سیوم شهر مزبور سوار کشتی شده بطرف فرنس روانه شدیم قریب

پانصد نفر جمعیت همراه بود و جنابال اعظم برای آنکه کشتیهای انگلیس خبردار نشوند شب سوار شد از دو تا سه کشتی
پیدا شد ما گمان آنکه از کشتیهای انگلیس است و میخواهد تعاقب نماید بسیار تشویش نمودیم جنابال اعظم که همواره حضور قلب داشت
فرمود تشویش مکنید بخت بلند همراه من است و اهل انگلیس خبردار نشده که من از مصر بیرون خواهم رفت از شب امرال کشتی را
از اول شب تا آخر در او وظایف کشتی نگاه داشته و دستور العمل با او داده و فرمود که کشتی را چنانکه قانون است از وسط دریا بسر راهی که
از اسکندریه و مصر بفرنگستان میرود کناره جوید و همه جا کشتی را بکنار مغرب مین بحرکت آورد بطوریکه ساحل دریای مزبور
نمایان باشد تا آنکه بسردونیه برسیم در عرض راه هرگاه کشتی انگلیس پیدا شود میتوانیم خود را بکنار دریا کشیم و این جمعیت قلیل
و چند عراده توپ شر انگلیس را دفع کنیم و از خشکی فرصت نموده خود را بخاک فرنس رسانیم مورخ گوید اعتقاد بعضی از
فرنگستان این بود که در مراجعت از مصر کار فرمای کشتی ناپلیون نبود و امرال کشتی همه و از آن جهت صحیح و سالم از جنگ
کشتیهای انگلیس بیرون رفته‌اند و این محض خلاف است چرا که در هر جا که جنابال اعظم حضور داشت احدی بغیر از او نمیتوانست
کار فرما باشد و در مراجعت از مصر بخصوص مجموع احکام با خود او بود در بستن و گشادن باد بانهای کشتی احدی اختیار
نداشت مورخ گوید هشت و سیوم روز بسبب باد مخالف گاه بسوی اهل سوریه و گاه بطرف بندر اسکندریه میگشتیم یکدفعه
بناپلیون اظهار کردیم که ما را با وزن ساز باسکندریه برگردیم قبول نکرده و فرمود که هر خسارت بمن وارد آید قبول میکنم
دوباره باسکندریه نروم از اتفاقات همان شب باد مراد برخاست و باد بانهای کشتی را گشوده و چند وقت نکشید که
بجزیره سردونیه رسیدیم جنابال فرمود که در حوالی این جزیره احتیاط از کشتی انگلیس داریم و در هر جا که کنار ساحل را از دست
نرسید که هرگاه کشتی انگلیس ظاهر شود بجزیره کارسکه روانه شوید و در آن اوقات ناپلیون قید آرام نداشت و دایم متوجه
اجرای احکام بود هر وقت از دور گاه کشتی نمایان میشد احوالش دگرگون میگشت از آن وقت خوف آنکه بدست انگلیس
گرفتار خواهد شد در دل او بود چنانچه عاقبت گرفتار همین خیال گردید که بعد از جنگ واطرلو بخاطر جمعی خود گرفتار
که با انگلیس بود بنجات و پناه برد مورخ گوید که در همه دریا از کنار جزیره سردونیه سیر نمیتم و باد مراد در بین بود و وقتی که
از آنجا گذشتیم باز باد مخالف شدت کرده ما را مجبور ساخت که در غره شهر اقتوبر که دوازدهم میزان بود بخلیج اجعو داخل
شدیم روز دوم بادبان گشوده هر چه خواستیم از آنجا بیرون رویم ممکن نشد ناچار در بندر آنجا بشکل رفتیم و باد مخالف
تا هشتم شهر مزبور ما را معطل نمود و بعضی اوقات چنان تغیر میشد که گویا میخواست عناصر را مثل آدمیزاد
خود نماید و منفعت بیشتر از همه این است که هرگاه انگلیس دریافت کند که در جزیره کارسکه میباشیم چه قدر در آنجا معطل
شده و موقع همه کارهای من در مصر و فرنس خواهد گذشت مردم میگویند من جهت ملیان وجه نقد از مصر همراه دارم
و حال آنکه هفده ملیان فرنک دارم و در این مکان باید با وجوه فرنس معاوضه کنم مورخ گوید همین نخواه که مذکور شده

همراه داشت زیاده از این خلاف است بعد از آنکه ناپلیون از مصر بیرون آمد نوشته جات کذب از فرانسه بسیار نوشته شده و بفرانس
فرستاده‌اند و در عرض راه کرفته بانگلیس روانه کردند که در انگلستان میان مردم منتشر شد مضمون کلام این است که ناپلیون
شخواه مواجب سپاه را مطلقا تصرف میکرد و هرچه در مصر فراهم آورد اول مواجب و سیورسات لشکر را موضوع مینمود و زیاده
از مخارج خود بر نمیداشت اغلب اوقات مداخل او بمخارج سپاه کفایت میکرد و قرض میکرد و از شخواه خود حواله و کسر میکرد
و در مصر در روزنامه نوشته بود دیدیم که در عرض یکسال بیست و پنج کرور و یکصد هزار فرانک مداخل کرده بود و جنرال ناپلیون
بیست و چهار ماه در مصر ماند بعد از آنکه بیرون آمد نقد شخواه نداشت که مخارج احتیاج و در عرض راه الی فرانس را کفایت کند و
با حقوق وارد شدیم خبر دادند که لشکر فرانسه در شهرهای [illegible] لشکر فرانس را هزیمت دادند و جنرال [illegible] کشته شد ناپلیون از
این اخبارات زیاده مضطرب بود دیگر بمن [illegible] نمود که بخاک فرانس رسیدیم لشکر را از فرانس با ایطالیا مامورات خود را
بانها خواهم رسانید و یقین دارم که میان [illegible] سردی نیست که اطاعت من نکند و لشکر را برداشته فتح نمایانی در آن صحرا خواهم
نمود قبل از آنکه بشهر پاریس برسم آوازه فتوحات من قلوب مردم را پر خواهد کرد و حال میدانم اشخاص چند با من دشمن و متسلط
بر اراضی نشسته‌اند و کارفرمایان جمهوریه اسم و خبر من در خطرات میباشند و یقین دارم که [illegible] مرحمت من در عرض راه
و یا در بندر تولان مرا معطل خواهند کرد و در احتیاط [illegible] چند روزی نموده دوازده نفر پاروکش با قوت حاضر کرده و [illegible] را
پهلوی کشتی بست که اکر در عرض راه حادثه عارض شود خود را بان [illegible] انداخته بکنار رود و بعد از آن [illegible] نمود که بادبانهای کشتی را
کشاده روانه شوند یکروز و یکشب باد مراد در نهایت تندی وزید و حادثه رو نداد لاکن روز دوم بهنگام غروب بیست و چهار
فروند کشتی جنگی انگلیس از دور نمایان شد و کشتی ما را شناختند از قوت طالع ناپلیون هنگام شب بمیان آمد و ما را
نشناختند درست تشخیص [illegible] کشتی را تا چند ساعت میدیدیم و صدای توپ انها را می شنیدیم بخیال رسید که انها
میخواهند ما [illegible] جنوب مشرق پیش روی ما [illegible] ناپلیون [illegible] اندیشه [illegible] که کشتی انگلیس [illegible] که ما از مصر [illegible]
و بفرانس میرویم بعلت آنکه هر کاه [illegible] دانسته بود [illegible] بان طرف باید برود [illegible] جنگی کشتی ما را [illegible] دست ما از
بریده و ما را باسانی صید نمایند حال که صدای توپ ایشان از طرف چپ می آید یقین است که تصور کرده‌اند که اکر کشتی ما را
از بندر تولان [illegible] میرود با وجود این [illegible] همه شب [illegible] خوف [illegible] خدمت سردار اعظم عرض کردم که امشب
تشویش زیاده دارم ملاحان انگلیس میخواهند [illegible] دور سازند [illegible] فرمایید [illegible] راحت کنم
باو [illegible] گفت که این خیالات چیست بادبانهای کشتی را کشاده و [illegible] طرف شمال و مغرب را در نظر کرفته
جای خود آرام بگیرید [illegible] حکم امشب [illegible] کرده و در طلوع آفتاب ملاحظه کردیم که کشتی انگلیس بطرف شمال و مشرق
میرود فی الفور سردار اعظم حکم فرمود که حال بساحل فرانس [illegible] مورخ کوید بعد از چندی معلوم شد که او در کشتی جنگی [illegible]

تصور

تصور نموده بود که ما از کشتیهای [illegible] پاشیم و میخواستیم داخل کشتیهای انها شویم بهر حال در روز [illegible] شهر اکتوبر [illegible]
[illegible] دو ساعت بظهر مانده بجزایر بندر [illegible] داخل شدیم [illegible] ساحل بندر [illegible] خیال نداشتند که سردار اعظم
از مصر [illegible] خواهند آمد و ما [illegible] که از علامات [illegible] بودند علم [illegible] نشستیم هرچه از انجا علامت دوستی
نشان دادند [illegible] باید کرد و چند توپ بطرف [illegible] خالی شده و لکن بعدم احتیاط و جرات [illegible] داخل شدن [illegible]
در بالای کشتی [illegible] ملاحان جای شبهه [illegible] انکه داشتند که از دوستان دولت جمهوریه هستیم [illegible]
با همه داخل بندر شدیم و از انجا که بایست بیرون [illegible] یکی زیاده کرد که ناپلیون سوار یکی از این کشتیها است [illegible]
ساعت مجموع اهل بندر و سپاه روی دریا را از کثرت [illegible] کرده باستقبال آمدند و توپهای شادی از هر طرف [illegible]
آمد و [illegible] آمدیم جنرال [illegible] که [illegible] از مصر آمده و در انجا طاعون بود جهت اذن و مرده
اطراف را کرفته بنای مصالحه کذارده‌اند هرچه فریاد کردند که ای جماعت من از مصر آمده‌ام و باید احتیاط از من بکنند
در جواب کفته شد که ما طاعون را بهتر از [illegible] میدانیم بعد از ان ناپلیون را [illegible] مجموع همراهان او را بشهر [illegible]
و این معنی از عجایب بود که ناپلیون از میان طاعون با پانصد نفر داخل خاک فرانس شد و ضرری باحدی نرسید قبل از این
اشاره شد که ناپلیون در حرکت از مصر چنان شهرت داد که بمصر علیا میروم و جنرال کلبر نایب خود کرده و [illegible]
وارد شده [illegible] نوشت که [illegible] هنوز کاغذ بجنرال [illegible] نرسیده مراسله دیگر نوشت که [illegible]
که چون اخبارات فرنکستان تازه بمن رسید لازم شد بفرانس بروم اختیار مجموع سپاه را بجنرال کلبر واکذاردم بعد از این
بسپاه دستورالعمل خواهم نوشت لاکن جدا شدن من از سپاهی که محبت بانها دارم ملال بسیار فزوده است تسلی که دارم
که زود مراجعت خواهم کرد و جنرال کلبر نایب منست و مرد آگاه و کاردان است و [illegible] دولت کمتر از من نیست
مورخ کوید بعد از ان کاغذ دیگر لازم بود بجنرال کلبر نوشت که ای جنرال در جواب این مراسله [illegible] نوشته‌ام
که شما خواهد رسید و من تعجیل [illegible] بجهت انکه از انکلیس تشویش دارم و میخواهم وقتی انها خبردار شوند که بفرانس رسیده
باشم و جنرال [illegible] و جنرال [illegible] همراه بردم و در میان مراسله کاغذهای اخبار انکلیس
فرنکستان را خواهی دید و بر شما معلوم میشود که ایطالیا از دست ما بیرون رفته است و این سه شهر [illegible]
محاصره کرده‌اند یقین دارم که شهر اول تا اواخر ماه [illegible] کرفته نمیشود و امیدوارم که در اوایل [illegible]
بفرنکستان برسانم ای جنرال [illegible] نوشتن برای [illegible] کذاشته‌ام [illegible] از انها [illegible] را بنویسید با
دیکری [illegible] دولت جمهوریه [illegible] نوکرهای [illegible] در مصر کذاشته‌ام [illegible]
لازم باشد که از نوکرهای من نزد خود نکاه داری مضایقه ندارم خواهش [illegible] جمهوریه این است که جنرال [illegible]

فرنس نماید و اگر وجود او در مصر لازم باشد او را نگاه داشته باشید مباشرین امور صنایع و حکمای علمیه را حکم کرده‌ام به فرنس
بیایند عهود دیگر که در باب معاوضه گرفتاران نوشته‌ام در آن قید کرده‌ام که هر کس بخواهد به فرنس برود آنها را باید روانه شود
مادون‌ها را سردار جهازات انکلیس و روم گرفته ایشان را روانه نماید انها را مامور کرده‌ام به مصر بروند و اوضاع انجا را اطلاع
نمایند هر کدام را به جهت شما لازم باشد نگاه دارید و افندی که در ابوکر محبوس بود مرخص کردم و شرحی به صدر اعظم روم نوشتم با و
دادم و به شما نوشته‌ام که او را روانه نمایید که به جزیره قبرس برود و نوشته‌جات مرا برساند دیگر آنکه شنیده‌ام که چند کشتی فرنس
بندر تولان آمده و چند فروند کشتی اسپانیول که به حلیه رسیده‌اند بدون شک که به چند تفنگ و طپانچه و شمشیر و تخته
آهن که شما حال احتیاج دارید یا عوض صالدات‌ها که در جنگ و ناخوشی تلف شده‌اند برای شما خواهم فرستاد و اخبار
جمهوریه شما را از منظور خود مطلع خواهند ساخت و من هیچ از اوضاع دولت و مملکت شما را آگاه خواهم نمود و هر گاه تا ماه
می که اواخر بهار است از برای شما از فرنس امداد و احتیاج نرسد و در مصر طاعون شدت کرده هزار یا هزار و پانصد نفر از
صالدات باند اعتقاد من این است که شما به جنگ اقدام نکنید مگر با دولت روم بنای مصالحه گذارید و اگر چنانچه مباشری
دولت روم تکلیف کنند که تخلیه مصر در ضمن عهود مصالحه قید شود البته قبول کنید به شما بحثی وارد نخواهد آمد بابن شرط
که مصر را خالی کنید تا مصالحه عموم فرنگستان به انجام رسد و با جمهوریه دوست و یکدل شوند چنانچه من میدانم شما هم
میدانید که نگاه داشتن مصر بسیار لزوم دارد و نفع بسیار به دولت فرنس حاصل خواهد آمد الان دولت روم از خرابی خود و آنچه
فرو دکیت از هم پاشیده شود و خالی کردن مصر فهم عظیمی است خصوص از زمانیکه به چشم خود می‌بینم که مصر را واگذاریم و یکی از
قرالات فرنگستان متصرف شوند و فیلکه اخبارات قوت و ضعف طالع جمهوریه به شما خبر میرسد قرار و مدار امور خود را
درست ادراک خواهی نمود قبل از آنکه مراسله من از فرنس به شما برسد و دولت روم جواب مطالبه مرا که در باب مصالحه
قبل از این نوشته‌ام فرستادند بگویید همین قدر که با ملیون در هر مواد مختار بود من نیز مختارم و مادونم که مصالحه نمایم و باب
گفتگوی مصالحه را به میان آورد و لاکن بهوش باشید که از قرار قرارداد من امر مصالحه نکنید و جز آن گفتگوی من بگو که هرگز
دولت فرنس در نظر نداشت که مصر را از روم جدا کند و در ضمن مصالحه باید قرار شود که در صورت تخلیه مصر باید دولت
روم با سایر قرالات فرنگستان که با دولت فرنس جنگ مینمایند اتفاق نمایند و مادون سازند که کشتی تجار فرنس در بحر
قرادنکیز عبور نمایند و مجموع گرفتاران فرنس مرخص کنند و اگر توانی قرار شش ماه متارکه را با دولت روم مستحکم کن و دنبال
اعلام کن که در این شش ماه متارکه باید مصالحه نامه از طرفین امضا شود و بابن بهانه فرصت در دست داشته باشید که از
اوضاع فرنس مستحضر شوید و اگر چنانچه وقت منقضی شود که شما باید مصالحه کنید اختیار امضا کردن مصالحه را ندارید و
مباشر مصالحه امور روم معلوم کنید که در باب بستن عهود مصالحه مادون هستم لاکن به جهت کارگذاران فرنس مضی دارند

بعد ازان مصر

بعد از آن مصر خالی شود ای خبار ال عزیز من شما از هر بابت آگاه هستید که من ولایت مصر را چگونه نظم داده‌ام به جز چه مقتضی وقت باشد
معمول دارید ارامنه و آنانکه عیسوی مذهب میباشند در هر حالت خواهان ما هستند و لاکن برای مصلحت ایشان را
نگذارید که با اهل مصر و مسلمین تفوق و زیادتی بکنند چه اهل مصر تصور میکنند که از راه تعصب دین شما ارامنه را ترجیح
میدهید و بر شما لازم است که منفعت لشکر خود برسانید و اهل مصر را با استمالت دلگرم دارید که در ایام غیبت من و
نامعلومی اوضاع فرنس اختلافی میان ایشان واقع نشود و راه دلگرمی اهالی مصر این است که شیخ اعظم را که در شهر
متوقف است بسیار احترام نمایید و او را راضی و ممنون سازید که اختلافات مجموع از اوست و مردم زیاده از اکابر
بزرگان ولایت به صاحبان شریعت میگروند صاحب شریعت انجا شیخ مزبور است اگرچه جلادت و شجاعت ندارد
لاکن با این که اعتقاد به حرفهای باطل او دارند مفسده بر پا نمایند لازم است که در ظاهر حرمت او منظور داری تا من
مراجعت نمایم در باب قلعه اسکندریه و سایر قلعه‌جات همین قدر می‌نویسم که قلعه اسکندریه و قلعه عرش کلید ولایت
مصر است در نظر داشتم که این زمستان سنگرها و سدهای مستحکم از چوب از او ترتیب بدهم و دو سنگر مضبوط و بندی محکم
از صالحیه و بالکاتیه ترتیب بدهم و از کاتیه دو سنگر دیگر الی قلعه عرش بگذارم و یکی از سنگرها در جائیکه میوالی کوه را
کرده مرتب سازم و خبار ال شمسان و خبار ال سانجی مهندس توپخانه شما را اطلاع خواهند داد که وضع سنگربندیها
بچه طریق باید باشد و مستر پاسپلور که اختیار جمع‌آوری کل وجوهات نقدی مصر به عهده او محول شده مرد آگاهی است
و حال تعهد مقدور از قرار و مدار امور مصر بسیار دارد و من در نظر داشتم که قرار تازه در باب نقد وجوهات مصر
بدهم حال مصلحت شما را افیدانم که اقدام بران قرار داد نمایید باقی امورات را بدقت ملاحظه نمایید یعنی در آرم که جهازات
جنگی فرنس در زمستان به بندر اسکندریه و بندر بورلانس خواهند آمد شما در بورلانس قراری گذارید که پیش از وقت برج و باره
مضبوطی بسازید و اگر توانید شش هزار نفر یا کمتر از مملوکین مصر و توابع که از مفتنین میباشند جمع نموده با مجلس سفینه کشتی
در ساعت آنها را بلا تامل به برج مزبور برسانید و از آنجا به کشتی‌ها روانه فرنس نمایید و هر گاه از مملوکین کسی بدست نیفتاد از
اعراب و مشایخ که صاحب تقصیر و در حبس میباشند همان قدر که نوشته شده روانه نمایید که این وحشی ضالان را
در فرنس نگاه دارم که بزرگی دولت فرنس را به العین مشاهده کنند و زبان فرنس را بیاموزند بعد از آن ایشان را روانه مصر
کنم و چنان بدان که ایشان همین مطلب را خواهند بود و دیگر را از دولت جمهوریه خواستند عاکر ده بودم که یکدسته بازیگر و ارباب
طرب به مصر فرستند و در فرستادن آنها حال اهمال کرده‌اند خود در فرستادن آنها تعجیل خواهم کرد که رسیدن آنها مضر اولاً
لشکر را از خود خوشحال میکنند و از چنین مواد آثار غربت و خیالات فاسده و آنها را باز میدارد ثانیاً باعث این میشود که
اطوار اهل مصر زود تغییر یابد و این سپهسالاری مجموع عساکر مامور مصر و اختیار ولایت مصر و مصلحت صلح و جنگ

دانصورت لازم است که مدارج ادراک ذاتی خود ظاهر سازی و در این خدمت تحصیل نام و غرت کنی بعضی خیالات فرح
افزا بخاطر من رسیده که انشاء الله ثمران در تادیب اهل مصر و پیشرفت امورات زیاده از حد خواهد شد مراد ناپلیون این
بود که جمهوریه را منقرض خود در مسند حکمرانی متمکن خواهم شد چون عادت من این است که در این عصر عمل بظهور برسانم
که در اعصار آینده تحسین کنند بنابراین با جرات بسیار از مصر بفرانسه روان گشتم و محض حصول منفعت فرانسه چار کرده دیده از
مصر بیرون شده با هراس از میان جهازات جنگی دشمن بفرانسه شتافته متحمل انواع زحمات شدم با وجود این بعضی شب و روز
از ذکر محاسن شما غافل نخواهم شد و باین مرتبه طالب خوش وقتی و نیکی عاقبت کار شما میباشم که گویا خود در مصرم
و نخواهم هر ساعت عمر خویش را جهة انتظام هر لشکری که در تحت حکم شما گذاشته ام صرف کنم چرا که ایشان اولاد من اند که
همه را بشما سپرده ام و در هر بلیه ایشان را بمحک امتحان آورده ام و محبت ایشان را نیکو سنجیده ام و از شما متوقعم که این
اعتقاد در خاطر ایشان دهند که من منتهای احترام و اعتبار شما و رعایت و محبت افزون با ایشان دارم خدمت و محبت
بجنگ را فراموش نخواهم کرد کیفیت فصل یازدهم ورود ناپلیون بفرانسه و نهضت بپاریس گوید خبار ناپلیون در روز ... از بندر
اسکندریه سوار شده چهل و هشت روز در روی آب دریا و شدائد معطل بود تا آنکه وارد بندر فریجس گردید خبر آمدن آن شهره
و همه فرنگستان متزلزل شده تمامی متوجه فرانسه با اضطراب منتظر بودند که چه هنگامه برپا خواهد شد خبار اعظم
آنکه در باب حقیقت اوضاع ایطالیا و فرانسه پریشان بود در ساعت ورود معارف آنجا اجماع کرده احوال از ایشان
پرسیده و استفسار بعمل آورده مورخ گوید بمن فرمود که ایطالیا از دست رفت و مساوقت کرده فرانسه ضعیف بهم رسانیده
چاره این کار در اینجا خواهد شد باید بپاریس بروم هنگام ظهر بکالسکه نشسته روانه شده و مراسله که بپادرمن در قصبه
سین ... داشت نوشت که شام مهمان تو خواهم شد لاکن و تغییر بلیانفر رسیدیم راه را عوض کرده راه بوربان
پیش گرفت و ملاقاتش نمود ذکر خواهد شد بهر شهر و قصبه که رسیدیم همان طور که در فریجس مقدم او را عزیز شمرده هنگامه
خوشحالی مینمودند و استقبال میکردند و کسانیکه حاضر بودند از همین اطوار مردم فهمیدند که آنگونه علامات مقتضی یک
خواهد شد و قتی که خبار ناپلیون داخل فرانسه شد اوضاع مردم را باین طریق مشاهده کرد که اولا کلا گیوه دار
شکار چنگال عقاب شورش بودند و علی الدوام خوف هجوم دشمن خارجی داشتند و همه ملوکات جنوبی منظر نفاق بود
و عموما در تحت اختیار و قوانین ظلم آمیز جمهوریه ناله و فریاد می نمودند و بسکه از ناخاصان دگر و گرفته بودند و بسکه
مال زیاد از مردم گرفته بودند که اکثری از ملک و مال عاری شده اکثر زرگان مملکت گردن از اطاعت جمهوریه بازده
اظهار سرکشی نموده با نیا پریشانی که از روزها عموم بهم رسانیده بود و در نواحی ملوکات ... چنان از شهرهای غیر مبوده
چرا که در شهرها زر فی الحال فریاد رسی از مردم مینمودند و در نواحی معطلها داد رسی نمود مردم بالمره بستوه آمده طالب

تغییر اوضاع

تغییر اوضاع بودند و میخواستند که بنیان جمهوریه را از پرده برخیزانید ممکن نبود که بانجام رسد و باعث خوشوقتی ناپلیون شد
عموم مردم مترصد جزای جمهوریه بودند لاکن از دو چیز واهمه داشتند یکی شورش انقلاب و دیگری قوت یافتن
سلسله بوربان که پادشاه قدیم فرانسه بودند و الا همگی میخواستند سلطنت در قبضه اختیار یکنفر باشد و همه چشم براه
کسی بودند که بقوت عقل و شجاعت تواند آرام و آسایش قدیم مملکت را برقرار نماید و تا آنوقت شخصی نیافته بودند
ناگاه یکنفر صاحب دولت نیک بخت خوش طالع مثل ناپلیون که بفتح و نصرت همعنان بود ظاهر گشت اهالی فرانسه در مصر
و منارهای شادی نصب کرده و مجموع اهل جهان به بلندی بخت و علو ادراک او اقرار و اوصاف حسین و همیشه طالب
خوشحالی و آزادی اهالی فرانسه میباشد و رشادت و جرات و فتوحات خود را به بلندترین مراتب رسانده و از روی دیگر
منصب سپهسالاری باو داده شده و آشکار را اظهار مینمودند که بزرگ مملکت این است و می تواند ما را از تحت ظلم و ستم
جمهوریه بیرون آورد و این فوج ضعیف را یا کار که بحیله تمام اهل مملکت را بنده و فرمانبر خود نموده از صفحه روزگار براندازد
چون خبار ناپلیون این اوضاع را ملاحظه نمود و عالم شد که تقرب عموم خلق با او باهل است مصمم شد که مدعیت در آورد
دولت کند و با کارگذاران جمهوریه بنای معارضه گذارد بنابراین در عرض راه از بندر فریجس الی پاریس که نیاده وارد
فرنگ بود بهر جا رسیده بجوش مردم گرده ملیان خاطر رسید و پاره سخنان منتشر نمود که مردم دریافت کردند که اهل سلطنت
و هر کار تکلیف کنند قبول خواهد کرد و لهذا قبل از ورود به پای تخت آوازه ولوله و شورش بلند گردیده در شهر و نواحی
و در نظام و غیره و هم عهد شدند که ناپلیون را تقویت کرده و معاونت او جمهوریه را قلع و قمع نمایند مورخ گوید
در عرض راه و در ورود شهر از رفتار و گفتار او معلوم بود که مثل کسی است که توانائی و قوت خود در او نشسته است
در شانزدهم شهر اقتوبر وارد شهر شدیم و هنوز نفهمیده بود که در شهر چه روی داده است و جمهوریه چه در نظر دارند و در باب و تقدیم
کرده اند پیش از آنکه برادران خود و حرم خود را که هوشیار و عاقل بود ملاقات کند و اوضاع را بفهمد روز دوم بمیدان کارگذاران
جمهوریه شتافت و در آن مجلس ناپلیون خوش نگذشت و بیرون آمد روز هشتم و چهارم ... اعضای
دعوت نمود و بعد از آنکه از انجام جهت کرد بمن فرمود که امشب در اینجا بودم من نخواستم او را ملاقات کنم من خوش
کردم که آیا دشمنی او برشما یقین شده فرمودند تا کنون خلافی از او مشاهده نشده لاکن از جمله کسان است در نظر دارم که
او معزول و منصب او در جمهوریه من واگذارند و یکی از معاندین ناپلیون ریفات وزیر جنگ بود چندروز قبل از ورود ناپلیون او را مستعفی
کرده شغلش را بدیگری واگذار نموده و بعد از ورود او مجموع اخبار ناپلیون او آمده نگران که چهار روز برادر و همشیره ناپلیون
که با او الفتی داشتند او را ملاقات ناپلیون آوردند و در مجلس گفتگو خواست انضباط امور مملکت و لشکر را بناپلیون تسلیم کند
شود است ولی انجمن کدورتی واقع شد مورخ گوید ناپلیون در ساعت باو طاق خلوت آمده و بمن فرمود اول کار که در اینجا

کرا امشب فراهم نمود و از یکی از وکلای جمهوریه قرار خواهم داد و خیال آن بعینه از خیال من آگاه است میباید عیوب
ایشان را ظاهر خواهم کرد جمعیت بسیار از کارگذاران بی اعتبار دور خود جمع کرده میخواهد مرا نطقیت نموده بار بخارج مامور کند
لاکن من اسباب برای این مطلب چیده ام و اکثر ارکان لشکر و رعیت و کارگذاران جمهوریه خواهان من میباشند اگر مجلس شوری برپا
شود حکمی مصدق قول من خواهند شد چند روز بعد جهت رضای خاطر ناپلیون در میان پانصد نفر کونسل برادر او لوسین را رئیس
کرسی نشینان قرار دادند جمهوریه از این اوضاع دانسته که مردم میل بناپلیون دارند باین اندیشه افتادند که او را بمنصبی
داده خارج نمایند مجلس خاصی برپا کرده ناپلیون را بمهمانی طلب داشته بعد از انقضای مجلس ناپلیون بمجلس مرحمت کرده امرا
احضار فرمود و گفت کارکنان جمهوریه بمن تکلیف کردند که هرگاه سپه سالاری لشکر هر سرحد [illegible]
و میخواهند مرا بار بسمت ایطالیا مامور کنند اگرچه رد قول ایشان را نکردم ولاکن در جواب گفتم که احوال من اندکی ناخوش است
چند روز مهلت ضرور است که مشغول معالجه شوم و زود از مجلس برخاستم بعد از این بمجلس ایشان نخواهم رفت تا کار ما [illegible]
حاصل شود بعد از آن همان شب چند نفر از هواخواهان خود را فرمود که خاطر جمعی بسبب داده او را بخدمت ناپلیون آورده و بجهة
دوستی میان ایشان نماند در آن شب مخبران بناپلیون رسانده که برث در مشورت خانه گفت که آن شخص کوچک که عبارت از
ناپلیون باشد دولت فراوان از مصر آورده میخواهد دوباره انجا رود ناپلیون خواست در مجلس کارگذاران موضوع ادا نما
کند مشورت خانه رفته اظهار شکایت کرده گفت که برث بمن افترا گفته اولاً من هرچه در ایطالیا بدستم آمد مجموع صرف اردو نمودم
بجهة من نماند ثانیاً اگر در انجا دولت زیاد بمن رسیده باشد بجمهوریه دخلی ندارد و برث که یکی از اعضای دولت است چرا
باید در غیبت گوئی من باشد من خود را نوکر دولت میدانم موافق شان و مرتبه خدمت من رجوع کنند بکارهای دیگر اقدام خواهم
کرد چون این فقرات را گفت موافق قانون حرف برث را از درجه اعتبار ساقط نمود و در انتقام عذرخواهی آورده آن
عداوت در دل برث باقی ماند چون بجهت آنکه نوکر دولت خلاف احترام نتوانست کرد در ظاهر و باطن حرف خلاف
با او نمیتوانست گفت در مصلحت خانه بقانون دولتیه مانع پیشرفت کار او میشد ناپلیون برای حصول مقصد خود اسباب
فراهم آورد که همه کس خبردار شود مگر چند نفری که امداد ایشان لازم بود و ناپلیون در آن وقت اوضاع مخلوق را بکار ساعتیه تشبیه کرد
بود که چند چرخ دارد یکی یا دو تا از آن چرخهای کوچک بسته باشد به بناست و فنرکسی نباید گردش کارخانه است چون یک چرخ
یا دو چرخ بزرگ را باید حرکت داد که بعد از حرکت آنها سایرین بی اختیار تابع حرکت او خواهند شد بنابراین چند نفری
که وجود ایشان خوشتر اثر بود و کاری از آنها ساخته میشد از اوضاع مخبر و سایرین نفهمیدند که او در چه کار است فصل

دوازدهم در تفویض سپه سالاری عموم عساکر بناپلیون و عزل و نصب وزرا و صاحبان مشورتخانه در آن ایام
جمهوریه سه قسم دیوانخانه ترتیب داده بودند یکی دیوانخانه وزرا و کارفرمایان دوم دیوانخانه امرا و خوانین و اعیان در آن وقت

دهم

و صاحبان سلسله قدیم سیوم دیوانخانه پانصد نفر وکلای رعیت و استادان اهالی مملکت و در آن اوقات وکلاخیان در
نظرها جلوه داده بودند که این وضع برضای اهل مملکت میباشد و هرچه حکم از ایشان صادر میشود گویا حکم همه اهل مملکت
است باید اطاعت نمایند هرکس کاری کند و مباشر امری شود بدون حکم انجا گویا خلاف قانون کرده باید مورد مؤاخذه شود و
ناپلیون خواست که بدو امر تدبیر کند که مردم عوام چنان تصور کنند که هرچه او میکند بحکم جمهوریه میباشد
تا آنکه انقلاب در میان لشکر و عوام الناس واقع نشود و کار بخونریزی منجر نگردد و در اول ورود میل لشکر
و رعیت را نسبت بخود دیده بود چیزیکه برای او لزوم این بود که چند نفر از سرداران و صاحب دیوان را نیز
در انجام سلطنت با او همراز و هم عهد شوند این قدر از سرداران و صاحب دیوان معین مطلب خود کرد که از
غایله عوام الناس خاطر جمع شده لهذا روز نهم ماه برومیر را روز اجلاس قرار داد و بدوستان خود گفت که
مجموع در مصلحت خانه‌ها جمع شوند قبل از آنکه معاندین مجتمع شوند حکمی از جانب کونسل قدیم که دیوانخانه امرا
و اعیان باشد برضای کارگذاران هر دو مصلحت خانه و رضای ایشان که با من دوست شده‌اند با هم
من صادر کنید باین مضمون که اختیار عموم لشکر را با حکومت شهر پاریس بشما واگذار کرده‌ایم و شما را اذن داده‌ایم
که برای مصلحت کار خود عموم اهل مملکت و لشکر جمهوریه و صاحب دیوانخانه‌های مزبور را از شهر حرکت داده
بعمارت سنت کلو ببرند چون در شهر بعضی مفسدین با بعضی اصحاب مصلحت خانه مراوده بهم رسانیده‌اند و کار
مزبور از شهر اندک دور است اجلاس ارباب شوری در انجا اهم و اولی است و این حکم صحیح نزد و باید بمن برسد و فوج
دو فوج را اقرار داد که صبح همان روز در پیش روی عمارت مصلحت خانه که میدان وسیعی است حاضر باشند بان
اسم که بخت و اسلحه ایشان را میخواهد ملاحظه نماید و اخبار الماخبر دار کردند که با لباس نظام در عمارت حاضر باشند
دو نفر از محرمان خود را که صاحب شوری بودند تعیین کرد که در دیوان وزرا مشغول اجرای دستور العمل او باشند یکی سییث بود
و یکی ریل و گفته بود که بصلاح خویش کس یکی از وزرا بود و با مر مقرر و پرداخته مامورین مزبور امورات را نزد قبل او
بانجام رسانیده بناپلیون فرستادند که هرچه میخواهد زود بجا آورده دو نفر از وزرا ناپلیون هرچه کرد از مخالفت او
نگذشتند جواب صریح ندادند با ایشان پیغام فرستاد که شما تصور نکنید من بشما احتیاج دارم خود جمیع امورات بدون
معاونت غیر بانجام میرسانم لکن شما امرا و وزرا برای خود کینه با من داشته یا از من اعراض کنید سه نفر از وزرا
که فوچه و برث و ربدات باشند با ناپلیون در خفیه بسیار معاند بودند و ناپلیون از ایشان اندیشه داشت
و انتظار خیانت با آنها اعلام نموده بود که از جمهوریه توقع سپه سالاری عساکر را دارد و خیانت داشته که در مقام
توقع ایشان است از حکم او نتیجه برات او غافل بودند و بجهت اینکه از کار او واقف نشوند خود بدین کشف رفت

مورخ گوید بعد از مراجعت من فرمود چون فردا موعد کار میباشد اندیشه داشتم که مبادا این سه نفر قبل از وقت خبردار
شوند از آنچه خود دیده بودم رفتم و صحبت ناتمام ماند و وعده دادم نصف شب باز او را ملاقات کنم و جهت اینکه خودم
از هر طرف مطمئن خاطر باشد کسی فرستادم که فردا شب با او شام صرف نمایم و بر وعده وفا نخواهم کرد و با جهت خاطر
جمعی او چو سخنان را گفتم که او را مهمانی نهار فردا صبح در منزل طلبیده و یقین است که قبل از آمدن من مصلحت خانه خواهم رفت
و چو سفر فرستادم که برنادوت را خبر دار کند که فردا حاضر باشد بمن فرمود که برشا انتظار مرا خواهید کشید شما کالسکه مرا
سوار شوید و در سر وعده آنجا برسید و در روز خانه اسپ مرا بگوئید و زود داخل شوید و سلام مرا برسانید و بگوئید که
صداع شدیدی عارض شده فردا خدمت شما میرسم مورخ گوید من بموعد رفتم همینکه کالسکه ناپلیون نمایان شد
برشا خبر دادند و او در خلوت خاص نشسته بود برخاست که تا در اوطاق استقبال کند من داخل شدم چون
مرا دید حالش دگرگون شد بعد از رسانیدن پیغام قدری نشسته برخاستم او نیز برخاست که مرا از در بیرون
کند فرمود که چنین میدانم که ناپلیون مرا فریب میدهد معلوم است کار خود را درست کرده با او بگو که هرچه
کرده است بسبب سکوت من بوده از من ممنون باشد وقتی که مراجعت کردم دیدم ناپلیون نشسته کیفیت را
نقل کردم بسیار خندید و فرمود یک ساعت از نصف شب گذشته باید قدری استراحت کرد طلوع صبح
حاضر باش فردا صبح رفتم دیدم در صحن اوطاق با جمع کثیری از سرداران و صاحب منصبان با لباس نظام
حاضر میباشند با وطاق داخل شدم دیدم ناپلیون هم لباس نظام و مجموع لباسهای نظامی را بر بدن خود
آراسته دو دقیقه نگذشته بود جوسف و برنادوت داخل شدند و برنادوت لباس نظام نپوشیده آهسته با و عرض کردم
غیر از شما و بنده همه لباس نظام پوشیده اند تا رفت جواب بگوید ناپلیون برخواست و با او مصافحه کرد
و فرمود چرا لباس نظام نپوشیده اید گفت تا بخدمتی مامور نشوم هرگز نخواهم پوشید فرمود حال شما خدمت
رجوع خواهد شد و دست او را گرفته با وطاق خلوت برده دو دقیقه با یکدیگر بودند و بیرون آمدند در مصلحت خانه‌ها
خیرخواهان ناپلیون حکم سپه سالاری او را و حکم بیرون اهل مصلحت خانه‌ها را نوشته با مضای اکثری که حاضر
بودند رسانیدند لاکن جمع کثیری مستحضر نبودند و وقت اجلاس انداخته بودند خیرخواهان را در طلوع
و بدخواهان را دو ساعت بعد از آن خبر کرده بودند این دو حکم که صادر شد خبر بناپلیون رسید که کار ساخته شد
بمجرد وصول احکام بسرداران فرمودند که باتفاق من روانه شوید و به برنادوت فرمود که با لباس نظام
در مصلحت خانه حاضر باش که زیاده انتظار نمی‌توانم کشید در ساعت سوار شده روانه گردید مورخ گوید
هنوز برشا انتظار داشت که ناپلیون بدیدن او خواهد رفت و بر لباس ... که در خانه ناپلیون نهار

خواهد خورد خبر باو رسید که حکم سپه سالاری ناپلیون داده شد و ناپلیون با جلال تمام با اکثر سرداران که در رکاب او
حاضر بودند داخل میدان شده ده فوج در آنجا حاضر بودند بعد از مشق و سلام قلعه از لشکر ترتیب داده و در میان
قلعه رفت و فرمود که ای عالی جاهان بموجب حکم مصلحت خانه‌ها که آرزوی آنکون دولت نوشته شده و در فصل
یکصد و پنجاه و دو و یکصد و پنجاه و سه قانون نامه میباشد سپه سالاری لشکر فرانس و حکومت شهر پاریس بمن واگذار
شده است در این دو سال گذشته حکومت و رعیت داری جمهوریه بسیار بد شده و شما امیدوار بودید که من از مصر
مراجعت کنم و عیوب همه کارها را رفع کنم با کمال محبت و خوشحالی که در مراجعت از شما و عموم اهل ولایات دیدم
بر ذمه من لازم آمد که خدمات کلی برای رفاه و رسم مملکت بجا آورم و از شما توقع دارم که حق نوکری خود را معمول
دارید و با آن شوق که همیشه من که سپه سالار شما میباشم امداد کرده اید اکنون امداد نمائید و امیدوارم که آزادی
فتح و نصرت اهل فرانس را در کل فرنگستان مشهور سازد مورخ گوید در آن وقت که ناپلیون با لشکر بدین طریق
در مکالمه بود خیرخواهان او در مصلحت خانه‌ها غافل نبودند و از قرار دستور العمل ناپلیون اعلام نامه نوشته در شهر
منتشر ساختند که دیوانخانه مصلحت خانه کان جمهوریه تغییر داده اند بعلت آنکه اکثری در شهر با ایشان متفق بوده
که حکومت را خواهش نفس نمایند و ناپلیون نیز برای مصلحت قبل از وقت شرحی نوشته میان شهر فرستاده بود که جمهوریه
بقرار فصول یکصد و پنجاه و سه اکنون مرا امر کرده اند که اصلاحی در باب مصلحت خانه‌ها نمایم و ایشان را از شهر حرکت
داده مجلس اجلاس آنها را در سنت کلو قرار دهم اکثر از معاندین در مصلحت خانه‌ها انکار روا دارند چون عمل تجدید واقع
حال شما است لازم است که شما هم امروز بمصلحت خانه بیائید مورخ گوید بعد از آنکه ناپلیون دستور العمل لشکر را بیان
همه اکتاب دیوانخانه‌ها را مستحضر ساخت که باید فردا انجام خواهد داد و اتباع آن اکتیسان و منتخبان این
دیوانخانه را هم دستور العمل داد که قرار و مدار فردا را بصواب دید بعضی از ارباب مصلحت خانه‌ها که خود ایشان
انعقاد داشته بود منضبط کنند و حوالی غروب مراجعت بمنزل کرد بمن فرمود کار امروز بسیار خوب گذشت
خدا را امشب هم وعده کرده است که شریک قول من باشد ولاکن برنادوت مثل سنگ آهنی است که حرف بگوشش اثر ندارد
فردا صبح که دست او را گرفته بخلوت بردم با او گفتم که هر حکم که دیوانخانه جمهوریه مصلحت دانند و صادر کنند اطاعت
خواهم نمود ناپلیون آن شب بسیار خوشحال بود فردا صبح زود در روز سه شنبه باتفاق جنرال الهاسنت کلو رفتیم مجموع
دو کلای رعیت در آنجا جمع شده بودند در یک جا پانصد نفر وکلای رعیت و در جای دیگر سایر کارگذاران جمهوریه
اجلاس داشتند صدر نشین مجلس اول لوسین برادر ناپلیون بود و در مجلس دوم لرینیر نشسته بود یکساعت بعد از
صدر نشینان بالای تخت رفته اوضاع دیروز را حکایت کرده تا آن که خبر این منعقد شدن با معاندین

که ... اند گفتند که این گونه عمل باعث خرابی جمهوریه و خلاف قرارداد اکنون میباشد چرا باید مصلحت خانه را
از شهر که پای تخت است حرکت دهند و چرا باید کارگذاران همگی ترک منصب خود کنند این احکام از کجا صادر
شده و باعث او کیست در هنگام مباحثه و گفتگوی تغیر و تحرک اهل مجلس زیاده از حد شد ناپلیون که در خارج
بود و در هر وقت خبر از اوضاع مجلس باو میرسید دریافت مینمود که هرگاه در مجلس نرود کار باشد که احکام بخلاف خواهش او
صادر کرده فورا با تغیر خود در انجلس امرا و وزرا رسانید مورخ گوید که چون پهلوی راست صدرنشین مجلس رسید من در پهلوی
راست او ایستاده بودم و جنرال برسیر در پهلوی چپ صدرنشین قرار داشت اطلاع از آمدن ناپلیون هم رسانیده و
پاره تحقیقات از او نمود ناپلیون دید از جواب او عاجز خواهد ماند بنا به تفره نهاد و از اوضاع لشکر و شجاعت ایشان
بسیار گفتگو نمود و در مقام آن برآمد که مردم نخواهند هنگامه برپا کنند و در خفیه گفتگو مینمایند که وضع حکومت را تغییر دهند
و من از هیچ امر متحضر نبودم وقتی مطلع شدم که از دیوانخانه های امرا حکمی بمن رسید که باید امداد اهل فرنس کنی چون
جواب مطابق سؤال نبود دانستند که تبدیر روز بزرگی نخواهد کار خود را از پیش برد و از مجلس آواز برخاست که این مرد
بسیار محیل و مدبر و با عقل است بعد از شنیدن این احوال دید که اوضاع قسم دیگر شد با خود گفت بهتر است که مجموع
اهل ولایت را متهم کنم رو باهل مجلس کرد و گفت عموم اهل فرنس مرا بجهت صلح طلب کرده اند از مصر و ایطالیا آورده اند
که اختیار مملکت را بمن واگذارند بعد از آنکه ناپلیون این الفاظ را بپایان نمود یکی از اصحاب دیوان خانه قطع سخن او را نموده
و گفت که اکنون جمهوریه را از خاطر محو کرده اید و مفهوم کلام او این بود که حرف شما در این مجلس اعتبار ندارد ناپلیون
از این حرف چهره برافروخته شد و فرمود ای بدکاران حال پرده از روی کار شما برخواهم داشت و افعال شما را
آشکار خواهم نمود بعد از آن برث و مولین که هر دو از بزرگان دیوانخانه امرا بوده متهم کرده گفت ایشان مرا خواسته
مرا با جمعی مقابل نهند هر کس بخواهد مطلب خود را بطور راستی و صداقت بیان نماید با او مخالفت ورزند چون اکثر اهل
دیوان خانه علم دروغ ناپلیون را دانسته دیدند اندیشه که در خارج مجموع بزرگان لشکر باو متفق و از اهل دیوانخانه جمعی با او
همراه اند و منظور او این است که نفاق در میان اصحاب دیوانخانه اندازد و لهذا از اهل مجلس آواز برآمد که این ادعا
باید ثابت شود و میر مجلس فرمود که جنرال خود تفصیل بیان نماید که برث و مولین چه تکلیف کرده اند ناپلیون باز همان
الفاظ اول را بیان نمود مورخ گوید در هم جنرال اعظم بسیار گرم شد و حرفهای بی ربط او نزد نجبت اهل مجلس مشخص
گشته است و منش را حرکت دادم که باید از مجلس رفت و جنرال برسیر هم از انطرف اشاره کرد ناپلیون آگاه شده
فورا از مجلس برخاست و فرمود که خداوند جنگ و خداوند کار [illegible] همراه منست پرده دار مجلس پرده را برداشت
و قراولان احترام کرده راه دادند بحیاط دیوان خانه آمده بر اسب خود سوار گشت مورخ گوید وقتی که صدرنشین دیوان

که ناپلیون

که ناپلیون برگشت و میخواهد از تالار دیوانخانه بیرون رود هرگاه به قراولین توپخانه حکم میداد
که مانع بیرون رفتن ناپلیون شوند کار بسیار مشکل میشد خداوند دانا است که چه اتفاق می افتاد
چنانچه صدرنشین این حکم را نیز میکرد پیش از آنکه فردای آن روز در عمارت تفریق محبوس شود در همان
مجالس نشسته عزل کرده میشد **فصل سی و چهارم رفتن ناپلیون بمجلس پانصد نفر کونسل** مورخ گوید که او چنانکه
در مجلس امرا ملاحظه نمودیم خلاف از او بیرون مجلس مشاهده کردیم چرا که وقتی که ناپلیون سوار اسب خود
شد لشکر و رعیت بالاتفاق آواز برآوردند که ناپلیون را [illegible] و مقارن این حال در مصلحت خانه پانصد نفر
وکلای رعیت مصمم شدند که عرض حالی بوزرا بنویسند و از ایشان تحقیق کنند که این احکام بموقع چه بوده است
و بجهت جمع کردن ما در این مکان از چه راه است حکمی در این باب صادر نمایند لاکن نمیدانستند که سه نفر از
وزرا که تشکیل در هیئت [illegible] باشند با ناپلیون متفق و دو نفر دیگر که [illegible] و مولین باشند ناپلیون ایشان را
در عمارت تفریق محبوس و بجنرال مورو سپرده است وقتی که پانصد نفر کونسل عرض حال نوشته میخواستند
بجهت وزرا بفرستند از دیوانخانه امرا مراسله باینها رسید که برث که یکی از وزرا است بدیوانخانه امرا
دخواهی نوشته و اینها نوشته را بدیوانخانه پانصد نفر کونسل فرستاده بودند لوسین برادر ناپلیون که
مجلس اینها بود باینها تعیین کرد که بانتخاب صدرنشین و امرا دخواهی چون من بسیار دوست میداشتم که
آزادی در این مملکت برقرار شود و محض این خیال خدمتگذاری جمهوریه را قبول کردم و اینکه منصب وزارت
اعظم بمن عنایت شد بر ذمه من لازم آمد که در مقام محافظت دولت جمهوریه برآیم و در امداد دولت ثابت
قدم باشم و چنان منافع کلیه باینها رسانم که شایسته وزارت من باشد لاکن اینگونه عظمت و جلال که
این حکم نماندارد و [illegible] جهت از منصب اشکار نموده و این تعریف که مردم از او مینمایند و میل مفرط باو دارند
و علامات عظیمه [illegible] که از دیوان امرا باو مسند ول گشته و احترامی که عساکر از او منظور میدارند نقش شده
که بعد از این جمهوریه بپا نمیشود که خواهد توانند رسید و خوف آزادی مردم برخاسته خواهد شد و نفع کلی لشکر
ثابت خواهد گردید بنابراین وجود من برای جمهوریه لزومی ندارد و برضا و رغبت از منصب خود استعفا
نمودم و بسیار خورسند شدم که شغل من واگذار شده بود و بخوبی محافظت رعیت داری نمودم
و عیب و نقص استعفا نمودم چون برادر ناپلیون مراسله را اتمام نمود پانصد نفر کونسل بسیار
تعجب کرده بعد از آن [illegible] گفتگو گذاشته که آیا این اوقات گوشه نشینی برث چه صورت
دارد خود برضا استعفا کرده یا فسادی در ضمن آن مترتب است یا خواهان ناپلیون او را

باین کار داشته اند و این حکم که اصحاب دیوانخانها بعضی اخراج و عوض انها کرفته شود و در دیوانخانهای
شهر اجلاس موقوف انچه راه خواهد بود مجملاً در ان باب کفتکوی بسیار نمودند ناپلیون را خبر دادند که هرکاه
داخل مجلس نشود و قطع و فصل کفتکو بخلاف او خواهد شد ناپلیون فوراً دو دسته از فوج بهادران
برداشته همراه خود بدیوانخانهٔ پانصد نفر کونسل سید صالدات را در ایوان کذاشته خود داخل
مجلس شد همینکه اهل مجلس او را دیدند در لباس نظام بخبر داخل شد و صالدات بهادران حاضر
کشت همکی متغیر کشته از اطراف مجلس فریاد برخاست که این مرد و اکنون مملکت خراب کرد ظالم است
و بدفع ظلمه باید اقدام کرد ناپلیون ما اراده کرد که سخن بکوید از هر طرف باواز بلند کفتند که مباشرین
جمهوریه زنده باشند هرکس خلاف کرده باید سرنکون شود چون همه برخلاف ناپلیون سخن میکفتند
و اهمه او را غلبه کرد نزدیک شد که بیهوش شود صالدات داخل مجلس شدند و کفتند او را که ما سردار
خود را از مهلکه بیرون بریم ناپلیون بصالدات تکیه کرده و فرمود حضار این مجلس اراده دارند که مرا
بقتل رسانند بعد از انکه ناپلیون را بیرون بردند اهل مجلس بمشاوره مشغول کشتند و حکما با تکلیف جای
قتل ناپلیون بود بمیان آوردند لوسین برادر او کفت منظور ناپلیون این بود که بعضی امورات اتفاقیه
خارجه را بشما اظهار کند و هرکز منظنه نبود که خلاف اکنون کاری از او صادر شود و هرچه کرد که
ما ذون رسانند ناپلیون دوباره بمجلس حضور آید راضی نشده فریاد بر آوردند که ناپلیون خود را بدنام کرد
ماندن او برای جمهوریه ننک است هرقدر لوسین اصرار زیاد کرد از طرف انها انکار زیاد تر شد لوسین
از تخت ایوان فرود آمده و کفت شما مرا یکی از اصحاب دیوان محسوب کنید و عوض حسابی مرا کوش
دارید باز کفتند ناپلیون را اکنون جمهوریه بیرون رفته دید حرف تاثیری نکند بالای تخت رفته
خواست مطلب را مکرر کند اهل مجلس متغیر شده هنکامه برپا کردند و نزدیک بود لوسین را
ضرر رسانند او فوراً دو پای صدارت را از دوش انداخته ترک مجلس کرد ناپلیون میدانست
که امر این مجلس بفصاحت خواهد کشید دو دسته صالدات را فرستاده برادرش را از مجلس
بیرون آوردند و دید که اکر زیاده از ان حوصله کند احکام برخلاف او ظاهر کردد برادرش را
کفت سوار اسب شده بفوج بهادران و جمعی که از شهر فراهم آورده بود کیفیت مجلس را
بیان نماید لوسین بحسب امر او کفت که ای لشکر و رعیت من که میر مجلس این پانصد نفر کونسل
میباشم بشما میکویم که اکثر ازیشان مرافق و اکنون مملکت حرف حق ما را تصدیق نمیکنند

بعضی از اشرار ایشان پیش از وقت شمشیر و تفنک و طپانچه همراه آورده بمقام تهدید بر آمدند که
هرکاه حرف حساب ما را قبول نکنید بمعرض تلف خواهید آمد و یقین دارم که همکی انها از انکلیس
مواجب دارند و طالب اند که دیوانخانه امرا و خوانین را مغشوش کنند و خبرداران ناپلیون که سردار
شماست و میخواهد احکام این دیوانخانه را اجرا کند میکویند خلاف و اکنون مینماید و دران او و آن قانون
این بود که این الفاظ را اهل مصلحت در حق هرکس بکویند قتل او واجب میشود و من که کرسی نشین انها
هستم بشما میکویم که این دیوانکان خود کارهای خارج از قانون بعمل می آورند قتل خود ایشان لازم است
حال توقع دارم بعضی از اهل مجلس که حرف حق را قبول کرده اند و در عدد زیاد تر از مفسدین میباشند
از شر ان اشرار که از مواجب انکلیس حرارت حاصل نموده خلاصی دهید سردار و صالدات و اهل شهر احدی
از پانصد نفر کونسل که در حرف خیر و خوبی جمهوریه با من موافقت نکرده اند باید نکذارید امشب از این جا
بیرون روند و هرکدام که از قانون مملکت بیرون رفته اند نکیرید باید منهم چرا شمشیر و طپانچه همراه
دارند وقتیکه این الفاظ تمام شد از مجموع ان جمع آواز بر آمد که ناپلیون ما زنده باشد و لاکن
باز در تردید بودند که آیا بدیوانخانه بریزند و وکلای رعیت را نکیرند یا نه لوسین فی الفور شمشیر خود را
کشیده و کفت که قسم یاد میکنم که هرکاه برادر من خواسته باشد ضرری بازادی اهل فرنس رساند و اهل
او را بقتل آورم این کلام در دل لشکر اثر کرد و خبرداران ناپلیون حکم داد که بدیوانخانه بریزند و انها را
نکیرند همانساعت خبرداران مورات فوج بهادران را برداشته داخل ایوان دیوانخانه شده تمامی
اهل کونسل را کرفته بجاییکه قبل از وقت معین شده بود فرستاد بعد از ان ناپلیون حکم داد که هرکس
از امرا و خوانین که برخلاف او بودند کرفته و هرکس با او متفق بود در دیوانخانه جمع کرده که قرار
اصحاب جمهوریه داده شود مورخ کوید که یکساعت به نیمه شب مانده بود که ناپلیون بمن فرمود که
انشاء الله امور موافق خواهش من خواهد شد لاکن حال باید نشست و اعلام نامه بپای تخت
نوشت که کوش اهل شهر از قرار و مدار آشنا شود و فرمود من که نوشتم ای اهل شهر پاریس و فرنک
من از مصر مراجعت کرده و داخل فرنس شدم در میان اصناف ارکان جمهوریه مخالفت عظیمی
یافتم دیدم وزرا و وکلا و اصحاب دیوانخانه دسته بدسته و صنف بصنف شده و برخلاف یکدیکر
سخن میکفتند و الحمد توانائی در انها نمانده که آزادی و آسودکی مردم را نکاهداری کنند و هر صنف
و هر فرقه جدا جدا نزد من آمدند و منظور خود را تقریر کرده اسرار خود مرا اکاه کردانیدند و از من استعانت

نمودند من هر یک را گفتم که دخل هیچ فرقه از شما نخواهم کرد و همچنین از امرا و خوانین کونسلان قدیم
میباشند مرا باعانت خود دعوت کردند ایشان را هم جواب گفتم عاقبت الامر در وا آگهی ایشان عموم
خلق حافظ مال و جان و آزادی خود دانسته قراری دادند که صلاح در ارکان جمهوریه حاصل شود که دولت
جمهوریه بقوام سابق جمع کرده و در این قرار لازم داشت که هر یک را هر چه بتعقل رسد بیان سازد
بنا براین کونسلان قدیم و امرا و بزرگان چنان مصلحت دیدند که مجلس شورا در پاریس نباشد لهذا همت
گماشتند که مجموع اصحاب دیوانخانه ها را بعمارت سنت کلو ببرند و بمن حکم فرمودند که نگذارم احدی [illegible] کند
و هر گاه جمع قلیل در مقابل جمع کثیر ایستاده خلاف رای ایشان را در نظر داشته باشند مانع شوم و ایشان را
ساکت کنم منکه جنرال ناپلیون میباشم محض نام اهل مملکت و لشکر و جلال و عظمت دولت جمهوریه که
در تحصیل آن چندین هزار نفر کشته شده بودند این امر را قبول کردم مجملاً اینکه مجموع دیوانیان در عمارت
سنت کلو مجتمع شدند و مجلس مصلحت برپا کردند یکی امرا و بزرگان و یکی پانصد نفر کونسل بگفتگو نشسته
افواج بهادران در خارج دیوانخانه قراول بودند و منکه ایستاده شده که مانعی در خارج واقع شود یک دفعه
مستحضر شدم که در دیوانخانه پانصد نفر کونسل صدای گیرودار و قتل و غارت بلند شد در ساعت
با جمعیت بدیوانخانه قدم گذاشتم کیفیت را با ایشان عرض کردم و استدعا نمودم که مقصود
خود را بانجام رسانید و راضی نشوند که ارباب غرض مداخله در امر ایشان نمایند و اگر مطلب امروز
تمام نشود فساد عظیم برپا خواهد شد حال در دیوانخانه پانصد نفر کونسل شمشیر و طپانچه بر داشته اند
و جمعی کم زیاده از ایشان و فکر شان یکی است تهدید مینمایند اهل مجلس قدما از این معنی آگاه گشته
بمن فرمودند که حکم همان حکم است که دیروز داده شد هر کس تخلف کند نگذارید من از قرار فرمایش
ایشان از مجلس بیرون آمده و بمجلس پانصد نفر کونسل رفتم و با کمال ادب خود تنها بدون اسلحه بجرأت داخل
شده کلاه بر داشته تعظیم از ایشان بجا آورده و لب با تحسین از حرمت من نمودند در پیش
صدر پانصد نفر کونسل ایستاده با کمال ادب عرض کردم که اکنون امروز این است که از اصحاب
دیوان هر طرف زیادتر است در ایشان یکی است از طرف را حمایت کنم در ساعت دیدم از
اشرار اهل مجلس با اسلحه حرب هجوم بطرف من کرده بیست نفر از اینها اطراف مرا گرفته و شنیدم
مرا نشانه تیر و تفنگ کردند قراولان فوج بهادران احوال مرا مشاهده کردند و دیدند که من
و قاصدین من حایل شده مرا بیرون بردند و در این مین آواز بلند که حافظ شریعت بودم خارج شریعت

خوانده ظالم نام نهاده رو بلوسین که صدر مجلس اینها بود کرده تکلیف کردند که تو نیز اقرار کن که فعل
ناپلیون خارج از شریعت و ملت است تا حکم قتل او نوشته شود این خبر بمن رسید شش نفر صالدات
فرستاده او را از دست ایشان خلاصی دادم بعد از آن چاره منحصر دیده حکم کردم که مجموع شرار را
گرفتند باقی اهل مجلس و ارباب شور و مصلحت آرام یافته مشغول قطع و فصل امور دولت شدند
ای اهالی فرنس شما میدانید که من پیش از یک نفر صالدات صاحب غیرت نیستم آزادی و رفاهیت
و اسم و آوازه دولت جمهوریه را طالبم و جانم را در تحصیل نیکنامی جمهوریه وقف نموده ام مورخ گوید
اعلام نامه را نصف شب بپاریس فرستاد که صبح زود بمیان مردم مشتهر سازند بعد از آن هر که
در دیوانخانه ها بغیر از ناپلیون بود جمع شده و به تعجیل تمام حکمی صادر کردند که فصل اول این بود
که جماعت درفتار او وزرا معزول و جمعی که اسامی ایشان نوشته شده و قبل از اینها کار شان خیانت بوده
بخصوص امروز که در مجلس شورا خلاف و اکنون ایشان برپا گشت همه ایشان از کار گذاری جمهوریه
اخراج میباشند و شصت و یکنفر دیگر که اسم ایشان مرقوم یافته در جای اینها قرار شده اند
در فصل دوم حکمی بود نوشته که از قرار حکم دیوانخانه امرا و اعیان مجالتاً سه نفر امین منتخب کردیم که یکی از
اینها ناپلیون است و دویمی سییث و سیمی راجر دوکاس که ایشان نه باسم و رفتار که عبارت از وزرا
منسوب باشند بلکه باسم کونسل یعنی مدبر و بکار گذاری جمهوریه مشغول باشند این حکم را بشهر فرستاد
که بمردم معلوم شود و سایر احکام که در آن شب نوشته شد همه را قبل از وقت قرار داده بودند مورخ
گوید تا سه ساعت از نصف شب گذشته ناپلیون بجدی مشغول کار بود که از روز و انتظام مطلقاً غذا
نخورده بود آنوقت ناپلیون با دو نفر رفیق خود بمجلس پانصد نفر وکیل که زیاده از سی نفر باقی نبود و باز
بجهت آرام خلق مجلس پانصد نفر وکیل نام نهاده بودند رفتند و بنا اکنون مملکت قسم یاد نمودند
که بغیر از صلاح مملکت و لشکر و رعیت مباشر امر خلافی نشوند مورخ گوید بعد از آن بیرون آمدند
فرمود که کار ها تمام شد حال بدیوانخانه رفت از آنجا سوار کالسکه شده بشهر رفتم طلوع صبح بخانه خود
رسیده با وطاق حرم خود رفت و او در رخت خواب بود سلام داد و گرد و هر سه نفر قریب یکساعت
مشغول صحبت شدیم ناپلیون که مسمی بکونسل اول شده بود بمن فرمود امروز بعضی گفتگو های بیمزه
که در مجلس دیوان کردم جهت این بود که در خیال مجلس عادت بسخن درازی نداشتم و حال که کونسل
اول شدم خواهید دید که چگونه مجلس آرائی بشود مورخ گوید احدی نمیتواند گفت که عمل او در مملکت فرنس

ان اوقات شایع شود چرا که وجه در خزینه نمانده بود و مردم بسیار رنجیده شده مثل ناپلیون کسی از خدا
خواهان بودند و تمنای او را از الطاف خداوندی شمردند و مبارک باد بیکدیگر میگفتند که او وزیر اول
شده است و در آن وقت کونسل اول چاپاری میخواست روانه نزد سپهسالار لشکر با مور ایطالیا نماید نقد
هزار و دویست فرنک بجهة خرج راه هر چه سعی نمود از خزانه موجود نشد و اهل مملکت نیز چهار کرور مقروض
شده بودند و همه رنجیده و کرور را موقوف داشت چون در اول هر کار خصوصا سلطنت وجه بسیار ضرور
میشود کونسل اول دید که از رعیت مملکت انجام شود ممکن نیست لابدا بنای قرض گذاشت از یک نفر
بقدر یک کرور فرنک که قریب یکصد هزار تومان است قرض کرده چون خواست امورات را تماما از نو
ترتیب دهد و بر وضعی مسلط شود که مردم او را جابر و غاصب و ظالم نگویند و هر حکمی جاری کند و منصب
بکسیکه دل خواه او باشد تفویض فرماید و هر گونه مداخل عاید خزانه سازد لهذا از آن روز که کونسل
اول شده بفکر این افتاده و دیوانخانه که یکی سنت و دیگری طریبون باشد ترتیب داد بالاخره قانون
تازه موافق سلیقه و منظور خود قرار داد که بمرور ایام سلطنت بدان طریق بگذرد چون فرصت نداشت
که میزان عقل و راستی هر کس را درک کرده و خیل امور دولتی نماید لهذا چند نفری را که از بدو جوانی دیده
و از احوال آنها استحضاری داشت و چند نفر دیگر که در اوایل قدرت کار او شده هر یک را در دیوانخانها
مناسب منصب داشت سه نفر صدر اعظم که امور کلیه با ایشان باشد تعیین فرمود و آنها را کونسل
لقب نهاده و وقت معین از برای مدت منصب آنها قرار داد و چنانچه خود کونسل اول باشد تا ده سال
و همچنین کونسل دویم تا ده و پنج سال را اجر و کونسل سیوم تا پنج سال و دیوانخانه تعیین کرد که یکصد نفر
مجلس نشین در انجا باشند و محکمه ساخت که یکصد نفر کرسی نشین در انجا نشینند و انتخاب ایشان از عهدهٔ
اهل مملکت و کسانیکه اهل مملکت بحرف ایشان اعتبار داشته باشند واگذار و معلوم است در این باب هر کس
ملاحظه رای او را مینمود و در باطن میل او بهر کس بود در ظاهر توسط می نمود و مورخ گوید از مجموع خصایل
انسانی در خدمت دولت و پیشرفت مطلب خود صداقت را از همه بهتر میدانست و رشادت
و شجاعت و سخاوت و علم و هنر را از زیردستان بهتر از منزله صداقت نمیدانست چه خود جامع
تمامی این صفات بود و میفرمود همه این اوصاف در ایشان موجود باشد و صداقت نباشد خلل
عظیم بهم خواهد رسید مجملا آنکه در سیزدهم ماه دیسمبر این اشخاص را بتفصیل مرقوم داشت و داخل
خدمات کلیه کرد و از جمله لاپلاس را وزیر امور داخله کرد و برتیه را وزیر دول خارجه نمود و تالیران که

وزیر چاپارخانه بود وزیر مداخل ولایتی نمود و برتیه را وزیر جنگ قرار داد و کامبرا را وزیر عدالت خانه فرمود
و فالفیش را وزیر امور بحریه نمود و فوشی را محافظت شهر و مباشر امور دارائی کرد و لاش را
وزیر چاپارخانه قرار داد که در معنی خود شخصا مباشر او بود و ظاهر بصلاح و صواب دید کو انجمنه
امور میگذرانید که اهل مملکت تصور نکنند که ناپلیون میخواهد مملکت را مالک شود و خود در تجارت
تفریق سکنی گرفت روز تا ده ساعت قبل از ظهر غذا صرف مینمود و همیا ساعت بعد از نهار با نجانه حکمه
همیشه در سر سفره شام و نهار حاضر بودند بعضیها خان میراندند و اکثر اوقات بعد از نهار میخواست و من
تا که مشغول کار باشیم هر که با وطاق کتابخانه میرفتیم هر چه دستور العمل و فرمایش بود قرار و مدار
امورات همه را مینوشت هر گاه روز و قایع میشد حسب الحکم از تصنیفات و احوالات سلاطین قدیم
و از کتب قانونیه از منه مختلف و اعصار گذشته برای او میخواندم هر چه دل پسند او بود بخاطر می سپرد
و هفته سه چهار دفعه بمجلس دیوانیان میرفت و بعد از مراجعت نوشتجات را ملاحظه می نمود و جواب
آنها را فرمایش میکرد و کاغذهای اخبار فرنگ را من البدو الی الختم ملاحظه میکرد و از اراده مردم مستحضر میگشت
و نوشته جات خارجه را کلا خود دستخط مینهاد و نوشته جات روز گذشته را مجددا مرور می نمود که مبادا
مطلبی از میان رفته باشد و یا جواب عرض کسی را فراموش کرده باشد که مردم را منتظر نگذارد
و فکر مناصب تازه میکرد که بمردم و ارباب استحقاق رجوع نموده آنها را مشعوف و شوکت خود را
زیاده نماید و با اینکه آواز خوش نداشت گاهی زمزمه مینمود و گاهی بعادت اطفال شوخی و مزاح
می نمود و بعد از آن بازراست می نشست و مثل آن روز که در پایان دیوار سنت جان اکری می بود
و خیال سلطنت و مملکتی بود که وسعت آن موافق همت او باشد و طراحی امورات آینده می نمود
تا شب آشکار میگشت حوالی غروب شام حاضر میکردند حرمش خبر میفرستاد با هر که مهمان او بود
بشام حاضر میگشتند بعد از صرف طعام با وطاق حرم خود روان میشد و در آنجا وزرا بدیدن او
می آمدند قریب نیمه شب میفرمود حال وقت خواب است همگی حضار متفرق می شدند چون خود
و حرمش و من در او طاق بودیم میفرمود بورین نزدیک شد که چنان اختیار سلطنت بدست من
آید احدی را نارضی از خود نگذاشته ام و در هر خانه تعریف منیست لاکن از خیرخواهان سلسله
بوربان اندیشه میکنم کاری باید کرد که در مملکت یکی از ایشان در وجود نباشد و تدبیرات
در دفع انها می نمود که ایشان را بحکم دیوانخانه از شهر بیرون کند

فصل چهاردهم

در ذکر وقایع سلطنت جدید چون ناپلیون از دقایق حکمرانی وقوف کامل حاصل نموده بود و میدانست
که در بدو ریاست تألیف قلوب منتظم امورات است از آنجمله ملاحظه نمود که اگر مابین مملکت فرانس
و سایر ممالک جنگ واقع باشد بهترین کارها جهت جذب قلوب اهالی مملکت این است که گفتگوی
مصالحه میان آورد چه عموم خلق طالب امنیت اند و از جنگ و جدال متحرز میباشند بنابراین
چون ناپلیون کونسل اول شد مجموع فرنگستان با دولت فرانس در جنگ بودند و وجه نقد در خزانه
نبود و لشکر آنقدر نداشت که با دشمنان جنگ نماید اول باید وجه فراهم آورد و لشکر جمع نمود
و امر سلطنت را در خارج محکم کرد پس از آن امور داخل را منظم ساخت ابتدا دو روز بعد از آنکه کونسل
اول شد به سفرای دولت فرانس که در پای تخت دول خارجه متعین بودند و به کونسلها و بالیوزهای که
در اطراف مأمور گشته بودند اعلام نامها نگاشت و از منصب خود ایشان را آگاه ساخت و دستورالعمل
داد که من بعد رفتار ایشان بچه طریق باشد دول خارجه را خاطر جمع کنند که پادشاه قدیم را راه
نخواهیم داد و این قانون جدید مملکت داری و رای قانونی که وزرای مجلس قدیم بنا نهاده بودند که همه
وقت طالب غوغا و جنگ بودند و میباشند و میخواهند دولت فرانس با مجموع دول مصالحه نماید
و بالیوز دول خارجه تعلیم کرد و بعضی تکالیف دوستانه از قول خود به بالیوز سایر دول خارجه و انگلیس
بنویسد و از طرف کونسل اول به وزرای دیگر مرقوم داشت و مضامین آنها را بوضعی نوشته بود که
بعد از آنکه از طرفین مبادله شد بر عموم اهل فرنگستان فروتنی ناپلیون و غرور دولت انگلیس
آشکار گردید و بالیوز دول خارجه نیز امر نمود که با منشای دولت متبوع بی تکلف مصالحه نماید مورخ گوید
که روزی ناپلیون در مقام صحبت بمن فرمود که دو دشمن قوی دارم یکی انگلیس و دیگری نمسا هرگاه
با یکی از این دو مصالحه کنم دیگری را بلند و مقهور سازم لاکن بسیار طالب دوستی انگلیسم و دولت نمسا
این قدر مکنت ندارد که تواند جنگ کند امداد انگلیس است که او را به جنگ فرانس انگیخته خلاصه در باب
مصالحه بسیار گفتگو نمودند ثمری نشد و اهالات فرنگستان این نوع سلطنت فرانس را قبول کردند و
کونسل اول بودن ناپلیون را امضا ننمودند بعد از چندی که مصالحه را قبول ننمودند سبب جنگ
مارنغو بود که ناپلیون لشکر انگلیس و نمسا را شکست داد و انحاصل اوقات گفتگوی مصالحه کونسل
اول را فرصتی حاصل شد که امور مملکت و لشکر را منظم ساخت چنانچه در آن اوقات مداخل و مخارج دولت را
مشخص کرد و لشکری که لازم بود بنا نمود و حکام و مباشرین از هر صنف تعین نمود و تدارک سپاه را مهیا

نمود و مقرر

نمود و مقرر شد و جنس ایشان را معین ساخت رخت و ملبوس و ادوات جنگ از هر باب موجود کرد
که بعد از انصاف سلطان خاطر جمع شده و دانست که بهیچ وجه من الوجوه تزلزل بارکان نخواهد رسید مورخ
گوید مکرر صحبت ناپلیون این بود که برای سلطان اطمینان از امور مملکت لازم است هر سلطان که خواهد
خلل با وضاع او راه نیابد اول مملکت خود را امن کند و خاطر جمع شود که هرگونه دشمن از خارج بیاید شود
در هر جا شکست روی دهد اندیشه اغتشاش ولایات خود را نداشته باشد و بداند که مداخل مملکت بتدارک
سپاه خواهد رسید و در ایام لشکرکشی چنان تدبیر نمود که آذوقه و ملبوس و مقرری سپاه بدان قرار نیز
در ولایات خارج میتوانند رسانید کاران حکمران ابدا با د معیوب نخواهد شد مگر آنکه ضعیف طالع
و تقدیر صانع که راه گریز از انجا نیست گریبان گیر شود کونسل اول در آن اوقات که مشغله عظیم داشت
باریک توجهی بطرف مصر داشت در ابتدای وزارت مقرر داشته بود که از هر طرف نوشتجاتی که
باسم وزرای سابق میرسد همه را پیش او آورند بنابراین نوشتجات چند که اکثری در باب مهمات
او بود میرسید از آنجمله درمیان شکایات نامهای مصر عریضه مفصل از جنرال کلبر که در مصر بود
باسم وزرای سابق نوشته بود که ناپلیون از اسکندریه شرحی بمن نوشت و مرا احضار کرد که بشهر راقبه
بروم و در باب امورات مصر گفتگو کند وقتی که من بشهر مزبور آمدم یافتم که همان روز با که مرا احضار کرده
بود خود در کشتی نشسته و بطرف فرانس روانه شده احکام چند بمن نوشته و اختیار ولایت و لشکر
مصر را بمن واگذار کرد و اگرچه شنیده ام بفرانس آمده یا در دریا از انگلیس آسیبی باو رسیده باشد و لازم
که متوجه احکام و نوشتجات که در باب مصالحه روم مرقوم داشته بشوم منظر شما رسیده لشکر نامور
مصر نصف آنچه بود نمانده و جاهای متصرفی کلا مستحفظ ضرور دارد لشکر بقدر کفاف نداریم و دشمن مثل
سابق نیست که منحصر مملوک و اعراب باشد بلکه لشکر انگلیس و روس و روم از دریا و خشکی هجوم آورده
صدر اعظم روم با لشکر شام و حلب رسیده اسلحه جنگ نداریم سرب و باروط تمام شده و آهنگرخانه
و ریخته گرخانها مشغول ساختن باروط خانه از کار افتاده و کار کردن این کارخانه وجه ضرور دارد و
و مصالحه لازم است ملبوس قرار وادی لشکر بد قیمت رسیده نمودن رخت و بالاپوش علاوه بر طاعون
شده است و مریض لشکر از حد گذشته و ناپلیون قبل از رفتن حکم داد که ملبوس برای لشکر بدوزند لاکن
این حکم هم مثل بسیار احکام بجهت عدم تنخواه بتعویق افتاده و برای رفع تعجب کارگذاران دولت
لازم است که عرض کنم که علت آنکه تنخواه در مصر بعمل نمی آید آنست که در اوایل ورود مصر ناپلیون

مالیات را بالمره بازیافت داشت و در هر مکان وجه نقد بعمل می آمد باسم مخارج حساب اخذ می نمود و
در جهتهای مدخل را مسدود کرده اید الوقت هرچه لشکر احدی از ترس سخن نمی گفتند در این اوقات
اطراف مرا دشمن گرفته اگر مثل ناپلیون مطالبه وجه کنم آشوب عظیم برپا خواهد شد علاوه بر اینها چون
ناپلیون از مصر رفت سیصد و چهار کرور فرنک متقروض لشکر بود و آن وجه را باید از مصر وصول کرد
و داد و در این اوقات که اطراف را دشمن گرفته آن وجه چگونه وصول میشود بنابراین توقع دارم که
ملاحظه اوضاع مصر را نموده دستور العمل بفرستید و دیگر اینکه ناپلیون در وقت ضرورت دستور العمل
مصالحه نوشته از روی تدبیر فکر من این است که از همان قرار رفتار کرده مصالحه باشم تا ارشاد خبر
برسد در خصوص انجام مصالحه بصدر اعظم که در شام است نوشته ام اگر معزور شود و جواب خواهش
من بنویسید و تکلیف کند که مصر را خالی کنم و تصرف روم دهیم با این چند شرط قبول مطلب و اقدام اول
آنکه سلطان روم پاشائی تعیین کنند که در مصر حاکم باشد و وجه سرکه حق سلطانست بازیافت عاید
خزانه سازد و زیاده چیزی مطالبه نکند دوم آنکه معامله و تجارت اهل فرنس در مصر و شام و حلب
مثل معامله تجار روم باشد تفاوت درمیانه رعایای طرفین نباشد سیوم آنکه عساکر فرنس در مصر
بمانند و قلعه ها و بندرات مصر چنانچه در تصرف است باشد و زیاده از عمل سلطان هرچند اهل شود عاید
اهل فرنس شود تا آنکه مابین دولت انکلیس و فرنس مصالحه شود چهارم آنکه برمن محقق شده که اگر مملکت
مصر در تحت اختیار جمهوریه باشد تجارت اهالی فرنس بچه مرتبه وسعت خواهد رسانید اشعار است که
نگاه داشتن مصر استعداد دریائی لازم دارد پس از خراب شدن کشتیها قوت دریائی ما کم شده و بنا
لازم است که فکری در این باب نمائید و اگر حال این دست دهد لازم است که با دولت روم گفتگوی
مصالحه نموده قطع و فصل کنیم پنجم آنکه جهت قرضهای ناپلیون در صورت اسباب ضروریه و زر را تا
لشکر را فرستاده ام که متحضر شوید و در فکر چاره باشید ششم آنکه این روزها خبر آورده اند که پانزده فروند
کشتی روم به بندر واقیه رسیده و لنگر انداخته و منتظر کشتیهای کپیتان پاشا میباشند لشکر ایشان
نفر است هفتم آنکه صدر اعظم روم با لشکر بسیار از شام بطرف مصر حرکت کرده و جزایر پاشا نیز
خود را از حوالی شهر عضا بر داشته سنت جان اکری رفته منتظر ورود صدر اعظم میباشد هشتم آنکه
صدر اعظم بکفر ارضاء الداتهای فرنس را گرفته با روی خود برده مجموع لشکر و جلال خود را باو نموده و روانه
مصر کرده و باو گفته هرچه دیده رفیقان خود بگو معلوم است یا خاطر جمع لشکر خود است یا مرا می ترسانند

نهم آنکه ناپلیون بمن نوشته است که قلعه عریش و اسکندریه کلید مصر است عریش قلعه مختصری است که از راه
کویر با آنجا چهار روز راه است رسانیدن آذوقه بآنجا مشکل است زیاده از دویست و پنجاه نفر مستحفظ در آنجا
نمیتوان گذاشت شش صد نفر مملوک در عرب هر وقت خواسته باشند راه تردد ایشان را از کویر
قطع کنند می توانند و ناپلیون هنگام رفتن پانزده روز آذوقه آذوقه باایشان داده بعد از انقضا
مرور ایشان را چاره نیست مگر بدون خالی کردن یک توپ و تفنگ تسلیم دشمن شوند با این اوضاع
در قوه من نیست که آذوقه و امداد بایشان رسانم دهم آنکه در کویرستان اعراب و مملوک مقیم اند
در بالای ریگ سوزان تردد نمایند و انها در این اوقات بعلت وجه دادن صدر اعظم بایشان
گریزان میباشند یازدهم آنکه قلعه اسکندریه قلعه نیست که او را دوام و ثبات باشد باید لشکر
وسیعی است که اطراف انبار استحکام کرده باشد توپهای بزرگ ما که در آنجا گذاشته بودیم محافظت
می نمود ناپلیون وقت رفتن توپها را در کشتی گذاشته همراه برد حال اسکندریه در مقابل دشمن زیاده
از دو روز دوام نمیکند دوازدهم آنکه ناپلیون وقتیکه پانزده هزار نفر رومی را در ابوکر شکست داده
خوشحال شده ولی بیهوده بود چرا که پانزده هزار در جنب لشکر روم چه وقع دارد آن دولت عظیم
که از دست او بیرون رفته و بغضب دین و مذهب بر او کار آید و تسخیر شدن مصر از شخص
آبروی خود تصور نماید از حسن ایل پانصد هزار نفر لشکر اندیشه بخاطر میرساند چگونه دست بیداد
تا دوباره مملکت خود را استرداد کند چنانچه فتح ابوکر و شکست پانزده هزار نفر آمدن صدر اعظم بحساب عیب
تعویق نمیانداخت سیزدهم آنکه ناپلیون در چنین مقام مرا تنها گذاشت و بفرانس آمد فکر من این است
که هرقدر توانم حفظ سلامتی عساکر اندک خود را بعمل آورم و خوشوقتی من آنست که بشما نزدیک باشم
و هرچه حکم کنید بجان اطاعت کنم چهاردهم آنکه اگر آن سه چهار مطلب که درباب مصالحه بصدر اعظم نوشته ام
مقبول شود و بوکالت دولت خود مصالحه را صورت دهد چنین میدانم خدمتی بدولت خود کرده ام
ولکن میترسم اگر روم قبول مصالحه کند دولت انکلیس نگذارد صورت گیرد وقتیکه این شکایت نامه
بدست ناپلیون رسید ملاحظه نموده بمن داد خیال کردم که کلبر را تمام خواهد کرد چند وزرای جمهوریه
باو بد بوده اند اگر قبل از برهم خوردگی اوضاع ایشان مراسله مزبور بدست می افتاد و بلاشک ناپلیون را
تمام نموده بودند با وجود این کونسل اول مطلقا متغیر نشده بمن فرمود بصاحب منصبان و افراد و اجناد
تحت اختیار جنرال کلبر بنویس که اصاحب منصبان و افراد و اجناد و او بجمیع جنرال کلبر بحکم سلطنت حافظ

باشید که کونسلان جمهوریه شما را ابدا فراموش نکرده‌اند و خدمات شما را در نظر دارند و مجموع اهل فرانس و همه
فرنگستان معلوم شده که بضرب شمشیر و رشادت شما مصر مسخر شده و شما همان لشکری که در زیر
حکم من چندین کرت رشادت نموده‌اید و زحمت و سختی و گرفتاری کشیده‌اید و عاقبت مظفر بوده‌اید و اجلال
اگر اتفاقات جنگ و حادثات غربت شما را زحمت دهد باید غیرت خود را فراموش نکنید و در بلند
کردن اسم و آوازه نام و ننگ تا جان در بدن و رمق در تن دارید بکوشید و اگر زحمت تاب آورده
از مصر مراجعت کنید چه تفاخرها خواهید کرد و چه خوشحالیها اهل فرانس خواهند نمود و چه مرتبه
سرافرازی برای شما حاصل خواهد شد جنرال کلبر که همرکاب و همقطار رفعت و تعاون فنون من بوده
و حکم من در زیر حکم او میباشید و صاحب اختیار مملکت مصر است اطاعت و احترام و محبتی که بمن کرده‌اید
همان طریق با او باشید که سردار است مثل من و اعتماد کونسلان نسبت باو زیاده از حد است
و هرچه در باب لوازم و مایحتاج و انضباط امور شما بنویسد سرانجام خواهد کرد و دید آنچه باید از فرانس
فرستاده شود و بعض اشاره خواهم فرستاد و مورخ گوید اینگونه عمل کونسل اول اگرچه مایه تعجب است
لاکن هرکس محرمیت درست باحوال ناپلیون میداشت هرگز از اینگونه عمل او تعجب نمیکرد چه ناپلیون
کسی نبود که بر عداوت شخصی نفع دولت را از دست بدهد مکرر در باب جنرال کلبر منظور نمود که مردی است از امور
نظام آگاه و هر قسم سپاه باو سپرده شود میداند چه وضع نگاهداری کند و نوکر جدید را لوازم نظام و اطاعت
باو و پدر اعتقاد ناپلیون این بود که نظام جسمی است مانند اعضای انسانی که با قوت و قدرت بود و جمیع اعضا
بالتمام در اطاعت او باشد تا آنکه باراده او اعضا بهر طرف که خواهد بگردد و اگر غیر از این باشد زود متفرق
میشود و ناپلیون منکر بود که امثال کسی را میدانست که راه و رسم اطاعت گاه بملایمت و گاه بدرشتی بسپاه
خود بیاموزد و نگذارد که نظام بغیر از اطاعه عادت کنند و تعلیم لشکر عقب نمانند که اگر یک ماه غفلت شود
باید یکسال زحمت کشید و جنرال کلبر را از آن جمله سرداران میدانست که تمامی طرق تعلیم و ترتیب میدانست
از این جهت بود که کونسل اول منتظر است در امرش مسلط باشد والا ناپلیون فی نفسه مؤسس اساس و مخترع
قوانین سلطنت و نظام بود و محتاج باحدی نبود اگر میخواست اوضاع سلطنت بر هم زند و وضع جدید ترتیب دهد
و طوری که نظام دیگر بر پا نماید مطلقا عجز نداشت چنانچه مراجعت از مصر اوضاع جمهوریه را وضعی پریشان نمود
و وضع جدیدی با طریقی ترتیب داد که مطلقا عیب و نقص در امورات و بنا با رونق داد **فصل یازدهم در ذکر
اوصاف و اخلاق ناپلیون** مورخ گوید شخص اصلی بکر و سیمای ناپلیون قیافه‌اش و رنگ رخسارش بیان

صاحب ذوق

صاحب ذوق مشکل بود از عهده برآید و بسیار سعی نموده‌اند که شاید چهره و سیمای او را چنان مجسم کنند که کیفیت
احوال او معین شود و شنیده‌ام که حقیقت را نقاشها چاپ و زند چون یازده سال محرم اسرار او بودم مجموع حرکات ظاهر
و باطن بر تمامی اعضا و صورت او اطلاع داشتم لهذا بیان مینمایم **ناپلیون** تارک مصنوع و جبهه گشاده داشت
چهره‌اش افسرده و نگاه او همیشه دلیل فکر و خیال و هرچه در دل مخفی میکرد فوراً علامتش از چهره‌اش
هویدا میگشت و نگاه او گاهی از ملایمت و درشتی و گاهی از حرص و جوش متبدل میشد و هر خیالی که در دل او مسلط داشت
نگاه کردن جداگانه داشت و او را دست نیکوئی بود و خیلی بدستهای خود مغرور میبود در مقام گفتگو
با فرح تمام بدست خود نظاره میکرد و اگرچه در بدایت دندانهای او زیبا مینمود لاکن در تأمل نظر حسن نداشت
مینمود چون گردش میکرد گاهی اندک خمیدن با عضای خود میداد و هر دو دست خود را در عقب
آسا بر روی یکدیگر میگذاشت بعضی اوقات علی الغفله حرکت شانه راست میداد و دهانش از طرف
چپ بطرف راست گردش میکرد خصوص وقتیکه مطالب عمده از خاطرش میگذشت در پیادگی
و سواری تاب زحمت بسیار داشت و اگر روزها شش ساعت متصل گردش مینمود و بعد کسالت
در وقت تفرج دست مدت او میداد و گاه به بازو و گاه با عضای دیگر او تکیه مینمود و مکرر بمن گفت
که حال بدن من ضعیف است یقین دارم بعد از آنکه سن من بچهل رسد بسیار پرخور و اکول خواهم شد
و چاق خواهم گردید و حال از وضع خلقت خود دریافت کرده‌ام که در چهل سالگی تغییر و تلون مزاج
خواهد کرد و بسیار اظهار ملال در این باب مینمود در آخر اعتقاد و حقیقت بهم رساند بحمام بسیار میرفت
دو ساعت در حمام مدتها با آب گرم مشغول میشد و آب را بقدر گرم میکرد که بخارات حمام را نمایان
میکرد و از راه عداوت گفته‌اند ناپلیون صرع داشت و این محض کذب است چه من یازده سال همراه
او بودم و علامات مرض را استنباط نمودم مزاجش بسیار صحیح بود و بعضی نسبت بیخوابی باو داده‌اند
این هم محض کذب است چه ناپلیون خود شبها نمیخوابید و دیگران را بیدار میداشت و بسیار هم بخواب میرفت
بمن حکم فرموده بود که هر روز یکساعت بعد از طلوع آفتاب او را بیدار کنم اول کسیکه داخل اوطاق خوابگاه
او میگردید من بودم مکرر اتفاق می‌افتاد که چون بیدارش میکردم از این پهلو بآن پهلو غلطیده و تغیر نموده
بود میگفت از بخواهم مرا اگر فرصتی نمیشود بگذار تا زیاده‌تر خواب کند در شبانه روز هفت ساعت خواب
میکرد و اغلب اوقات بعد از ظهر هم یکچند استراحت مینمود و من فرمود که شب بعد از خوابیدن تا کار
لازمی نباشد باوطاق خوابگاه من نیا و هر وقت خبر خوشی داری تعجیل مکن که مرا بیدار کنی و هرگاه خبر بد داری

مهلت مده و فرصت مگذار خواب بیدار میشد خاصه ریش روی او را می تراشید و موی سرش را بقانون منظم مینمود و در مقام
بر می آمد کاغذ اخبار ولایات را معروض میداشتم کاغذ اخبار فرنگ را سفیر مینمود و زود از او میکند اگر مطالب ان جریده خورسندی
من نوشته اند کاغذ اخبار انگلیس و نمسا را بدقت اعلام و ادراک از انها مستحضر میشوم و بهر مطلب عظیم میرسیدم فورا روی خود را
بطرف من میکرد و تعجب میکردم که دلاک چگونه روی او را می برد که بی اختیار روی خود را بهر دو طرف
میگردانید بعد از انکه از شست و شوی سر و روی فارغ میگشت لباس می پوشید و خود را آلی می نمود
باوطاق خلوت و کتابخانه میرفت و احکامی که شب گذشته نوشته و جواب مطالب مردم را تحریر نموده
بود همه را دوباره مرور میفرمود و دستخطا میگذاشت و میفرمود جواب مطالبات اصحاب انها را زود
برسان که دوباره بمن عرض نمایند و نوشته جات تازه و رقعه جات مردم که شب تا صبح رسیده بود
همه را بالای سر گذاشته بودم بدقت ملاحظه می نمود و جواب بعضی را خود مرقوم و بعضی بمن رجوع میکرد
و میفرمود جد و جهد کن جواب مطالب مردم از امروز بفردا نماند که باعث زحمت من و شما کار چندین
نفر را بانجام میرساند کار امروز از امروز است کار فردا از فردا هر گاه امروز معوق ماند فردا دو کار میشود
اگر فردا دو کار نیز بتعویق افتاد روز دیگر کار زیاد و حواس پریشان میگردد و از عهده نتوان برآمد و دو ساعت
قبل از ظهر که نهار میل میفرمود ناظر و اهل اوطاق شده عرض میکرد نهار حاضر است و اهل مجلس مجتمع اند
در ساعت برمیخواست و بنهار حاضر میشد غذای او بسیار مختصر و وقت اغلب او خروس بچه و مرغی بود
که بروغن سرخ کرده باشند و بسیار روز قلیلی از ان شراب صرف می نمود بعد از شام و نهار یک فنجان
بزرگ قهوه شیرین تناول میفرمود و بایست قهوه غلیظ باشد هنگام نهار هرگز قهوه و چای میل
نمی فرمود لاکن شبها که بسیار می نشست و تا سه ساعت بعد از نصف شب بیدار بود یک فنجان قهوه
تا رچیل میخورد و من نیز یک فنجان مرحمت میفرمود و دیگر شهرت داده اند که ناپلیون بسیار انفیه
استعمال میکرد خلاف است انفیه استعمال میکرد لاکن کم و همواره دو همیان بزرگ در سر دو جیب یکی
جلیقه و دیگری بجهت تحصیل انام و تنگ در معسکر بسیار ملایم و مهربان و خوش طبع بود بر خلاف چون در شهر
توقف میفرمود ایام مبارکه و آسوده گی بود بسیار ترش رو و گرفته دل میشد ایام بیکاری بفکر ساختن آثار
و علامات می افتاد و از این معنی آگاه بود که آثار و علامات عظیمه در تاریخ عصر ثبت خواهد شد ناپلیون
چنین آثار معظم بنا نهاد و در روی انها مجموع جنگهای خود را با امورات غریبه نقش نموده و صنعت و علم
و هنر زیاده از حد در اتمام و زینت ان بکار رفته در هر آثار نشان و اسم خود را مرقوم داشت و در بالای

اسم عقابهای زرین که علامت سلطنت او بوده است نصب نموده و از هر قبیل غنایم که در جنگها بدست او
افتاده بود از تصویر و الواح وغیره که همگی کار و عمل صاحب صنعتان مشهور قدیم یونان و روم بود مجموع را
ارایش آثار و علامات مذکوره ساخت و منظور او این بود که اسم و آوازه او باین سبب در صفحه روزگار
باقی ماند و لاکن از شدت حرص و طمع که در این کار با منظور داشت خبط عظیمی کرد خواست که هرچه از آثار و عمارات
پادشاهی قدیم ساخته شده و سلطنت او دخل نداشت انها را باسم خود تمام نماید که در اعصار آینده
مردم مشتبه شود و بگویند که همه علامات در عصر او ساخته شده از این جهت شکل حرف نون را که علامت
اسم ناپلیون است در همه آثار قدیم نقش نمود و در هر جایی انها صورت او را از سنگ تراشیده یا از
مفرغ ساخته گذاشته هر کس بهر جا نگاه میکرد اسم ناپلیون را میدید و مجموع آثار و عمارت قدیم را تعمیر
نمود چنانچه وقتیکه لوئیس هیجدهم بعد از گرفتاری ناپلیون در تاریخ ۱۸۱۴ سنه عیسوی که مطابق سال ۱۲۲۹
هجری است از انگلند به پاریس رفت و عمارت توبر را که عمارت او بود ملاحظه نمود بسکه ناپلیون
انجا را زینت داده بود گفت حقیقت این است که ناپلیون اجاره دار خوبی بود که مطلقا خرابی در آثار
قدیم بهم رسیده بود و این مقام ناپلیون خبط نمود و چنان دانست که شکل حرف نون در اخبارات
اختلاف خواهد انداخت و مردم چنین خواهند فهمید که مجموع آثار و علامات از او میباشد باانکه ناپلیون
نیکو دانسته بود که صنعت و هنر خوب کارهای عظیم و دولت عظمت دایمی می بخشند مکرر بمن میفرمود که
اسم بزرگ مثل آواز بلند است هر قدر آواز بلندتر شود دورتر شنیده میشود لاکن اسم بلند تا انقراض عالم
باقی خواهد بود مورخ گوید ناپلیون از این سبب در یک مکان آرام نمیگرفت و تخم جنگ در صفحه فرنگستان
می پاشید و اعتقادش این بود که اگر کسی در مدت عمر کار عظیمی نکرده باشد گویا هیچ زندگی نکرده و مکرر میگفت
شکوه و سلطنت تازه باید بجدی شود که چشم مردم خیره گردد و همگی بحیرت بدو نگرند و هر گاه بدین طریق
نشود رونق ان منهدم میشود و در مجموع کارهای خود حال را ملاحظه میکرد و فکر استقبال را نمی نمود و میگفت
تا حال بر اتفاق هیچ گذشت باید فکر آینده را نمود و جدی نمود که قدر و مرتبه من در فرنسه بلند میشود
و اعتبار من زیاد میگردد و وقتیکه اسکندر با ایران رفت و در حوالی شهر اربیل لشکر دارا را در هم شکست و صاحب
ان مملکت گشت انقدر خود و غرور و شعف بهم رساند که از زیاد شدن اطاعت و احترام اهل آسیا که
مکان تولد و مقر سلطنت او بود از بزرگ شدن اسم او در میان ان قوم افتخار و فرح یا و بخشید و گفت
گرفتن ممالک خارجه و شکست دادن دشمن برای این است که در نظر اهل مملکت خود معظم بهم رسانم و محبوب

القلوب اهل مملکت خود شوم ناپلیون بعد از جنگ دار نفو که صحرای وسیعی است در ایطالیا چندین هزار نفر را
بقتل رسانده فتح نمود بعد از آن گفت خورسند از این هستم که بدانم در فرنس چه خواهند گفت و نام و ننگ
مرا بچه مرتبه بلند خواهند کرد ناپلیون قبل از آنکه جنگ کند کمتر بخیالش میرسید که هرگاه فتح شود چه
کرد همیشه اوقات در این فکر بود که هرگاه شکست اتفاق افتد چه تدابیر اندیشد مورخ گوید این احوال را
مخصوصه در چند مکان از او مشاهده کردم لازم میدانست که خود بهمه امورات جزئی و کلی رسیدگی و بسیار
سعی میکرد که فرصت بدشمن ندهد و وقتیکه خود فرصت می یافت دقیقه آرام نداشت و مرا بسیار
تعجب است که ناپلیون با وجود بی باکی و رشادت و آنهمه شعله خوف سلسله بوربان از دلش بیرون نمیشد
و در عین پریشانی در فکر و خیال بوده و سفر مود بهر جا میرفت خوف باز آمد سلسله بوربان همراه اوست
و دیدن محله قوبرق مانند ملاقات دیو منظرم می آید مورخ گوید در آن اوقات جهت تماشاخانه شهر پاریس
خزانه ترتیب داده که از سایر تماشاخانه ها و بازیگرخانه ها و قمارخانه هر سال مبلغ خطیری در آنجا
جمع میشد و باقی را بانعام گروه مختلفه میداد و این انعام جهت جذب قلوب مردم بود و از آنجمله بسیاری از
ارباب موسیقی و طلاب معتبر و اکابر و بزرگان دین عیسوی و زنان فاحشه هر یک مبلغ خطیری از آن وجه
بصیغه انعام میداد و بانو فورس محبوبه ناپلیون دیده که بیشتر از همه کس در آنجا تردد مینماید و این زن
آنست که مدتی در مصر معشوقه ناپلیون بوده و او را مستر فورس صاحب منصب نظام هم نامزد خود نموده
بود و اوقاتیکه ناپلیون در مصر حکم داد که جشن یوم متبرکه جلوس جمهوریه را برپا کنند تعلیم نموده بود که جشن
باشکوه برپا کنند که اهل مصر از آنطور خوش گذرانی اهل فرنس آگاه شده و قوتی در کارها پیدا شود و از آنجا که شنیده
بود زنان خوش منظر در مصر بسیار است حکم داد که شش نفر از مشهور ایشان را دعوت نموده که بمجلس جشن حاضر
شوند بعد از ملاحظه رفتار آنها دید که مثل صورت بیجانند حسن دارند و لاکن صحبت و دلربائی ندارند
ایشان را مرخص نمود و چند روز بعد از آن بانو فورس در نظر ناپلیون جلوه کرده و حسن حرکات و دلربائی
او آشفته گشته و دید در مصر عدیل و نظیر ندارد بلکه در هیچ شهر مثل او نیست بعشق او گرفتار آمد و بی
اختیار گشت بنابراین عمارتی در حوالی عمارت الف بیک که مقر حکومت او بود اجاره نموده بانو فورس را
بانجا آورد و اکثر شبها شام را حکم میداد که بمنزل بانو فورس ببرند و وقت خوردن شام بانجا میرفت
و من همراه ایشان بودم بعد از آنکه شام و قهوه صرف میشد من مرخص بمنزل میگردیدم و او در آنجا
میماند تا طلوع آفتاب با بانو فورس مشغول عشق بازی بود و چون مستر فورس در سر خدمت بود از این معنی

آگاه شده

آگاه شده ناپلیون خواست او در مصر نباشد و خود بفراغت مشغول خوش گذرانی باشد بلکه میخواست
اولاد و یکه خصایل ناپلیون در او باشد بعمل آید لهذا مستر فورس را طلب داشته اظهار التفات نموده او را
مامور ساخت که بفرنس برود و وزرای جمهوریه از اخبار مصر مستحضر سازد و منافع بسیار عاید گردد و
و نوشته جات بسیار عاید او کرده و نوشته جات بسیار باو داده باسکندریه فرستاده که از آنجا
بکشتی نشسته روانه شود مستر فورس باسکندریه رفته از آنجا روانه فرنس گردید و در دریا کشتی جنگی
انگلیس برخورده گرفتار و اسیر گردید چون او را نزد امرال کشتیها بردند تحقیق احوال او نموده مستر فورس
کیفیت اوضاع خود را علی التفصیل بیان نموده و سبب اصلی ماموریت خود را حکایت کرد امرال نیز
از شدت عداوت خواست که عیش ناپلیون را ناقص کند مستر فورس را ول جولی کرده و او را بلا جهت
بمصر فرستاد ناپلیون از زن فربه و قوی هیکل اکراه داشت و از دیدن زن حامله نفرت داشت بمجلس که
تشریف میبرد از زن قد پست و بیان حتی از خاندان بزرگ راضی نبود و از آن مجلس دعوت کنند زن
نازک اندام و بلند بالا را خوش میداشت و لباس تازه را می پسندید بخصوص لباس سفید لباس الوان
بتخصیص رنگ سیاه را نمی پسندید کثرت کلام دوست داشت لاکن از او احدی نمی توانست که از امور جنگ
و بیان کند مباحثه کردن را در هر باب دوست میداشت و در این مباحثه چنان سرگرم میگردید که
اسرار دولت از او می طراوید که سایر اوقات باحدی ممکن نبود گفته شود و بد خلق و زشت خو بود لاکن
تغیرات او چون ابر بهار زود متفرق میشد مکرر دیدم از گفتگوی با کسی اظهار احتراز مینماید و همیشه طالب است که
ناامنی حضور بهم رساند بر اشخاصیکه بسلسله بوربان یاغی شده و لویث را بقتل رسانیدند عقده
قلبی داشت و من مشاهده نمودم که نگاه داشتن بعضی از ایشان مکروه طبع میشد باسلیث که کونسل دویم
بود عرض نمود عزیز من اگر سلسله بوربان دوباره بسلطنت نشینند شما را خواهند کشت و من میشوم که بهمین
زودی من هم یاغی شوند و بجهت اینکه لفظ را بشوخی بگذراند گوش او را میگرفت و حرکت میداد و از
اسلیث از این گفتگو با خجل گشته عرض میکرد که مرا التماس این است که از اینگونه مزاح در گذرید و در شبهای
مهتاب بسیار مایل صحبت بود و چه صحبت در شب مثل سایه انسانی بزرگ و مهیب بنظر می آید شبی از
صور توهمات خود چنان بیان نمود که وقتیکه مرگ یکی از دوستان را بچنگال اسیری نماید صورت او
در حال مرگ مجسم شده بنظر می آید و مفهوم میشود که آن وفات کرده چنانکه روزیکه لویث مقدم هم
در غرفه عمارت در سیل اخبارات جنگ قرو لجین که وزیر سردار فرنس فتح نموده بجهت حضار مجلس

میخواندکی از صاحب منصبان که پسر او در آن معرکه بود حضور داشت ناگاه صورت پسر خود در او از شهای عزوه نظر
در آورده بی اختیار فریاد بر آورد که پسر من زیر گشته بعد از دو سه دقیقه که لویشا اسامی کشتگان را
می فرمود اسم او نیز مذکور ساخت در وقت سفر بسیار سخن میگفت که همراهان از سخن او بهره مند میشدند
از انجمله اوصافی که داشت این بود که چون که ورقی باو میرسید و خیال عظیمی بخاطر او راه مییافت بان آوازی
مدتی که داشت زمزمه می نمود و بالای صندلی خود نشسته از شدت فکر صندلی را القدر پس میکرد که نزدیک میشد
که بزمین افتد و قلم تراشی که در دست داشت طرف راست صندلی را می تراشید صدای ناقوس تاثیر خاصی
در مزاج او داشت هنگام نواختن ناقوس اگر در حرکت بود درنگ میکرد که صدای پا مانع شنیدن ناقوس نشود
و با من تقریر میکرد که چرا مثل من از این صدا متاثر نمیشوی چون صدای ناقوس تمام میرسید بتصورات خود
رجوع کرده گاه تاج سلطنت بر سر میگذاشت و گاه سلاطین را معزول میکرد و در هیچ مکان ناپلیون را بغیر از میدان
جنگ زیاده از حد خوشحال نمیدیدم مگر جائیکه در باغات کل سیان که در اوایل قراکونسیت اکثر اوقات روز
پنجشنبه با نجا میرفت و روز جمعه نیز در انجا میماند و کارهائیکه فرمایش کرده بود وارسی میکرد روزی با یکی از خاتونان
معتبر بتفرج مشغول بود و صحبت میداشت یکدفعه ایستاده از و تحقیق نمود که مرا چگونه بجا آورده آن خاتون از این
سوال موقع تعجب نمود گفت من شما را معماری صاحب وقوف میدانم که عمارت را با تمام نرسانده کسی را ملاحظه
نبرد و شما در قفای عمارت هند خانه بنا گذاشته اید چون انخانه تمام شد انعمارت را سرنگون خواهی نمود و مراد از
این بود که چون تدبیرات او تمام شود سلاطین را مسلوب الاختیار سازد ناپلیون فرمود بسیار نیکو فهم این مطلب را
نموده اید و زیاده از دو سال نتیجه گفته شما بطول نخواهد انجامید لطایفه نسوان بخلاف اهل فرنگ خوش آمدی
گفت و در مجالس بعضی میگفت ساعد شما سیمین هست و رنگ ان بسرخی مایل است و برخی منفور مود و موی سر شما
نیک آرایش نیافته و پاره پاره را به بدی ملبوس مذمت میکرد و آنچه نه با زبان در فرنگستان بسیار قبیح است
و بجرم خروج سخنان تعلیم می نمود که رخت و لباس چگونه پوشد و طرز رفتارش بچه طریق باشد و خود او بهترین
لباس را لباس نظام میدانست چنانکه در ایام سلطنت بهترین زینت بزرگی لباس نظام را میدانست در باب
مذهب در یک مقام متوقف نبوده رای مستقیم نداشت و میفرمود هر چه بعقل خود رجوع میکنم از بعضی عقاید مذهب
فسخ اعتقاد مینمایم آنچه در طفولیت در دلم نقش بسته ان نیز مرا در تشکیک وا دارد در باب دین و مذهب بسیار
اوقات مجلس مباحثه بر پا می نمود و دلایل و براهین ادیان مختلفه را استماع مینمود هر دلیلی که اعمال دین مذهب را اقتضا می
وقت منجر می نمود آن دلیل را می پسندید و میفرمود دین عبارت از دانستن خالق است و خالق همیشه بوده و من هستم

همیشه باشد شبی از شبهای مهتاب بالای کشتی با جمعی در باب دین و مذهب گفتگو می کرد ناپلیون بر اسمان
کرده فرمود ای مردم شما هر چه در دین و مذهب میگوئید خود دیده نیند و لاکن بنگرید این ستارگان آسمان را که موجود
کرده و که آفریده است و بدین و مذهب مطلقا رجوع نداشت مجموع ادیان در نظر او یکسان بود و باعتقاد او
بقای روح این بود که باسم شخص همیشه اوقات در السنه و افواه جاری باشد و تا جهان است اسم او باشد و یکی از
رفتار او این بود که اشتباها حکم خلافی در حق کسی می نمود و معلوم میشد و ظلم با وشده در تلافی ان تعجیل میکرد تا دو سه
ماه تامل میکرد که ان خبط از نظر ها محو شود و بعد از ان در مقام تلافی بر می آمد ناپلیون بدخواه و بد طینت و کینه جو نبود
رحم و مروت و انصاف بسیار داشت در بذل مال و منصب بهیچ جه خود داری نمینمود و از روزی که کونسل اول
شد تا روزی که بسنت هلینه رفت قصدش این بود که افراد لشکر و اصناف رعیت از او راضی باشند تا در مدت
ظلم و بیرحمی نمیکرد و در مقام ضرورت که مقتضی میشد بلی اختیار هر چه مصلحت میدید معمول میداشت

فصل سیزدهم

در ذکر قوانین ناپلیون و مشروع داشتن عید پنتیکوت

مورخ گوید منظور من این است که قوانین و احکام ناپلیون را
تفصیل نویسیم چه اکثر ان قواعد و احکام را در کتاب ذاکون خود تفصیل داده است و لاکن در ان اوقات بعضی
احکام از او صادر میشد که لازم است در این مقام ذکر نمایم چنانچه در رفتار آن که وزرای جمهوریه بشش بسیار
فرومایه و شریر بودند که اکثر انها میباشند که بعد از قتل پادشاه فرانس بقرار و مدار امور جمهوریه مشغول بودند
انجماعت روزه و از هم چیزی را اهل اعیاد تبرک نموده و مردم را ترغیب کرده که امروز را مثل سایر روز
جشن معطل کنند ناپلیون چون همواره در نظر داشت که مجموع اختراعات جمهوریه را از فرنسه براندازد و قواعد سلطنت را
بر پا کند لهذا اولین تدبیرات او این شد که ان عید را موقوف دارد چون موسس ان اساس از روز در قوت بوده
نتوانست مطلب خود را شایع کند تا وقتیکه فرصت یافت او و دو نفر هم منصب او که اسیث و واجره دو کار
بودند حکم نوشته بر نه دستخط گذاشتند که بعد از این روز اول و چهاردهم شهر ژولای را که بنای دولت جمهوریه
و اعلان اصحاب مجرمان است و اهل اعیاد شریفه دانند و بجهة احترام و آزادی جمهوریه جشن بر پا سازند و قید
آزادی از این جهت نمود که مردم با آزادی و جمهوریه مایل بودند و اقاتیکه در عمارت لقزریق بود گاهی از اسبان
خود یا وزرا همراه برداشته بدین بعضی اماکنه و برخی جاها که متعلق به دولت بود تشریف می برد مورخ گوید
چون محرر خاص بودم و با یاد احکام و نوشتجات بدون کم و زیاد نوشته در کتابچه ثبت و شبها بنظر ناپلیون میرساندم
بنابراین بیشتر در صحبت من در خدمت او بود لاکن وقتیکه از هر جا مراجعت میکرد هر چه کرده بود و هر چه گفته بود
حکایت میفرمود روزی به بیمارستان ... بعد از مراجعت فرمود که در رفتار ان مردمان عجبی بود و انه مجموع بنای

دولتیه را باوضاع بد برپا داشته اند انشاء الله بامدتک زمان همه را منظم خواهم ساخت از جمله روستاق خانهایست
که مطلقا نظم ندارد و به هوا ست و ماکولات خوب بدستاقیها نمیدهند و همه مریض میباشند حکام روستاقها ان را
طلبیده تحقیق احوال از انها کردم درست از انها شنیدم بعد از ان که به جبل که عباد و تخانه بوده اشخاص معتبر را در انجا
محبوس میکردند رفتم و بتجمه لویث بقدم بسیار متاثر و متالم شدم چیا و مرور ساده بود و نمیدانست با بنی نوع انسان
چگونه رفتار نماید هرچه دروغ با و می گفتند قبول میکرد مکان حبس سرسدنی سمس را که او کشتی جنگی انگلیس بود در اطالیا
اسیر لشکر فرانسه گشت ملاحظه نمودم که از بی نظمی کارکنان و عدم اهتمام حکام و روستاقها بنا باین طریق قرار گرفته چند
نفر هواخواهان او لباس نظام پوشیده بنظام مدبر مجلس رفته تقرار دلان انجا گفته که ما عوض شما قراول میباشیم و قراولان
از پی کار خود رفته ایشان در ساعت در مجلس را باز کرده و سرسدنی سمس را برده و نشسته فرار نموده ان مجلس بسیار جای
مضبوطی هست لاکن بی نظمی کار باین مرتبه بود که او از انجا فرار کرده و بمصر آمده و از انجا بطرف اکری روانه شد اگر او فرار
نمیکرد کار من در قلعه اکری خراب نمیشد و قلعه مزبور را می گرفتم و چند خیال دیگر برای مجلس دارم سپاه محبوس را دیدم و بعضی
گروهای دولت در میان مجلس بودند همه را مرخص نمودم و با ایشان گفتم و رفتار ان آزادی شما را فراموش کرده
من شما را آزاد نمودم و حق شما را دادم مورخ گوید ناپلیون هرچه از من می پرسید بیان واقع را بصداقت اظهار میکردم
بعضی اوقات میدانستم که خلاف رای او ست جواب نمیدادم از سکوت من برای او علم حاصل میشد و من نیز اگر
نشنل یا برین بعد از انکه امپراطور شد طریق تملق پیش میگرفتم زیاده بر نه یا ده سال در مقام التفات او باقی میماندم
در اوایل کار هرچه از من می پرسید از خارج من معلوم میشد عرض میکردم لاکن در ایام اقتدار او قدری از این مقام تنزل
نموده بودم از این جهت بود که التفات او نسبت بمن وحده سکندری من نسبت با و زیاده از یازده سال نبود در آب
مجلسها از من تحقیق کرد که آیا خوب کرده ام یا نه عرض کردم که بسیار خوب کرده اید مورخ گوید ناپلیون چه در شهر پاریس
وچه در مکانهای دیگر هر جا که میرفت بیخبر داخل میشد که حقیقت اوضاع حکام و اجرای حکم را ملاحظه کند و میفرمود ای
بودن اگر حکام و مباشرین هر کار را مستحضر میسازم معلوم است که انها چند روزی همه کارها را منظم میسازند و پرده بروی کارها
عمده میکشند بهتر این است که از هر مباشری بیخبر ملاحظه کنم که انچه حکم من بوده است بعمل آمده یا نه بسیار از اوقات میت
در رفتار ان را می نمود و بکیفیت عجب مردمان مخفی و جمیع بوده اند چون مباشرین را ملاحظه میکنم با انواع مکر و حیله مال
دیوان و مال رعیت را گرفته نگاه داشته و غیر از مداخل خود متوجه هیچ خدمتی نشده اند میبایم چه پریشان کارها
وچه اسراف در مداخل بوده و در مملکت قرار داده اند مناصب عالیه را املاک میشمارند و طبیعت بسیار را مانند اشیا
واخباس در بازار جرحان معرض بیع نهاده اند و در بقیه انها راه مداخل پیدا کرده و انها علاوه بر این مبلغ هشتاد و پنج ملیان

فرنک

فرنک کشش کرور ایران است از رعیت مساعده نموده اند و در خزانه دولت هم وجه نقد باقی نگذاشته اند حال پنجاه
مال دولت این حیله کاران جمع نموده اند همه را از ایشان استرداد خواهم کرد مورخ گوید در چنین حال و نصاعبات
دولت لازم افتاد که ناپلیون جهت مخارج لازمه از مردم قرض کند لهذا دو کرور تومان از صرافان قرض نمود که
در عوض یکسال هر صد تومان را باسی و سه تومان منفعت بهسازی داده و بعد از ان قرار مواجب و اخراجات ارباب
مناصب دولت کونسیه را باین طریق تعیین نمود مونس دولت چهار کرور صد هزار فرنک و صاحب دیوان دو
کرور و سیصد و دوازده هزار فرنک و اول نفر هشتاد و پنج هزار فرنک و سه نفر کونسل ها مخارج مخفیه سه کرور و سیصد هزار فرنک
نویسندگان کونسلان و سایر ارباب قلم یکصد و دوازده هزار و پانصد فرنک و شش نفر وزیر دولت را سیصد
شصت هزار فرنک و وزیر دول خارجه نود هزار فرنک مجموع مواجب ایشان سیزده کرور و سیصد و پنجاه و چهار هزار
و پانصد فرنک مواجب ناپلیون علاوه بر انکه با دو نفر رفیق جزو می گرفت پانصد هزار فرنک بود و وقتیکه
کونسل اول شد این مواجب را قرار داد لاکن در ایام امپراطوری بسیار بر این مبلغ افزود بعد از قرار مواجب جماعت
جمهوریه که بصورت زن خوش منظری در خاتم دولت حک نموده نیزه بدست او داده و احکام و قوانین دولتیه
میزدند کونسل او را باطل نموده و در جانرو زبا که در عمارت تفریق بود دوراق را با ایلچی گری نزد پادشاه پروس داشت
گویا در اول سال ۱۸۰۱ عیسوی که مطابق سال ۱۲۱۶ هجری است بوده و چون دوراق مرد فهمیده بود و می توانست
دقایق امور را درک کند و ناپلیون را در نظر بزرگ مرتبه او را بلند نماید و از صداقت او اطمینان داشت و دوراق اول
ترقی ناپلیون خدمت می نمود و هر قدر در معسکر جنگ اتفاق افتاده بود همه را بچشم دیده بود و میدانست
پادشاه پروس تشنه اخبارات است و از بطور خوشی او اعتماد لهذا او را مامور ساخت و با اتفاق وقتیکه دوراق
به پروس رفت بعد در ساعت پادشاه پروس با او صحبت داشت و شبی هم او را دعوت کرده و با دوسام صرف
نموده وقتیکه این خبر بکونسل اول رسید بسیار مشعوف شد که ایلچی او در میز پادشاهی صرف کرده و زیاده خیمه غصا
کرد که ان پادشاه چند سال بعد از ان در اوطاق پیروزی ناپلیون انتظار بیرون آمدن او را کشیده و کلاه برداشته
سربرهنه ایستاده که او کی بیرون آید که لوازم احترام او را بعمل آورده امپراطور ناپلیون پس از چند سال که جرمنی
امپراطور پاول روس رسید همین دوراق را با ایلچی گری بطریق تهنیت فرستاد که با امپراطور الکساندر تعزیت و تهنیت
گوید در دوره سیم هنگامیکه جنگ امپن فساد فرنس بود و دو بار ناز او را به برلین فرستاده و سفارت دولت
مناسب تعیین شد مورخ گوید وقتیکه ناپلیون کونسل اول شد در امریکه رای او قرار گرفت مدت کل تمشیت عمل
می آورده امپراطور ناپلیون چنانچه در بهار سال ۱۷۹۹ عیسوی مطابق سنه ۱۲۱۵ هجری وقتی که ناپلیون در مصر بود حمله

در رفتاران علی عزم او اقتدار لشکر و محافظت شهر مقدور در انجا بال شور و کشت واگذار نمودند و در گرفتن شهر مزبور
ناپلیون بسیار زحمت کشیده بود و آذوقه و ادوات جنگ در انجا فراهم آورده بود با وجود انها سردار مزبور در ایام
جنگ باندک مقاومت شهر مذکور را بتصرف سرداران دولت مشار الیه داد و در تسلیم شهر مزبور شرطی عجیب نموده
که اشتباهی در صداقت او میان اولیای دولت جمهوریه انداخته بود و شرط مزبور این بود که جنابال شور و کاشت را
با لشکر او بالجمعی از صحیح و سالم بپای تخت نمسه رسانند و او را نگاه داشته ما بقی را مرخص نمود که بفرنس روانه شوند
بعد از چند روزی او را با گرفتاران نمسه عرض نمودند وقتی که رتبه لت در زیر جنگ شد گفتگوی رفتار او در میان
آورد چند مجلس در این خصوص برپا شده که در باب عمل او حکمی نمایند که آیا موافق جنگ خیانت کرده یا نه در حین
احوال ناپلیون کونسل اول شده هر وقت که تسلیم شدن قلعه مقدور بخاطرش میرسید بحدی متغیر میشد که برای اظهار
مرتبه تغیر خود لفظ درشتی پیدا نمی توانست کرد ادای سخن نماید بنا براین مجالس امتحان تقصیر او را موقوف داشت
و قبل از اثبات حکم کرد او را اخراج بلد نمایند اینگونه رفتار او غلغله بسیار در میان سرکردگان و صاحب منصبان
نظام افکند و ترسیدند که اگر بعد از آن تقصیری از انها سر زند ایشان را هم بدون امتحان در مقام سیاست آورد
مورخ گوید من در این باب بکونسل اول عرض کردم که از این حرکات نتیجه نارضائی مردم را دریافت کردم فرمود
بو برین راست است خلاف قانون در اول کار خوب نیست لاکن حکمی نوشته صبر کن چندی بگذرد و باز او را بطوری
طلب داشته از قرار داد کنون مملکت با و رفتار نمایم در آنوقت که مشغول چاره کار جنابال شور فورکت بود با تمام
از فکر امور مصر غافل نگشت بوزیر شهر و امور دار و فرنگی امر فرستاده بود که بار دیگران در رقاصان و ارباب طرب
که بعضی از انها زنانه باشند فراهم آورده و منظورش این بود که اگر این امر استهار یابد مردم تصور کنند که امر
مصر باین مرتبه مضبوط است و فرنس بحدی تسلط دارد که انجا را مانند ولایت خود میخواهد بنای تماشاخانه
و بازیگر خانه گذارد و یقین کنند که او از مصر نخواهد گذشت و لشکر فرنس که در مصر است از شنیدن این اخبار دلگرم
شوند مورخ گوید در از روز با دشمنان قوی دست بخود مجبور کرده و بختم قوانین و قواعد که محصول انها رسیدن
ناپلیون بسلطنت بود در دل خود مشکل شده و ناپلیون شکل و شخص در یک تن بود و یکی خیرخواه جمهوریه و دیگری
در صدد برکندن بنیاد و آزادی و اصول قواعد دولتیه مبداستم و مطلقا سلیقه را طالب میت معلت انکه او هم از
در رفتاران بود با وجود ان باز جهة انکه مردم نفهمند که او طالبان جمهوریه را نمیخواهد او را از خدمت نگاه داشت تا انکه
اوضاعی فراهم آورد که او خود استعفا کرده باز محض رای اشتباه خلق توسطی از او کرده بدیوانخانه نوشت که با صحیح،
دیوانخانه و کونسلان و وکلای رعیت لازم است که در عوض خدمات او و برای انکه جهت محض رضای استعفا نموده است

ابرواتی از جانب جمهوریه درحق او داده شود که در گوشه نشینی افتخاری جهة او حاصل باشد و چون دید که در کاغذ اخبار بسیار
زیاده روی میشود و کمپس باسمه خانه مهیا نموده و خواست بوضعی شایان انها را تنبیه کند و بجهت آزادی بیرحمانه
با ایشان رفتار نماید لهذا از جانب کونسل اول حکمی صادر شد که اصل منظور را ظاهر مضمون بسیار متفاوت بود و مضمون
انکه کونسلان دولت جمهوریه می بینند که بعضی از کاغذ اخبار شهر پاریس بدست دشمن میرسد و مضمون انها در بعضی
مواد اسباب پیشرفت کار انها میشود لهذا امر میشود که وزیر امور پلیس قدغن کند که تا سایر قرارات فرنک باز دولت
جمهوریه در جنگ و جدال است بغیر از چند باسمه خانه در باسمه خانهای دیگر مطلقا باسمه نکنند و این حکم از جمله این بود
که احکام مجموع باسمه خانها با استحضار او باشد و بمن ظهور سود که احکام مقیده که در این روزها از من صادر میشود باشد
معلوم است و زود دیر کسی که دلم میخواهد او را تغییر میتوانم داد و جمله کارها انکه ناپلیون مادام توقف خود در عمارت لقرق
بنا گذاشت یکی این بود که شمشیر و تفنگ و نشان آبرو و عزت بخود شکرداران میداد و برای آن که اندک اندک فوج
خود شکردار بجهة محافظت وجود خود فراهم آورد چنانچه یکی از وکیلان فوج خاصه که اسم او لیان بود شمشیری فرستاد
و این سبب عریضه خدمت کونسل اول نوشت مورخ گوید ناپلیون بمن فرمود که از صد قبضه شمشیر که تقسیم کردم یکی از برای
شما فرستادم و بوزیر جنگ حکم کردم احضار نامه تو را بفرستد البته زود بیا از اینگونه مهربانی او که عمدا می نمود و افراد
لشکر می یافتند که ناپلیون سنگ و کمیل فوج این مرتبه فروتنی و مهربانی نموده او را منقطع خود خواند همگی امیدوار شدند
و پیش کردند او را بغیر از آزادی و سروری مطالب هیچ چیز نیست و حال انکه ناپلیون از جزئیات خلاف نظام مشکید شت
مضایقه نداشت که هزار نفر را در سر خلاف نظام در یکجا هدف گلوله سازد و در انوقت که اینگونه فروتنی می نمود
ملاحظه نمود که عمارت لقرق بسیار کوچک است بان فکر افتاد که بعمارت تولیر که عمارت پادشاه سابق بود
رود و برای انکه مردم مطلع نشوند که او بعمارت پادشاهی میرود شاید بفکر سلطنت است داوود نقاش را امر کرد
که شکل و هیئت قاتل قیصر اول را در میان طاقهای ایوان عمارت مزبور نقش کنند و شکل مزبور را ناپلیون از ایطالیا
آورده بود و خواست باین مرتبه مردم معلوم کند که از سلطان مستقل و جابر باین شدت احتراز که شکل قاتل
بزرگترین قیاصره بود و لعنت تذکره تعذیبات او در ایوان خود منقش نموده بهترین دلایل سکوت مردم این بود
که فکر نمود و منظور اصلی او این بود که در ان اوقات در اطاق خوابگاه پادشاه فرنس تسویه بعمل آورد و ما فی منظور خود را
بعد از ان بطریق شایسته بعمل آورده و مقرر داشت که در تاریخ نوشته جات او بدیگران و از دیگران باو اسم عمارت
سلطان را ننویسند که از دار الدولت یا از دار الحکومه صادر شده تا مردم بدانند که ناپلیون از زن و ملت امام
سلطان مطلق احتساب مینمود و معمار باشی عمارت پادشاهی را طلب داشته پانصد هزار فرنک باو داده که ... لفظ

مشترک حکم فرمود که عمارت تولیریا پاک کنند و این لفظ دو معنی است یکی آنکه عمارت را جاروب و ترتیب کنند یکی آنکه
هر کس در انجاست بیرون کنند و اوضاعی فراهم آورده که دیوانخانها سلیقه مرغوب را قبول کرده حکم ویرانی صادر فرمود که
اوطاقهای عمارت دیگر تعمیر کنند و از تصویرات شکلها و الواح سنگی نقش مقصود در انجا گذارند و نوعی آرایش دهند که لایق
نشیمن کونسل اول باشد و نوعی نمود که مردم تصور کنند که این عمل محض آرایش عمارت و حفظ نفس میباشد بلکه بر یک از آن
صور و الواح را باسمی از فرانسه نمود که در انجا نهاده نمایند تا اعتقاد مردم بافعال او شود چنانچه در میدان یونانیان تمثال و تن
امر فرمود که صورت [illegible] اسکندر را در انجا گذارند که من همیشه فصاحت کلام و زبان تیز و فتوحات اسکندر در استقرار دولت جمهور
یونانیان بنظر آورم و شیوه ایشان را پیش نهاد خاطر خود سازم و صورت هنبال که از شجاعان شهر کرتاج بود بسبب آنکه دشمنان
قوی روم را بخاطر آورم در برابر گذارید و صورت شهر روم را که [illegible] و بر او بنای تمثیل لعبتی از آن از سنگ مرمر
تراشیده بود با صور سنگی حبشی بود پیش روی [illegible] و قیصر اول که هر یک از ایشان مدار بودند در عمارت نصفت
کنند که بخاطر آورم که آن سه نفر چگونه بسبب تدبیر و کاردانی خود شهر روم را محل صید و احکام تمامی شهرها نمودند و تصویر
[illegible] و قیصر اول که قاتل و مقتول بودند بدین سبب در پهلوی یکدیگر گذارند که هر کس پا از جاده جمهور بیرون گذارد
احوالش چنین خواهد شد و این اشخاص از قدماء روم بودند که ناپلیون صورت انها را حکم کرد در عمارت تولیر گذاشتند
و از متاخرین چند صورت منتخب کرده انها بجهة [illegible] که از سرداران سوید بوده که در رها و آزادی اهل
ولایت خود بسیار سعی کرد و عاقبت مقصود خود را بانجام رسانده و صورت توران و کارزندی را نقش نموده بدین
جهة که توران سردار رشید فرنس بود و چند جنگ نمایان کرده و دشمن فرنس را مقهور ساخت و کارزندی را بسبب آنکه
از خیرخواهان پادشاه فرنس بوده و با جمهوریه بسیار جنگ نمود و عاقبت کشته گشت منظورش این بود که مردم بدانند
بعد از ان کسی نیست که چنان ادعائی کند و از جهت یاد آوردن ایام نصرت لشکر بری و بحری فرنس صورت دو [illegible]
[illegible] معظم کشتیهای فرنس بود در انجا نهاد و تصویر [illegible] که اول سردار انگلیس و بعد [illegible]
بحکم دو دولت لشکر برداشته با لویی چهاردهم فرنس جنگ سلطنت شکست او را باتمام رسانیده برای این قرینه
در عمارت مذکور گذارند که مردم صفحهای گذشته و دیگر ایام کونسل را بخاطر آورند و صورت [illegible] نقش نمودند
که مردم بدانند در عهد سلطنت لویی پانزدهم فرنس خالی از سردار رشید نبوده و صورت فردریک و [illegible] را
بدین سبب نهادند که فردریک پادشاه پروس بوده بسیار خوش بخت که سلطنت را برا ولاد خود ساخت و [illegible]
بسبب رشادت و کاردانی مملکت و سلطنت تازه در یکی دنیا بنا نهاد و بالاخره کونسل اول حکم کرد که صورت سه نفر از
همقطاران او را در ایوان نهاده و اسم هر یک بالای صورت نقش نموده و آن سه نفر را در ایطالیا و مصر کشته [illegible]

او بوده و جنگهای نمایان کرده کشته شده بودند محض اظهار محبت بچنین اشخاص شغل ایشان را از اهل سرداران و بزرگان حکما
و مردمان مشهور و معروف قدیم و جدید نمود مجملا ناپلیون منظورش هر چه بود از این طریق آشکار میساخت واحدی از آنکه
میکرد قبل از این مذکور شد که ناپلیون در اوایل دولت انگلیس و نمسا و پروس اظهار مصالحه با دولت کونسلیه نموده نوشت
[illegible] و جواب صریح از ایشان حاصل نگشت کونسل اول مصمم شد که جنگ کند بنا بر این اعلام نامه بسیار طولانی نوشته
بعساکر نوشت و ایشان را از ناچار مصالحه و لزوم جنگ آگاه ساخت بعد از آن به تحمیل دیوان دولتیه را تحمیل داد
پنج تقسیم کرد اول دیوان امور داخله دوم دیوان وجوه مال سیوم دیوان امور بحری چهارم دیوان امور جنگ پنجم دیوان
عدالت بعد از آن موجب وزرای دولت قرار داد و فرمود که هر یک را [illegible] از فرنگ [illegible]
دیوانخانهای دولت را سی هزار فرنک مقرری داد و همچنین مجموع ارباب منصب دولتیه را با شغل خاص هر یک
مشخص کرده و لباس سلام هر صنف را از عمله دیوان و مدبرین و وزراء و غیره بطور ملوکانه دستور العمل داد و اسبابها
فراهم آورد که هر چه در عرض شده بود که اسم جمهوریه که از اهم در مقام رخصت پادشاه و شاهنشاه مبدل کند تماشاخانهای قدیم را
که جمهوریه حرام کرده بودند همه را بهتر از اول رواج داد که مردم را بسبب خوش گذرانی مشغول کند تا ایشان را عبد و مملوک خود
بنماید یکی از تماشاخانهای خاص که اختصاص بخود داشت ناپلیون و بعد از اهل مجلس از بزرگان و مردمان [illegible]
و عاقل در نهایت خوشحالی مشغول خوش گذرانی میشدند و رقص و خواندن درگرفته خنده مینمودند و میفرمود عجب اوضاعی
فراهم آورم باید این مردم محل را با این طریق مشغول کرد که بهتر از کار باشند هر قدر ایشان خوش و آنکه بلهو مشغول شوند و صحبت
آمدن مصلحت خانهای من نمایند من بهتر میتوانم که کارها را فیصل دهم و میدانم چگونه ذهن انها را بسته نگاه دارم
ایشان کوشم و فرمود باید از فردا به فکر قوت کار خود داشتم و فتنه مبتذل مرجعت کرده مسئله در دیوانخانها طرح کرد
حاصل آن رضای عموم دیوانخانها این شد هر که هر چه در ایام جمهوریه اخراج بلد کرده اذن رجعت بوطن اصلی خود
داده شود بعد از صدور این حکم مجموع اخراجیها آمدند چهل نفر از معارف و بزرگان ایشان را که خود منفی ساخته چند
در شهر پاریس در زیر دست وزیر شهر نگاه داشته هر یک را امروز ایام در کارهای بزرگ دولت منصوب کرد و چندان
نکشید که مجموع عمله دولت و حکام جدید شدند و شغلها بهیچوجه تفاوت بهم نرسانده مگر آنکه مضبوطتر گشت
و اطمینان کونسل اول حاصل آمد **فصل در ذکر دوستی امپراطور پاول با ناپلیون و سایر گذارشات** قبل از این مذکور شد که
ناپلیون در اول وزارت برای مصالحه رسول نزد پاول امپراطور روس فرستاد و جواب صریح نشنیده در این اوقات
که مجموع کارها را منظم ساخت و مصمم جنگ شد خبر رسید که آثار کدورت مابین روس و انگلیس پیدا و علامت نقار
میان انگلیس و روس هویدا شده و ناپلیون همیشه منتظر وقت بود و خواهش این کدورت مابین ایشان زیاده گشت

تفصیل این مجمل آنکه چون اهل فرانسه اجماع عام نموده لویس شانزدهم را از سلطنت معزول و او را مقتول ساختند لویس هیجدهم
برادر فرار کرده با انگلیس شتافت و دولت روس و نمسا و انگلیس متفق گشته که اهل فرانسه او را شاه خود بدانند و قواعد
جمهوریه متروک ساخته پادشاه سابق را در سریر سلطنت برقرار سازند در آن وقت کاترین در روس امپرس بود در انقلاب
فرانسه کاترین فوت شده و پسر او پاول اول امپراطور روس شد اگر چه چندان میل خلاف جمهوریه نداشت لاکن نظر بعهد
مادر خود با دولت انگلیس و نمسا قائم نمود و بخواهش آنها دولت در معاونت ایشان ثابت قدم و رسیده جنرال سوارو را
با شصت هزار نفر لشکر با ایطالیا و چند هزار نفر بولایت سوتزرلند و پانزده هزار نفر بدیوک آف یارک سپه سالار
دولت انگلیس بود داد که مشغول تسخیر هالند شود و در ان اوقات همین قدر لشکر مستعد دولت پیشتر نداشت جنرال
سوارو اگر چه چندین فتح نمایان نمود لیکن زیاده از نصف لشکر او معرض تلف آمده و بعد از جنگ بسیاری از
لشکر روس در دره های سوتزرلند مفقود الاثر گشته و در این جنگ جنرال کارسکو که کرسکوف مشهور است اسیر
گشت و از انگلیس و نمسا چندان اعانت در حق ایشان نشد این اخبارات که بامپراطور پاول رسید از سوء تدبیر دولت
داری خود آگاه گشته جنرال سوارو را احضار نمود و در ورود مملکت دید که سه ربع لشکر روس تلف شده و کریغ آن
معلوک داخل مملکت شدند از ملاحظه این احوال پریشان حال شده شکایتهای بسیار از دولت انگلیس و نمسا آغاز کرد
و از عدم اعانت ایشان دلیلها بر عدم حقوق آنها اقامه کرد و از انجمله بدیوان خاص نمسا نوشت که شما سبب بعد از آنکه
بدموت را تسخیر کردید پادشاه آنجا را در جای خود برقرار نمودید و خود صاحب مملکت شدید و حال آنکه مقتضی عهد آن
سلطنت نبود و بدولت انگلیس نوشت که جزیره مالطه را که گرفتید بعوض آنکه حکام سنت جان امام موافق المعهد
اطاعت کنند و آنجا را بتصرف پادشاهی قدیم واگذار کنید بالمره مالک شدید علت اینگونه رفتار که مبنی بر حرص و
طمع است چرا پیدا نماید معلوم است در لشکر اجرای حق نشده و قوانین دوستی در نظر ندارید ناپلیون فوراً این
فکر افتاد که تخم اینگونه نارضائی را که در دل امپراطور پاول کاشته شده آبیاری کند و حاصلی که در نظر دارد بعمل آورد
اولا چند نفر بعد از جنگ مارنگو شمشیر که لیو دهم که پاپای روم است از راه التفات باد وک زرک ایطالیا داده بود
و بدست ناپلیون افتاده بود از راه تحفه و تبرک برای امپراطور پاول فرستاد و شمشیر مزبور را از آنجا که نظر کرده پاپای روم
بود در نظر او بسیار جلوه کرد و ثانیا چند نفر در باب ده هزار نفر صاحب منصبان و لشکر روس که در جنگ ایطالیا و هلند
اسیر شده بودند بدولت انگلیس و نمسا تکلیف نموده بود که ایشان را یا در عوض و یا فدیه ادا نماید یا از خصم گرفته
بدولت روس فرستند کارگذاران ولیتن (?) مزبور تکلیف او را قبول نکرده بودند بعضی نیز برای قوت عداوت بین
ایشان دست آویزی شد ناپلیون بتمام شکایت برآمد و برای آنکه این خبر منتشر شده بامپراطور روس رسید در کار

اخبار ثبت نمود که این روش قاعده و قانون نیست که امپراطور روس نظر بدوستی لشکر بسیار بامداد شما فرستد و شما ایشان را همراه
من جنگ کنید همه جا فتوحات نمایان نمایند و اسیر شوند و حال شما در استرداد ایشان عذر آورید موزخ گوید چون ناپلیون
یقین نمود که این اخبار چون بامپراطور روس رسد آتش فتنه مشتعل گردد دیگر فرصت فوت نکرده احکام صادر نمود که عموم اهل
مملکت مستحضر شوند و بدولت انگلیس و نمسا نوشت که چون شما در دوستی امپراطور روس خلاف نمودید بر ذمه لازم است
که کار مردانه کنم و این ده هزار نفر را بدون اینکه عوض بگیرم و یا فدیه بخواهم بدولت روس تسلیم کنم فی الحال حکم داد که جمیع
سرداران و سرکردگان روس را از مجلس بیرون آورده شمشیر نشان و ملبوس موافق قانون نظام مرحمت فرموده با ایشان
تفنگ و شمشیر از کارخانه های فرانسه عنایت نموده و یکی از سرداران روس امر نمود که مشق و تعلیم ایشان آن قدم ...
کیفیت را بامپراطور روس اظهار داشت و او در جواب کونسل اول اظهار خوشنودی خاطر خود را بیان نموده بخلاف نوشته جات
سابق مرقوم داشت که من در صدد آن نیستم که مقام تحقیق حق مردم برآیم و سؤال کنم که مردم بنده اند یا آزاد و یا پادشاه
داشته باشند یا اطاعت جمهوریه نمایند در هر مملکت بهر وضع رای اهل آن مملکت قرار گیرد و حکومت جمعه خود قرار دهند
مطبوع و مقبول خواهد شد ولاکن هر اوقات در هر طرف و هر قوم کسی را به بینم که آرزوی شوره و تدبیر و حکمرانی می کند قلب من
بی اختیار طالب دوستی او است بنابراین بشما نوشتیم و شما را مستحضر مینمایم که دولت انگلیس بر فصلی از فصول قانون اهل
خود را بنده بهره قوت بحری متوقع مینماید و تاکنون که شنیدم اول است ملاحظه میکنید و در هر حال نفع خود را از نفع دوست مقدم
میدارد بنابراین از دوستی دولت مزبور اگر او هم رساند نخواهم هم با شما متفق شده دولت مزبور را از اینگونه خلاف
ورزی منع نمایم موزخ گوید بعد از آن جنرال سپرنت (?) را بسفارت فرانسه مامور نمود و نیز کونسل اول فرستاده در اواخر
سال ۱۸۰۰ (?) عیسوی مطابق سال ۱۲۱۵ (?) هجری سفیر مزبور وارد گردید کونسل اول از اظهار مطلب او دریافت که تزریم (?)
او بنشانه رسیده و در ساعت ده هزار صاحب منصبان را با سرداران و صاحب منصبان با رخت نظام و اسلحه تسلیم ایلچی
مزبور نموده روانه مملکت روس ساخت و انها بهر جا که رسیده مراتب غریب نوازی و جوانمردی کونسل اول را اظهار میکرد
نمودند و از ان زمان دوستی در ما بین امپراطور روس و کونسل اول روز بروز استحکام یافت و ناپلیون کسی بود که در این
باب از امپراطور روس پیش جست و او از تقیه جرئت و ادب خود نساز و چندان نگذشت که در دیوان خاص روس
تسلط تمام یافته از طرف کارگذاران آن دولت علامات دشمنی نسبت بدولت انگلیس آشکارا کرد و امپراطور روس
حکم داد لارد و وارث مختار دولت انگلیس بود از پای تخت او بیرون کردند و مجموع کشتیهای انگلیس که در بندرات
روس بودند گرفتند و لشکر روس را حکم نمود که داخل ولایت جنادرش (?) شدند و همه قرالات فرنگستان نوشت که اگر
بر دشمنی دولت انگلیس اقدام نکنند خود به تنهایی با لشکر روس بدون اعانت دیگری با هر یک از آنها جدا جدا جنگ خواهم

کرد و این طرف کونسل اول فکر انجام خیالات قبل که در باب معمور ساختن انگلیس نموده بود افتاده بر این صدد برآمد که
لشکر از خشکی تعیین نماید که ولایات هند شرقی را که در تحت اختیار انگلیس بود بحیطهٔ تصرف آورد مورخ گوید معارضین این حال
هواخواهان جمهوریه و سلسلهٔ بوربان در این فکر بودند که بوسیله از وسایل کونسل اول را از میان بردارند لهذا چندین
دفعه در عرض راه عمارت تُل میان را از ل رامحرک شدند که از میان خارستان او را به سلاح که صلاح دانند از میان
بردارند فوت بخت او سرمه بلا با بود هیچیک کارگر نشد و از آنجمله اوطاق خلوت کونسل اول را شاکرد نجاری از شهر
فرستاده تعمیر نماید و قتیکه تعمیر تمام شد اوطاق را فرش نمودند قبل از آنکه کونسل اول داخل اوطاق شود یکی از خدمت ملاحظه
آنکه همه چیز اوطاق جابجا است داخل اوطاق شد بعد از ملاحظه دید در میان صندوقچه تحریر کونسل اول یکدانه قوطی
انفیه دان او گذاشته اول چنان دانست که کونسل خود گذاشته است چونکه ملاحظه بسرفت معاندین رشوه داده اسباب
ضرر وجود کونسل اول نموده اند قوطی را برداشته انفیه را وارسی نمود معلوم شد که سم داخل آن نموده اند مجملا در آن روزها
کونسل اول در خیال بود که روده تر از عمارت لغز نرق بعمارت تولیری نقل مکان نماید لاکن نمیخواست کاری کند که مردم را
از این خیال که چرا بعمارت شاهی میرود بازدارد و چند تدبیر برای جذب قلوب مردم نموده بود از آنجمله یکی این بود که دو
روز قبل از آنکه بعمارت شاهی رود جشن برپا نموده و در آن روز قرار داد که بیست و دو بیدق را که در دعوای ابوکر از لشکر روم
بدست آورده بود با اساس تمام به معبد مریخ که یکی از عجایب خانهای شهر پاریس است و در آنجا تسلیم متحفظ نمایند که در میان
غنایم و فتوحات سلاطین سلف گذاشته شود و از اتفاقات در آن روز خبر مرگ جنرال واشنقتان از ینگی دنیا رسیده و این
معنی را از حسن اتفاق دانسته اسباب تعزیه او را علاوه بر شکوه جشن مزبور نموده حکم داد که مجموع اهل نظام سیاه
بر بازو بسته و شال سیاه از بیدقهای نظام آویخته و بر آلات موسیقی هر فوج رنگ مشکی افزوده کنند چون جنرال مزبور
در ینگی دنیا اساس جمهوریه و آزادی بنا نهاده و برخلاف سلطنت و پادشاهی اوضاع فراهم آورده بود و مردم خیال میکردند
که ناپلیون همیشه اوقات در استقرار جمهوریه است بانجمله روز جشن بیدقهای را با اساس تعزیه جنرال واشنقتان
پیش انداخته نظام سواره و پیاده را بجانب شکوه که در لباس و اسلحه داشتند با بیدقهای موسیقی و خود نیز با انواع بزرگان
سوار شده بمعبد مریخ رفته و از همه جا که میگذشتند گروه گروه مرد و زن تماشا ایستاده و آواز ناپلیون ماند باد
باسمان بلند میشد و در معبد مزبور بیدقها را بوزیر جنگ تحویل داده خطبه تعزیت و تهنیت خوانده شد و در هر دو خطبه تعریف
کونسل اول و حمایت او در دولت جمهوریه منظوم گردیده و در هر فقره از حضار مجلس آواز مرحبا و آفرین و کونسل زنده باد گوئی
در روز دیگر میرسید مورخ گوید بعد از آنکه از انجام جهت کرده ام فرمود هر چه آواز تحسین مردم بلندتر میشود همان قدر بسیر
سلطنت نزدیکتر میشویم و از جمله اتفاقات در آن ایام این بود که ناپلیون همشیره خود را که کالائین نام بود به مراد نام که در آن

اوقات

اوقات از دوستان او بود عقد و ازدواج در اول حال ترقی بسیار کرد و ناپلیون او را دوست میداشت و خدمات او
در نظرش جلوه کرده بود هر وقت هیئت نفر صالدات با او بجنگ میفرستاد چنان میدانست که هزار نفر فرستاده است
لکن در یکجا آثار جبن او ظاهر شده بود و از این جهت او را از نظر التفات انداخت تفصیل این حال آنکه او قاتیکه ناپلیون
بتسخیر ایطالیا مأمور گشت او را بمنصب نایب سرداری داد و وقتیکه داخل ایطالیا شدند جنرال وارمسیر را که از جنرالهای
نمسا بود با بیست و پنج هزار نفر محبوس ساخته در شهر منتوا محصور شد جنرال مولش با چهار هزار نفر در کمین او که اشتکی
هر وقت بهوم و شبیخون با جمله از شهر بیرون آید با او جنگ کنند از اتفاق در یکی از حملهها مراد مزبور را حکم داد که با یکفوج سوار
او برود چون فوج مزبور اندک کم کار بودند مراد متوقف شده در اجرای حکم غفلت ورزید و بعد از ساعتی نتیجه اکرده بود از خوف
او در اول کار با ناپلیون کم التفات گردید و چون قبل از آن فتحی که در ایطالیا اتفاق افتاد در اول جنگی که ناپلیون از رده
گرفته بود همراه او بپاریس فرستاده در آن روزها با حرم ناپلیون همشیره مقبوله او را دیده اظهار محبت از طرفین ظاهر گشت در آن
اوقات فرزند شاهزاده خانم ستنه گرویش و صلت انجو به را طلب میکرد بعد از آنکه ناپلیون از او کم التفات شد او را
بجنرال بی سپرد که در میان افواج خدمت نماید و وقتیکه ناپلیون از ایطالیا بمصر رفت چون حرم او خاطر او را میخواست
از در جنگ نجات خواهش نمود که او را در میان فوج مهندسین منصب سرهنگی داده در خدمت ناپلیون بمصر رفت و در آن
راه مصر ناپلیون با او حرف نمیزد تا آنکه مراد در یک سر خیل ملوکین بهابی آشوب که گذشت مراد را انتقال او فرستاد
چندین خدمات از او ظاهر گشت که مجموع حضوری و توفیق را از صفحهٔ احوال خود در ساخت ناپلیون تقصیرات گذشته
او را فراموش نموده با او بسر التفات آمد چون از مصر مراجعت کرد و او را با فرانس آورده روزیکه صاحب دولتخانه را بخود
مجبور کند افواج خاصه را با او سپرده و در آن روز و شب خدمات نمایان از او بظهور رسید تا آنکه ناپلیون افواج خاصه
دولتخانه رکاب را با او سپرده قراولی خود و سایر وزرای دیوانخانه را با او تفویض کرد چون خاندان ناپلیون با حرم او
جوسفاین عداوت بهم رسانده خواهش کاری کنند که کونسل اول از دول سیر شود و او نمیخواست در هر جا دوست و طرفدار
جهت خود پیدا کند و چون از تقسیم با مراد دوستی داشت خواست او را در پیش کونسل اول آورد اول کسیکه حرف وصلت
او را با همشیره ناپلیون بمیان آورد جوسفاین بود و جنرال مراد با اشاره او نزد مستر کالات رفت و با او مصلحت کرد او
در جواب گفت خود بدون اینکه شوهر جدی کنی نزد کونسل اول برو و این مطلب را بگو مراد و اقرار دستور العمل او خدمت کونسل
اول رفته استدعای مطلب خود را نمود کونسل اول فرمود که فکری در این باب میکنم و حرم او اصرار کرد که رضای او حاصل
و اذن فرمود که او پسر کاملداری است و حال که باین مرتبه بخت بمن یاری کرده نمیتوانم همشیره خود را با او دهم و خون خود را
مخلوط بخون او نمایم از این گذشته تعجیل در کار نباید کرد مورخ گوید من نیز با او بخون جوسفاین متفق بودم با او رساندم که مرا محبت

طرفین بسیار محکم است یعنی پسر و دختر برای یکدیگر با اختیار می باشند و معطل رضای شما هستند بعد از آنکه بسیار اصرار
کردیم راضی شده چنین زن و بعادت معهود خدمت کونسل اول رفته بار استمزاج نمودم فرمودند بسیار نیکست اما
حسن و کرم هم بخیال من رسیده که دیگر خیر خواهان پادشاه سابق این خیال نخواهند کرد که من با خانه‌های بزرگ وصلت
کردم برای اینکه قوت بهم رسانم و بسبب وصلت با اینها در بزرگی ثابت شوم مراد و مردیست تجربه کار و من خود باعث
ترقی او شده‌ام و کسی را ندارم هرجا باشم با من خواهد بود مورخ گوید در آن اوقات کونسل اول چه نقد نداشت بقدر
دو هزار تومان خرج عروسی همشیره خود داد و گردن بند مرصع قیمتی که مال جوسفاین بود از او گرفت و بهمشیره خود بخشید
کرد جوسفاین که گردن بند مزبور را دوست میداشت از آن عمل بی‌حوصله گشته بهم رسانید خواست عوض آن را درست کند
شنیده بود که مستر فان بربیر جواهر فروش جواهرات مرغوب آل کمن مرآه انطوانیت را خریده است او را احضار کرد و جواهرات
مزبور را ملاحظه نموده و دید یک گردن بند بسیار نیکی از آنها بعمل می‌آید که هشت هزار تومان قیمت دارد و جوسفاین القدر
وجه نداشت مطلب را بوزیر جنگ اظهار نمود وزیر جنگ بعد از اندک تاملی قرار داد و فرمود که مقرری شفاخانه‌های عساکر
ایطالیا از بابت دوا و سایر ضروریات با ارباب مقاطعه کار سازی شود لهذا مجموع ارباب مقاطعه شفاخانه‌ها را
احضار نموده خواه و طلب ایشان را تمام و کمال مهسازی داشت و ایشان مبلغ هشت هزار تومان بوزیر جنگ تسلیم نمودند
موصی الیه این تنخواه را بالتمام بتاجری که جواهر فروخته بود مهسازی داشت و جواهرات او را جهت جوسفاین خریداری
نمود جوسفاین بعد از آنکه گردن بند را ساخت متفکر شد که چگونه او را بیاویزد و بحضور کونسل اول برود و حال آنکه او
مجموع جواهرات حرم خود را ملاحظه فرموده از این جهت چهارده روز در صندوقخانه جواهر خود نگاه داشته جرات نکرد بیرون
آورد آخر الامر خودپرستی بر هوشمندی و دقایق آمد مورخ گوید بمن فرمود که فردا مجلس بزرگی در خدمت ناپلیون خواهد بود
و من خود را بجواهرات آراسته حاضر شوم ناپلیون بمحض ملاحظه سؤال خواهد نمود که جواهرات را از کجا گرفته من عرض میکنم که قدیم
داشتم از شما توقع دارم که مصدق قول من باشید از اتفاقات بدان سیاق که جوسفاین تقریر کرده بود اتفاق افتاد
و همینکه کونسل اول جواهرات را ملاحظه نمود فرمود این جواهرات از کجاست که زینت خود نموده و بدان واسطه مطبوع و مقبول
شده جواب داد که بجان عزیزت حال مدتیست این جواهرات نزد من است و شما چند دفعه دیده‌اید همان جواهراتست که
کارگذاران جمهوریه از راه تملق داده‌اند و چنین میدانم که بورین نیز دیده باشد کونسل اول فرمود که شما این جواهرات را
دیده بودید عرض کردم چنان در خاطر دارم که دیده باشم چون جواب من از روی صدق بود و جواهرات را جوسفاین
بمن نشان داده و کارگذاران جمهوریه هم گردن بندی گران بها باو داده بودند کونسل اول حرف من و قول او را صحیح
گشته عذرخواهی نمود مجملاً اینکه کونسل اول تمامی خیالش مراد اجلال آورده و همشیره خود را باو عقد بست اما هرگاه مراد از آن

نکرده بود و سلطنت بنپل رسیده و هرگاه سلطنت رسیده بود مراد برسیده منکشف میشد توضیح این مقال آنکه پس از آنکه کونسل
اول امپراطور فرانس گردید سلطنت بنپل امرا در غیاب فرمود وقتی که مراد از تمام اختیار انجار القبضه اگر گرفت قانون
نامه تازه نوشته علاوه بر قانون سابق انجا نمود که فصل قانون نامه مزبور این است که هرگاه بدون حکم امپراطور خود او هم
وارد خاک این ولایت شود باید او را گرفته سر او را از تن جدا سازند در آن اوقات که امپراطور مسکو تشریف فرما شده
و از آنجا فرار امر جهت و سلاطین اجماع کرده او را ناچار نمودند که خود را از امپراطوری فرانس استعفا و بحکومت جزیره
البه مشغول شده بعد از چندی نقض عهد نموده بیرون آمده مراد از بنپل امداد او بیرون رفت چون خواست دوباره فرانس همت
به بنپل نامه به بنده بیدرنگ که یکی از بندرات بنپل است او را گرفته حکم مجدد و دولت را از او خواسته‌اند چون حکم بنداشت
مراد او را برسید بالجمله قبل از آنکه کونسل اول بعمارت شاهی برود جاسوسان تعیین نمود که اخبارات هرجا را جمع نموده با هم
کنند و هر شب برای او حاضر شود و دو نفر از معتبرین خدام دولت مباشر این عمل شده بودند هر یک بی استحضار دیگر
کار میکرد و هر یک از آنها مباشر چند داشته اگرچه مکرر عرض کردم که در این عمل مردمان خاطر جمع لازم است فرمود که
تشخیص ایشان و قول ایشان با من است و چندین مواد امر را او شبهه نموده عاقبت یکی از خیلان الطائفه جواب بود
که ناپلیون بسیار باو اعتماد داشت روزی اخبار نامه او را حسب الحکم کونسل اول بود نزد من آورده وقتی که ملاحظه کردم
دیدم که نوشته مستر بورین مجوز خاص ناپلیون است و دیشب در فلان مهمانخانه با جمعی در مقام صحبت بوده و از صحبت ایشان خیانت
مستفاد گشت که ناپلیون اراده پادشاهی دارد صبح زود جوهانات نزد من آمده باو گفتم اخبار نامه را خوانده گفت بلی
گفتم این اسناد که بمن داده‌اند محض افتراست من شب گذشته خدمت ناپلیون بودم و تمام ساعت از نصف شب
فرمایش بمن میفرمود و او حرف مرا قبول نکرده گفت من اعتبار بمباشر خود دارم چون مرا لازم بود مجموع نوشتجات را
که مدت من میرسید بنظر کونسل اول میرسانم از خواب که بیدار شد نوشتجات را باو و طاق خلوت برده بالای
تخت بحر گذاشته کونسل اول همه را ملاحظه فرموده چون بفقره من رسید فرمود این اخبار نامه را خوانده عرض کرد
بجوهانات گفتم که این فقره دروغ است قبول نکرد کونسل اول متغیر شده حکم باحضار جوهانات داده بعد از حضور در مقام
مواخذه فرمود من گفتم اخبارات صحیح در نوشتجات مرقوم داریم اینکه دروغ جوهانات هرچه خواست عذر
بگوید قبول ننمود فرمود برو مباشرین را اخراج کن بعد از آن فرمود که قسطنطین بجهت آنکه از اوضاع آگاهی هم رسانند
چند نفر از کسان معتبر خود را انتخاب کرده از ایشان مستغنی نمود و از ایشان مطمئن شده که مطلقاً رشوه خلاف نکنند
و انهار چشم سلاطین نام نهاد این مقوله اشخاص باید بسیار امین باشند مجملاً بسیار تاکید نمود که هرچه در خارج بتو
معلوم شود زود بمن اعلام دار مورخ گوید در آن اوقات کونسل اول در باب نفاذ امر و جریان حکم خود زیاده

از خدمت دست از اوطاق خلوت هرچه از زبان وی و قسم او جاری میگشت در ساعت بان عشق که گفته باشد شده بود
در میان خلق نافذ بود و چون در مملکت فرنس دو فرقه مختلف بودند که قوی و تمکنت دار بودند یکی خواهان سلسله
بوربان دیگی کسی که روش مقدم را گشته بودند ناپلیون میخواست تدبیری کند که این دو فرقه بر طرف شوند
تدبیر رفع مفسدین اول این بود که سه نفر کونسل برای دولت جمهوریه تعیین ساخت و خود را کونسل اول قرار داد و بعد از آن
باین خیال افتاد که لوازم شغل مزبور را بکار برد و گاهگاهی در مقام صحبت از کلام او مفهوم میگشت که کونسل اول
بودن سببش این است که مقدمات سلطنت او فراهم آید چنانچه بر دور اساسی فراهم آورد که مردم با وجود
اینکه نفرت از پادشاه داشتند عموما اقرار کردند که عمارت تقریر و صحت اساس کونسل را اندازد و باید بعمارت
تولیری رود و قسمیکه از مردم مطمئن خاطر گشت روزی معین کرد که با وضع جشن نقل مکان بعمارت مزبور کند مورخ
گوید در آن روز صبح زود نزد کونسل اول رفتم که دیدم سخت در خواب است چون بمن فرموده بود که چنین روزها
که از عمل خوف داشت التماس بمن کرده بود که او را زود بیدار نکنم گذشتم ساعت دیگر که داخل اوطاق شدم بیدار شد
بمن فرمود آخر الامر شمس امروز بعمارت شاهی خواهد شد من از شما زیاده تر زحمت دارم باید خود را نظر تماشای مردم
نمایم و با سپاه و نظام و ازدحام مایم شما با چه سخاین بدانجا روید و لوازم زینت و آرایش با اوطاقها و ایوانها و دیگر جاها
رسید چون من بانجا رسیدم از اسب پیاده شوم زود در اوطاق خلوت داخل باشید خود یکساعت بعد از ظهر سوار
کالسکه شده با جلال تمام روانه شد فوج خاصه و مجموع بزرگان دیوان دفتر و توابع ایشان و کونسلان و وزرا
سوار کالسکه ها شده شش اسب سفید بکالسکه کونسل اول بسته بود و این اسبها را امپراطور نمسا بعد از مصالحه کمپو فورمیو
برای او فرستاده بود و در آن روز شمشیر مرصعی که امپراطور نمسا باو داده بود بر کمر بسته در عرض راه نظام سواره و پیاده
دو صف ایستاده کونسل اول با اساس و جمعیت از میان ایشان میگذشت و آواز مرحبا و تحسین و صدای کونسل
اول زنده باد از مردم بلند میشد بدین طریق بدر عمارت رسید در دو پهلوی دروازه قراولخانها ساخته بودند در بالای
طاق هر یک این عبارت را مرقوم بود که در دهم شهر اقست سنه ۱۸۰۲ عیسوی اساس پادشاهی فرنس از صفحه مملکت برداشته شد
و بعد از این پادشاه برقرار نخواهد شد هرکس آنرا ملاحظه مینمود خیال میکرد که الان سلطنت برپا شده کونسل اول
چون بدروازه رسید از کالسکه فرود آمده سوار اسب شده بملاحظه نظام شتافت و اوطاقها و غرفهای عمارت
جمعی از خاتونهای معتبر تماشا مینمودند گذشت ازدحام بمرتبه بود که جهت یکجای زانو مبلغ خطیر میدادند که اوضاع را
ملاحظه نمایند صدای نغمات موسیقی و آواز توصیف و تحسین مردم و افراد نظام باسمان میرفت کونسل اول مجموع
صفوف نظام را سیر کرده بچرب زبانی همه را نوازش نموده در ایوان دروازه ایستاده تمامی نظام از سلام او

گذرنده

گذشتند چون بیرقهای افواج را که در دعوی ایطالیا زخم گلوله برداشته و از دو بار و طاوه دشمن سپاهی برجا داشتهاند
عارض شده از حضور میگذرانیدند کلاه برداشته تعظیم مینمود و هر بزرگ که اینگونه احترام از آن بیرق می نمود قانون
این بود که حضار باید باواز بلند تعریف و تحسین از او بجا آورند چون سلام نظام با تمام رسید داخل عمارت گشت
و باوطاق خلوت رفت چون آن دو کونسلان دوم و سیوم از منصب خود استعفا کرده بودند بعوض ایشان
خابال لم بیر و خابال لبرون برقرار شده و وزیر دول خارجه هم بسبب تدبیرات ناپلیون استعفا کرده بود دیده وقتیکه
کونسل اول داخل اوطاق شده بود بیرون خلوت کرده من نیز حاضر بودم و وزیر دول خارجه عرض کرد که چون شما
تکالیف کفالت این منصب عظیم را بعهده من واگذارده اید قسم یاد میکنم که مطلقا خیانت نکنم و این اطمینان
که بمن داده اید خلاف آن از من ظاهر نشود لاکن این چند فقره عرض را از من قبول فرمایید اولا قرار و مدار من با شما باشد
و دیگری مداخلت ننماید باید در ونس احکام نیکو جاری کرده باید در اعمال و احکام حکومت مواحدت باشد
شما کونسل اول هستید کونسل اول باید باعتبار مجموع امورات که متعلق مملکت داری است تعرضه اقتدار خود کنند
و در تمامی ارباب مناصب مسلط باشند و وزیر امور داخله و وزیر امور خارجه و وزیر حساب و وزیر صلح و وزیر جنگ
و وزیر مخارج و وزیر نظام و وزیر خزانه و وزیر چاپارخانه و وزیر ضبط و ربط امور وغیره بخصوص ارباب مناصب عظیم
که مباشر امور جزوی و ناظم امور کلی میباشند لازم است که کار هر یک را جدا جدا شما دانسته باشید و در کار دیگر که نیز
منظم میباشد یکی مباشر امور بعد الصلح و دیگری وارسی مخارج مملکه هرگاه گستاخی مرا قبول فرمایید یکی را کونسل دوم و دیگری
کونسل سیوم محول فرمایید که ایشان هم مشغول کار شوند و همه مطیع شما باشند هم ایشان خرسند میشوند و هم منصب بمملکت
که فکر با دقت مخالفت شما نمایند اگر بدین طریق قرار دادید مجموع اجزا بعد حکومت در دست شما خواهد بود
مورخ گوید چون این مشورت با تدبیرات ناپلیون موافق بود با میل استماع نموده و بعد از آن وزیر دول خارجه مرخص شد
و رفت بمن فرمود شما درست فهمیدید که او چه نصیحت میکند او بسیار مرد با تمکین است هرچه گفت من شب و روز در
استقرار آن مقرارم الان در میان دو فرقه واقع شده ام با یکی را قوت دهم آن دیگری را استاصل نمیتوانم نمود یک روز
گفت که هرگاه شما بوضع حکومت تازه متمسک نشوید و تقویت نکنید دیگران اولاد پادشاه سابق را تقویت نموده
شما را مقتول و خانه را خراب خواهند ساخت و دیگر آنکه گفت که اگر شما بر کارها بیک یکی من در نظر دارم قوت نرسید رؤسای
جمهوریه تسلط پیدا کرده یک یکی خیرخواهان سلطان میباشند پامال خواهند نمود خلاصه فرد مجموع مباشرین و وزراء
بخدمت کونسل اول آمده و هر یک جداگانه صورت کارهای خود را از نظر او گذرانیدند و دو کونسل دیگر هم حاضر بوده
ناپلیون بر شهادی امورات وارسی نموده واحدی را یارای حرف زدن نداشت و در روز دیگر مجموع سفرا حاضر شدند

و نوشته جات خود را که بخط نظم دولت قلمی داشته بودند در حضور کونسل اول نهادند و او همه را برداشته بود زیر دول خارجه
داده و قیمتیکه بکلی از دیوانخانه کونسل مرخص شدند بقانون سلطان سابق بکلی باسلام با بوجو شغلهای بردند بدین
طریق قوانین سلطنت اندک اندک در آن عمارت ظاهر گشت و چیزهائیکه تعلق بسلطان داشت باو تعلق گرفت
از جمله چیزیکه ناپلیون در آن روز با پیش از همه طالب بود بخشش و عفو مردمان مقصر بود که میخواست باو مخصوص شود
چون بخشیدن جرم مردمان مقصر از حقوق سلاطین فرنگستان است باین معنی که تکفیر مقصر را چون از دیوانخانه
حکم سیاست داده اند سلطان محق است که از تقصیر او بگذرد و بدان جهت هر کس از کارگذاران که حکم سیاست
او صادر میکردید در استخلاص او فرج ناپلیون روی میداد میخواست او را شکرگذار و فدوی خود سازد و در این باب
از هر کس توسطی میکرد از او راضی میشد و بدین وسیله میخواست مرجع و ملجاء مردم باشد مگر برین منهج میرود که چون
دیدی یکی از کارگذاران دولت مایوس گشته واسطه امرا و میشود که من او را راضی و قبول خواهم کرد و هرگاه
آن شخص در حق من بیوفائی کند بخود بد کرده است مورخ گوید چون ناپلیون میخواست جنگ بزرگ و آثار عظیم که
از او صادر میشود باسم خود مشهور است و چه از جمله شهر پاریس که پای تخت بود شکوه و جلوه در آورد و اگر کوچه های
از تجدید نمود و چندین کوچه عریض بنا نهاد که هر یک دوازده ذرع داشت راه پیاده و سواره را بطور خاص
از سنگ فرش نمود و هر خانه که مانع از استقامت کوچها میشد خریداری کرده خراب نمود و محاذی یکدیگر در جایها
ساختند و در معبرهائیکه رودخانه بود معماران را برای ساختن پل مامور ساخت عمارت عالیه در مدرسه های نظام
و تعمیر خانهای قدیم را تعمیر کرده بر شکوه و زینت آنها افزود و از برای استراحت اهل مدارس هر چه ضرور بود مقرر داشت
و چندین عمارت عالیه متصل بیکدیگر ساخت که ایلچیان دول خارجه منزل کنند و سربازخانها و توپخانهای وسیع
بنا نهاد و تعلیم خانهای زمستانی و تابستانی ترتیب داده و اطاقها و تالارهای بسیار نیکو و خلوت خانهای بازینت
جهة شام و نهار صاحب منصبان نظام فراهم آورده کتابخانها ترتیب داده هر قسم کتاب نظام و تواریخ و نقشه
جمع نمود و هر نوع اسباب تعلیم و تعلم فراهم آورد و اقسام تدبیرات برای راحت مردم و وسعت امور تجارت و
و عبور اهل مملکت بکار برده مورخ گوید نه تنها در فرانس اینگونه بنا نهاد بلکه در ولایت بلجیم و حالند و پیمونت
و ایطالیا بسی بناهای عالی نهاد و پل رودخانه رین که شکسته بود بالتمامه خراب و در عوض پل بسیار محکمی ساخته
و شاهراه عظیمی در سامپ ستند و منتیر بنا کرد که در عرض راه هر جا باطلاق بود دیگر کرده جنگل را بالتمام قطع و چند جبل را
سوراخ نمودند و چندین رودخانه را پل و چندین دره را پر کردند تا اینکه راه مذکور صاف شد منظور ناپلیون
این بود که کارهای عالم طبیعت را از قبیل کوه و جنگل و سایر موانع مملکت مثل بنی آدم در مخاصمت نگذارد که مانع

از مقصود

از مقصود و عزم او باشد چنانچه روزی از راه جوت پل چم میرفت از قضا در جوت کوچک کنار آب رودخانه
مینوس زمان قلیلی معطل شد و از این اندک معطلی دلتنگ شد فورا حکم بوزیر امور داخله نوشت که پل بسیار محکم
باید در بالای رود مینوس بنا کنند که جوت کوچک و جوت بزرگ بسبب پل مزبور متصل شوند و باید تا حرکت اردو
در سال آینده پل مزبور تمام شود و در همان زمان پل مزبور باتمام رسید در باب فرنس و حالند راه بسیار وسیعی بنا نهاد و
باغ بنا نهاد که بسبب آن مجموع جلگه‌ها و پستیهای خطرناک جنگل بیابان محو و باطل گردید و همچنین از جبل سنیس
که در هر فصل بدترین معابر بود بطوری خوب ساخت که در هر فصول اربعه مانند راههای باغ و چمن که تفرجگاه جوانان
فرنگستان است دلپذیر کرده و همچنین از قله کوه سمپلان که از جبال الپ است و قلههای کوه و در سر راه مزبور اتفاق
افتاده معبری ساخت که آن قله‌ها پست شد و بسبب ساختن راه مزبور جبال الپ در رهگذر ناپلیون سهل
و آسان شد مورخ گوید چون لویث چهاردهم که پادشاه فرانس بود طرق جبال پیرنیز را که در ما بین
فرانس و حالند واقع است ساخت بعد از اتمام آن فرمود که حال کوههای پیرنیز معدوم شد و ناپلیون چون
راههای جبال الپ را ساخت محق بود که زیاده از پادشاه مزبور این عبارت را بیان کند که کوههای
الپ را که معظم کوههای فرنگستان است گویا موجود نبوده مورخ گوید در آن اوقات که کونسل اول
استقلال تام در منصب خود بهم رسانده مرتبه اعتبار من نیز در نزد او باین مرتبه بود که دستورالعمل امورات
مرا باین مضمون مرقوم داشت اول آنکه هر گونه مکاتبات که از خارج و داخل باسم کونسل اول مرقوم شود باید
بدست بوربن برسد و او بعد از ملاحظه همه را در اوطاق خلوت بگذارد و همچنین مسیو بوربن ماذون است که مطالب
نوشته جات را ملاحظه کند هر کدام بسیار عمده نیست خود از قول کونسل اول جواب بنویسد و باصحاب آن برساند
و آن سه وقت یکی وقتیکه از خواب بیدار میشود دیگری یکساعت قبل از شام خوردن و دیگری یکساعت بعد از نصف شب باید
باشد اخبار دفترخانه و اشکال بلاد و دفترخانه متعین باو باشد و دو نفر مترجم زبان نمسا و انگلیس و دو محرر ترجمه نویس
داشته باشد که هر روز اخبارات نمسا و انگلیس ترجمه نویسند کاغذ اخبار ایطالیا و سایر قرالات را مسیو بوربن
خود ملاحظه کند هر کدام قابل است حکم ترجمه نماید و بنظر کونسل اول برساند و هر کدام قابل نیست ترجمه نکند چهار دفتر
نگاه دارد دفتر اول هر چه خدمت و منصب در دولت است بنویسد و در دوم اسامی اشخاصیکه بان خدمت و منصب
منصوب میشود بنویسد و در سیوم اسامی کسانیکه در خارج مملکت مامورند ثبت نماید و در چهارم مجموع محصلین و
تحویلداران و مباشرین بزرگ از قبیل مستوفیان و وزرای دولت که دخل جمع آوری وجوهات میشوند مرقوم دارد
و اسامی اشخاصیکه کونسل اول در هر ولایت و هر ملوک و دفترخانه و دیوانخانه جهة شغل معین میکند ثبت کند و آن

کتابچه بخط خود نوشته باشد و مخفی نگاه دارد و هرچه مخارج مخفیه دولت از هر قسم و هر بابت دست یابد همه را در کتابچه بخط
خود تحریر کند و چنان مخفی دارد که احدی اطلاع بهم رساند مورخ گوید باین طریق مرا در زیر بار عهد اعتبار و امانت خود
گذاشته بود که شب و روز مشغول بودم و مضطرب بودم که مبادا کسی ره برد و دستی او بی ببرد هرگز از رای من و صحبت
نبود که مخارج روم هرگاه در ماهی یک دفعه باذن او مهمانی میرفتم باید وقت غذا خوردن بروم و سه ساعت از شب گذشته
که وقت فراموشی او بود در اوطاق خلوت حاضر باشم از آن وقت که خبردار بوده و کونسل اول شده و باینطور طوری رسید مرکز
موجب مستمری برقراری نداشتم لاکن هرچه خرج میکردم از وجوهات مخفیه او بود که مطلق حساب از من نمیخواست گاهی
از جهت وراثت که در صدد فرجه او بود بخاطرش میرسید انعام را من میداد که از خزانه بگیر و خرج کن که دفعه اتفاق افتاد
که برای سیصد هزار فرنک از بابت تعارف مردم بمن مرحمت فرموده و در مجموع مدرسه ها و تعلیم خانه ها وضع تعلیم و ترتیب را
خود دستور العمل میداد و خود بدیدن ایشان میرفت و با جوانان گفتگو میکرد روزی بمدرسه پرتینی تشریف برد و من نیز در آن
همراه او بودم بقدر یکساعت در آنجا توقف کرد بعد از آنکه مراجعت کرد بمن فرمود امروز در میان جوانان مدرسه را خود دوایی کردم
با وجود آن شغلی که دارم در خاطرم نمیباشد که جواب زحمه و ما آدم محجوب او طاقتهای نشستن در جست جواب بدها کول
و جلوس انها را دیدم هرچه ضرور بود حکم کردم با مقصد آینده درست کنند و مدد و اوراق زیرا امور و جمله گفتم اسامی کسانیکه
سئوال و جواب با ایشان کردم بنویسید که انعام و تعارف جبهه انها بفرستم از قرار خواهش علم مدرسه هشت نفر از متعلمین را
مستمری دادم و سه نفر ایشان را نزد وزیر دول خارجه فرستادم که در دفتر او مشغول شده ترتیب حاصل نمایند مورخ گوید وقتیکه
کونسل اول بمدرسه مزبوره رفته بود یکی از جوانان مدرسه را فرموده بود که سعی کن و در درس و تحصیل خود ترقی کن که بعد از شش ماه
منصبی در میان نظام بتو خواهم داد بعد از شش ماه جوان مزبور شرحی نوشته نزد کونسل اول فرستاد که چون شما وعده
فرموده بودید سعی کن در درس و تحصیل خود ترقی کن که بعد از شش ماه منصبی در میان نظام بتو خواهم داد حال منصبی در میان نظام بهم(?)
حال چون پایه را یافته ام و اوصاف پدر خود را اخذ کرده ام و شش ماه گذشت جواب مراسله او غفلت شده رسید دوباره شرح
نوشت که چون شما وعده فرموده بودید که بعد از شش ماه مرا در میان نظام منصب دهید حال شش ماه از وعده شما گذشته من عهد خود
و فرمایش شما وفا کرده و شما عهد خود وفا نکردید سهل است جواب عریضه مرا هم نداده وقتی که این عریضه دوم شما میرسد که
من از دنیا رفته ام چرا که دیگر حکم این نوع دولت که رئیس و سرخیل آن دروغگو باشد و خلف وعده نماید زنده ماندن من ننگ
عظیمی است مورخ گوید بعد از آنکه آن جوان عریضه را فرستاده طپانچه خود را پر کرده و با وطاق خوابگاه خود رفته و خود را
بقتل رسانید چند روز بعد از آن معلوم شد که حکم منصب آن جوان را ناپلیون در همان روز وعده داده و او فراموش کرده
لاکن در دفتر وزیر جنگ امضای آن تاخیر یافته و در همان روز که آن جوان خود را مقتول ساخت حکم منصب سرهنگ(?)

فوج رسید

فوج رسیده و از این معنی ناپلیون بسیار متاثر شده بمن فرمود هنوز دفتر ارکان دولت صلاح پذیر نشده بار گرفتاری(?)
لازم است از آن روز که ناپلیون کونسل اول شد برای اوضاع معاشرت اهل مملکت چنین که از طرح تخت خدای(?) وقت
کشید که احسن اهتمام او ارواح تازه در ابدان موجود گشت هرکس از اهل فن در تحصیل علم و کسب هنر سعی میکرد
که از فیض خود بهتر شود در باب ترتیب و تعلیم و تعلم مردم را بشوق آورده بود چرا که از اول کار عموم اهل مملکت
وضع حکومت او را دانسته که هرکس سواد در علم نظام بهم رساند ترقی حاصل خواهد نمود و هرگاه ترتیب نیافته اند
برای او ترقی نخواهد بود و در آن روزها هرچه اتفاق می افتاد معین و منظور مطلب ناپلیون بود چنانکه کیفیت آنکه در آن
که در آن اوقات اختراع گردیده و در حقیقت باعث استخلاص اکثری از خلق شده بقدریکه مردم در حصبه(?) تلف شده بودند
آبله(?) بیاده و مضاعف از هلاکت نجات یافته مداوا حکیم که علاج مزبور را در ولایت فرنس مبتدا اول نمود ناپلیون
بسیار التفات در حق او بجا آورد مورخ گوید با وجود این همه مشغله که در نظم مملکت داشت در نظم و جمع آوری لشکر
دقیقه غفلت نمی نمود بخصوص در باب لشکر و سپاهیگری تجربت با ایطالیا مامور داردو افواج قراولان که در شهر بودند
نحوی عجب لباس و منش لشکری جلوه در آورد که جوانان ... از اعلا و ادنی و بزرگ و کوچک میل تمام بنوکری نظام کردند
چند فوج تازه از جوانان ترتیب کرده و چندین نفر از جوانان اولاده و جهاد بزرگان را بمدرسه های نظام که هریک علی ...
و همه ایشان را افواج داده و طلب تمام نهاده و مقرر داشت که این افواج را بخصوص لشکری که در دو مکان جمع کرده بود بمدرسه و ...
قرار داد که چون ایشان با ایطالیا سپرده ایمان در جای انها بمانند و اکثر بزرگان و بزرگزاده گان از که شوق و شعف داشته
متعلمین کل مدرسه ها سپرده و دستور العمل ... کل و تعلیم انها را فرمایش داد مقرر فرمود که هر که خانه او نزدیک است
که روز را در سمت کل مدرسه بدین پدر و مادر خود رفته و هرکه خانه اش دور باشد در هر ماهی یا در شش ماه یا در یکسال بخانه خود روند
در آن روز آن مجموع اهل مملکت بکوچ و اشتیاق ناپلیون در دولت او بهم رسانده که اکثر ایشانرا در شش ماه و یکسال بامتحان در آورده
در نظام میبود و هریک را در نظام پیاده و سواره و هندسه و توپخانه منصب ... و یک زاده که میدان که خدمت کنند بعد از آن
منصب بزرگ فایض شوند و افواج در طلب ... بتعلیم مشغول میبودند و لباس ایشانرا از اهمیت ... قرار داده و بسیار با شکوه
کرد مورخ گوید چون ... ناپلیون و عظم کارهای او در دول اهل مملکت درست نقش گرفته بود بار ... چگونه فعال او را
اشتهار و مشخص نموده و افراد نظام و ارطلب را کمتری لعب میدادند و کمتری ... ناپلیون بسیار راضی
کنار صحبت آنها ... بسیار متغیر بود و در صفحه اظهار رنجش مینمود و لاکن ... من ... فرح و شادی من ...
تعلیم ... که سالهای سال ... باقی خواهد ماند هرچه مردم بگویند جز دعا خواهد شد گوید هر کار سعی ناپلیون ...
میرسید هریک را بخصوصه منظور و مقصودی در نظر گرفته بود که از آن کارها باید مقصود او حاصل شود و ...

نمیدانست که منظور او چیست چون مقصود او بحصول پیوست مردم میدانستند که او چه در نظر گرفته چنانچه روزی
بمن قرار نمودند که چون جرأت من و فامیلم که مجموع اشخاصیکه در عزل و قتل پادشاه سابق متفق بوده اند حال
هر یک امیری میباشند یکدفعه از میان بردارم نخواهم امری روی دهد که همهٔ ایشان مستحضر شوند که من در باب
ایشان چه در نظر دارم فردا بعد از ملت خانه بزرگ خواهم رفت و ترجمه نام که امیر آنجاست و در عزل پادشاه
با اشرار متفق بوده متفصر تفصیلم خواهم داد و معزول خواهم نمود و تر انجمن نام را که بسیار حمایت از پادشاه سابق
نموده و الآن همان سبب معزول و گوشه نشین است در جای او نصب خواهم نمود و یقین دارم که بدخواهان پادشاه
و طالبان آزادی از من بدگوئی خواهند نمود مورخ گوید قرار و همان طور که تقریر کرد یکی را معزول و دیگری را در جای
او نصب نمود و شیوهٔ ناپلیون در عزل و نصب در باب مناصبت این بود که قبل از وقت تدبیر نموده و تدبیر
خود را می نوشت و حکم اظهار امر قوم و وزرا و مشخص مینمود و تا آن روز احدی مطلع نمود و معزولین و منصوبین مستحضر
نمی بودند در روز موعد احکام هر یک را منفرد فرستاده و مکرر منفرد نمود از هر کار و هر عمل و هر حکم بزرگ که قبل از آنکه بفعل آید
در خارج مطلع شوند تفکر از کنجیش و اسطه می اندیشند و کار را از عظم می اندازند اوقاتیکه در ایطالیا حکمت مینمود
چند نفر از صاحب منصبان نظام مسارا گرفته و اسیر نموده در فرانس محبوس بودند از آنجمله یکی جنرال ماک
بود در آن اوقات که ناپلیون شوق تمام در تدارک سفر ایطالیا بود جنرال ماک از حبس گریخت از این خبر
اندک متفکر شد از سبب آن سؤال کردم فرمود در بند فرار کردن آن شخص هیچ باری و احتیاط ندارم لاکن
از این عمل او چیز دیگر بخاطرم رسیده و در آن فکرم که همهٔ صاحب منصبان ایشان را بدون عوض و فدیه مرخص کنم
که بولایت خود بروند و قبل از آنکه عزم الولایت کنم ایشان در آنجا منتشر شوند چون از اوضاع و تدارک من
آگاه میباشند و از رعب و سطوت من متحیر خواهند گشت هم خایف و هم امیدوار میکردند در ساعت
فرمود حکم استخلاص ایشان را نوشته فرستادم بعد از آنکه اظهار رضشد موافق تدبیر او کاغذ اخبار رسید
مشحون از تعریف و توصیف ناپلیون بود

فصل چهاردهم در گذارشات لویس هیجدهم و حمایت کردن جوسفاین

این معنی بتجربه رسیده که هرگاه خبری که بدون ملاحظه بگذرد و اعتبار بر آن نشود هرچه بعد از آن روی دهد عمده و بزرگ
خواهد گشت و خبط خبری مبدل بغلط فاحش خواهد گردید شاهد این فقره حکایت مراوده فیمابین لویس هیجدهم
و ناپلیون است روزی مباشر مخفی که لویس داشت مراسله بخط خود بناپلیون رسانید که صاحب اظهار شما
هرچه باشد صفت اخلاق و مردانگی شما را زایل نخواهد فرمود اکنون شما مقام بسیار بلندی قبول نموده اید
از این عمل بسیار شاکر و ممنونم باید شما بهتر از همه کس بدانید که چه قدر تدبیر و وقت ضروریست که مملکت وسیع فرانس

و قوم مجیل و مکار او را محافظت فرماید اگر شما اینقدر سعی کنید که فرانس را از دشمنان خانگی محافظت کنید رضا و خاطر و
خوشنودی مرا بدست آورده اید و از شما شاد دارم که پادشاه مملکت را زود بانجا رسانید که نام و ننگ شما در صفحه روزگار
بماند یقین بدانید که اگر از مملکت خود آید وجود مثل شما شخصی در امورات سلطنت برای او لازم است مورخ گوید بعد از آنکه
مراسله بناپلیون رسید بسیار در تردید افتاد و وحشت او از نوشتن و ننوشتن جواب زیاده گردید چون هنوز ناپلیون در فکر
عظیم مبتلا بود از آنچه مراسله بر روی تخت تحریر ماند مدتی جواب او را ننوشت بعد از چندی مراسله دیگر از جانب پادشاه
مرقوم رسید که جنرال شما همه راست میدانید که من چه اعتماد بشما و کارهای شما دارم نمیخواهم روزی شود که نتوانم شما
محبت باطنی خود را اظهار کنم و از جفا و بیوفائی این دوستان و خیرخواهان که اطراف شما را گرفته اند شما را مستحضر دارم
تا بر شما و همهٔ اهل عالم معلوم شود که ارباب هنر نزد من چه مقام بلند دارند توقع دارم که شما اعتماد و قبول من کنید و بدانید
که من کمتر از اهل فرانس میباشم و رحم و مروت سرشت روح منست و انصاف عدالت سرنوشت حیات من شما از
روی عقل و تدبیر و جرأت و تسخیر کننده ایطالیا و مصر میباشید و کل اهل عالم را اعجاب شما اعتماد دارم توقع دارم
که شوکت بخود زده و انجز ابدی ترجیح ندهید و مرا زود بمملکت و سلطنت خود رسانید که من و شما باتفاق یکدیگر دارم
شوکت و شکوه مملکت را ثابت و برقرار داریم ناپلیون این مراسله را نیز تا دو ماه جواب ننوشت و غفلت او در جواب
مراسلات همه در میان مردم انداخت بخصوص زن و دختر زن او که میخواستند او پادشاه شود چرا که رمال بزن ناپلیون گفته
بود که شوهر تو پادشاه خواهد شد و شما با نوی فرانس میشوید لیکن شما زود از آن مقام تنزل خواهید کرد و از او دور خواهید
جهت طالب بودند که ناپلیون در انتقام بوده باشد بنابراین از ناپلیون التماس کردند که شما در جواب مراسله پادشاه
نویدی بدهید و سعی در کار او نمائید که بهتر از جنرال ماک که یکی از سرداران انگلیس بود و در باب چرل دوم سعی و اهتمام
نمود و او را بعد از کشته شدن چرل اول که پدر او بود در سریر سلطنت برقرار نمود و نام نیک در صفحه روزگار گذارید
و اصرار انها بحدی بود که ناپلیون بمن گفت که این شیطانها دیوانه شده اند و چنان میدانند که منهم مثل جنرال ماک خواهم
نمود و حال آنکه اینمعنی دور از خیالات من هست و نمیدانند که من فکر دیگر در باب استقرار حکومت مملکت فرانس
در نظر دارم که سلسلهٔ سابق قابلیت ندارد و یقین دارم که از غفلت من در جواب مراسله پادشاه همه در میان
مردم افتاده هست فوراً قلم برداشت و جواب مراسله را نگاشت که مراسله شما بمن رسید و از التفاتهای شما
بسیار خوش وقت شدم در باب مراجعت خود تان روشن که مرقوم شده بود معروض میدارم که شما هرگز خیال آمدن به
مملکت نکنید که اگر چنین فعل اتفاق افتد یقین بدانید که باید از روی صد هزار نعش گذشته بگذرید در این صورت بر شما
لازم هست که اینگونه خیالات را از دل بیرون کرده نفع خود را بر آرام اهل مملکت ترجیح ندهید که این نام نیک شما ابد الآباد

در تواریخ ممالک در صفحه روزگار باقی خواهد ماند من یکی از مصاحب سلسله شما آگاه میباشم و میدانم که بر شما و آباء
واجداد شما چه گذشته و هر وقت بشنوم که در گوشه گیری بر شما خوش میگذرد علت زیادتی خوشحالی من خواهد شد مورخ گوید
روزیکه ناپلیون از نظم کار خود فرح و سروری برای او حاصل بود در عمارت باغ تفرج مینمودیم در مقام صحبت فرمودند
آیا زن و دختر من باز حرفی در خصوص شاه فرنس با شما زده اند عرض کردم از روزیکه جواب مراسله شاه را فرستاده اید
دیگر حرفی نشنیده ام فرمودند گاهی شما نیز قبول اینها وقت میداده اید آیا از آمدن پادشاه به فرنس چه منفعت بشما خواهد
رسید مدیده اید که در عهد اینها احدی باستحقاق خود بجاه و مرتبه بلند نرسید و هیچکس را هنر و کمال بمنصب او نرسانید
بخواهم اینگونه آداب در دولت داری نشود قانونی گذاشته شود که مردم شوق بر هنر و علم و عمل نمایند و شوند بمال
دولت و وصل و نجابت خاطر جمع نشوند و قیمت علم و پایه هنر و مقام رشادت را بشناسند تا اینکه در هر باب
ترتیب و ترقی در مملکت حاصل شود مورخ گوید اندکی بفکر افتاد و ساکت شد بعد از آن فرمود معتبر بودن اجر اش خود را
حج کن و اوضاع گذشته مملکت را بنظر بیاور و خیال زمان آینده کن که با اهل مملکت و لشکر ترقی حاصل شود از جمله
کارهائیکه باعث تعریف و تحسین مردم میشود نیز کوچهای شهر و پلهای بازار و دکاکین و کاروانسرا و حمام و مساجد
و آثار و عبادتگاه عالی است همه که با نظام ساخته شود آبادی شهر و مدخل زیاده تر برخیزد و تعریف اهل مملکت در است
که صاحب سواد و صاحب هنر و صاحب غیرت باشند مورخ گوید بعد از آنکه ناپلیون صحبت را تمام کرد و دید من
جسارت کرده عرض نمودم که هرگز از سلسله بوربان که سلاطین سابق فرنس میباشند در این سواد و خیلی منفعتی
باهل مملکت نرسیده است و هیچکه شب و روز در خدمت شما مشغول میباشیم یقین کرده ام که چه قدر نفع از شما
بمملکت و اهل مملکت در بلند کردن اسم و آوازه اینها حاصل شده و همگی اهل مملکت شاکر و ممنون من خواهند بود
که عنان اختیار مادام الحیات در قبضه اقتدار شما باشد و لاکن فکر من و عرض اهل مملکت در این است که هرگاه شما
از دنیا رحلت نمائید وارث شما که خواهد شد و قوانین شما را در باب ملک داری که برقرار خواهد کرد و اولاد ندارید
و از این جان که حال از یقین کرده اند که اولاد برای شما نخواهد شد و خود دیگر فرموده اید که برادرهای من قابل مملکت داری
نیستند فکری بفرمائید که بعد از شما چه خواهد شد قدری متفکر شده فرمودند که من تخمین کرده ام اگر سی سال بعد از این عمر
کنم هرچه در باب مملکت داری در نظر گرفته ام بطوری تمام و دوام خواهم داد که قرنها بکند و خلل بارکان آن نرسد و لاکن
هرگاه قبل از اتمام اساس ملک داری بمیرم یقین دارم که برادران من قابلیت ندارند و هر سرداری ادعای جانشینی
مرا خواهند نمود و خونریزیها خواهند کرد عرض کردم چرا از حال لشکر این فقره شاده اید که چاره واقعه را قبل از وقوع کنید
و اساسی فراهم آورید که سلسله سلطنت منقرض نشود فرمودند شما چنین میدانید که آنی از این مرحله غافلم فی نیت چه قدر

موانع را سد ... من فرستاده هرگاه از سلسله پادشاه یا خود او را بیاورم برای این کار هشتاد هزار نفر که با همه اخراج بلد
هستند تکلیم رجعت خواهند کرد و چند هزار نفر از اهل ولایت پدر او را کشته اند و او را اخراج بلد کرده اند و مدت
دوازده سال است در قلع و قمع ایشان میکوشند بعد از آمدن او با هشتاد هزار مرد مرا هیچ بلا مبتلا خواهند کرد
شما تصور نمائید صد او هیچکس صد او چه قدر تفاوت دارد و قتیکه پدر او را کشته شد و او را اخراج بلد کردند کرورها
خسارت بمملکت رسید حال او و یا یکی از سلسله او را احضار کنم صحبت اذیت بکجا خواهد رسید عرض کردم که
پادشاه خود بشما نوشته است که در هر باب با شما متفق باشد در قوه دارید که هرچه صلاح مملکت است انعقاد
عهدنامه بگیرید و او را مجبور کنید که مادام الحیات شما از خلاف آنرا انجا آورد علاوه بر آن میتوانید که چهار
سال هم او را در انگلستان بگذارید و در این مدت چنین گونه قوانین که صلاح مملکت در آن باشد میتوانید
در مملکت متداول کنید که ابدا نتوانند خلاف آنها را بعمل آورد فرمودند که اینها همه مهمل است و قتیکه او بفرنس
آمد چنان خیال خواهد کرد که بر مملکت موروثی غلبه کرده و از غاصبین گرفته است هر طور که میخواهد با انفراد
با اهل مملکت رفتار خواهد نمود و در این صورت هرکس که نهایت حمق دارد او با شما اقوال او را قبول خواهد کرد
من تدبیر کار خود را کرده ام زیاده بر این گفتگو غلط است و دانسته ام که در این خصوص زن و دختر من شما را آزار
میدهند از آنها التماس کن و از قول من بآنها بگو که شما با زن هستید در فکر خود و سازی باشید و مرا بگذارید که هرچه
صلاح میدانم رفتار نمایم بالجمله در آن اوقات ناپلیون گفتگوی مصالحه با قرالهای فرنگستان بمیان آورده
بود و در نظر ارک بود که صدمه زیاد با ایطالیا وارد آورد و بنا بر این جنرال ماسینه را با لشکری گران قبل از وقت
مامور کرده که شهر جناوه را استحکام داده و باو سپرده بود که در هجوم و ولایت ایطالیا مسکن گرفته نگذارد
از لشکر ... آسیبی به آنجا رسد و از طرف امپراطور ... جنرال ... مامور کرده که شهر جناوه در آن طرف
و از حدود ایطالیا گذشته داخل خاک فرنس شود ناپلیون میگفت تا زمانیکه جنرال ماسینه در ایطالیا است
شهر جناوه مسخر نشده امیدوارم که دشمن خود را در صحرای ایطالیا که در چهار سال قبل محل فتوحات من بود
ملاقات کنم لهذا اهتمت باین گماشت که شهر ... که در سرحد فرنس و شوت واقع است لشکری فراهم آورده
که پشت بند لشکر ایطالیا شده باشد و در شهر ... چیزی که بکار لشکر آید وجود نداشت و لاکن ناپلیون
در قلیل مدت همه چیز در آنجا فراهم آورد که وقت ضرورت معطلی روی ندهد و قرار آذوقه و ادوات جنگ و ملبوس
زمستانی و تابستانی و سایر مایحتاج لشکر کشی را با وزیر جنگ گفته و دستورالعمل او که هفته بهفته در هر جا باشد
برسانند بعد از آن بقدر سی و چهار هزار تومان نقد در خفیه بمستحفظین کاروانسرا و شفاخانه کوه ... بزرگ

که بلندترین کوههای فرنگستان است و همیشه برف دارد و کار لشکر مزبور در میان صعوبت و از صعوبت آن راه هرگز
عقل باور نمیکرد که از آن میتوان لشکر با ایطالیا داخل کرد و در آن کار اشکال عمده این بود که چند نفر از رهبانان در انجا
معتکف بودند فرستادم که از انجا نان و پنیر و شراب بقدر کفاف لشکر حاضر کنند و انجا را وسعت دهند که در عبور
لشکر پناهگاه شود بعد از ان دیدم که افواج بقدر نزدیک بهت جمع شده و قصور در امورات باقی نبود من فرمودم که دایم
که قبل از انکه جنرال ملث خبردار شود از راه کوه مزبور داخل ایطالیا شوم و در عقب لشکر او راه امداد و آذوقه او را از
نسا قطع نمایم بشرطیکه شهر جنوا را تا حال مسخر نکرده باشند و جنرال ملث تا رسیدن من در امداد شهر مزبور غفلت کرده
باشد روز هفدهم ماه مرچ در ساعتی که بسیار خوشحال و تر دماغ بود من فرمود نقشه بزرگ فرنگستان را حاضر و
در صحن اوطاق پهن نمودند و خود در روی ان دراز شده و من فرمود که از یک طرف ان دراز شدم و چند سوزن که بعضی
از انها لاک سیاه و بعضی لاک سرخ داشت بدست گرفته و در روی نقشه می نشاند و من بارام ملاحظه طراحی
لشکرکشی او را می نمودم جای توپ های لشکر دشمن را با سوزنهای لاک سیاه و جای صفوف لشکر خود را با
سوزنهای لاک سرخ معین نمود و فرمود حال بخیالت چه میرسد جنرال ملث را کجا شکست خواهم داد عرض کردم
چه میدانم که مگر شیطان را در کجا خواهی شکست فرمود چرا نمیدانی ای احمق نگاه کن تا بتو نمایم یکی از سوزنهای لاک
سیاه را بر نقشه گذاشته فرمود جنرال ملث از انجا که شهر سسندریه میباشد او را اسکله قلعه جنوا ده را اگر فته اند حرکت نخواهد
کرد مجموع انبارهای آذوقه و ادوات جنگ و قورخانه و تدارک لشکر و توپخانه لشکر که پشت بند اوست در انجا
هست بعد از ان یک سوزن لاک سرخ را برداشته بر بالای نقشه و از ان معبر پر خطر فرود آمدم بسمت قراجنال
ملث خواهم افتاد و عقب لشکر و راه عبور او را از هر طرف منقطع خواهم ساخت وقتی خبردار خواهد شد که کار
از چاره گذشته لابد رو بطرف من خواهد نمود و من صحرای سرویه و در حوالی شهر جولینو برابر او خواهم گرفت پس سوزن
لاک سرخ را گذاشته فرمود و در این صحرا که مارنقو است او را شکست خواهم داد بعد از ان سر بالا کرده ملاحظه فرمود
که من طراحی وصف آرائی او با سوزن مشغول نگاه میکنم دو سه لفظ از الفاظ شوخی که گاهی میفرمود فرمود
و دست مرا گرفت طراحی خود را در بالای نقشه چنان محکم ساخت بعد از ان نقشه را برداشت پس از
چهار ماه که بان طرح نقشه از همان راه که نشان داده بود با ایطالیا رفت و در همان مکان که سوزن در نقشه
گذاشته بود جنرال ملث را شکست داده و در هنگامیکه در شهر جولینو بودیم مضمون فتح نامهای ان
فتح را فرمایش میکرد من بی اختیار زبان بتعریف گشودم و او نیز بمراتب دور اندیشی و پیش بینی خود بسیار
خندید بالجمله قبل از این مذکور شد که در تقسیم مناصب جنرال بر سیر را وزیر جنگ نمود این باقتضای وقت و

بود چون او در شغل مزبور سررشته نداشت و لوازم ضروریات لشکرکشی را نمیدانست و مردی بود که در میان
لشکر بهتر بکار می آمد از عمل وزارت و نظارت او ناپلیون راضی نگشته قبل از حرکت از پای تخت او را معزول
و جنرال کرنوت را که اعتماد و بسیاری با او داشت بوزارت جنگ منصوب ساخته در پای تخت گذاشت
در روز دویم ماه اپریل سنه عیسوی مطابق سال ۱۲۱۴ سنه هجری حکمی به بر سیر نوشت که چون امنای دولت جمهوریه
اعتماد بسیار به لشکر آرائی شما دارند بنابر این شما را تکلیف سرداری لشکر مینمایند و چون امسال زمستان دیوان
و دفتر جنگ را نظم داده ایم و مایحتاج لشکر را بقدر قوه مهیا کرده ایم لازم است که در بهار و زمستان با شما با شما
که عساکر دولت را بفتح و ظفر رهنمائی کنند مورخ گوید چون ناپلیون این حکم را می نوشت بسیار خندید علی الخصوص در الفاظ
نظم داده ایم و موجود و مهیا کرده ایم بعلت اینکه او خود مطلق کاری نکرده بود و هرچه مهیا شده بود ناپلیون خود فرموده شده
بانجام رسانیده بود الحاصل احکام معزول و منصوب در روز مزبور داده شد که جنرال کرنوت بوزارت جنگ مشغول
گشت و بر سیر همان ساعت بسمت شهر دیجان روانه گردید که لشکر بقدر ما آراسته سازد چون قانون دولت داری که تسلیه
این بود که کونسل اول خارج سرحدات مملکت حکمران لشکر نشود بنابراین ناپلیون عزم خود را مخفی کرده مورخ گوید بعد از انکه
بر سیر را بسرداری لشکر منصوب کرد گستاخی کرده عرض نمودم که حال ارکان دولت عموما خواهند فهمید که شما خود
با ایطالیا خواهید رفت و حکمرانی لشکر انجا را بعهده خود خواهید گرفت و بجهت پس خواهند گفت که اگر خود نمیرفت کسی دیگر را
بعوض بر سیر بسرداری لشکر مامور میساخت از این حرف بسیار خندید و فرمود بعد از ان پس هر چه خواهند فهمید
بالجمله در سنه ۱۸۰۰ عیسوی روز ششم را تعیین کرد که از شهر پاریس حرکت کند و نمیخواست کسی از عزم او اطلاع یابد در ساعت
قبل از حرکت مجموع ارکان دولت را احضار کرده با ده نفر کونسل در روز سابق مشاوره کرده شب بعد از ان بمن بیرون رفته گفت
امشب من میروم شما فردا احکام مرا بنویسید و نزد ما که مباشر امور دارد و کفیل بود گفت در کاغذ اخبار بنویسید که من بشهر دیجان
مقیم لشکر رفته تا ملاحظه کنم و شما از خود بنویسید که محقق است شهر جنوا محاصره و در باره بنویسید که سفر من زیاده از ده روز طول
نخواهکشید و یکی از معتمدان خود را که کم پر نام و رشت را بوزارتخانه دولت نمود و او را حکم داد که از فردا صندلی نشینی مجلس
حکام و امنای دولت باشد و در غیاب او مباشر امورات دیوانی و عینی بگوید که کونسل اول از خدمت و زحمت ان
بسیار راضی است بعد از این نیز در باب مهیا کردن منافع و زیاد نمودن لشکر و تنبیه ایشان قشون را اهتمام کنند و برادر خود
جوسف را نیز یکی از کنسلان دولت نمود و با او گفت در مجلس کنسلان بگو سفر من خیلی طول نخواهکشید و لاکن مدت معین
نکرد یقین دارم که چند روز بعد از رفتن من خواهند گفت که من یا در پای تخت فرانسا یا پای تخت انگلیس هستم و بعضی
هرگاه کاری در شهر اتفاق افتد که وجود من لازم باشد مانند برق خود را خواهم رسانید و بعد از اتمام فرمایشات دو ساعت

از نیم شب گذشته از شهر حرکت فرموده و راه محال بر قندی را گرفته روانه شدیم در عرض راه از اوضاع سلاطین قدیم گفتگو می‌نمود
علی‌الخصوص از اسکندر و قیصر فرمود که من اسکندر را بهتر از قیصر میدانم و او را در مرتبه اول میگذارم لاکن لشکرکشی قیصر را خوب‌تر می‌بینم
بسیار پسندیده‌ام ترجیح اسکندر این است که طرح لشکرکشی ممالک شرقی را خوب ریخت و مطلقا خطا از او سر نزد کسانیکه از رموز
جنگ سررشته ندارند با او بحث خواهند کرد که چرا هفت ماه اوقات خود را از محاصره قلعه تیر تلف کرده حال آنکه هرگاه من بودم
و گرفتن آنجا را لازم میدانستم هفت سال هم در آنجا معطل میشدم اسکندر وقتی عزم نمود ممالک شرقی را مسخر کند جهت او لازم بود که اول
ولایت پر محصول مصر را بحیطه تصرف آورد و حقیقت گرفتن مصر رفتن او با وشت امان که جزیره عظیمی است که در کویر بزرگ بیابان
و ریگ واقع شده و چندین منازل راه را باید از روی ریگ رفت تا بانجا رسید و در عرض راه آب و آذوقه یافت نمیشود و
در آنجا کلیسای بزرگی است که رهبانان در آنجا نشسته و صورت خدای یونانیان در آنجاست ماشی میکند که اسکندر در سپاه
گردانی ادراک و هنر داشت و از کارهای بزرگ آنکه دیده یکی این بود که با لشکریان بجزیره کلیسای مزبور رفته و بزرگ
آنجا او را خدای یونانیان نام نهاده و او نیز قبول کرد و چرا که شکل خدای مزبور شاخ داشت و در تصویر اسکندر نیز دو عدد شاخ قرار
داده اند و قصد اسکندر در فتح ممالک شرقی شده دید که هرگاه مصر در دست او نباشد تردد او از یونان زمین قطع خواهد کرد
خیال کرد که اگر پادشاه ایران را تعاقب کند و بخواهد باو رسیده باید در چندین جا لشکر خود را متفرق کند بنابراین مصلحت دران دید
که اول مصر را متصرف شود بعد از آن قلعه تیر را مالک گردد و بعد پادشاه ایران مجموع عساکر خود را جمع خواهد کرد
یا جهت استخلاص ولایت با جنگ کردن با او پیش خواهد آمد اسکندر کمیش در این وقت بعوض اینکه خود بجنگ او رود لشکر او را شکست دهم
یکدفعه او را شکست خواهم داد مجملا اگرچه اسکندر جوان بود و در سی و سه سالگی از دنیا رحلت نمود لاکن در نهایت قابلیت آدم بزرگ
در صفحه روزگار گذاشت **فصل نوزدهم در اعتبار و عظمت ناپلیون بناپارت و بیان حال خانقاه جبل برنرد** لشکری که کونسل اول جمع
نموده همراه خود با ایطالیا می‌برد بسیار با نظام بود اگرچه این لشکر را مستعجلا جمع کرده و نام نویس نهاده بود لاکن اشیا را
بچندین نفر سرکردگان دولت خود سپرده بکمر مضبوط نمود اگرچه لشکر من جدید و مستعجلا از ولایات گرفته اما مجموع سرکردگان
نظام دان قدیمی تعیین کرده‌ام که اطمینان تام بصداقت و کاردانی ایشان دارم مکرر دیده اند و شنیده اند که من چهار سال قبل
از این با لشکری کمتر از این آتش بصفحه ایطالیا زدم حال امیدوارم که تا رسیدن من قلعه جناوه گرفته نشود و جنرال ماسینه
در نگاهداری آنجا اهتمام نماید اگر بواسطه قحطی قلعه را مجبور تسلیم دشمن کند تشویش ندارم هنگامیکه بصحرای مارنقو جنرال
ملاس را شکست دهم فی‌الحال باز قلعه مزبور را از دشمن خواهم گرفت **مورخ** گوید در هشتم ماه می که از اخر ماه دویم بهار
سنه ۱۲۱۴ بود وارد خانقاه مرتفعی شدیم خانقاه مزبور در پای جبل برنرد میان دره واقع است که آفتاب بانجا نمی‌تابد
قبل از ورود بخانقاه فرستاده بود که لشکر در آنجا مانده و سرکرده با چند فوج از کوه فرود رود و قلعه برد را که در اطراف کوه مزبور

در سر راه واقع است متصرف شود که در گذشتن کوکبه اجلال آسیبی از توپهای قلعه مزبور بعساکر منصوره نرسد و مسکه وارد
خانقاه مزبور گردیده در امکان مزبور سه روز توقف نمود که خبر تسخیر قلعه مزبور برسد اول خبر رسید که گرفته اند لاکن
معلوم شد که هنوز ساخلو قلعه ایستادگی نموده‌اند این معنی تسخیر نشده و شکایت از سرکردگان نمود که من امان ندادن تخاحته شدم و شما
قلعه برد را نخواهید گرفت رها بدین خود پیام در ساعت حکم بحرکت لشکر نمود و لشکر از قله جبل برنرد راه پیش گرفته روانه شد
بخیال احدی نمیرسید از چنان راه بحث که شبان با احتیاط از آن راه قدم برمیدارند ناپلیون توپ و عراده بموجه
جنگ خواهد کشید معماران و کلنگداران پیش از لشکر فرستاده خیابال قریب بکوه که در افواج مهندسین منصب جنرالی
داشت با چند نفر از مهندسین مامور نمود که بقدر مقدور موانع را رفع کنند لاکن در فکر وسیع کردن راه نباشند و امر نمود که
توپها را از عراده جدا کرده و تورخانه را از عراده بیرون آورده همه را با روداب کرده و ساق درختان فوق را بریده میان
آنها را خالی کرده توپها را در آنها جا دادند و با طناب کشیدند بدین طریق سواره و پیاده و توپ و تورخانه را ببالای آن کوه
رسانیدند در عرض راه از یکطرف خوف غلطیدن و از یکطرف خوف افتادن لشکر از برف و یخ که از قلل جبال در بالای سرها
آویزان بود و احتمال آنکه حال دوباره دفعه دیگر خواهد افتاد و همه را تلف خواهد کرد در پیش بود با این خوف نارمجت مردانگی
او و غیرت لشکر مخاطره منظر نیاورده صعود بر فراز کوه نمودند و وقتیکه بصومعه و شفاخانه و کاروانسرای جبل برنرد رسیدند
مستگفان و سرکردگان آنجا بحکم کونسل اول نان و پنیر و شراب برای قشون رکاب مهیا داشته هرکه بانجا میرسید ساعتی آرام
گرفته هر کمیفر یکدانه نان و قدری پنیر و یک فنجان شراب میدادند و ایشان میرفتند و دیگری میرسید بهمین طریق و نظام تمام
تمام لشکر فارغ شده از قله کوه در میان برف فرود آمده و برف را شکافته روانه گشته کونسل اول با قشون رکاب با وقار
آرامی که همیشه در تحت داشت بامکان رسیده داخل خانقاه شد کتابخانه آنجا را دیده و از اوضاع ایشان و احوال آن
از اهل آنجا سوال کرد و عرض کردند چون بهتانت در انجا چنانچه شیم انقلاب هوا را دانسته ایم و اهالی این صفحه وقت حصار
و محصول خود را دانسته اند کم اتفاق می‌افتد که خطا کنند و ساکنین خانقاه مزبور سگهای بسیار بزرگ نگاه میدارند و عادت
داده اند که هر روز در دره و اطراف کوه بالای یخ و برف راه روند و تفحص کنند هرکس از مترددین وامانده باشد و گرفتار
برف و سرما و کولاک شده بصومعه رسانند قدری دورتر از صومعه دو کوه مجوف طبیعیست که بالتمام یخ است و در
زمستان و تابستان همیشه یک قرار است اکثر از سیاحان چنانچه رهبانان نقل کرده اند با اینکه جمعه دست و پای خود را
خبری از آن ندارند ولی آنکه نصیحت ما را گوش دهند جرات کرده میخواهند بالای او بروند تا اوضاع آنجا را ملاحظه نمایند
وقتیکه بنصف راه میرسند دست و پای ایشان روی یخ میلغزد و می‌افتند و فوت میشوند با انجمله رهبانان مختصر
نهاری برای کونسل اول حاضر نموده بعد از آنکه غذا صرف نمود روانه شد چون بر فراز کوه رسیدیم در بالای برف و یخ

نشسته بقدر هزار و دویست ذرع راه خود را افزاینده به نشیب رفتیم و در دامن کوه مذبور شهر و قلعه برد واقع است سبب
اینکه از آتش توپهای قلعه که مشرف براه بود ناپلیون احتراز نموده و از راه منحرف شده از فراز کوه البره که گذشتیم توپ
بردن توپها از فراز کوه مذبور ممکن نبود قرار چنین داد که توپها را از میان شهر برند که اطراف آن دیوار است بزور
باشند برای این عمل شب را بهتر از روز دانستند مجموع چرخ و عراده توپها و دست و پای اسبها را علف پیچیده که
مستحفظین قلعه از گذشتن توپها خبردار نشوند و آن دره بسیار مکان پرحاصل پرمنفعت میباشد و در پایان دره که
آخر کوه مذبور است قلعه و شهر برد واقع است و هر که از فراز کوه به نشیب می آید باید از شهر مذبور بگذرد و قلعه مذکور
تا بهر جا که گلوله توپ میرسد براه سرکوب است و بر کوچهای شهر نیز سرکوب است لاکن دیوارها را برای مدافعین توپ اند
قلعه شهر اندک مانع است مجملا اینکه توپ و عراده و قورخانه و آذوقه و بار و بنه لشکر از میان شهر عبور نمود اهل قلعه
از عبور آنها خبردار نشده و مردم شهر از عبور لشکر خبردار شدند از ترس ناپلیون سر از خانه بیرون نکردند مورخ گوید
که از مهابت انضباط لشکر ناپلیون و زیادتی غفلت لشکر نمسا تعجب من از حد گذشت بعلت آنکه چهار هزار نفر
فرانس از راه صعب قریه از کوه برد بالا رفته و به نشیب فرود آمدند و از هر جانب توپ دشمن بلشکر میرسید
گذشته داخل شهر برد شدند و در نهایت انتظام بدون قیل و قال اگرچه شهر مذبور که شش شد یکی از افراد لشکر فرانس
جرات کرده خسارتی برسانند و دست بدیوار انجا بگذارد و با اینکه از جای خود متقدم و متوحش شده همین و بسیار قدم
گذارده و بخلاف انجا غفلت سرکردگان نمسا مرتبه بود و اینقدر کوتاه نظر بودند که مسافت منزل گلوله را ندیدند
که لشکر از انجا عبور نماید هر گاه قبل از وقت این کار مستحضر میشدند و در چند مکان لشکر ترتیب میدادند سعی و جهد
لشکر فرانس در عبور از راه مذبور بی حاصل شده نتیجه برعکس می بخشید مورخ گوید روز بیست و سیم ماه می نزدیکی
قلعه برد رسیدیم و در طرف یمین راه رودخانه ایست که میان قلعه و شهر برد جاری میباشد یک جنب رودخانه
مذبور بجبل البره منتهی میگردد و در آن مکان قلعه برد سرکوب راه است و هرکس از انجا بگذرد از قلعه خواهند دید
ناپلیون با جمع قلیلی که همراه بودند از رود گذشت قدری که منزل گلوله توپ رسید دید که طرف دست چپ راه
باریکی است که بفراز کوه البره میرود و در پشت قلعه برد می افتد امر فرمود که زود قدم بردارید که براه مذکور رسیده
علی من رکاب نموده مرج کرده مانند که صعوبت راه مذبور رسیدیم و از انجا بفراز البره که سرکوب قلعه برد است
رفتیم در انجا در پشت بته که او را از نظر اهل قلعه محافظت کند قرار گرفت و دوربین انداخته قلعه و اطراف آنرا
بدقت ملاحظه نمود و بعد با شخصی که همراه بودند کیفیت گرفتن قلعه را بیان نمود و مکانی را تعیین کرده حکم داد که
در انجا سنگر بسازند و فرمود که اگر چند گلوله توپ از انجا بشهر اندازند مستحفظین مجبور شده قلعه را تسلیم خواهند نمود و بعد از آنکه

استحکام برای صاد رفته بود از انجا مراجعت کرده در پایان کوه بقدر دو فرسخ فاصله در قریه منزل نموده شب در انجا
توقف فرموده در روز دویم ماه چون خبر رسید که در امکان که کونسل اول نشان داده بود سنگر ساخته توپها را
کشیده و با چند تیر گلوله توپ قلعه گیان مجبور شده قلعه را تسلیم لشکر فرانس نمودند عبور کردن ناپلیون از کوه
برنرد و گذراندن لشکر از آن راه صعب در تواریخ ممالک ثبت خواهد شد و اینگونه جرات که کونسل اول نموده و فی
الحقیقه از او صادر شد دشمن او بالتمام هراسان شدند و بجدی مخوف گردیدند که با وجود آن لشکر
گراف که در صحرای ایطالیا داشتند جرات ننمودند که یک فوج از عساکرشان بامداد قلعه مذبور روانه نمایند و قلعه
از قلعه برد که گذشتیم مانعی در مقابل ندیدیم مگر گروه بسیار ضعیف در گوشه و کنار که قابل آن نبودند در برابر ما
ایستاده جنگ کنند و هر قدر ناپلیون پیشتر رفت دشمن زیادتر پریشان شده از اول انجا عزم تسخیر ممالک فرانس
داشتند از آن زمان بدان خیال افتاده چاره ندیدند مگر اینکه از آن راه که ناپلیون میرفت مراجعت کنند و بمعسکر جنرال
ملاس ملحق شوند مورخ گوید این تدبیر دلیرانه که در سپاه کردن ناپلیون بود در ابتدا از آن قشون جنرال ملاس رسیده
چنانکه استقامت رای که برای سرکرده لازم است در او بود و از روی تدبیر مقام لشکر خود و عسکر ناپلیون را
ملاحظه میکرد که هر قدر فرصت برای او نمانده که رشته عملی که در نظر گرفته بدست تواند آورد دوباره راه
آمد و شد نمسا را مالک تواند شد چرا که ناپلیون همه را تصرف گشته اگرچه میدانست که مکانهای ایطالیا را در آن وقت
است و میدانست که هیچ جا جنرال ملاس را آتش بهای او فیت او وقت میشود کار رو بهر جنگ میدانست باید
بر کار ناپلیون کرده و بعضی را از کوه برزد بخاک ایطالیا شتافته و ناپلیون را در انجا مستقیم داخل خاک فرانس شود و
لیان که سرحد فرانس بود و از زمان ناپلیون چه میتوانست کرد جنرال الپش در مقابل خود مانعی ندیدند و چند شهر با استحکام
در سر راه خود می یافت و تا شهر پاریس مانع نتوانست رفت و لشکر فرانس در ایطالیا دشمن ندیدند که جنگ کنند
خود بخود خسته و درمانده میگردید اگر ناپلیون بجای او بود کارها میکرد که عبرت گیرند در روز دوم ماه جون وارد
شهر میلان شدیم فردای روز مذبور خبر رسید که قلعه برد تسلیم لشکر فرانس گردیده و ورود ما بشهر مذبور بی آنکه ممانعت
از اهل شهر و پیش قراولان نمسا روی داد لاکن معلوم است که اینگونه موانع در مقابل سطوت ناپلیون زود مرتفع
میگردد ناپلیون در ساعت امر فرمود که قلعه را محاصره کردند و جنرال مرات را با افواج او بجهت گرفتن شهر
پلیسنزه مامور کرد و او بمدد اشکال انجا را مالک شده و جنرال لانس بشهر ... مامور گشته و او بجهه
جنرال آوت را هم شکست و شهر مذبور را متصرف شد ناپلیون شش روز در شهر میلان توقف فرمود و در یکی
روزها در خلوتگاه منزل خود بود خبر دادند که جاسوسی بفلان اسم وارد و میخواهد بحضور مشرف شود ناپلیون

او را شناخت و او را بخلوت خواست چون او را ملاقات کردم و سیورشما هنوز ندیده بود عرض کرد که چون شما
در مصر تشریف داشتید و دوباره دعوا انجام من بشما و فرانس آشکار گردید من در لشکر شما بودم شغل من
این است که هرکه وجه نقد زیاد میدهد باو خدمت کنم و کنون از شغل خود خسته شده‌ام میخواهم بقدر کفاف مخارجی
بدست آورم و از این شغل کناره کرده در گوشه آرام گیرم و خنارال ملث مرا بجاسوسی اوضاع لشکر شما فرستاده
لهذا امیدوارم خدمت بزرگ بشما کرده باشم و از تعداد لشکر و از اوضاع سرداران بشما شمار آنچه بخاطر رسانم و شما مرا
می‌شناسید که دروغ عرض نمیکنم کنون شهر الکساندریه که معسکر خنارال ملث است همه تدارکات لشکر او در انجاست
و در چه حالت است لاکن لازم است که سردار خود بعضی اخبار و اوضاع شما را خبر دهم احتیاط از این کنید
که پاره احوالات درست من گفته باشید ناپلیون فرمود بعد از آنکه من از اوضاع دشمن خبردار باشم لازم بدارم بخواهم
که دشمن نیز از اوضاع ظاهر من مطلع گردد مشروط بانکه از طراحی من خبردار نشود و کنون از تعداد لشکر و عدد توپ
شما را مطلع نمایم و روز نیز را با خیلی هم شما خواهم داد و در صورتیکه هرچه من گویی راست باشد مورخ گوید بعد از انجام
گفتگو کونسل اول فرمود از قرار تقریر جاسوس مجموع اسامی جوقهای دشمن و مقدار ایشان و مقام معسکر ایشان
بتفصیل نوشتم کونسل اول نقشه را گشود و از قرار تقریر جاسوس دریافت کرده هر مکان که مقتضی طراحی و بود
همه با سوزن نشان نمود از قرار تقریر جاسوس چنان فهمیدم که خنارال ملث نیافته بود که راه تردد او از نمیرید
خواهد شد از آنوقت بقدر کفاف در انجا جمع نکرده بسیاری از لشکر او را ناخوش و زخمدار است کونسل اول فرمود
خنارال بسیر تفصیلی از اوضاع صحت لشکر فرانس نوشته بود و بجاسوس داد که برای خنارال ملث برد مورخ گوید
اخبار اینکه جاسوس داده بود بحدی صحیح بود که بعد از جنگ مارنقو ناپلیون جاسوس را خواست و فرمود دو هزار اشرفی
تمام و کمال بدو دادم و جاسوس اقرار کرد که خنارال ملث وقتیکه از اخبارات کونسل اول با و رسانیدم این قدر خوشحال شد
که زیاده از نصف این انعام من داد همان وقت توبه کرده و از شغل خود کناره جست مجملاً روز ان جنگ عظیم بر پا
شد کونسل اول مجموع امور را منتظم ساخته و هر کس را بهر جا که بایست تعیین و روانه فرمود خنارال مرات که
بگرفتن شهر پلزانس مامور گردیده بود چون آن مکان را مالک شد چاپاری از جانب خنارال ملث بدولت نمسا
میرفت از انجا گرفت آورده نوشته جات آن چاپار روز هشتم ماه جون بما رسید خنارال مزبور بدولت خود نوشته
بود که روز چهارم شهر مزبور قلعه جناوه که مدتها در محاصره بود و خنارال ماسینه نگاهداری کرده بود تسلیم عساکر
نمسا گردیده و عساکر فرانس هرچه در قلعه بود همگی اسیر و دستگیر شده و در این روزها شهرت داده‌اند که ناپلیون
با عساکر زیادی که اسم انها لشکر مدد است داخل ایطالیا شده‌اند ناپلیون هنوز در پای تخت فرانس توقف است

اوازانجا

او از انجا دو فوج از لشکر قبلی هم که بجهت پشت بند لشکر فرانس آمده سپاه ضعیف کم کارند کاریکه موجب فتح باشد از ایشان
ساخته نخواهد شد مورخ گوید نوشتجات مزبور را که بزبان نمسا بود روز ترجمه کرده چهار ساعت از شب گذشته بود که
کاغذ را بر داشته داخل خوابگاه ناپلیون شدم او را بیدار نموده ترجمه نوشته جات را خواندم از نقل تسخیر جناوه بحدی بی طرب
گشت که فوراً برخاست و بمن فرمود که شما از زبان نمسا وقوف ندارید بعد از ان احکام که لازم بود نوشته فی الفور
بسرداران لشکر فرستاد و لشکری که بالسمت مامور ساخته بود امر فرمود که مراجعت نموده شهر سکریوه بروند و خود نیز فی الحال
از انجا سوار شده بشهر ستردلا رفت و در انجا معسکر خود قرار داد و در این مقام ذکر بعضی از وقایع که پیش از فتح مارنقو شده
لازم است از انجمله یکی این بود که در نفس شهر جون خنارال لانث در حوالی قلعه مانت بلو فتح نمایانی نمود و شکست فاحش بلشکر
نمسا داد اگرچه در بعضی تواریخ نوشته‌اند که ناپلیون خود نیز در ان جنگ بود لاکن جنگ مزبور روزی اتفاق افتاد که ناپلیون از شهر
ملان حرکت فرموده بعد که خنارال لانث وضع جنگ را بیان کرد باین طریق گفت که از ضرب گلوله دشمن استخوان افراد لشکر من
چنان درهم شکست که گویا تگرگ بزرگی بشیشه بخورد و دیگر آنکه خنارال دسی که بسیار در جنگ کار می آمد در مصر بود و قبلیکه ناپلیون
صدر اعظم لشکر فرانس مصالحه شد خنارال دسی رخصت نموده روانه فرانس شد و در وقتیکه کونسل اول از پاریس بسمت ایطالیا
حرکت فرمود خنارال دسی به بندر تولان رسیده در قرنطینه بود و او را بمن رسانیدند وقتیکه وارد شهر مرقضی شدیم این مراسله
رسید چگونگی را بخدمت کونسل اول عرض کردم بسیار خوشحال شده در ساعت حکم نوشته فرستاد که خود را زود باردو برساند روز
یازدهم ماه جون خنارال دسی وارد گردید کونسل اول از انجا که او را امرد کاردان بجای آورده بود و میدانست روزی
شود که از وجود او چندین کار پرداخته شود او را با وطاق خلوت برده اظهار محبت نمود و زیاده از سه ساعت
او را در خلوت نگاه داشت فردای روز مزبور حکمی بعبث کرا بوا جیمی خنارال داد صادر و مقرر داشت که خنارال
دسی ابسرداری شما تعیین کردم و حکمی نیز در همان روز به خنارال دسی داد که لشکر مزبور بشما سپرده است مورخ گوید
خدمت ناپلیون عرض کردم که شما تا حال سه ساعت با احدی خلوت نکرده‌اید چگونه با خنارال دسی فرمودید فرمود
او را بسکه صدیق در کارهای سپاه میدانم بجا آوردم چون بپاریس مراجعت کنم او را وزیر جنگ خواهم نمود و اگر
توانستم چند وقت ممکن است که او را بمرتبه شهزادگی خواهم رسانید و در بعد از ان منصب در دعوای
مارنقو کشته شد و سی و سه سال عمر داشت روز یازدهم ماه جون خنارال دسی بخدمت محول بخود روانه شد ناپلیون
از انجا حرکت کرده بحوالی قلعه له رفت و در انجا یکی از صاحب منصبان خود را روانه کرده حکم داد که شخصاً
در بالای رودخانه بارمیده پل ساخته اند یا نه سرکرده مزبور سه ساعت از شب گذشته خبر رسانید که دشمن
مطلقاً پل در بالای رودخانه مزبور نساخته از این خبر فی الجمله آسوده گی حاصل گشته استراحت نمود لاکن صبح

زود صدای توپ بلند شده خبر رسید که عساکر نمسا از رود خانه عبور کرده و در صحرای مارنقو صف آرائی نموده و با سرداران
فرنس شروع بجنگ نموده اند چون ناپلیون این خبر را شنید بسیار متغیر شده فرمود که سرکرده مزبور بسیار جبان بوده
نتوانست همه رود خانه را ملاحظه نماید بعد از آن فرمود بمن که بقلعه بن خنارال دسی بنویسم و در آنجا بعد چهار ساعت بسیج راه فرسنگ
میدان جنگ در دشت منتظر حکم مجدد باشم خود سوار شده بجنگ شتافت من از نزد او تا غروب آفتاب ندیدم چون
ملاحظه کردم دیدم که شکست لشکر فرنس نمودار شده هزیمت و فراری است که از حوالی قلعه مزبور میگذرند ناپلیون خود
با چند فوج از افواج خاصه بسختی مقابل دشمن ایستاده مشغول جنگ بود و بخنارال دسی حکمی نوشت که مراجعت کرده خود را
بصحرای جنگ رساند صبح روز چهارم هم چون مراجعت کرده از آنجا که من بودم گذشت تعجب کردم که این افواج
چگونه امداد بناپلیون خواهند نمود و لشکری که متفرق شوند نگاهداری خواهند کرد چون خنارال دسی بصحرای جنگ رسید
ناپلیون از او پرسید که اوضاع جنگ را چگونه می بینی جواب داد که با تمام از دست رفته لاکن تا غروب آفتاب بقدر
فرصت داریم که جنگی نموده فتح حاصل نمائیم مورخ گوید ناپلیون خود بعد از جنگ مزبور گفت بخیال احدی نمی رسید
که این افواج ضعیف خنارال دسی و با چند عراده توپ شکستن خنارال کلرمن فتح حاصل شود تا دو ساعت بعد از ظهر فتح
چهره بطرف لشکر فرنس گشود یک ساعت بعد از غروب آفتاب که ناپلیون بمنزل مراجعت کرد بمن فرمود که حیف شد خنارال
دسی کشته گشت افسوس از این فتح مشعوف نیستم که از مرگ او چگونه میباشم وضع کشته شدن او را ندیدم لاکن یکی از امنای ایشان
او میگوید بقدر یک صد قدم از اردو دور شدم و بجهت رساندن فرمایش او بافواج در حین گرمی جنگ اندک غافل شدم تا
برگشتم کسی بمن گفت خنارال دسی فلان مکان افتاده است چون باو رسیدم او را کشته دیدم و زخم او از پشت سر بوده
معلوم شد که آیا در گرمی هنگامه او پیشرو بوده گلوله افواج بر سر او آمده و یا آنکه هنگامیکه روی خود را برگردانیده که حکم تازه
بصفوف لشکر خود دهد گلوله دشمن به پشت او خورده مورخ گوید بعد از شام خوردن که خلوت شد عرض کردم که شما باید
خوشحال باشید که چنین فتح عظیم روی نموده فرمود بودم یقین بدان وقتی از این فتح راضی بودم که خنارال دسی کشته نشده
باشد خلاصه روز دوم جنگ صبح زود بود که شاهزاده لیختنستین از جانب خنارال ملاس سپه سالار نمسا جهت گفتگوی مصالحه
خدمت کونسل اول آمده و شروط مصالحه موافق مصلحت نیامده در جواب او فرمود که من عساکر نمسا را که الان در شهر اسکندریه
محصور میباشند امان میدهم و ایشان را نمیگذارم که با اسباب و اسلحه حرب همراه برداشته از اینجا بروند لاکن شرط کلی مجموع
ایطالیا را خالی کنند و شهرها و قلعه های اینجا متصرف لشکر فرنس باشد شاهزاده مزبور اذن خواست که مراجعت کرده دیگر بار
او را بخنارال ملاس برساند درخواست او مقبول افتاد و رفت و روز دیگر غروب آفتاب باز مراجعت کرده از قول خنارال ملاس
چنین جواب نقل کرد که گفتگوی ناپلیون همان بود ناپلیون با آواز خشونت آمیز فرمود که ای صاحب من حاصل مقصود من

که شما میگویم که بسردار خود اعلام کنید و زود مرا از جواب مستحضر سازید که این قصد من مطلقا تغییر نخواهد یافت با وجود
که از مقام و حالت کیفیت اوضاع شما مطلع و از دیروز که روز فتح بود شروع بآموختن علم و شیوه جنگ کرده ام
خود دیده و شنیده است تا ادراک مرا در این باب بمرتبه تجربه رسانیده اولا شما حال در شهر اسکندریه محصور بوده لشکر
شما بسیار زخمدار و مریض است و اطراف شما از هر طرف بریده شده آذوقه و دوا بقدر کفاف لشکر ندارید و احتیاج
دارید که از خارج بیاورند و آن ممکن نیست و بهترین افواج شما در میان کشتگان و زخمداران است در این صورت
میتوانم بالاتر از این تکلیفات در باب مصالحه بشما نمایم در مقام چنین تقاضائی است که هرچه بشما تکلیف نمایم قبول نمائید
با وجود همین مطالب خود را اگر ملایم نموده ام و آن بدان جهت است که از روی سفید سردار شما در حیرت منظور
میدارم مورخ گوید بعد از آن شاهزاده را اذن مراجعت داده و من وقتیکه او را مشایعت میکردم فرمود که این
مصالحه که کونسل اول قرار داده مشکل است که خنارال ملاس همه را قبول کند علی الخصوص تخلیه قلعه جناوه که
بعد از یکسال محاصره دو روز است انجا مالک شده حال مورخ گوید این سخن بسیار تعجب داشت که خبر فتح مارنقو و تسلیم
قلعه جناوه هر دو در یک روز و یک ساعت با امپراطور نمسا رسید مجملا طریقه جنگ مارنقو چنین بود مشروحش نوشته شد
لاکن اتفاقیکه ناپلیون در جزیره سنت هلنه محبوس بود بدین طریق بخنارال اوترا حکایت کرده که خنارال دسی که
از مصر مراجعت کرده در بندر تولان قرانتین نگاه داشته بود با وی نوشتم که خود را زود بعسکر من رساند در شهر مانتی
بلو بودم وارد شد و آن شب تا آخر پیش من بود و احوالات مصر را انچه رو داده بود از او استفسار کردم فردا
صبح حکم سرداری افواج خنارال لابت را که چند روز پیش مرده بود باو دادم معسکر خنارال ملاس در شهر اسکندریه بود
و مقام او مقامی بود که احتیاط زیاده از حد لازم داشت هر گاه یک قدم پیش و پس می نمود بالمره تمام شکست
آنکه سلسله عمل را یافته بود هر قدر فکر این میشد که چه باید کرد در مقام او ضایع میشد چرا که از عقب خنارال ساکت را
امر کرده بودم که هر روز لشکر را پیش میبرند و فتنه در ستردلا بودم هر روز در اطراف قلعه و لشکر میباشم و او
مطلقا حرکت نکرده و حال آنکه در آن مقام که افتاده بود سه طریق در پیش داشت که لازم بود یکی از آنها را اختیار
کند اولا چون لشکر او زیاده از لشکر من بود و یکی تازه نفس بودند ثانیا آنکه خبر باو رسیده که من از کوه برنرد
شدم مجموع لشکر را برداشته از میان لشکر فرنس راه را شکافته و شهر جنوه را گرفته روی جنگ را بطرف مقرر کند
که طرف سابق را کلا مالک شده باشد ثالثا آنکه وقتیکه دانست عقب لشکر او را گرفته ام باید در ساعت لشکر خود را
از رودخانه تو بگذراند و خود را به پرسنده رساند و از آن نیز یکبار قبل از ورود من بشهر ملان خود را بانکانه
پشت خود را بشهر مزبور داده راه را بر بیند وقت بلشکر رساند تا لشکر ایشان بود که از اسکندریه توقف داشت

حرکت نموده قلعه جیاوه را پشت بند خود قرار داده منتظر شود که لشکر انگلیس که در عمان جمع شده اند بداو رسند لعله از
رسیدن آنها بجنگ اقدام نماید در این صورت قحط بارودی و روی میداد چه از طرف ماست اتصال فلارشت
و بالان داشت و راه دریا نیز در دست او بوده همه خبر اکشتیهای انگلیس ها و میرسید و یقین است که توپهای بزرگ
خود را از روی دریا بتفلیس فرستند و از انجا هر وقت که خواهد قلعه … را مالک شود مجملا جبار الملک لیاب را که
در سواحل … بود حکم دادم که خود را عقب کشیده بر سر … رود و اگر دشمن کنار چپ رودخانه مزبور تصرف
آورده باشد میتواند پنج شش هزار نفر بامداد خود از جبار الملک منشی حاکم … کرده و با چهار نفر ابو انجمی خود که کلا
ده هزار نفر باشند تو اما … حاصل نماید که عبور دشمن را از رودخانه مزبور چندی بتاخیر اندازد تا من فرصت کرده
خود را بعقب … رسانم مقارن این احوال منتظر حرکت لشکر … بودم روز دوازدهم ماه چون اثری از انها ظاهر
نشد مضطرب شده خیال کردم که بسمت قلعه جیاوه رفته و یا به … رفته و یا مقابل جبار الملک ساکت رفته اند
که او را از پیش بردارد و بعد بمن تاختن آورند بنابراین چهار هزار نفر … به واهمه رفتم از روز سیم اثری از انها
ظاهر نشد مگر آنکه چند دسته سوار از کوهستان و کنارها از دور نمایان بود که انها نیز دلیل نمیشد که در صحرای مارنقو لشکر
مجتمع باشند بر یقین شد که دشمن بالمره فرار کرده بقلعه جیاوه رفته روز سیزدهم ماه چون طلوع صبح از بکریه
گذشته از اواسط صحرای مارنقو بحوالی قریه جولیو رسیدم و سوار از هر طرف فرستاده اثری از دشمن نیافتند
مرا شکی نماند که جبار الملک خود را از استدیه بطرف جیاوه کشیده از یافت نشدن لشکر … مضطرب گشته
فورا جبار الملک … حکم دادم که افواج جمعی خود را برداشته بطرف چپ دشمن روانه شود و از الکهم که شاهزاده …
که باستدیه میرود ملاحظه کند و معلوم نماید که آثار لشکر و عبور از آن راه … است یا نه افواج جبار الملک کتار را امر
کردم که بقریه مارنقو برود و از انجا قراولان بطرف برمیده فرستد و مشخص کند که آیا دشمن در انجا پل ساخته اند
یا نه چون جبار الملک کتار وارد قلعه مارنقو شد سه چهار نفر از چنداولان لشکر … را دیده حمله بر ایشان برده شکست
داد و از قریه مزبور بیرون نمود و انجا را متصرف شده و از انجا قراول فرستاد که ملاحظه پل را نماید وقتی برود
مزبور رسیدند که شب شده و هوا تاریک گردیده بقدری که ممکن نشد ملاحظه کرده پل در انجا یا ندیدند و خبر … ندیدند
که پل هست و در استدیه چند هزار نفر مستحفظ جیا شده و از جبار الملک خبر دادند که هست یا نیست و افواج جبار الملک
لانث از جای خود حرکت کرده و از راه منحرف شده و از پشت قریه مارنقو بخط مستقیم بسمت راست لشکر
ما رفته و من آن شب بسیار متفکر بودم که آیا دشمن چه تدبیر کرده و کدام طرف مایل شده باشد شب روز
شدم که مجموع لشکر را ملاحظه کنم بلکه خبری از جبار الملک … منشی بمن رسید قبل از ان اخبارات لیاب و سایر

کنندگان طرق مختلفه را که بطرف جیاوه فرستاده بودم و دستور العمل داده بودم که جای نیکو بجهت اردو
مشخص کنند چون کنار رودخانه بیسکرویه رسیده بودند آب طغیان داشته عبور ممکن نشده بود بنابراین قرار دادم که لشکر
… بسمت استدیه در قراولگاه قرار گیرند و بدین خیال شب را صبح کردم و در ان اوقات که منتظر بودم در استدیه
انقلاب عظیم برپا شده سرکردگان و مشاورین لشکر … در حیرت بودند که چه باید کرد و در این حالت که راه آمد و شد
لشکر قطع شده و پیش روی ما را لشکر ناپلیون گرفته و عقب سر ما لشکر جبار الملک سکت قرار یافته و قراولان
او از کوهها به نیث آمده نزدیک است که میان لشکر ما را بریده باشند و ناپلیون نیز ساعت بساعت …
میشود چه باید کرد و بعد از آنکه بسیار مشاورت نمودند آخر الامر بنا نهادند که روز جنگ باید نمود روز یازدهم
ماه چون همت گماشته بکحوق از لشکر خود منتخب نموده بمقابل جبار الملک سکت مامور و مابقی لشکر را در … رود
برمیده و استدیه نگاهداشت و چون در شب دوازدهم مستحضر شد که من بطرف بکریه آمده ام فورا کسی فرستاده
افواج مامور را طلب داشت شب و روز سیزدهم را در تدبیر مشاوره گذرانیدند بعد از مباحثات زیاد
آخر الامر آرا با این قرار گرفت و گفتند که اولا جبار الملک … خبر از موجود بودن لشکر بدیعه ناپلیون که
غفلتا آورده است نداشت که قبل از وقت در تدبیر و چاره آن باشد و ثانیا تا حال احکام امنای دولت
… و جمع عساکر ابو انجمی جبار الملک … بوده و تدارک آذوقه بقدر کفاف جمع لشکر مزبور و کرمش قلعه جیاوه
داده بودند که تا امروز هر روز بعمل آمده حکایت آمدن ناپلیون و لشکر بدیعه در میان نبوده ثالثا که غفلتا … خصم
حصار فتاده ایم و از هر طرف راه قطع شده و آذوقه و دوا بقدر کفاف نداریم این عمل بعدم اهتمام وزرای دولت
میشوند بر عدم وقوف جبار الملک … و در ابعاد چنین حالت اضطرار چاره جز این نیست که عساکر خود را انصاف حق
دولت را از راه غیرت بجای آورند و خامسا باید همه عساکر معلوم کنیم که جمعیت کرده و از میان لشکر ناپلیون
راه … و از طریق پایتخت دولت حاصل کنیم و از این مهلکه متخلص شده مجددا رجوع بدفع دشمن نمائیم
… هر گاه مقصود ما حاصل شود ممالک همه چیز خواهیم شد و چون قلعه جیاوه متصرف ما است و راه دریا را در دست
داریم … و طرح اعمالی که در … ریخته بودند میتوانیم بانجام رسانیم و اما هر گاه شکست یابیم لا
مهلکه عظیم گرفتار خواهیم گشت چه آذوقه و تدارک نداریم که تاب مقاومت آورده دو مرتبه با دشمن جنگ کنیم مجروح
تقصیرات بوزرای دولت است ما خود و داشتیم حق خدمت را بجا آورده ایم مجملا از این گونه دلایل اهل مجلس
مشورت متفق شده و بحکمی گفتند که چاره نیست مگر جنگ بنابراین شب و روز چهاردهم ماه چون نتیجه نظم مشغول
شدند ناپلیون میگوید در حقیقت مجموع خیالات فتح با عساکر ما بود و چرا که انها زیادتر از عساکر فرانسه بوده اند

قدم و کار افتاده با وجود اینکه در جنگ شتی ملو و قلعه جنا و بسیاری از آنها کشته بودند باز مقابل ما بودند حاصل
روز چهارم هم بار و بنه و احمال و اثقال را در دسته [illegible] گذاشته لشکر جنگی خود را برداشته تقسیم کرده از آن سه پل که در پای
رود خانه رسیده قبل از وقت ساخته بودند طلوع فجر گذرانده جمله در سر قلعه مارنقو بردند و عساکر فرنس مردانه ایستادگی
کردند وقتیکه صدای توپ بشدت رسید دریافت کردم که عساکر ما شروع بحمله و یورش نموده اند فی الحال حکم
دادم که جنرال دسی فرستن جناده را موقوف و با افواج خود از راه نزدیک بمیدان جنگ رساند بعد از آنکه احکام ضروریه
بهر کس و بهر جا فرستادم خود سوار شده ده ساعت ظهر مانده بمیدان جنگ که ما بین جولیمو و مارنقو بود رسیدم
و لشکر دشمن ما از وقت قریه مارنقو را از دست لشکر فرنس گرفته بودند و افواج جنرال [illegible] کنار را بعد از ایستادگی زیاد تاب
نیاورده شکست یافته و صحرا اینکه در هر دو طرف چپ واقع است مملو از فراریهای لشکر فرنس بود و بهر جا که میرسیدند
بر وحشت [illegible] می افزودند و مایوسانه فریاد میکردند که کار ما تمام شد افواج جنرال الانث اندک در عقب و
راست قریه مارنقو بود و لشکر ما بعد از گرفتن قریه مزبور صفوف خود را بطرف آنجا حرکت داده صف حرب خود را
در مقابل لشکر فرنس بحدی کشیده که از همه گذشت و با جنرال الانث مشغول جنگ گردیده او را باضطراب آورد
چون ناپلیون این حالت را مشاهده نمود فوراً هشتصد نفر سوار تفنگدار جرار را که قراول خاصه او بودند فرستاد که
هزار قدم جلو از صفوف جنرال الانث بایستند که دشمن را در اضطراب نگاه دارد و چند فوج از افواج بدرقه را امر فرمود که
صفوف راست لشکر رفته در راههای یسار لشکر دشمن توقف کنند و خود با نصف فوج از افواج [illegible] و تعجیل بامداد جنرال
الانث شتافت میان عرصه جنگ عساکر ناپلیون را دیدند که با من [illegible] خود و دویست نفر سوار تفنگدار که کلاه ایشان
از پوست خز بود بآرام مشغول پیش احکام [illegible] از وجود او که دانسته بودند باعث فتح است روح تازه
بجسد ایشان باز آمد از فتح امیدوار گشته هر جا که خبر فراری رسید برگشت و تعجیل کرده خود را بصحرای جنگ رسانیدند
جنرال الانث اگرچه شکست یافته بود لاکن چنان بآرام جنگ و گریز نمود که مدت سه ساعت بقدر یک فرسخ پس نشست حال
آنکه [illegible] توپ دشمن علی الاتصال بطرف افواج او انداخته میشد در این اثنا افواجی که بطرف
چپ دشمن مامور شده بودند بآنجا رسیده و بیک حرکت مختلف [illegible] یسار دشمن را گرفتند و سه ساعت بعد از ظهر
جنرال دسی رسید کونسل اول [illegible] جولیمو [illegible] که در آنجا مقیم شود در این [illegible] که شکست
از طرف لشکر فرنس بود و جنرال [illegible] تصور کرد که جنگ تمام شده و لشکر فرنس رو بهزیمت نهاده از کسالت روز خسته
شده اتمام جنگ و تعاقب کردن لشکر فرنس را بعهده جنرال [illegible] واگذارد و خود مراجعت کرده و از جهان [illegible] گذشته
باستدیه رفت که فکر عمل بعد از آن مشغول شود جنرال [illegible] باین خیال که لشکر فرنس از راهی که [illegible] می آید بفرار مشغول

میباشند تعجیل نمود که خود را در عقب سن جولیمو براه مزبور رساند و لاکن ناپلیون در ابتدای جنگ این فکر را نموده راه
گریز را عوض کرده و حکم داده بود که در جنگ گریز ما بین [illegible] راه را در نظر گیرند بطوریکه قطع شدن راه مزبور مانع
از رفتار و حرکت لشکر او نشود و جنرال [illegible] از راه [illegible] بدون تدبیر اکثر لشکر را [illegible] کردن راه مزبور کشیده [illegible]
جنرال الانث براه مزبور رسیده در مقام جنگ بود و قدری از طرف چپ انحراف ورزیده بطرف راه مزبور میل کرده
و دشمن حرکت او را نمی فهمید و جنرال [illegible] که در آخر [illegible] دشمن بود قبل از رسیدن افواج جنرال الانث براه مزبور [illegible]
جنرال [illegible] تصور کرد که چنین حرکات مختلف از راه اضطراب است و در این مقام [illegible] جنرال [illegible] بحکم جنرال [illegible]
هجوم برد که جنگ را از نو شروع کند و مجموع سواران لشکر در پیش روی سن جولیمو و در بین افواج جنرال دسی در عقب [illegible]
لشکر جنرال الانث از طرف گلوله [illegible] بر سر سن جولیمو میبارید و طرف چپ آنجا را جنرال [illegible]
کرده و در این حالت کونسل اول حکم فرستاد که جنرال دسی افواج خود را برداشته این جوق لشکر دشمن را از پیش بردارد و جنرال
مزبور فوراً [illegible] دید که احکام کونسل اول را بجای آورده دویست نفر از سواران تفنگدار برداشته پیش افتاد که خود را
بجوق لشکر دشمن رساند چون بآن مقام رسید و حکم بافواج خود داد که شروع بجنگ نمایند فی الحال گلوله بر سینه اش آمده فوراً جان تسلیم
نمود اما این مصیبت مطلقاً حرکت افواج او را تاخیر نینداخت در ساعت جنرال [illegible] افواج را جری نموده که باید
بخونخواهی سردار رشید خود اقدام نمایند و ایشان حمله بر جوق لشکر دشمن بردند و از یک طرف جنرال [illegible] هشتصد نفر سوار
بجلادت تمام وسط جناح چپ جوق لشکر دشمن را شکافت و اکثر از جماعت آن شش هزار نفر را شکست داده متفرق
ساخت و جنرال [illegible] و مجموع سرکردگان که همراه او بودند اسیر گردیدند کونسل اول حکم فرستاد که سر پل رسیده [illegible]
که فراریهای لشکر [illegible] خود را باستدیه رسانده ده هزار سوار نظام [illegible] از ترس اینکه مبادا لشکر فرنس پیش از آنها بپل رسیده
راه سد شود همه جا را اسب [illegible] ساخته و هر فوج از افواج [illegible] که مشغول جنگ بودند وحشت انداخته راه فراری نمودند
جنرال [illegible] دو بار هجوم آورده قریه مارنقو را از دست دشمن گرفت و در ظرف یک ساعت شکست لشکر فرنس [illegible]
مبدل گردیده بوضعی [illegible] که از هر جانب [illegible] گردیده چون این فراریها بپلهای رود خانه
رسیدند [illegible] عظیم برپا شد تا غروب هر قدر توانستند [illegible] شدند بعد از آن [illegible] در این طرف رود خانه ماندند اسیر
شدند و از یک طرف لشکر فرنس کنار رود خانه رسیده [illegible] گرفته منتظر شدند که صبح شود از رود بگذرند و جنرال [illegible]
انهار را گرفته راه [illegible] عساکر [illegible] باقی نمانده که توانند فرار کرده خود را بجائی رسانند اگر [illegible]
بکوههای [illegible] میرفتند [illegible] فرنس [illegible] مقام [illegible] جنرال [illegible] شب همان حالت [illegible]
حرکت نمانده لشکر خود را [illegible] رود رسیده و [illegible] آرام داد و سعی کرد که بهر طریق که باشد [illegible]

میان آورد شاید لشکر خود را از اسیر شدن محافظت نماید لهذا صبح روز پانزدهم ماه چون بیدق مصالحه فرستاد و متمنی
شروط مصالحه گردید که در آن روز قطع و فصل نموده قلعه جناوه را که تازه گرفته بود با بسیار جاها که در دست نمسا بود
خالی بتصرف لشکر فیروزی اثر فرنس بدهد کونسل اول نیز ایشانرا اذن داده که بدون اینکه ایشانرا اسیر جنگ کند حرکت
کرده بعقب کوه منشور روند   بسبب همین جنگ ایطالیا را دوباره متصرف شدیم و قلعه های آنجا را کلا بدست آوردیم
و بتجربه رسانیدیم که در جنگ و لشکر کشی چیزهای جزئی که هیچ در اعتبار شان آن نیست یک مرتبه باعث خرابی کلی
میشود و کار بتباهی میپذیرد تم المجلد الاول فی شهر جمادی الثانی من شهور سنه ۱۳۰۲

TITAL: HISTORY of NAPOLEON EMPIRE
AUTHOR MOHAMAD REZA TABRIZI (1303 AH)
THIS BOOK WAS TRANSLATED FROM FRENCH
to ENGLISH then to FARSI by the [illegible] ~~Shah~~ MOHAMAD
SHAH QUAJAR.

چه بسیار اختلال و اختلاف که درکار اهالی مملکت در زمانی قلیل پدید آید و زمانی اندک تغییر کلی را کفایت کند چنانچه مورخ گوید
در سیزدهم ماه چون کونسل اول از شهر میلان که پای تخت مملکت ایطالیاست بعزم جنگ حرکت کرده در روز چهاردهم
فتح مارنغو کرده در پانزدهم مملکت ایطالیا را که تا آن زمان در دهه شمار بنا بود کلا متصرف گردید و از تاریخ آن فتح
یکی سال که و امضای طرفین کونسل اول به همکاران خود که در شهر پاریس بودند نوشت که ای کونسلهای شهری فردای
روز جنگ مارنغو جنرال ملاس بعضی پیش قراولان لشکر ما فرستاده و اذن خواسته است که جنرالی برای گفتگو نزد ما فرستد
بعد از حصول اذن جنرال سکال که از سرداران نامی است نزد ما روان ساخت و در آن روز تا شب شروط متارکه منعقد
و در شب متارکه نامه از طرفین دستخط گذاشته شد از جانب جنرال برتیه سردار جانب و از قبل ما جنرال ملاس دستخط گذارده
مهر نموده جنابان امیدوارم که اهل فرانسه از بشارت فتح لشکر خود راضی و خوشنود باشند و در خاتمه نامه هم خود را
که ناپلیون بناپارت است بخط نوشت و پس از اتمام متارکه عساکر نمسا را راه داده که روانه شوند و از آنجا باز بشهر میلان
که پای تخت ایطالیاست مراجعت نمود و این نوبت مجموع اهل شهر و نوعی استقبال کرده شکر گذاری بجای آوردند چنانکه
شنیده ام که تماشا دیده بود و در آنجا ملاقات و التفات زیاده از حد و مبذول داشت چرا که در معاهده قلعه جنوه زیاده
از حد شادمانی نموده بود اگرچه آخر مجبورا عساکر نمسا آنجا را متصرف شدند و جنرال ماسنا بجهت قحط آذوقه ملجا شده
قلعه را متصرف داده لکن در حفظ و حراست آنجا حق خدمت خود را بجا آورده و چون در آن اوقات دیوان دولت فرانسه
دولت [illegible] مصالح و صواب دید دولت انگلیس قرار نموده و ایطالیا را ناپلیون تازه متصرف شده بود احتمال میرفت
که باز اغتشاشی در آنجا روی دهد و در تشویش بود که آیا این نوع متارکه مضی شود یا بتحریک دولت انگلیس جنگ اقدام
خواهند کرد بنابر ملاحظه این دو فقره سردار و سپه سالار معتمدی لازم بود که متوقف آنجا مأمور شود و در آن اوقات
جنرال ماسنا که شایسته این خدمت بود و در سوعل و دورین بسرحد داری اشتغال داشت و آوردن او از آنجا مصلحت نبود
بنابر علیه جنرال ماسنا را در آنجا بنیابت خود برقرار و سپه سالاری عساکر مأموران صفحه جانب را کلا بعهده او محول
فرمود و مستر بورین که مؤلف این کتاب و کاتب اسرار کونسل اول بود گوید که قبل از آنکه ناپلیون از میلان حرکت کند مراسله
از لوسین برادرش رسیده نوشته بود که مجموع اهل فرانسه خاصه شهر پاریس شما را منتظر قدوم هستند و متوقعند که در این اوقات
زمان بکوکبه تمام داخل شهر شوید و اهالی شهر آمدند که بنام نامی شما بنا های عالی که علامات فتح و ظفر است ساکنند

استدعا دارم که ملتمس ایشان بدرجه قبول رسیده و من که بورین هستم اعلام داشته بود که هفت و چهار ساعت قبل از ورود
کونسل اول او را آگهی دهم تا تدارک استقبال کنند و چون ناپلیون را سبب فتح مارنغو اقتدار زیاد حاصل آمد چند روز زیاده
از آنچه منظور داشت در شهر توقف کرده نظمی که لازم بود داد و قبل از حرکت بمن فرمود که بخاتون قرسینی که مطلب
و جمال و حسن و قص و خوانی او از شهره شهر بود ناپلیون را کمال میل و جا حاصل بود و چنان مینمود که در آن سفر او را فتح
یکی ایطالیا را شهرت نموده و دیگر کشور چنان وجودی را متصرف آورده است وجه نقدی بده که تدارک خود را دیده بپاریس
آید بعد از آن در نهایت خورسندی و ابتهاج تحسین مردم از شهر میلان بیرون آمده راه تورین را در پیش گرفته بسمت پاریس
روانه شده در هنگام عبور از کوه قنیز جنرال کلرمن را دید که سوار کالسکه شده باستقبال شوهر خود میرود و کونسل اول او را
شناخته تعارف و التفات زیاد با او بجا آورده از شجاعت شوهر او در جنگ مارنغو تعریف کرده از آنجا گذشت و داخل
شهر لیون شده و این شهریست که پس از آنکه استعداد متصرف شده بدون نزاع تسلیم عساکر فرانسه شد ناپلیون بعضی
چند در آنجا درنگ نموده قلعه آنجا را بدقت ملاحظه و از آنجا گذشته داخل شهر لیان شده و در مهمانخانه سلستین جای
گرفته اهل شهر از آمدن او آگهی یافته ازدحام نموده از مرد و زن در اطراف مهمانخانه جمع آمده بجدی در اظهار شوق دیدن
ناپلیون مبالغه نمودند که او ملجا شده به پیش ایوان عمارت آمده خود را بمردم نمود و روز دیگر بتماشای میدان مربعی رفت
که وقتی از اوقات خوشترین زینتگاه آنشهر بود و عمارات اطراف آنجا را ملاحظه کرده همه را خراب دید و خرابهای آنجا
یادوار عام البسلوی فرانسه بجهت آنکه یکی از خرابهای ایام آشوب را از صفحه خاطر مردم زایل کند همت بر تجدید و تعمیر
عمارات آنجا گماشت و طرح عمارات عالیه در آنجا افکنده و سنگ طرح همه را بدست خود نشانده قبل از آن جا که
مخارج عظیمی بجهه دولت بود شرحی باین دو کونسل که در پاریس متوقف و علی الظاهر همکار وی و در باطن چاکر وی هستند از او
بوده نوشت که ای کونسلهای شهری این روز با وارد شهر لیان شدم و در نظر دارم که چند روزی در اینجا توقف و طرح بنای
میدان بلکور را افکنم و سنگ طرح آنجا را بدست خود گذارم و مکانیکه قبل از این در نهایت شکوه و رونق بوده اکنون
خراب بنظر آمدم و دیده و مهندسین مرا مطمئن کرده اند که این عمارت تا دو سال انجام خواهد یافت امیدوارم که تا آن زمان معهود
امر تجارت آنجا که وقتی از اوقات شهره کل فرنگستان بود بالا گیرد و چنین شهر معظم را بصورت روز اول مبدل کنم
و پس از آنکه امور شهر مزبور را از هر جهت منظم ساخت از آنجا حرکت کرده و از راه دیژان روانه شد و وقتی بشهر مزبور رسید
که اهل شهر آگهی یافته استقبال کرده دعا و ثنای او را آغاز نمودند خاصه خاتونهای دلارای شهر که هریک بکمال زیبایی
شهره و بسیاع مانند زهره بودند و از گل سنبل و خیری و زنقل تاجهای رنگین بسر زده در اطراف کالسکه ناپلیون سوار و پیاده
پیش میشدند و از تماشای حسن بهار مشاهده مالای دلارای ایشان غنچه دل شگفته شد از آنجا گذشته و در عرض راه من شهر [illegible]

وشهر لیسبو کالسکه را بکشت بورین گوید آدمی نزد ما در من فرستاد که تا تعمیر کالسکه شود مهمان شما چاشت و نهار و غذای
شام را در آنجا صرف کرده تا ده ساعت از شب گذشته که کالسکه درست شد از آنجا روان و کالسکه بر عقب سر
یکی از چرخهای آن بالای پل از سیل بیرون آمده بپهلو افتاد **مورخ گوید** که کونسل اول در جانب چپ من در کالسکه نشسته بود چون
کالسکه بجانب راست بر زمین آمد کونسل اول بروی من افتاد و او را آسیبی نرسید اما اندام مرا صدمه زیادی حاصل شد بار چرخ
را وا نمود و شب دوم ماه جولای وارد شهر پاریس شدیم و سابقا ذکر شد که ناپلیون در سفر و سواری صحبت و مکالمه زیاد مایل بود
از جمله در عرض راه فرمود ای بورین هرگاه چند کار دیگر قبل از این کار که در این سفر برای من دست داد اتفاق افتد احتمال میرود
که نام من نیز در آینده در تواریخ ثبت شود عرض کردم که شما هم حالا کم کاری نکرده اید و در این زمان قلیل فتوحات کثیر از شما
وقوع یافته همین کفایت میکند فرمود این جواب از روی تملق است بلی در یک ماه و دو دولت [illegible] حال کمتر از دو سال ا
دو مملکت بزرگ که یکی **فرنس** و یکی **مصر** (یکی ایطالیا) گرفته است ولی ای عزیز من مرا یقین است که هرگاه فردا بمیرم بعد از هزار سال بیش از
نیم صفحه نام من در تواریخ جای نخواهد داشت زیرا که هر وقت قصد مطالعت در تواریخ می نمایم چندین عصر طولانی مرا از نظر
میگذرد که هرگاه درست ملاحظه کنی در جنب آنها گذارش تمام یک سلطنت و مدت یک عمر قدر یک ثانیه خواهد شد
وقتیکه در خلاصة التواریخ ملاحظه میکنم مجموع احوال اسکندر و قیصر و آن پایه مملکت ستانی ایشان و تمامی کارهای مشهور
و چنگیز را بان اختصار که در صفحه دو کار کرده اند در یک صفحه نوشته اند و در حقیقت برای این امر قول عنوان کلی عالم احوال
مورخ گوید در آن روز که جنرال ویسی در جنگ مارنگو کشته شد جنرال کلبر هم در مصر کشته شده بود و چنان اتفاق افتاد که
مملکت فرنس دیگر وارد وجود دو سردار مقتدر نمی ماند از کشته شدن یکی ایطالیا بدست دولت فرنس آمد و از استحصال آن
یکی مصر از دست دولت فرنس بدر رفت هرگاه جنرال ویسی پای جلادت در میدان نمی نهاد و خود را بکشتن نمیداد مملکت
ایطالیا بدست نمی آمد و هرگاه جنرال کلبر کشته نمیشد مصر از دست نمی رفت اگرچه جنرال منو که نایب جنرال کلبر بود از جهت
در ساعتی که این قتل [illegible] در جای او بر قرار شد صاحب جمشید لشکر و کشورگیری دیده و ناپلیون فرو احکام و دستور العمل
او را فرستاده که در امر خود مستقل شود و لیکن میفرمود که از امروز روز بروز حوصله او در مصر کم میشود و دشمن قوی میگردد و زیاد که
و کاروانی جنرال کلبر رعب او در قلوب اهل مملکت تقویت دولت را [illegible] زیاده بود و حال این یک را پایه آن
یک رسانم مصر از دست رفته است کسی که در خارج وضعی شایسته ترتیب کرده قوت داده بود بعد از زوال او شکست
زیاد در دولت لازم است که دیگری فورا آن را پایه رساند آن عمل در پای تخت آسان است حال اگر من خود در آنجا بودم
از قتل جنرال کلبر مطلقا [illegible] حاصل نمیشد یکی را بجای او بر قرار و خود [illegible] او میشدم چه سود که از آنجا آورده ام چاره
خبر این ندارم که با نایب او قوت دهم وضع قتل جنرال کلبر بدین طریق است که سابقا ذکر شد که ناپلیون در مصر در عمارت

الفی

الفی بیک نام ماوا و کاه خود کرده بود و چون ناپلیون به پاریس مراجعت کرد جنرال کلبر در همان منزل گرفته و در آن عمارت راحتی بود
که از پیش روی ایوان عمارت میگذشت و باغ بنائی برسید و قدمی چند از آن میگذشت و باغ عمارت منتهی میشد
آب انبار مزبور مدتها خراب و بی آب بود و زمانیکه ناپلیون در آنجا متوقف بود غالب در آن راه گردش
میکرد و مکرر زیاد عرض میکردم که آب انبار مزبور فایده ندارد و در محل بدی واقع است و از اشرار محتمل است
در آنجا مخفی شده وجود شما را آسیبی برسانند در جواب فرمود که تو زیاد مرد جبانی و اعتنائی بدان سخن نفرمود
بالجمله قاتل جنرال کلبر در همان مکان مخفی شده بضرب خنجر او را مقتول ساخت پس از آنکه قاتل بدست آمد
معلوم شد که سلیمان نام حلبی که جوانی بیست و دو ساله بود و صدر اعظم دولت روم در آن هنگام
در شام بود او را فرستاده که ناپلیون را بقتل رساند سلیمان چون بمصر رسید ناپلیون از آنجا رفته بود بجای
او بقتل جنرال کلبر اکتفا کرد لاجرم لباس مبدل خود را بصورت یکی از روستائیان ساخت و خنجر در بغل
پنهان نموده و در آن آب انبار کمین کرد از اتفاق در آن روز یکی از معماران جنرال کلبر همراه خود برده در آن
راه طراحی میکرد که عمارتی تازه بنا کند بخوان غفلتا از کمین گاه بیرون آمده پیش روی جنرال مزبور زانوی
ادب بر زمین نهاده عریضه را بجنرال داد و چون شروع بخواندن عریضه کرد معمار او را مشغول دید بکار خود اقدام
کرد و آن نابکار فرصت کرده بکار خود پرداخت و بدو زخم خنجر کار او را ساخت معمار آگهی یافته بار مقابل [illegible] دو دست
داشت رسید او نیز زخم برداشته نتوانست با وی در آویزد قاتل گریخت از فریاد معمار قراولان رسیدند و
و جنرال را در حال نزع دیدند عاقبت قاتل را در میان باغ بچنگ آورده و او را هدف گلوله ساختند **مورخ گوید**
وقتیکه این خبر بناپلیون رسید بسیار غمگین گشته و اقرار نمود که هر چه من در آن باب گفته بودم از روی حزم
و دوراندیشی بود و هرگاه خود در مصر میماند باین مصیبت گرفتار میشد و سابق ذکر شد که ناپلیون جنرال کلبر را
از صمیم قلب دوست نمیداشت و میدانست که جمیع تدابیر و حیل او را در انهدام دولت جمهوریه میداند چنانچه
در ایام محاصره قلعه سنت جان اکری مکرر جنرال مزبور میگفت که این مرد بنهاد خود و اندام که در فات
نیست او فهمیده تر از جمله من [illegible] عاقبت مملکت فرنس را مالک خواهد شد حال برای آنکه کار خود را درست کند
ملکگیری [illegible] عاقبت ما را پیچیده و جمیع زیاد درای دولت فراهم آورده که در ها دولت ضرر رساند که نام
خود را بلند کند هرگاه منظور او خیرخواهی دولت بود در اینگونه مخارج بیجا دولت جمهوریه حاصل [illegible]
و لشکر را بخارج بردن منظور او در این میدان نخواهد دولت را بخرج زیاد مبهوت و انداز تا آنچه در نظر دارد
بعمل آورد و دولت را محتاج خود کند و از جمیع سخنهای جنرال مزبور ناپلیون را آگهی میداد و میدانست که

که درست دریافت کرده و از رموز واقف است و اگرچه ملازم طبیع او بود که کسی دیگر پی به تدبیرات او برده و در این
باب همیشه از او پریشان خاطر بود ولی این معنی را دریافت کرده بود که جنرال کلبر با وجود آنهمه اکراهی که از او داشت
خاین دولت فرانس نیست و در خدمت جمهوریه استقامت دارد و در راه دولت بیجا با خود را بدم توپ دشمن میدهد و در نظام
عدیل ندارد لهذا بهیچ وجه بروی او نمی آورد و روز بروز قدر و اعتبار او می افزود و احدی استنباط نمیکرد که باو میل خاطر دارد
و در آن روزها که خبر قتل او رسید زیاده از حد ملول شد مورخ گوید قبل از آنکه ناپلیون وارد شود بسیار مشتاق بود که از اخبار
مصر او را خبری رسد تا آنکه یکروز بعد از ورود به پاریس دو ساعت از نیمه شب گذشته چاپار وارد و پیش از اعلام من او را
خبر داد بجهت تعجیل در احضار من کرد که نوکر نفرستاد خود برخواسته شمع در دست گرفته بسمت اطاق خوابگاه من آمد
چون روز قبل باو عرض کرده بودم که زن من وضع حمل کرده و من در اطاق دیگر میخوابم باین جهت از اطاق سابق من گذشته
که باطاق جدید آید راه را گم کرده باطاق یکی از نویسندگان من رو نهاده و در را کوفت نویسنده بیدار شد پرسید
کیست گفت جنرال شما هستم باز پرسید جنرال جواب شنید چون در را گشود کونسل اول را دید که در لباس شب شمع بدست
ایستاده و احوال او پریشان است از نویسنده پرسید که اطاق بوریین کدام است او با اضطراب نشان داد کونسل اول
از او معذرت خواسته روی بسمت اطاق من نهاد و من در ساعت رخت پوشیده که حاضر شوم ناپلیون از غایت
اضطراب در اطاق رسیده پله کوچکی بود لطیفه درین راه و است پایش لغزیده وقتی در را گشودم نزدیک بود از آنجا
سرازیر شود او را گرفته باطاق دیگر رفتیم کاغذ را با اتمام خواند ملاحظه کردم که از سیمای او چنان مفهوم میشود که مصر از دست
او رفته درین طریق باهیچ وجه سر محافظت آنجا بود و بخود گفتگو می نمود و مکنون خاطر خود را بمن بیان نمود حتی کلام قبل از آن
معلوم شد که شکست کشتی ایطالیا است که بود که روز پنجم ماه جولای واقع شده ولی در ابتدای ماه سپتمبر دولت فرانسا آنرا
شکسته و خبری جنگ با من عساکر فرانسا و فرنس وی داد عاقبت در حوالی شهر جابخشیدن عساکر فرانسا شکست عظیم
یافته باز نتیجی شده از او رسید که گرفتند و در آن وقت که ناپلیون تازه از سفر ایطالیا مراجعت کرده بود و نوشته‌جات بسیار
از اطراف میرسید یک شب و روز من نویسنده کان که کونسل اول در نوشتن جواب آنها حاضر بودم روزی
عریضه باو رسید که شخصی از جزیره بتاریخ دوازدهم ماه جولای مطابق اواخر سرطان سنه ۱۲۱۶ هجری بناپلیون نوشته بود
که او وقتیکه پدر مرحوم شما را در ان شما را از جزیره کارسکا از شب بیرون آورده بیچ است بدو سه برین آمده شما را در آنجا
دیدن کند خرجی نداشت و جهت مخارجات خود معادل هشت و پنج عدد نوبت که بیجا هزار با جفو باشد از من وام گرفت
و هم صاحبقه داد و پس از آنکه از آنجا حرکت کرده شوا است دین خود را ادا کند بعد از آنکه از وضع هلت کرد و مادر شما خواهی
دین او را از ظروف و اسباب خانه فروخته ادا نماید چون از وقت مرا احتیاج میزد رجعی شدم و اظهار کردم که هر وقت شما را

استطاعت

استطاعت حاصل شود به جهید از آنجا که حال هشتاد و سال از عمر من میگذرد و از ایام ظهور دولت جمهوریه اخراج شده ایم
و گذران من منحصر بود به تقلیلی در دولت انگلیس اندوه تنگ نفسی و سخاوت جنابچه که اخراجهای فرانس میدهند من مرحمت
میکنند چون از آن وجه کفایت نمیکند گستاخی نموده شما را یاد آوری شدم مورخ گوید وقتیکه ناپلیون این مراسله را
خواند فرمود که این مطلب باید پنهان نماند الآن هشت برابر آن مبلغ وجه نقد برای او بفرست من در ساعت فرستادم
چون در آن اوقات که ناپلیون از ایطالیا برگشت هوای او بسیار بالا گرفت و دشمن او زیاد شد و چندین بار قصد
کشتن او کردند از جمله از رفقای عیانفر قتل او کس فرستادند و فرستاده مزبور به بار با وجنان نزدیک شد که
می توانست به قتل او اقدام کند ولی واهمه بر او غلبه کرده بود نتوانست نوبت چهارم که وسیله باو رسید و خواست
جسارت کند یکی از محرمان ناپلیون آگاه شده او را گرفت و خنجر در بغل او بیرون آورده و هنگامیکه جناب کونسل اول
در جزیره سنت هلنه محبوس بود در این باب فرمود که عدم جرأت قاتل باعث سلامتی وجود من شده و الامر از کشت
دیگر آنکه جنرال نام شخصی بود که در پاریس منصب نایب سرهنگی داشت و بتقصیری او را معزول کرده بودند و او از آن
رنجیده آزرده خاطر بود با نه نفر دیگر که هر یک بیجانه از کونسل اول رنجش داشتند متفق شده که او ضایعی آورند نام آن
نفر یکی ارنه و یکی لبرون دیگری سربل بود و هر سه صاحب اسم بودند بالجمله متعهد شدند که شبی که ناپلیون تماشاخانه میرود
او را در آنجا یا در عرض راه بزنف گلوله تفنگ سازند مورخ گوید احدی از احدی از شهر از این مسکانه خبردار نشده
در شب سیزدهم ماه سپتمبر یک ساعت به نیمه شب مانده جنرال خود نزد من آمده مرا از آن اراده آگاه ساخت گفت
من در آن شب شما را خبر میکنم مشروط بآنکه وجه نقدی بمن کارسازی کنید که آنها وجه نقد کفاف ندارند که کار
خود اقدام کنند وقتیکه از این خبر آگاه شدم تکلیف خود را در آن دیدم که فوراً ناپلیون را از آن اوضاع خبر دهم حال که خط
خدمت او رفته حقیقت را عرض کردم فرمود هرچه وجه ضرور دارند بدهد و لیکن مستور شدش را که وزیر احدی از شهر آن است
خبر کن با من او را اعلام کنم که او و فعالیار در کار خود غفلت مینورزد و بعد از حصول آن هر قدر وجه جنرال را لازم بود دادم و او
هر شب در موقع جواب مرا خبر میداد که در چه کار و مشق تیز وارد و خبر داد که مجموع تدارک را انجام رسانیده و لکن یکه
تفنگ مخلطه که تفنگ سازان بی اجازه مستور فوش تفنگ نمیفروشند چون انجام این فقره در قوه من بود و
بکونسل اول عرض کردم فرمود که میدانم فوش مامور خود را مضطرب کرده است و حال او را از جانب من بگو که در کار انها از تفنگ
نکند اولو تفنگ با آنها و بعد از حصول آن کار معاندین را با انجام رسانیده دستی صد و چهار صد تفنگ از تعیین شده
و در کمین نشسته که ناپلیون با سایرین در آید کونسل با سایر کونسلها روزی از دیوانخانه برخواسته باطاق خلوت در آمد
و در آنجا اظهار نمود که هر کاه صلاح دانند امشب بتماشاخانه رویم در جواب گفتند که چون در هر باب برای سلامتی

وجود شما احتیاط ملحوظ است و حال بفضل الله راه شورش بکلی مسدود است اگر میل دارند مختارست
بعد از صرف طعام بالاپوش خود را بالای رخت سبز نظام پوشیده مرا با دو راق وزیر خود در کالسکه
نشانده بتماشاخانه رفتیم چون کمیسیاها و معاندین را احوال خبر کرده بود و سابقا احکام سخت فرموده شد
که او نیز تجهیز گرفتن معاندین تدارک دیده جمعیت در کمین ایشان نشانده بود بعد از آنکه کونسل اول
بتماشاخانه رسیده در غرفه مخصوص خود نشست یکساعت بعد از آن وقت گرفتن اشرار بود و در سر
موعد صدای بلند شد من فهمیده بود چه چیز است من چون از غرفه فرود آمدم دیدم مستر وشش تمام اشرار را با موس ماسل
مسلح و مکمل که سیصد چهارصد نفر بودند همه را بدست آورده است ناپلیون را از کیفیت مطلع کردم بغایت خوشنود
شده برخواست و بمنزل مراجعت کرد روز دیگر تمام اشرار را بعد از اثبات خیانت بسزای خود رسانیدند
جنرال اکه ارند است کار بصدق تمام افشای این راز کرده بود بمنصب سابق خود سرافراز فرموده و باقی
این فساد از جمله فسادکنندگان بود که بمخالفت پادشاه سابق برخواسته و او را دفع و بنای جمهوریه نهاده بود و
وقایع دیگر آنکه منشاران از سلسله پادشاه سابق بود این است که بحسب از تماشاخانه اساس خلقت آدم را بنیاد
داشته بودند ناپلیون شوق نموده که در آن مجلس حاضر گردد مورخ گوید بمن فرمود که من امشب بتماشاخانه
میروم و شما نیز می آئید بیائید چون جنرال لالانش و جنرال پیرو و مستر لارستان باتفاق در کالسکه من خواهند بود
و در آن کالسکه دیگر جای نیست من از فرمایش ان خوشنود شده بکالسکه خود نشستم و بتماشاخانه رفتم در جنب
غرفه او در غرفه دیگر جای گرفتم پس از یک ساعتی ناپلیون و همراهان آمده چنانچه عادت او بود در پیش غرفه نشست
چشمم مستر لارستان که بمن افتاد از خدمت او برخواسته نزد من آمده و آهسته گفت در فلان معبر حقه باروتی آتش
زدند و نزدیک بود که کونسل اول با من تبع کشته شوند تعجب کردم که چنین حادثه عظیم مطلقا خود را نباخته و آرام
تمام نشسته متوجه تماشاخانه است مستر لارستان گفت تعجب آنست که پس از چنان حادثه که مجموع شیشه کالسکه
او از صدمه باروط شکست ده دقیقه بعد در گردشگاه آن کوچه باز رسیدیم کالسکه چی کالسکه را نگاهداشته
عرض کرد که حکم چیست الطرف عمارت باز گردیم یا بتماشاخانه رویم ناپلیون به آرام تمام فرمود بتماشاخانه و از آنگاه
تا اینجا هیچ چه در آن باب سخنی نگفت و صحبت خود را تغیر نداده است و حال آرام نشسته متوجه بازی است چون
این ظهرات شنیدم دانستم حضور من در عمارت لازم خواهد بود در خواستم و بعمارت رفتم بعد از آن کونسل اول نیز
آمد و چون خبر در شهر اشتهار یافت در ساعت تمام بزرگان و صاحب منصبان در تالار بزرگ و دیوان خانه
جمع و منتظر حکم کونسل اول شدند و متحیر بودند که آیا آشنا و کدام سلسله خواهد داد و مترصد بودند که هر که گرفتنی است گرفته

و هرگونه

و هرگونه کشتنی است بکشند ناپلیون وارد تالار شده و منظور حضار را دریافته ایشان را زیاده در زدن نگذاشت و بلحن
تمام فرمود که موسس این اساس از سلسله پادشاه قدیم و خیرخواهان او نیند که همیشه در قصد جان من هستند
و در این عمل از اشراف و علما و قضات و سایر طبقات مردم هیچیک شریک نبوده و من خود میدانم که در قلع
ماده ایشان چه بیاید کرد لازم نیست که باین اعمال اقدام نمایند و مرا زودتر بر سریر سلطنت آورند تا ریشه حیات
خود را بگسلانند حال ای حضار مجلس تمام بدانید و آگاه باشید که مایه مجموع اینگونه اعمال اولاد و احفاد و اقوام و عشایر
و خیرخواهان پادشاه سابق است و سخت مترسم که عاقبت تمام مملکت فرنس با آتش فتنه انها بسوزد و هرگز کونسل
اول را باین تغیر ندیده بودم این سخنان الصولتی ذکر میکرد که جمیع حضار مجلس یقین کردند که خشک و تر را تمام خواهد
سوخت مستر وشش هرچه سعی کرد که این نسبت را از سلسله بوربان که پادشاهان سابق اند مرتفع سازد مفید
نیفتاد و بعد از ذکر این فقرات حضار مجلس مرخص شده روز دیگر تمامی بزرگان و علمای شهر برای شکرگذاری
رفع چنین بلای عظیم که روی داده بود در عمارت جمع آمده او را مبارکباد گفته و عرض کردند که ستار الطاف
خداوندی در هر حال حافظ است از این واهمه ملال بخاطر خطیر نرسانید کونسل اول در جواب فرمود که این طایفه را شوم
اگرچه مقصود قتل من بخصوصه است و تنبیه و سیاست ایشان را موافق قانون مملکت رجوع بمحکمه بجهت حکم که از دیوانخانه
صادر بجا و اجرا میکنم زیرا که باعث قتل چندین هزار نفس میشوند این اساس را که اینها فراهم آورده
ضرر بوجود من نرسید و لیکن چندین خانه خراب شد و چندین نفر کشته شدند که همه بیگناه بودند علیحده در این
باب ایشان را تنبیه و سیاستی سخت نمود که در تواریخ عبرت آیندگان شود بعد از این گفتگو حضار مجلس مرخص شدند
کونسل اول چند بار با وزرا و کونسلان دیگر در این باب در شورتخانه نشست مالاخره یکصد و سی و پنج نفر
نام نویس نموده هرچه داشتند ضبط کرده و از ولایت اخراج نمودند و بجائیکه منفی فرستاد و حکم کرده همه را در اینجا بقتل
رسانند و نه نفر ایشان که مقصر بودند با ثبوت صاحبان منصب خلاصی نیافتند بعد از آن فرمود که در عوض فتنه که
حقه باروط را آتش زدند بیست نفر در آنجا کشته شد همان قدر از اقربای آن سلسله مزبور انتخاب کرده هدف گلوله
تفنگ ساختند و دویست نفر را با زن و عیال از ولایت بخارج فرستاد و در میان انها اغلب بی تقصیر بودند
مورخ گوید در خلوت بمن فرمود که مدتهاست میخواستم از دست این بدنهادان خلاص شوم و بهانه بدست
نمی افتاد و حال مقام فرصت است باید فوت نکنم و خشک و تر را بسوزانم تا آنکه مطمئن شده بآرام مشغول کار
خود باشم و موسس مصدر این اعمال چند روز دیگر پیدا شده و موافق قانون مملکت تقصیر ایشان ثابت گردیده
سرهای خود را در راه تقصیر جرم بیدادند **فصل دویم در بیان سالار شدن قیصر و امپراطور شدن ناپلیون** مکرر

نوشته شده است که ناپلیون بجهة آنکه بلندترین پایه دولت و برترین جاه سلطنت را حاصل کند و خاطر مردم را
بجهان تغیر عظیم عادت دهد چندین قاعده جدیده اختراع میکرد و چندین حیله بکار میبرد و این معنی را درست دریافت
کرده بود که پس از آنکه بنیان کار محکم انداخته شد و امورات دولتداری منظم گردید مدخل و مخارج نظام
معین آید و محض صوت و آوازه نشد هرچه اختراع شود و هر قانون تازه که احداث آید اگر همه مخالف رای مردم باشد
بمخالفت و رد احکام او بصراحت جرأت نمینمایند شاید این تمثال حکایات رساله مختصریست که باسمه زده در شهر و
نواحی شهر منتشر ساختند و این رساله معلوم است که باشاره کونسل اول نشر یافته بود که چند روزی مردم را
مشغول کنند و ملاحظه نمایند که از مردم چه میتراود مورخ کوید من از این مقدمه مطلع نمودم و در ماه دسمبر ۱۸
عیسوی مطابق تو... سنه ۱۲۱۵ هجری که مستر فوش در جستجو بود که مرتکبین قتل کونسل اول را بچنگ آورد رساله
مختصری بمن رسید و ان توازی مابین قیصر اول و کرامویل و ناپلیون نام نهاده بودند و این رساله را اهل شهر
نزد کونسل اول فرستاده چون او در منزل نبود من از بدایت تا نهایت خواندم و دیدم خلاصه مطلب آن در اثبات
سلطنت موروثی است و مضامینی است که از اول بنای جمهوریه تا حال کسی را یارا و امکان اینگونه مقالات
نبود چون هیچ چیز از این رساله آگاه نبودم همین قدر دانستم که از دیوان امور وزیر داخله مملکت بیرون آمده
و در صفحه مملکت منتشر شده است بعد از خواندن بر روی تخت حضرت ناپلیون نهادم چند دقیقه دیگر کونسل
اول داخل اطاق شد و رساله را بطریقی که خبر ندارد ملاحظه کرد بعد از آن بمن فرمود این رساله را خوانده
کرده ام گفتم بلی فرمود از این چه بخاطرت میرسد گفتم این قدر میدانم که تاثیری بد در قلوب اهل مملکت خواهد کرد و مردم را
از اصل مقصود شما مطلع خواهد نمود و صریحا خواهند یافت که شما میخواهید سلطنت کنید کونسل اول بعد از استماع این
الفاظ بطریقیکه روزنامهها نگه مطلع بشود میخواند و پی انکسار زمین می انداخت و من بحدس خود صاحب بودم
فردای ان روز احکام و ولایات قریب بشهر پاریس مسوده از آن رساله که بکونسل اول رسید شرحی نوشته بودند که
اینگونه گستاخی که از باسمه خانه پسندیده نیست و اثر نیک نخواهد کرد و ثمر آخر این خواهد بود که خنجر قاتلین با
قتل شما شریک شده و دشمن بسیار شما را بهم رسد و اگر از این رساله خبر ندارید مباشر انرا سیاست فرمایید بعد از
ملاحظه این نوشتهجات تغیر بهم رسانیده فرمود بفرست مستر فوش را حاضر کنند تا بپرسم این عمل را که صادر شده
وا او که وزیر داخله پس شهر است چرا مرتکبین این امر را تنبیه نمیکند من در ساعت آدمی بطلب روانه کرده و او را حاضر
نمودم چشم ناپلیون که بمستر فوش افتاد فرمود این چه رساله است و اهل شهر میگویند عرض کرد که کلا در مافیه کرده اند
که حاصل این رساله انست که بار سلطنت بفرنس ناگوار انداز فرمود چرا مباشرین این کار را منع نکردی عرض کرد که این

رساله از دیوان وزیر امور داخله صادر شده و حامی آن لوسین برادر شماست از این جهت سکوت کردم
ناپلیون عمدا تغیر کرده فرمود این جواب پسندیده نیست شما وزیر احداث شهر پاریس شده از لوازم خدمت شما
این است که از هرکس چنین کاری صادر شده بمجلس فرستید خواه برادر و خواه پدر و خواه سایر خویشان
من باشد مورخ کوید بعد از این گفتگو ناپلیون با برآشفتگی تمام در را بسته داخل اطاق دیگر شد من و مستر فوش
در اطاق ماندیم و بجهة آنکه زود در از تعجب برآییم خواستم کیفیت را از فوش سوال کنم از لب خنده او را
که در باب سرزنش کونسل اول کرد ملتفت شدم که ناپلیون خود خبر داشته است و بجهة اعلام اهل مملکت
و ملاحظه آنکه مردم را چه رای باید این مضامین را اختراع کرده است چون از مستر فوش صراحتا این مطلب را
نشنیده بودم و خود استدراک کرده بودم از آنجا بیرون آمده نزد لوسین رفتیم و او را اعلام کردم که
این چه رساله ایست میان مردم انداخته جواب نداد و در ساعت شرحی از صندوق تحریر بیرون آورد
بمن نمود دیدم مسوده همان رساله است که ناپلیون بخط خود نوشته و جرح و تعدیل کرده است و چون
لوسین شنید که ناپلیون او را غضب کرده به فوش فرموده است که او را حبس کند در ساعت باوطاق
کونسل اول رفت و گفت شما مرا در نزد مردم مجرم کرده اید و خود را بالمره از این فقره کنار کشیده اید
ناپلیون فرمود همه تقصیر از تو بوده چرا بایست چنین حرکت کنی که بر مردم معلوم شود و اسم تو گفته شود
چرا به مستر فوش نسبت داده شود معلوم است که او از تو آزموده تر است الحاصل فوش علی الظاهر از
کار خود استعفا کرده و ناپلیون بجهة آنکه داستان این رساله از زبانها افتد لوسین را معزول و علی الظاهر
اخراج وطن و در باطن بدولت اسپانیول فرستاد و دستور العمل داد که کاری کند که پادشاه اسپانیول
بخصومت شهریار پورتقال اقدام نماید و طریقی نماید که دولت مزبور ملجا شده از دوستی دولت
انگلیس دست بردارد و ناپلیون در آن اوقات تسلط وزرای دولت انگلیس را در دفتر دیوان آنجا
بحدی دیده بود که پورتقال را بمنزله نوآباد انگلیس نظر می آورد و چنین میدانست که هرگاه کسی هجوم
بر سر آن برد چنان است که بر سر انگلستان برده و بسیار طالب بود که راه تجارت انگلیس از پورتقال
بریده و از آنجا اسپانیول بدولت فرنس متعلق گردد و پس از آن که لوسین حسب الامر ناپلیون بمدرید که
پای تخت اسپانیول است وارد شد با وزرای آن دولت گفتگو کرده پادشاه آنجا را بخصومت
پورتقال برانگیخت و او لشکر جرار بمعاونت سپاه فرنس بپورتقال فرستاد و لشکر مزبور در آن سرحد
بخت شهر الوندرا گرفته و از آنجا گذشته داخل شهر مذکور شدند پادشاه پورتقال چاره را منحصر دید

از در مصالحه درآمده و در همان قلعه امر مصالحه گذرانید و چندین قلعه و شهر معظم را از ولایت پورتقال مفتوح
کرده تابع اختیار خود و دولت اسپانیول گذاشت و از دولت انگلیس بالمره قطع نظر کرده و ابواب منازل خود را
بر روی جهازات تجارتی انگلیس بست با وجود این باز ناپلیون راضی بمصالحه نشده حکم داد که لشکر فرانسین
از آنجا حرکت نکنند آخر الامر باز پادشاه پورتقال ملتجا گشته موافق خاطر ناپلیون امور مصالحه را گذرانید
متعاقب این احوال ژوسف برادر ناپلیون از من وعده خواست و نخواهم مقصود وی خدمت ناپلیون معروض
و دستور خواسته رفتم شب در اثنای صحبت ژوسف در باب با سه رساله مرقوم سخن بمیان آورد و تحقیقات
زیاد از تعجیل برادر خود در امورات نمود و تحقیقات چند از من کرد چون برادر ناپلیون بود منهم بعضی از اسرار
امور دولت را که واقف بودم با او بمیان آورده و نمیدانستم بتحریک ناپلیون میخواهد مرا آزمایش کند که
در ضبط اسرار او بچه پایه ام ژوسف فردا مجموع صحبتهای شب را باو رسانده وقتیکه من خدمت ناپلیون
رسیدم پس از فرمایشات با نهایت خشونت بمن فرمود که ازین بعد هرچه نوشتجات از اطراف و وزرا آید
همان طور سر مهر در میان صندوق تحریر من بگذار و ما دون ستی مهر از سر انها برداری چون این فرمایش
علی الغفله اتفاق افتاد زیاده از حد پریشان شدم و مصمم گردیدم که تدارک رفع آن تدبیر کنم بنابراین تا
سه روز هرچه نوشتجات که در باب مطالب کلیه از وزرا و دیوانخانها و اطراف مملکت میرسید همه را در
صندوق جای داده و هرچه نوشتجات بیحاصل بود که نام او را ناپلیون اوراق قمارخانه نهاده بود در بالای
انها نهادم از کثرت مشاغل وقتیکه در صندوق را میگشود چند طغرا از انها را میخواند و کسل میشد و مطالب عمده را
نمیدید که او را بشوق آورد چنان تصور میکرد که همه یکسره پوچ است تتمه را ملاحظه نمیکرد روز سیوم دیدم که اگر
زیاده ازین نوع معامله نمایم خیانت خواهد شد لهذا شب چهارم که ناپلیون باوطاق خوابگاه رفت چون احتیاج
داشتم که هر ساعت بخواهم آنجا بروم هم ساعت بعد شمعی روشن کرده بخوابگاه او رفتم چون داخل اوطاق شدم
صندلی را برداشته در جانب راست خوابگاه او گذاشتم و نشستم هنوز او و حرمش ژوسفاین در تخت خواب
بیدار بودند چون مرا دیدند از روی تعجب که آیا چه روداده سئوال کرد که چیست عرض کردم که این روزها
سوء ظنی بهم رسانیده اید و حال آنکه میدانید خود مرا بار آورده اید که بصداقت تمام تا اکنون بخدمت اقدام
کرده ام مستدعی هستم که اول تقصیرم را خبر بدهید و بعد اجازه دهید که از عمارت بیرون روم که در این دو سه روز
از غصه آرام از من قطع شده ژوسفاین حرم او در مقام تعجب پرسید که بوربن چه تقصیر کرده است فرمود
تو را در این کار دخلیتی نیست بعد ازان رو بمن کرده فرمود شکایت از تو دارم چرا باید اسرار مرا برادرم

بمیان آری

میان آری عرض کردم بجای دیگر سخنی نگفته ام چون میدانستم برادر شماست و امین شماست با وی پاره سخنان
بمیان آوردم و ازین گذشته خود او سبقت در سخن کرده و بجهت سکوت او من بعضی جوابها گفتم و آنچه او
گفته اظهار میکنم و حال آنکه هیچیک از سخنان بکدیگر خیانت دولت نبوده بلکه خیرخواهی شما بوده ناپلیون
فرمود معلوم است که خیانت نیست ولی از شما که محرم اسرار من میباشید بسیار بعید است که برادر مرا
اعتبار در این امور گرفته اید وقتیکه ژوسف مرا خبر داد خواستم که چند روزی شما در قرانتین بمانید تا درست از عیب
و علت شما مطمئن شوم عرض کردم که حال سه روز است در قرانتین مانده ام فرمود راست است برای
رفع علت شما همین قدر کفایت میکند خلاصه زیاده ازین در آن باب سخن گفتن جایز نیست باز از فردا
بطریق سابق تمام نوشتجات را خود نگاه کن هرکدام لازم است بمن بنما دو ساعت از نیمه شب گذشته
بمنزل خود معاودت کرده سه ساعت خواب نمودم و صبح زود بعادت معهود خدمت ناپلیون
رفته او را بیدار کردم و آن روز بجدی التفات درباره من مبذول داشت که تلافی بی التفاتی آن
سه روز بعمل آمد بالجمله از وقتیکه کونسل اول در پای تخت ایطالیا بود بجهت دولت پیدمونت نهانی
در نظر داشت که آنچنان کشور کثیر المنفعه را با تمام بولایت فرنس منضم کند زیرا که در عهد سابق
لویث پادشاه فرنس که از سلسله بوربان بود و چون چهارده پشت سلطنت کرده اول لو
چهاردهم شکفته اکثر از توابع و ملوکات آنجا را بمرور غلبه کرده در تحت اختیار خود آورده آثار
و علامات اهل فرنس در آن صفحه پیدا بود و کونسل اول از طبقه سلاطین فرنگستان رفتار لوی
چهاردهم را بغایت پسندیده روزی بمن فرمود هرگاه لویث چهاردهم پادشاه زاده نمی بود
بزرگ پادشاهی میشد و آثار معظم از او در صفحه روزگار میماند ولی چه سود که شاهزاده بود و در
ابنای روزگار معاشرت نکرده از انواع مختلفه اهل زمان استحضار نداشت و از شدت و رخاوت
و غنای روزگار آگاه نبود و نمیدانست که باید پیوسته مجاری احوال عموم خلایق را از سر طبقات
مانند لوح پیش نظر دارد و بخط بخط در ملاحظه کند خود بنفسه از اوضاع آگاه و مراقب باشد و
چنان مسلط شود که برای هر کار از جزئی و کلی خود مرد شایسته منتخب نماید و دیگر محتاج
تعلیم احدی نباشد و اگر او چنین بود کارهای بزرگ از او صادر میشد خود پادشاه در مملکت خود
حاسد و محسود نیست و میخواهد که عموم سپاه و رعیت مملکت همیشه از او راضی و هریک در مقام روزبروز
متحمل زحمت و خدمت شده ترقی کنند بعد از آنکه پادشاه بجمیع مراتب قبل از وقوع سلطنت رسیده

وعموم صفحات مردم را شناخته باشد کارهای او از روی آگاهی است و ضبط و خطا در احکام او اتفاق نیفتد
از پادشاه که بگذری سایر ارباب مناصب دولت مملو از حسد و عداوت و طمع اند و هیچیک نخواهد نسبت
بدیگری فراخور نهرو قابلیت او رفتار شود از اینکه مبادا ترقی کند و از او پیش گیرد بنا براین هر سلطانی که خود
استحضار ندارد و محتاج دیگران غالب اوقات امور مملکت بواسطهٔ ارباب غرض باشتباه کند و عیبت و نقصی
که ظاهر منسوب به پادشاه است جلب و نفع موصول بدیگران چنانچه اگرچه خود پادشاهی بزرگ بود و هیچوقت
در سلطنت بلند آوازه گردد ولی وزرای او از روی طمع امر را بر او مشتبه کرده چنان ولایت کثیر المنفعه را
برضای او گرفته بدشمن واگذاشتند مورخ گوید در همان اوقات کونسل اول بجهت اوضاع حکومت پیدمونت
دیوانی ترتیب داد و اجزای دیوانخانه را اشخاصی قرار نمود که بستگی بدولت فرنس داشتند جنرال
دوپان را صدر نشین و لقب وزارت مختار را باو عنایت کرد که بافتخار لقب و قوت عقل بخدمت مرجوعه
قیام کند وقتیکه محررین طغرای وزارت جنرال دوپان را نوشت چنین نوشت که منصب وزارت
مختار دولت جمهوریه فرنس باو محول شده و چون حکم را بنظر کونسل اول رسانیدیم و دستخط گذارد او را
از عبارت جمهوریه خوش نیامد فرمود این لفظ را حک کن همان دولت فرنس کافی است و این هم از جمله
قدمهائی بود که بتخت و در جادهٔ سلطنت نهاد و وقتیکه از ایطالیا مراجعت بپاریس کرد هر کس که در رکاب او بود
فراخور احوال علیه زیاده منصب داد و احکام هر یک را از قبل خود نوشت و جنرال کلرمن را منصب
سپه سالاری داد و باغلب شمشیر نشان عنایت کرد و بر روی هر یک حک کرده بود که این شمشیر
و نشان علامت جنگ مارنقو است که کونسل اول خود مباشر جنگ بوده است و همچنین اغلب افراد
نظام حتی طبال و نائی که در جنگ مزبور جلادت نموده بود تفنگ افتخار و نشان اعتبار و چوب
طبل و نی داده و باسیران جنگ و مهمانان مملکت یک نوع التفات کرد از آنجمله من فرموده که وزیر جنگ
بنویس از طپانچه های کارخانه ورسل چند جفت انتخاب کرده از جانب من بجنرال فراک فرستند که امروز با من
غذا خورده و این طپانچه ها را که بجنرال فراک میفرستم میخواهم که در شهر فاش شهرت یابد و از سلوک و
رفتار من آگاه شوند و باسیران جنگ که محبوس اند باین مرتبه التفات مبذول میشود و همچنین امر نمود که در دیوان نظامی
دولت چهار هزار تومان بجهت مخارج کوچ جنرال مسی که در جنگ مارنقو کشته شد مقرر دارند و مبلغی هم از خود از آن
افزود که در معبد مریخ علامتی بجهت جنرال مزبور بنا کنند و چون قرار چنین بود که در فتوحات هر چه غنایم بدست
می آمد در روزی مخصوص با ازدحام و عیش بدان معبد میبردند و در حضور امنا و وزرا تحویل وزیر جنگ میکردند و او

همراه ایران

بهمراه ایران می سپرد با ملیون آن روز را انجام جنرال مزبور بنا کرده بجهت احترام و یادگار سنگ بنای مزبور را بدست خود نشانید
چه بیدق دو روز جنگ از لشکر نمسا گرفته بود با جشن و شکوه تمام در معبد مزبور که مخزن غنایم دولت بود و بسبب
الواح فوت روسای مملکت در آنجا نصب شده تحویل وزیر جنگ نمود بعد از اجرای این آداب هر یک از وزرا و جماعت
در تحسین و تعریف افعال دولت و ظفر عساکر شرحی بیان نمودند که کونسل اول نیز بفصاحت تمام شرح مختصری بیان کرده
که این بیدقهای دشمن را که لشکر فرنس در حضور اهالی پای تخت برسم پیشکش این نفر از نظر ارکان دولت میگذرانند
حقیقتا برهان مراتب تعلیم و ترتیب آحاد و افراد سپاه نظام و دلیل عقل و فراست سپاه سالار و کاردانی سرداران
و صاحب منصبان میباشد خاصه شهرو رشادت جنرال امورو در سرحد رود رین و جنرال سنید در قلعه جنادوه و جنرال
برتیر در رکاب که در سرحد داری و محافظت قلعه جلیبره و قوت لشکر شده بعد از آن روی بافواج که در سلام ایستاده
بودند کرده فرمود وقتیکه بسفر میروید بهمراهان و همگنان خود بگوئید که روز عید جمهوریه نزدیک است و در نظر داریم که آن روز
جشنی بهتر از سنوات قدیم بنا نمائیم و هیبت دولت جمهوریه را گوشزد دور و نزدیک کنیم توقع دولت و اهل مملکت از شما
این است که یاد دشمن را بجا کرده امر مصالحه را زود انجام و امضای ایمپراطور نمسا را در روز مزبور بپاریس برسانید و با دیگر
باز چند بیدق از دشمن بگیرید و برای علامت فتح مملکت خود بفرستید که روز عید مزبور برسد و شکوه جشن را بیفزاید مورخ
گوید در آن اثنا که آوازه تحسین باسمان بلند گشته فوج قراولان خاصه کونسلیه که در رکاب او در ایطالیا بودند با جنگ
و شیپور وارد شدند و با همان لباس و اسلحه که در جنگ داشتند در حضور او صف سلام آراستند سیاه و چهره ایشان که
از آفتاب تابستان ایطالیا سوخته و لباس جرشان که از دود و توپ و تفنگ پاره و شکسته بود از زحمت و صدمه
سفر خبر میداد و که چه پایه در آن خطه خورده و زحمت کشیده اند کونسل اول از جانب امنای دولت جمهوریه اظهار رضامندی
از خدمات نمایان ایشان کرده و زیاده از حد التفات نموده و با رافت تمام مرخص کرده که در سربازخانه بمنازل خود قرار گیرند و آن
روز که پانزدهم ماه جولای و روز جشن عید بود کونسل اول بتبریکین از وزرا اشتغال داشت که ناگاه او را خبر رسید که دولت
نمسا بعد از چنان شکست عظیم مارنقو باغوای دولت انگلیس از امر مصالحه مسامحه کرده و با انگلیس از امضای آن نکول نمایند
در اثنای جشن مزبور اخبار اراجیف رسید که در باب نقض عهود مصالحه اگرچه دانسته بود که تا دولت انگلیس با مقصود دراست
نخواهد گذاشت که امور مصالحه صورت پذیرد و با دولت فرنس متحد شوند ولی حوالی غروب آفتاب که هنگام تفریق اهل
مجمع بود چاپاری وارد و نوشته جات سرحدیه داشت و نوشته بودند که دولت نمسا بر آنند که شهر الم و قلعه برق و انقلستید
تصرف دولت فرنس دهند چون یکی از عهود مصالحه این شرط بود کونسل اول فی الجمله مطمئن گردیده و تصور نمود که قبل از آنکه
دولت انگلیس امپراطور نمسا مصالحه نامه را امضا کرده گذرانیده است از اطلاع این خبر روز جشن مزبور بخیر و خوبی گذشت

فصل سیوم در شوکت گرفتن دولت فرانسا از انگلیس و نقض مصالحه با فرنس این متارکه که در مارنقو واقع شد بعد از مراجعت
ناپلیون عنقریب برهم خورده نقض عهد شده و بار با اهتمام سرحداران ممضی کردیده و بعد تکمیل شروط متارکه ما بین عساکر حدود
ملاحظه میشد دولت انگلیس از انعقاد خبر شده انجام چنین مصالحه را مصلحت ندیده بقدر دو کرور نقد و جنس مدد به دولت نمسا
بجهة مخارج جنگ داده که مصالحه را ممضی نداشته بجنگ اقدام کنند و اگر رضا به مصالحه اتفاق افتد بصلاح و رای دولت
انگلیس واقع شود و خود بتنهایی با دولت فرانس مصالحه ننماید معلوم است پس از آنکه دولت نمسا وجه نقد و اسباب لشکر موجود
و اطمینان حاصل کرد بی مشاوره دولت انگلیس مبادرت نمیکرد و مضایقه بجنگ نمی پرداخت و در هنگامیکه در پایتخت فرانسا
امور مصالحه باین طور میگذشت در پاریس هنوز خبری نبود مستر جولین که ایلچی نمسا در پایتخت فرانس مقیم بود و متعهد مصالحه را
کلا از جانب دولت خود بخط بهاء و لی دولت نمسا اعتنائی نکرده عذر آورده که ما پیش از اطلاع این خبر مصالحه را ترتیب و تمام کرده
بکشتیم و نیز خبر رسید که در اوایل که کونسل اول بجهة بنای صلحنامه و نیستی تعیین کرده بود قرار دادن دولت نمسا که گذشته
از سرحد بگذرند و داخل ولایت نمسا شود و چون ناپلیون مصالحه را شایق و طالب مراد و بوده و کارهای بزرگ در نظر داشت
از جهة در عهود مصالحه و در تکالیف آن زیاده اعتدال و ملایمت بعمل آورده و چنان دانست که بمجرد وصول صلحنامه
نامه امپراطور نمسا در ساعت ممضی خواهد داشت بعد از آنکه شنید با غوای دولت انگلیس و امداد و مال
ایشان امپراطور نمسا چشم از همه پوشیده است در غضب شده و در آن عالم غیظ با نهایت ملایمت
فرمود ای بوین چون اهالی مملکت را دیدم طالب امنیت و آسایش شدند و در امور مملکت نظم زیاد لازم
دارد طالب مصالحه شدم که دو سالی فراغت حاصل کنم و امور داخله ولایت را نظم دهم و بعد از خلل
خارج مملکت مطمئن کنم و مطمئن شوم که بعد از این هر قدر در خارج بجنگ اقدام کنم مایه مخارج لشکر تمام نخواهد شد و
در امورات ملکی و ملتی واقع نخواهد گردید از این گذشته کار جزیره مالطه معوق مانده میخواستم در ایام مصالحه مراقب
انجا شوم و امداد و آذوقه بانجا رسانم باین جهت طالب مصالحه شدم و بملایمت در تکالیف مصالحه رضا نمودم
که دولت انگلیس باین مرتبه در نفوذ دیوان دولت نمسا مسلط شده نمی گذارد مصالحه شود و حال عزم جزم کرده ام که
جنگ کنم تا دشمن ملجا شده مصالحه را انجوری خواهش من تمام کند بعد از این فرمایش در ساعت با حالت تغیر احکام شتیت
بجابال صادر که سرحد داران روخانه رین بود صادر کرد که بمجرد وصول احکام حرمت متارکه را منظور نکرده آغاز جنگ کنند
و از حدود گذشته داخل نمسا شود و ما دامیکه این سه شهر الم و فلیز برق و انقال ستد و چهار جسرهای روز رین را ملک
نشود آرام نگیرد و بعد از آنکه اینجا را گرفت اخبار کنند و منتظر احکام مجدد ما باشد در آن ایام باز دولت نمسا اظهار نمود
که مجددا امور مصالحه از طرفین گذشته و امضا شود ولی دولت انگلیس اصرار داشت که در امر مصالحه دخیل شود و در آن

محل

محل که امور مصالحه منعقد شود وکیل ایشان حاضر شود کونسل اول باین راضی نشده میگفت دولت انگلیس هرگاه میخواهد علاوه
مصالحه کند و شراکت با دولت نمسا نکند و در آن روز که کونسل اول میخواست به دولت انگلیس خبر دهد که متارکه با ایشان موقوف
و در جنگی دریانیز جنگ هست از حدود روزهاین خبر رسید که بمجرد وصول احکام عساکر مامور سرحد حرکت کرده
و همان سه شهر معظم را با پلهای رودخانه رایانک اهتمام متصرف شدند با وجود این معنی باز دولت نمسا از راه اتحاد دولت
انگلیس نوشت که هر چه شما در انعقاد عهود مصالحه مصلحت میدانید معلوم کنید تا باتقرار عمل شود و در اثنای این امورات
وکیل دولت فرانس که در پایتخت دولت انگلیس بود در باب معاوضه اسرای طرفین گفتگو میکرد و در باب متارکه که در روی
دریا چنانچه با دولت نمسا در بر واقع شده سخن میگفت و دولت انگلیس راضی نمیشد میگفت چنین متارکه که بری لیت
فرانس مفید است بعد از آنکه شکست نفع فرانس زیادتر از سود نمسا ست بالجمله در این گفتگو تا اخیر اتمام امور
مصالحه بعمل آمد و کونسل اول خواست که با وجود که فیمابین بطور مصالحه اتفاق افتد و رضا شد که هرگاه بگفتگو
دیگر از دولت انگلیس شود که بجهة او ضرر نباشد و نفع دولت انگلیس باشد قبول کند و وکیل انگلیس را در مجلس مصالحه
که در شهر لونویل اجازه دهد که داخل شود و در جمیع امور مصالحه کردد و لیکن شرط نمود که دولت انگلیس با مصالحه
نامه علاحده که مطلقا دولت نمسا با آن دخلیت نداشته باشد مهر کنند و کونسل اول به دولت انگلیس تاریخ سرحط
راضی نشده بعد از آنکه ناپلیون تمام حجت بدو لیستن کرد و از تاخیر و خلافات اقوال اهمال کرده دید و در آنست که هم
او را بمنع الوقت میکند انند نقض متارکه کرده آشکارا نوشت که بغیر از جنگ چاره نیست و ناپلیون الوقت
که لشکر کشی ایطالیا اقدام کرده و کشتن جوانان فرانس تن در داد و فتوحات او در آن صفحه مقصود او و اصل آن
واقعه مانع ضرر کشته شدن جوانان فرانس کردید اگر بعد از آن فتح صرا لشکر و منافع عظیم حاصل نمیبود و
چشم از همه پوشیده ملایمت پیش گرفت که مصالحه شود و بجهة او فراغت حاصل آید پس از آنکه ملاحظه نمود که هر چه
او بعد از املای افزاید و غرور وحشی ظاهر میکند عجب و تکبر دولت انگلیس و نمسا علاوه میشود لابد شده احکام بأطراف
فرستاد که عساکر متوقفه حدود از هر جا و هر جانب داخل ایطالیا و نمسا شده شروع بجنگ و مملکت ستانی نمایند
در ساعت اطلاع خبر آشوب جنگ و غوغای توپ و تفنگ بلند شده و مدتی معلوم نبود که فتح و ظفر از کدام
جانب خواهد بود هر نوبت که عساکر نمسا شکست میخوردند فورا ملتجا شده وعده مصالحه میدادند و هر وقت که
اندک پیشرفت در کار لشکر خود میدیدند با غوای دولت انگلیس تعلل می نمودند تا آنکه عاقبت طالع دولت
فرانس قوت یافته بخت حضرت ناپلیون مساعدت نمود و از هر طرف که لشکر فرانس رو بدشمن غلبه کرد
بهر جانب که توجه نمود تصرف کرد تا آنکه هجوم نمودند و در ایطالیا و نمسا در هر جا دشمن را شکست دادند

و از رود خانهٔ مین سُو و دنوب گذشته در حوالی شهر هاجستندن که از شهرهای ملایت بوریا است جنگی عظیم
فیما بین عساکر نمسا و فرنس اتفاق افتاده و در این جنگ نیز عساکر فرنس مظفر و منصور شده و پیش قراولان
فرنس شبانروزه در فرسنگی شهر وینه که پای تخت نمسا است رسید امپراطور نمسا صورت احوال را مشاهده فوراً
کسی نزد عساکر فرنس فرستاد که چند یوم متارکه شود تا آنکه صلح کنند این اخبار وقتیکه بکونسل اول رسید چون آزموده بود
که اگر بار امان دهد بطریق اول حیله روباهی پیشه کنند جواب داد که مادام که امپراطور نمسا راضی نشود که بدون
مشارکت غیر با من مصالحه کند لشکر بهر سمت که هستند دست از جنگ نخواهند باز داشت امپراطور نمسا دید که اگر
قبول نکند مملکت از دست خواهد رفت با آنکه دولت انگلیس وعده کرده بود چشم از چنان نفع پوشیده و راضی شده
که بدون مشارکت غیر مصالحه کند و دست از دوستی انگلیس بردارد وقتیکه دولت انگلیس صورت اخبار احوال مذکور را ملاحظه کرد
دید کار از کار گذشته است هرگاه راضی بتکالیف کونسل اول نشود دولت نمسا که دوست واقعی است بکلی خراب و مملکت
از دست خواهد رفت با امپراطور نمسا نوشت که بهر چه مصلحت است اقدام کن که ما راضی خواهیم بود چون وزرای
دولت انگلیس خواهش نموده بودند که در شهر لونویل هنگام مصالحه ایلچی ایشان در آنجا حضور یابد و ناپلیون راضی نشده بلی
از راه حیله امروز و فردا کرد و در عاقبت الامر بدولت انگلیس شرط کرد که ایلچی شما را در مجلس مصالحه راه میدهیم که شما هم
در بحر جنگ را چنانچه من در بر موقوف داشته ام متروک دارید **مورخ گوید** روز سیوم ماه سپتمبر سنه عیسوی مطابق اول
زمستان سنه ۱۲۱۵ هجری چنان فتح عظیم در حوالی هاجستیدن روی داد و روز ششم ماه مزبور خبر بجناب ناپلیون رسید شب
جمعه عیسویان بود و کونسل اول از تماشاخانه بازگشت نموده بود که فتحنامه را بخدمت او بردم خوانده و از غایت وجد
از جای جست زیرا که هرگز او را بخاطر نمیرسید که بحضور او لشکر در مملکت دشمن تا بمرتبه پیش توانند رفت با عجله و فرح
این فتح فوق العاده عهد و مصالحه داده و کونسل اول مصمم شد که در سنه اول که جمهوری او استقرار یافته سال مزبور سفرای
دول خارجه در شهر لونویل برای انعقاد مصالحه جمع شوند و بنای مشکل گذارند بعد از آنکه شش هفته علی التوالی گفت و شنود
کردند آخر الامر مصالحه نامه ابدی ما بین دولتین نمسا و فرنس نوشته مهر وکلای طرفین مجری و ممضی گردید و حال آنکه مصالحه
ابدی زیاده از چهار سال دوام نکرد و در اول سنه عیسوی مطابق سنه ۱۲۱۵ هجری منسوب توقیعات خود را در باب ساختن
کشتی تجار نظر ناپلیون رسانده در اول خواندن تعجب نموده است که توان کشتی ساخت که بزور بخار و بدون درکار جریان باد بشود
و فرمود که اگر این عمل را هرگز آدمی انجام شود یا مردی مجنون است یا صاحب خیالات فاسده هرگز سخن چنین اشخاص را نباید گوش نمود
مورخ گوید من هر چه عرض کردم با این عمل را تجربه نمود مطلقاً فایده نداد آخر الامر معلوم شد که این عمل از قدما است ولی
در این عهد متروک و از صفحه خیالات بکلی محو شده است بعد از آن بجناب ناپلیون معلوم شد که این عمل از قدیم بوده و بسیار

بجهة امور تجارت مانع است خود را آنگونه پیش که رده فرمود چرا بایست من بعضی اوقات بدون تأمل از هر مطلب
درگذرم و در بدو سنگ آن تفکر نکنم و من حکم فرموده که هر اوقات در باب علوم و صنایع و سایر امور را
من اظهار شود و من بعلت کثرت شغله بر بطون آن مشغول نشده جواب با صواب نگویم البته آن مطلب را
ثانیاً القا کن که تا وقت نگذشته از او چاره کنم و وقایع دیگر آنست که هشت و چهارم ماه مارچ عیسوی بهار سال سنه ۱۲۱۶
هجری امپراطور پال که امپراطور روسیه الکسندر است در عمارت خود کشته شد و در روز سلخ ماه مزبور شش روز بعد از
قتل وی جهازات جنگی انگلیس از بوغازهای ما بین ولایت ادریک گذشته و سود بین گذشته راه سدات روس را
گرفته وقتیکه این خبر موحش بکونسل اول رسید زیاده از حد آزرده خاطر و پریشان شده گفت که من کار عظیم را
خواهش داشتم چنین دریافت کرده که این عمل جهت دول خارجه شده است و بدین سبب فرمود شرحی حالی طور نوم
که در فلان شب امپراطور پال از اتاق خانه از تعطیل رسانیده اند و در فلان روز جهازات از فلان بوغاز گذشته
و معلوم است که قتل امپراطور پال و عبور جهازات انگلیس قبل از وقت رابطه با تکمیل داشته و الا چگونه دولت
انگلیس قبل از قتل پال خبر از آن مقدمه داشته باشد و شش روز بعد جهازات او از بوغازهای مزبور گذشت و
در آن اوقات رابطه دوستی ما بین امپراطور پال و کونسل اول روز بروز زیاد میشد بعد از این خبر ناپلیون فرمود که من
میخواستم تقویت و مظاهرت امپراطور پال صدمه مهلکی در هندوستان بدولت انگلیس زنم و هندوستان را
متصرف کنم چه سود این تیر بهدف نرسید و حال لازم است که چاره دیگر در این باب کنم و باید در این صدد هم
که ولایت پولند را که عبارت از مملکت لهستان است از اطاعت دولت روس در آورده بطریق سابق
قرال جداگانه قرار دهیم و چون بعد از قتل امپراطور پال الکسندر بجای او بر تخت سلطنت قرار یافت
کونسل اول بملاحظه دوستی اول خیالات و اوراق را که زیاده صدیق و دولتخواه بود و عاقبت بوزارت دولت
سرفراز شد بجهة تعریف و تهنیت بدربار امپراطور جدید دولت روس فرستاد

کیفیت فصل ۳ در مصالحه ما بین دولتین نمسا و فرنس و انگلیس و سایر کارشات ایام

جناب کونسل اول بعد از آنکه ملاحظه
کرد که امر مصالحه را بدفع الوقت میگذرانند و از ایلچی انگلیس تکلیف میشود که در مجلس مصالحه حاضر شود
چاپاری نزد مسترداتو ایلچی فرنس که در لندن بود فرستاد و پس از روز و چاپار که مطالب معلوم مسترداتو
گردید در بیست و چهارم ماه اوقت رقعه بلارد قرانویل وزیر دولت انگلیس بدین مضمون نوشت که لارد هنو
ایلچی دولت شما با ناپلیون اظهار کرده است که رای امنای دولت انگلیس آنست که جناب شما مرا در مجلس
مصالحه دولتین نمسا و فرنس اجازت دهید که از جانب دولت شریک انجام امور مصالحه باشم اگر جناب

کونسل اول خیال مصالحه نداشت و تمنای ایلچی را قبول میکرد و لیکن بملاحظه اینکه هرگاه دولت انگلیس در مصالحه دولت
نمسا شرکت کند مصالحه دیرتر انجام می‌پذیرد و ناپلیون نمیخواهد امر مصالحه بطول انجامد بنابراین تمنای ایلچی مزبور مقبول
نیفتاده و علاوه بر آن چون نمسا که متارکه را نقض نمیخواست این بود که امر مصالحه زود کرده تا حال نگذشته است جناب کونسل
اول مصلحت دولت جمهوریه را نمیدانند که زیاده از این صبر در متارکه کند و جنگ را در بر موقوف کند مگر اینکه دولت
انگلیس در بحر متارکه کند تا اینکه مصالحه منعقد شود و چون هنوز نوشته‌جات دولت انگلیس از نمسا و پاریس نرسیده
مزبور رسیده بود از مضمون رقعه ایلچی فرنس تعجب نموده و در ساعت از ایلچی مزبور خواهش نمود که اصل نامه‌جات را
که در این باب ارسال شده بفرستد که مقصود دریافت شود ایلچی مذکور اصل نامه را فرستاده و در همان ساعت نوشته‌جات
دولت انگلیس بر سیده و وزیر مزبور در جواب ایلچی مذکور نوشت که تا حال در تواریخ نام متارکه دریائی مذکور نشده و لیکن
این روزها برادر من از جانب دولت مأمور است که بهمان مکان که بجهت مصالحه متعین شود روانه شود و این سخنان را در آنجا
قطع و فصل نماید شما غلط بدانید که ایلچی را در بندرات و خاک فرنس تا بجای معهود محترم و مانع نشوند مستر اتواز
انفقرت دریافت نمود که مقصود او طفره است و از این جواب و سؤال جز دفع الوقت منظوری نیست بنابر این به
در روز سلخ ماه اقست که دهم سنبله بود مجدداً نوشت که قبل از سیوم ماه سپتمبر که چهاردهم سنبله است میباید مسئول
مرا جواب صریحی دهید و الا روز دهم متارکه مزبور نقض و منجر بمجادله خواهد شد و در صفحه ایطالیا و ممالک نمسا
جنگ بپا خواهد گشت وزیر دولت انگلیس در روز چهاردهم ماه مزبور مکرر شرحی نوشت که ما نمیدانیم منظور شما
از متارکه بحری چیست و شما مکنونات خود را علی التفصیل مرقوم دارید تا جواب مطابق سؤال داده شود ایلچی
دولت فرنس تکلیفات جناب کونسل اول را نوشته نزد او فرستاد و تکالیف مزبور بدین تفصیل اول اینکه
کشتیهای جنگی و تجارتی دولت انگلیس و فرنس بدون ممانعت و مزاحمت در دریا بهر جا که خواهند بروند و بهر سمت
که اراده کنند کسی تفحص نکند که چه در بار دارند و بکدام سمت میروند دویم اینکه جهازات جنگی انگلیس و نمسا که
بندر تولان و سایر بندرات را محاصره و سد راه کرده‌اند دست از محاصره بردارند و به بندرات خود بروند
اینکه مجموع قلعه‌های متعلق بدریا از قبیل مالطه و جزایر و بندرات متعرض نشوند و اجازه دهند که مانند قلعه‌جات
سرحدات ایطالیا و نمسا تردد و عبور در آنها بشود و هرچه از اطراف آورند بدون ممانعت داخل و هرچه از آنجا خارج
رود بدون سؤال روانه شود و مجموع کشتیهای جنگی و تجارتی دولت فرنس و سایر دولتها که بهیچ وجه دخل بجنگ نداشته
بکلی به بندرات و قلعه‌جات مزبور باختیار خود آمد و شد نمایند در روز هشتم سپتمبر مطابق هفدهم سنبله وزیر انگلیس
در جواب ایلچی فرنس نوشت که اگرچه متارکه بحری مطلقاً صلاح دولت انگلیس نیست و لیکن محض از برای

اینکه مصالحه تمام شود و نفع دولت نمسا که دوست واقعی دولت انگلیس است عمل آید حضرت پادشاه انگلستان
راضی بمتارکه بحری شدند و لیکن شرایط آنرا که جناب کونسل اول نوشته‌اند بکلی تغییر دهند و بدین شرایط
که پادشاه انگلستان را منظور است عهد و متارکه منعقد شود اول اینکه جناب ناپلیون را خواهش این است که
جنگ در دریا موقوف شود این فقره مرضی است و حرفی در آن نیست ثانیاً اینکه تکلیف نموده‌اند قلعه‌های متعلقه
بدریا را از قبیل مالطه و اسکندریه و غیره هرچه خواهند در کشتی حمل و نقل نمایند و بهر سمت که اراده کنند روانه شوند
و هر کشتی جنگی و تجارتی که از آنجا خارج و از خارج بآنجا رود ممانعت ننمایند این شرایط مرضی و مقبول نیست ولی
همین قدر مجری است که جمعیت آنجا را کلی از رعیت و سپاه و ساخلو و غیره و سان دیده بر آورد نمایند مادام المتارکه
هر نوبت بقدر چهارده روز آذوقه حمل و نقل و داخل آنجاها نمایند و زیاده بر آن چیزی داخل و خارج نشود ثالثاً اینکه
تکلیف نموده‌اند که سد راه بندرات فرنس و غیره که با دولت دوست‌اند موقوف شود این فقره نیز مضایقه نیست
ولی مشروط باینکه جهازات دولت انگلیس در حوالی بندرات مزبور همیشه مقیم باشند که اهل بندرات آنها را و آنها
اهل بندرات را ملاحظه نمایند و از اوضاع یکدیگر مادام المتارکه واقف باشند و در شانزدهم ماه مزبور مطابق بیست و ششم
سنبله ایلچی فرنس در جواب نوشت که جناب کونسل اول و دولت جمهوریه را در این فقرات جواب این است
که از قرار خواهش که سابق نموده بودند با ایلچی انگلیس یا ما دون میکنیم که در محل مجلس مصالحه شود و راضی بشراکت دولت
انگلیس با نمسا در مصالحه میشویم مشروط باینکه تا زمانیکه مصالحه نامها نوشته نشده و گفتگوی مصالحه در میان است
جنگ در بر و بحر موقوف باشد نه اینکه سمت دریا متارکه کرده و از اطراف جهازات دولت انگلیس در دریا
بجنگ اقدام نمایند و چنانچه دولت انگلیس باین فقره راضی نشود از شراکت در مصالحه کناره گرفته و نگذارد که
با دولت نمسا متارکه و بدون مشارکت ایشان امر مصالحه را بگذرانیم بعد از آن دولت خود بخود قدم پیش نهند
و مصالحه جداگانه کنند و امر مصالحه خواه در پاریس و خواه در لندن هر جا که پادشاه انگلیس مصلحت داند بانجام رسد
و جناب ناپلیون اختیار را بدولت انگلیس واگذارده است هر یک از این تکالیف را که مرضی میدارند رد و
جواب بنویسند و ما که متارکه بحری را طالبیم به این جهت است که ضرر متارکه بری را بنفع آنجا تلافی کنیم زیرا که هر قدر زمان
متارکه امتداد یابد و مصالحه تمام نشود همان قدر ضرر دولت فرنس خواهد شد چراکه دولت نمسا در ایام متارکه
فرصت بدست آید لشکر خود را تعلیم دهد و اسباب جنگ و آذوقه موجود کنند و سرحدات مضبوط نمایند
و سپاه نمسا او باین کار با اقدام کنند لشکر نمسا آسوده شود و صدمات جنگ مارنقو را بکلی فراموش کنند و دوباره
ربی جری و قوی شود و از اطراف ممالک بنیسل که همیشه محل انواع صدمات و آلام بود فرصت کنند و لشکر گرد آورند

هم بسپارند و هرگاه در بر متارکه نباشد در محال است کیم و انگاه که معظم ممالک نمساست چگونه می توانند از لشکر
گیرند و اسباب جنگ موجود کنند صدور این امور کلا از متارکه است که ضرر دولت جمهوریه از آن است و نفع
دشمن او است حال دولت فرانسه غالب است و دولت نمسا مغلوب از راه جوانمردی مغلوب را امان دهد و مدارا کند
و دولت نمسا با آنکه عهد نموده اند که مصالحه را بدون مشارکت انگلیس ننموده انجام دهد تا حال تاخیر نموده اند و آن تاخیر ضرر
دولت فرانسه است شما مرقوم داشته اید که هر وقت بقدر چهارده روز آذوقه بجزیره مالطه و اسکندریه و سایر جزایر
بحریه داده شود منظور از متارکه بحری تنها این نیست چرا که قلعه جات با غلب احتیاج بآذوقه ندارند مطلقا
که از روی کشتی برای آنها حمل و نقل شود بلکه از سمت خشکی راه عبور آنها باز است و بقدر کفاف آذوقه برای خود
می توانند تحصیل کنند ولی نفع دولت فرانسه در متارکه بحری این است که راه تردد مصر و مالطه داشته باشند
و بدون جنگ در دریا آمد و شد بجزایر خود کند در جواب این فقره باز دولت انگلیس نوشت که حال که در تکالیف
متارکه بحری از طرفین اختلاف واقع شده تکلیف دیگر در آن باب کنید بلکه از طرفین مقبول افتد در [illegible]
تیر که دوم میزان بود ایلچی فرانسه نزد دولت انگلیس نوشت که جناب کونسل اول تکلیفات خود را در باب متارکه بحری اندک
ملایم کرده است شما خواهش کرده اید که جهازات جنگی شما از نظرگاه بندرات دور نشود بسیار خوب این فقره مضایقه نیست
ولی تکلیف جناب کونسل اول این است که مجموع جهازات جنگی فرانسه و انگلیس و سایر دوستان این دولت حال هر کجا هستند
ایام متارکه در جای خود بمانند و مطلقا بسمت دیگر حرکت ننمایند و در باب جزیره مالطه تکلیف این است که بقدر پانزده روز
آذوقه در هر نوبتی ده هزار آذوقه برای اهل آنجا بریزند و زیاده از این مراوده با آنجا نشود و در باب اسکندریه چون آذوقه
در آنجا بسیار است و از خشکی آذوقه بآنجا میرسد و بحدی آذوقه زیاد است که با کاپیتان حمل و نقل میتوان نمود لهذا
خواهش کونسل اول این است که دولت فرانسه در ایام متارکه مأذون باشد که شش فروند جهاز جنگی از بندر طولان بندر
اسکندریه روانه سازند و در ذهاب و ایاب کسی از آنها جویا نشود که چه در بار دارند و بکدام سمت میروند و در قشون و بار
کشتی یک نفر از صاحب منصبان دولت انگلیس باشد تا مصالحه در میان جهازات مزبور باشد گویند نفع دولت
جمهوریه همان شش فروند جهاز جنگی بود زیرا که همان شش فروند جهاز گنجایش داشت که سه هزار و ششصد نفر عساکر با
و بقدر کفاف آذوقه و اسلحه جنگ بعساکر متوقفه مصر رسانند بالجمله در این گفتگو بودند که وزیر دولت انگلیس
با ایلچی فرانسه نوشت و مستر جان را که نایب الوزاره بود مامور ساخت که با ایلچی مزبور در حل امر مصالحه شود و هرگاه
تکلیف دیگری نیز باشد بمقام ظهور درآورد در اثنای گفتگو نایب الوزاره باشاره وزیر دول خارجه انگلیس با ایلچی
فرانسه تکلیف نمود که یکی از شروط متارکه این است که دولت فرانسه مصر را از قراریکه در دعوای قلعه عرش خود اقرار

داده اند خالی کرده بدولت روم واگذارند باین تکلیف نایب الوزاره ایلچی فرانسه مطلقا متحمل نشده جواب نداده
نایب الوزاره هم اصرار در آن باب نکرده و بعد از چند روز گفتگو و مباحثه بالاخره این دو تن وکیل در هر عهد از عهود
مصالحه متفق الرای شدند مگر در باب فرستادن شش فروند جهاز جنگی فرانسه بمصر که در آن باب مباحثه از کثرت گذشت
عاقبت ایلچی فرانسه به نایب الوزاره نوشت که انجام جمیع عهود مصالحه موقوف بفرستادن شش فروند کشتی
بمصر است هرگاه این عهد قبول نشود مصالحه قرار نخواهد گرفت نایب الوزاره هم در جواب نوشت که حال
که امر مصالحه موقوف باین عهد است بنابراین امر متارکه صورت پذیر نیست و بنای جنگ است در ساعت طرفین [illegible]
دولت معلوم شد که جنگ برقرار است و جنگ درگرفت بعد از چندی ناپلیون بقهر و غلبه آنها را ملجا و مجبور کرد
بر وفق تمنای خود باز مصالحه را از سر گرفته و مصالحه نمود و از طرفین امضا داشته شد لیکن ضرر کلی بدولت نمسا رسید و این
مصالحه اگرچه مصالحه ابدی قید کرده بودند ولیکن زیاده از چهار سال امتداد نیافت **فصل پنجم در جنگ**
هاهنلیندن و فتح عساکر فرانسه و مضطر شدن انگلیس و نمسا بصلح در ابتدای ماه دسیمبر که هشتم قوس بود هنگام طلوع
آفتاب سپه سالار لشکر نمسا بقدر شصت هزار نفر در پیش روی بلندیهای آمپینگ تقسیم نموده و به نایب سردار لشکر
فرانسه که با بیست و پنجهزار نفر در پیش روی او بود حمله برد و دو ستون دیگر از بالای پل القرتیق تعیین کرد که در بلندیهای
اکو عقب سر او آمده و جنرال لی که از سرداران فرانسه بود او را ملتجی شده نزدیک بود فرانسه شکست بخورد
کرده ولی از جانب نایب سردار فرانسه قوت تازه باو رسیده لشکر منهزم را باز گردانید و بقوت تمام بصفوف
لشکر دشمن حمله کرد و هشت فوج از عساکر مزبور را از پیش برداشته بامداد او شتافت در آن هنگام نایب
میان آمد نایب سردار فرانسه فرصت یافته در بلندیهای شهر طاق که از شهرهای بوداپست افواج [illegible] گرده
خود را جای داده و آن شب وحشت عظیم در لشکر فرانسه قوت یافت و سپه سالار را نهایت مضطرب و پریشان
احوال شد زیرا که در آن شب عساکر نمسا از هر طرف با جمعیت با فواج شکست خورده فرانسه هجوم برده و در
جنگ این نوع حرکات لشکر نمسا نیک و پسندیده بنظر می آمد و چنان استنباط می شد که این حرکات بعد از این
بهتر خواهد شد ولیکن سپه سالار نمسا ندانست که این حرکات را چگونه بانجام رساند که از نتیجه آن بهره حاصل کند
بعد از آن عمل موافق بیاده کشی لازم بود که یکی از سرداران فرانسه که بیست و پنجهزار با او همراه داشت حمله برد
و او را با تمام از زور و توانائی افکند غفلت کرده اکتفا بدو بیست و سیصد نفر اسیر و دو عرابه توپ که از سردار
فرانسه گرفته بود کرد و روز دیگر بایدا از شهر طاق بگذرد و امان بلشکر فرانسه ندهد و آنها را تعاقب کند و جمعیت آنها را
در هر مکان متفرق سازد و نگذارد از پریشانی و اضطراب زور گذشته مجال آیند و چنان عرصه را بر ایشان تنگ

کنند که بالمره تمام شوند و از قوت و حرکت باز مانند و ناچار شده بتسلیم لشکر ما شوند از این قانون لشکرکشی که لازم بود
تغافل کرده فردای آن روز را مسامحه کردند و لشکر فرنس فرصت یافته از وحشت روز گذشته بحال آمده و جمعیت
آراسته و مستعد گردیدند و همان غفلت سپه‌سالار ما باعث اغتشاش کار ایشان در جنگ روز سیوم گردید چنانچه
جنارال مورو سپه‌سالار لشکر فرنس روز دوم که حرکتی از دشمن ندید قوی دل شده از روز تا شب جمع آوری عساکر جمعی
خود پرداخت و جنارال سلث سوزنی که در کنار رود خانه و جنوب که داشته بود احکام فرستاد که با تمام جمعیت
خود بقریه فرزن جتن رود و حال آنکه او پنجم ماه هم نتوانست بآنجا رسد و دعوا روز سیوم ماه بود و جنارال لکورتو
که طلوع صبح سیوم حرکت و تا غروب آفتاب راه آمده و در سمت یمین او در مکان ها سکه جنارال خیث سابق تصرف
داشت قرار گرفت خارج شهر و از رود محافظت کند که دشمن از تنگ ها رد کند و راه نیابد این جنارال هم روز چهارم
نتوانست خود را بآنجا رساند چه رسد بروز سیوم و جنارال خیث و جنارال او کمین نوشت که بقریه آکن پاث روند و راه
کند و تنگه خارج و دو جنگل جا نشستند را نگهدارند و دشمن را خجل شود و بایدا نه شب راه روند تا آنکه از دشمن
زودتر بآنجا رسند زیرا که از مکان ایشان تا آنجا هشت فرسنگ و از جای دشمن تا آنجا چهار فرسنگ بود و افواج شکست
خورده جنارال قریز در سمت یسار شهر جا نشستند مکان گرفتند و افواج جنارال نی از سمت راه شهر مزبور تحت معاونت
او ایستادند و لشکر جمعی جنارال حر و در مرکز سپاه بود و لشکر جنارال لفرنه متوجه لنداف و مراقب معبر و جنگل
اپسین گردیده و لشکر جنارال قرنوچی راه را بریده و متوجه سمت یسار جا نشستند و از دور دیدگان خارج جنگ ماستان
بود بنابراین احوال لشکر فرنس ملاحظه مکان و دوراندیشی سرداران هرگاه در روز چهارم دعوا میشد سپه‌سالار فرنس تمام
هشت فوج را پیش خود داشت و اگر روز پنجم میشد احتمال بود که دو فوج علاوه شود و لیکن ارچ دوکهان سپه‌سالار
لشکر ما اگرچه روز دویم ماه را بغفلت گذرانید روز سیوم بخلاف آن روز از طلوع آفتاب شروع بجنگ کرد
و از این عزیمت او مجموع تدابیر جنارال مورو باطل و بی‌حاصل گردید و افواج جنارال لکورو جنارال سلث سوزنی
نتوانستند در روز جنگ بمیدان تحصیل نام و ننگ برسند از این خیال گذشته جنارال خیث و جنارال او کمین
نیز در جنگ جداگانه گرفتار آمدند ارچ دوکهان سپه‌سالار ما خود را به سه ستون ترتیب داده اول جناح که میسره لشکر است
ده هزار بود و ستون دویم قلب لشکر چهل هزار بود و ستون سیوم میمنه لشکر هفت پنج هزار بود و در آن اوقات کانون
بود و بمقتضای فصل در هر جا برف بسیار سخت افتاده و طی مسافت زیاده از حد صعب بود و میمنه و میسره
لشکر ما لابد بودند که از طرف صعب المسالک گذرند و بمکان مقصود رسند بدین جهت رفتن ایشان اندک تاخیر
یافت بخلاف آنها ستون قلب لشکر فرنس همه جا عراده‌های بارو بنه را پیش انداخته راه را کوبیده و برف تمام [illegible]

وجاده بزرگ در دست داشت بدین قسم حرکت از میمنه و میسره دور شدند و ابتدای لشکر قلب با روبنه بجنگل رسید
و هنوز از جنارال خیث که بحکم جنارال مورو بایست خود را بآنجا رساند اثری در آنجا نبود و لیکن ستون
قلب لشکر ما چون بجا نشستند رسید ایستاد و جنارال قرنوچی و جنارال نی از قرار دستور العمل سپه‌سالار فرنس
جمیع راهها و تنگه و بلندیها و پستیهای معبر را آدم تعیین نموده چنان میدانستند که در همه جا امر مضبوط است
و جنارال مورو تا اصل لشکر در آنجا بود و چنان میدانست که احکام او بهر جا رسیده و دیگر از تشویش بری
او نیست و تا رسیدن لشکر ما خبر از سرداران او خواهد رسید غفلتا رسیدن لشکر ما فی الجمله انقلاب در عساکر
فرنس انداخت و چند فوج از آنها را شکست داد و تا مرشل نی دید که چاره منحصر است توپ خود را بر دوش نیک
ستون از لشکر ما حمله بر روی بر دو از شدت گلوله و نار تحمل توپ و حیرت بر لشکر ما غلبه کرد تا در فتنه
از حیرت بر آیند کشته بسیار از ایشان میدان جنگ افتاد و لشکر دشمن را شکافت چنانچه صدای گیرودار
و کشش و کوشش با به ابتدای ستون لشکر ما رسید و انقلاب باطراف لشکر افتاد و جنارال و تیلچی سردار
نیز گرفتار شد سپه‌سالار ما صورت حال را مشاهده و حکم داد که افواج پیش قراولان لشکر او از عقب بهای
قریه برکرین فرود آمده حمله بسیار فرنس برده جنارال نی از وقوع آن حال پریشان خاطر شده ملتجا شد که از آنجا
دست بردارد و خود را بامداد لشکر رساند و قبل از آنکه دشمن با نهار سد پیش دستی آنها را کرده نگهدارد و داخل لشکر
او شوند و صفوف جنگ ایشان از هم زنند و جنارال لتواکر زود و خود را بامداد افواج پیش قراول رسانده بود با همه
جد و جهد جنارال نی هیچ جز بی فایده میشد ولی چه سود که جنارال مزبور بقدر دو فرسخ دور از آنجا مشغول جنگ بود
لهذا جنارال نی اغتشاش تمام میان افواج پیش قراولان ما انداخت مورخ گوید تا این زمان خبر از افواج جنارال
خیث و جنارال اکین رسیده بود و در هر لحظه منتظر رسیدن آنها بود و در آن اثنا خبر آوردند که آن شب
جنارالهای مزبور از قرار حکم براه افتاده بشدت برف باریده راه مغشوش و جاده‌ها را مفقود کرده و جنارالها
راه را گم کرده تا صبح در حوالی جنگل جا نشستند حیران و سرگردان گردش میکردند و طلوع صبح که هوا روشن شد
دیدند که دو فرسنگ دیگر مانده است که بمکان مأمور برسند جنارال خیث با اضطراب افتاده و بنای شتاب
که جنگ در گرفته باید خود را زودتر بآن مکان رساند و جنارال مورو نیز خاطر جمع است که آنها بآن مکان رسیده‌اند
لهذا لابد و ناچار نصف لشکر جمعی خود را منتخب کرده با خود برداشته به تعجیل تمام افتاد و نصف دیگر را نیز
امر فرمود که از تعاقب او هر قدر سعی که در قوه دارند کرده زود و با خبر رسند همین که قدری از لشکر عقب مانده
دور شد ستون میسره لشکر ما با این انها را گرفت و جنارال مزبور در مقامی پرخطر واقع شد زیرا که از لشکر خود دور

در مکانیکه باید برسد و دو فرسنگ باقی بود و در میان چنان تپه با نهٔ پر خود را از دست داد و تعجیل نموده شد که خود را به روی کمک
جنگل رساند که هرگاه لشکر نمسا ما بین ایشان را گرفت و جنرال مزبور با لشکر نمسا داخل تنگه نشده و تنگه‌های راه را بگیرد
در این خیال میرفت که بغیر الن باتپ رسید و دید که چند فوج از لشکر نمسا از تنگه‌ها گذشته داخل جنگل شده اند و باروبنه و در قفا
لشکر گذشته توپخانه نیز داخل تنگه‌ها شده قطار کرده به تعاقب یکدیگر میروند در ساعت جنرال مزبور از فرسنگ کوه گذشته
در جنبهای اطراف قریه صف‌آرائی کرده از توپهائیکه داخل تنگه شده بود چند عراده برگردانیده از طرفین نائرهٔ آتش
فشانی شد و دقیقه بدقیقه کار جنرال خیلی خطرناک میشد و لیکن انتظار داشت که از جنرال الهای دست راست کمکی باو
آید در این اثنا او را خبر دادند که جنرال مورات با جمیع لشکر در جنگ است و از امداد شما معذور است و از جنرال اوکمین مطلقا
اثری نیست در این صورت مضطر بودن با منافی دانسته با خود گفت از هر طرف دست من بریده شده و ناامیدی بمن رسیده
مرا از میان خواهند برداشت پس میباید با توپ سازیه همت کنم بنا بر این جنرال اوتی افواج سواره را که با خود همراه داشت
در انجا گذاشت که سواران جرمن پوش دشمن را از تعاقب کردن باز دارند و ایشان را مشغول کنند و خود با سه فوج از پیادگان
لشکر برداشته داخل جنگل شد و بصولت تمام بصفوف پیش روی دشمن رسید که ایستاده و ستون بودند و در پیش روی باروبنه
و عراده‌های مدفع میرفتند صفوف دشمن وقتیکه آگاه شدند کار از تفکیک انداختن گذشته بود و مقصود آنکه افواج فرنس تازه
و بی‌نظام انداختن نیزه پیش رفت و فرار مینمایند فوراً لشکر نمسا نیزه پیش کرده هجوم بر سر ایشان بردند افواج قدیم فرنس که از رموز
جنگ آگاه بودند در ساعت سلسلهٔ صفوف طی میان دشمن کرده با هیبت و استیلای تمام داخل ایشان شدند بعد از یک
زد و خورد همه را شکست داده پریشان نمود و خبر این شکست از عقب به پیش و از پیش به عقب و از یمین به یسار و از
یمین لشکر نمسا منتشر شده قلب سپاه دشمن شکسته و برهم خورده و بتوهم آنکه لشکری زیاده از عساکر فرنس
بسر ایشان آمده توپهائیکه داخل جنگل شده بود و چون راه حرکت نداشت تپ سواران طناب توپ کشی را
بریده رو بگریز نهادند سواره و پیاده از همه جا پراکنده شده هشتاد و هفتاد عراده توپ و سیصد عراده آذوقه
باروبنه و اسباب جنگ در انجا ماند ملی افواج نمسا از این قاعده لشکر کشی غافل بودند که توپ در هر جا که داخل
تنگه میشود میباید قبل از وقت راه و اوضاع وقت و بعد دشمن مستحضر باشد که تا رسیدن دشمن توانند از تنگه بیرون
آیند و صف‌آرا آیند مورخ گوید که این جنگ مختصر دلیل اقبال از زور گردید و معلوم شد که فتح با کدام طرف است
و از افواج لشکر دشمن هر قدر داخل تنگه شده بودند بغایت مشوش و پریشان احوال شدند و از صدمات ایام
تابستان که از لشکر فرنس بایشان رسیده بود یاد آورده زیاده از حد مضطرب گردیدند از این گذشته اغلب
از ایشان تازه نظام بودند و هیچ جنگ آشنا نشده بودند که در چنین مقام خود را نبازند در این اثنا عقب پیش

جنرال

جنرال نی نیز وارد شده و بجنرال خیلی ملحق گشت اوچ دو گیجان سپه سالار نمسا صورت اوضاع را
مشاهده کرده رو بجنگ و گریز نهاد و جنرال حاق نیز تعاقب سپه سالار خود را کرده افواج از طرفین جنرال
باقیه خود را برداشته فرار نمود و از مجموع عساکر ستون میمنه که در تحت اختیار جنرال لیتور بوده و جنرال
کرن میبایر با افواج خود ملحق با وشده بود بجال خود باقی مانده بود و جنرال مزبور غافل از اینکه قلب و میسره
بالمره شکست خورده است فوراً حمله بر افواج جنرال قزر برد و این جنگ زیاده از حد بطول انجامید و کوشش
مردانه از طرفین بعمل آمد عاقبت عساکر فرنس غالب آمده ایشان را شکست داده و مانند گله گوسفند پیش
انداخته میبردند و جنرال لیتور وقتیکه از شکست میسره و قلب و فرار سپه سالار دول سرگشته مضطرب
گردیده ترک میدان جنگ گفت و رو بهزیمت نهاد و نسیم فتح و ظفر از هر طرف وزیدن آغاز کرد
و از هر جانب آثار شکست و گریز بر عساکر نمسا هویدا گشت ملخص آنکه جنرال مورو سپه سالار لشکر فرنس
پس از آنکه مطمئن شد که فتوح تمام دست داده و راه تشویش باقی نمانده معسکر خود را در شهر طاق که
اعظم سواد مملکت بوریست قرار داد مورخ گوید در این چند دعوا هشت تپ از تیپهای لشکر فرنس
داخل جنگ بودند و در مقابل سپاه انبوه لشکر نمسا ایستاده دعوا میکردند و شکست دادند و سایر تیپهای
لشکر فرنس در هر جا که بودند مطلقا محتاج بحرکت نشدند و حال آنکه جمعیت هر یک از طرفین هفتاد هزار بود و
از لشکر فرنس در این جنگ ده هزار کشته و اسیر شدند و از عساکر نمسا هفت هزار کشته و هشت هزار گرفتار
گردیدند و از اسرا دو نفر جنرال معظم بود و از غنایم این فتح یکصد عراده توپ و چندین عراده آذوقه و بارو بنه
و آلات حرب و غیره بدست عساکر فرنس افتاد کیفیت فصل ششم در تاج بخشیدن کونسل اول یکی از شاهزادگان
مورخ گوید ناپلیون قبل از آنکه تاج سلطنت فرنس و ایطالیا را بسر گذارد چنان مصلحت دانست که پیش از وقت
تاج بسر یکی از شاهزادگان اگرچه از سلسلهٔ بوربیان باشد گذارد و بدین واسطه مردم را با اسم تاج و تخت
آشنا کند و چنانچه بعد ذکر خواهد شد اگر اوقات عصای سلطنت می بخشید که اهل مملکت از عهد جمهوریه این
قبیل علامات را از بزرگان دولت برداشته بودند و خوش نداشتند که اسم عصای سلطنت و تاج و تخت حلاوت
زود شود که به دیده و معتاد شوند و خواست که شوکت سلطنت را در هر جا خاصه در پاریس ملاحظه کنند بتفصیل
این مجمل آنکه در ماه می سال ۱۸۰۱ عیسوی مطابق سنه ۱۲۱۶ هجری دختر سیوم چرل به پاریس آمده وضع آمدن او بان
طرق است که چندی قبل از این پسر بزرگ امیر پرمیه که از سلسلهٔ پادشاهان فرنس است بپای تخت اسپانیول
رفته بود که دختر دوم پادشاه را انجا بنکاح خود در آورد و وقتیکه به انجا رفت دختر سیوم او را دیده عاشق شده

پس روست از نامزد اول رو بهشته و دویم را گذاشته سیوم را عقد کرد و در آن وقت برادر ناپلیون برای مصالحه
مأمور بود که امر مصالحه را با امپراطور ... نگذرانند و نظر به عهود و مصالحه مزبور ولایت پرمیه نیز بمملکت فرنس منضم
گشت و جناب کونسل اول بعد از این مصالحه تعهد کرد که ایالت ولایت تسکین که از ولایات ایطالیا است
به پسر امیر پرمیه بدهد و بهمین سبب پادشاه انجا چه شد بسیار بکونسل اول داد و هنگامی که شاهزاده مزبور
به ایالت ولایت تسکین که از ولایات ایطالیا است به پسر امیر پرمیه و بها اعلام کرد که شاهزاده زن خود را برداشته
بپاریس آید که دستور العمل بوی داده شود و بعد از ورود ایشان جناب کونسل اول خواست با ایشان احترام ملوکانه کند
روزی که شاهزاده مزبور بدیدن کونسل اول میرفت از جانب کونسل اول حکم شد که مجموع اوطاق و ایوانهای عمارات
آرایش و پیرایش کنند و بر زینت انجا افزایند بعد از این حکم و قبل از آمدن شاهزاده او خود بملاحظه اوطاقهای
زینت شده رفت در هر جهت فرمود ای بورین خدمتگاران و چاکران من کم سلیقه و طبیعت ... تصویر مرا
که در بالای کوه آلپ ایستاده ام و دست خود را بلند کرده ام مرتبه تسخیر آن میکنم و صورت دیگر را که در بالای کوه مزبور
قبل از فتح مارنگو بروی برف خوابیده ام بر بالای تصویرهای دیگر گذاشته اند چون اول در ورود چشم او بر آنها افتد
و به تصور اینکه شاهزاده مزبور از ملاحظه آنها آزرده خواهد شد امر کرد که آنها را از اوطاقها بردارند و در میان
ایوانها نیز هر کدام که از علامات تسخیر ایطالیا بود برداشته شد و زینت دیگر گذاشتند مورخ گوید آمدن شاهزاده مزبور
در پاریس سلطنت کونسل اول شکوه و رونق تازه داد زیرا که در هر مجلس و هر جا که مردم او را میدیدند صحبت منحصر بآن
بود که ناپلیون در مقام کبر و جلالت مرتبه ایست که در مملکت پادشاه نشان است و در ممالک سلطان تعیین
و خود قبول سلطنت نکند و حضار مجلس از استماع بوجد آمده بیت ز بان آواز مبارکباد بآسمان بلند شد
مورخ گوید این شاهزاده که ناپلیون تاج بسر او نهاد و او را پادشاه کرد بغایت ساده لوح و سبک بود
بغیر از آنکه بجهت خود تعیین اسم و لقب کند و خوش گذرانی کند وقت دیگر نداشت روزی کونسل اول چند ساعت
با او و زن او در خلوت نشسته دستور العمل مالیات با او داد و بعد از مرخصی او مرا خواست و فرمود که این شاهزاده مطلقا
مشق مهمی نکرده و هر چه سوال و جواب در باب مالیات با او کردم بروی زن خود نگاه کرد که او جواب بدهد بار ... نمود
که این شاهزاده ساده لوح فردا میرود و نمیداند برای چه میرود عرض کردم وای بر احوال اهل مملکتی که چنین
پادشاه بیکاره تعیین فرمائید بجهت اینکه احترام او زیادتر بعمل آید تا هفته او را نگاه داشته بعد از آن از قراولان
خاصه خود بجهت تعظیم و تکریم او همراه کرده با احترام او را روانه کرد شاهزاده مزبور در روز دوازدهم ماه ژول
سنه ۱۸۰۱ عیسوی مطابق ۳ حمل سنه ۱۲۱۶ هجری وارد ولایت خود گردید بعد از شش سال سلطنت در جوانی مرد و زن کافی

کرد و زن

کرد و زن او را کونسل اول از انجا بیرون نمود و در این سال جمعی در درگاه کونسل موقف عرض ساختند که در باب
عبادت دینیه روش و طریقه تازه در فرنس بنا گذارد که پیشوای آن همیشه در پای تخت فرنس باشد این تکلیف
نیز موافق خواهش او بود چون در فرنگستان دو مذهب شایع است یکی کاتلیک و دیگری پروتستنت
مذهب اول اعتقاد آن است که شراب و نانی که در کلیسیای دین مزبور از دست کشیشان باجازه خلیفه
اعظم که موسوم به پاپا است و در روم قدیم متوقف است بمعتقدین دین عنایت میشود با اعتقاد راسخ و عقیده
ثابت خورند و آشامند بحکم و تحتم بهای ایشان از کمنوع روحانیت بخشیده مانند گوشت و خون مگر نیک
حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام کند که سخط و عذاب روز جزا متعرض او نشود و آتش جهنم و عذاب الیم
را او حرام آید و مذهب دویم را اعتقاد آن است که چنانچه جام کشیشان و نان دست ایشان دین را قوت دهد
تن را قوت بخشد حضرت عیسی علیه السلام که خداوند ایشان است روح و جان انها را تقویت کند و بخاطر خود
زنده دارد و بخصوص نیت صدق را دست آن شراب و نان را چنانچه معهود است بعد از عبادت از دست خلفای
راشدین این گیرند و آشامند به عقیده اینکه چنانچه آن شراب و نان تن ایشان را تربیت کند خدا ایشان را تقویت
نماید مورخ گوید که کونسل اول در این باب تامل و تدبر نمود و با خیال و اندیشه اوضاع مملکت و مقصود خود را
ملاحظه کرد و دید که عبادت دینیه که قبل از این در مملکت فرنس رواج داشت و در ایام جمهوریه متروک گردیده
موجب قوام سلطنت او خواهد شد توجه برواج و شیاع او نموده روزی بمن فرمود ای بورین در هر مملکت
رعایت دین بجهت قوام و دوام دولت لازم است و صاحبان مملکت میباید نوعی کنند که بواسطه دین
نفعی کامل حاصل شود زیرا که اهل هر مملکت که سلطان خود را حامی دین و حافظ دینیه میدانند بطیب خاطر و
صمیم قلب تمکین او کنند و تسلط او روز بروز بدین سبب افزاید چنانچه وقتی که من در مصر بودم باقتضای
وقت بدین پیغمبر محمد صلی الله علیه و آله در آمدم و دین اسلام قبول نمودم و علی الظاهر به پیشرفت کار خود
در استحکام آن کوشیدم حال که در هر مملکت فرنسم دین کاتلیک اختیار کرده ام و چون دین قدیم است و عامه
نفوس اهل این است باید از این پس حامی و حافظ دین مزبور شوم و حیثیت ایام یکشنبه که نظیر جمعه مسلمانان است
در معابد باستماع مواعظ و ادای آداب آن اقدام کنم و لیکن چون جناب پاپا خلیفه این دین در روم متوقف است
بجهت تعلقیه مسائل دینیه چشم و گوش مردم بلکه قلوب عموم خلایق متوجه محل توقف و استعمال امر لازم است
که توجه چشم و دل اهل فرنگستان بجانب پای تخت خود با جناب خلیفه مزبور عهد شوم یا او را یا خلیفه
از جانب او بپاریس آورم در هر دو صورت کاری کنم که باجازه او دین مزبور را بعهده خود گیرم که مرا مردم

حامی و حافظ دین فرانسه و هرچه کنم و هرچه گویم که صلاح دولت و پیشرفت کار مملکت من در آن باشد خلیفه نیز همان را
ممضی دارد که دین و دولت متصل یکدیگر بلکه متحد شود بنابراین آدمی نزد پاپای روم فرستاده و گفتگوی مخفی زیاده از حد
فیمابین گذشت و زر و سیم بسیار فرستاد تا آنکه خلیفه را راضی بحصول مقصود خود کرد عاقبت خلیفه مزبور نایب انجاب خود تعیین
نمود با چند نفر امین دیگر به پاریس فرستاده از جانب کونسل اول نیز چند نفر آدم امین و محرم تعیین شد بعد از گفت و شنود زیاد
معاهدت نامه از طرفین در روز پانزدهم ماه جولای سنه ۱۸۰۱ عیسوی مطابق بیست و پنجم سرطان سنه ۱۲۱۶ هجری امضی و دستخط
گذاشته شد و مهر نمودند کونسل اول این معاهده نامه را که خود حامی و مرتب لوازم بود در ماه اپریل سنه ۱۸۰۲ عیسوی مطابق ذی حجه سنه ۱۲۱۶
هجری قانون دولت نموده کلیسائی در عمارت خود ترتیب داده در روز یکشنبه که خلفای این مجلس وعظ می‌نشستند دری
از ایوان عمارت مزبور بآنجا باز کرده شود و هرچه مصلحت دولت بود خلفا در مقام وعظ بخلاف آن اظهار نکنند و از فواید حکمای قدیم
مخالف دولت بوده بهشیاری این و رضای خلفای شریعت آیین منسوخ داشت و هر قانون جدیدیکه بخواهیست اختراع نمود
و قوانین جمهوریه غالباً باطل و عاطل کرد مورخ گوید بدایت قرار وعظ که کار قوامی نیافته بود اندیشه نمود که ارباب دول
پی مطلب برده باشند و اعتماد از قرار دستورالعمل او باستحکام عبادت را بقدر دو ساعت تاخیر انداخته قبل از آنکه
مجموع ارباب غرض معتقد شود و موعظه که مقصود او بود گوشزد خاص و عام می‌نمود پس از آنکه معاینه
حضور بهم میرسانیدند وقت عبادت و قرائت انجیل و کتب و صحف سماویه بود مورخ گوید در اکثر روزهای
یکشنبه که یوم الجمعه نصاری است وقت عبادت مردم چنان تصور می‌نمودند که ناپلیون نیز متوجه عبادت
و طاعت است و حال آنکه در آن هنگام بنظم امورات خود اشتغال داشت اگرچه زمان عبادت از ده
دقیقه زیادتر نبود باز فرصت آن را فوت نمی‌نمود و محرابی در آن کلیسا قرار داد که حمل و نقل آن ممکن بود و بقدر
یک پله از زمین ارتفاع داشت روز جمعه هنگام در آن معبد می‌گذاشتند و بعد برمی‌داشتند سایر ایام
هفته چون حقیقتاً اعتقادی بمعبد و مذهب نداشت خدمه خانه و کنیزان مطبخ او در کلیسای مزبور از
شست و شوی ظروف مضایقه نمی‌نمودند مورخ گوید در آن اوقات کونسل اول کمال التفات درباره
من حاصل فرمود که چون اوقات شب و روز خود را صرف خدمتگذاری من لازم است که بر مراتب
افتخار و اعتبار تو افزایم و در روز ششم ماه جولای سنه ۱۸۰۱ عیسوی مطابق سیوم اسد سنه ۱۲۱۶ هجری منصب
وزارت مختار دولت فرانس را بمن عنایت فرمود و حرم او از راه التفات یکدست ملبوس که منصب مزبور
متعلق بود دوخته بجهت من فرستاد و کونسل اول را آن لباس بغایت پسند افتاده برای خود یکدست
ترتیب داده چند روز پوشیده بمن بخشید

کیفیت فصل هفتم در تخلیه مصر و سایر گذارشات آن ایام

مورخ گوید در آن اوقات که کونسل اول به تعیین پادشاه و ارتباط دین و دولت اشتغال داشت از خیال محافظت
ولایت مصر و شیشه فارغ نبود و بسبب تسخیر آن و آن مملکت بستانی در ممالک شرقی اشتهار تام داشت و در محافظت آنجا که
لازم بود فروگذاشت ننموده در یکی از مراسلات خود با اخبار ایلچی نوشت که شما میدانید که نگاه داشتن مصر بجهت دولت فرانس
چه قدر نافع است بطوریکه من یافته‌ام نیز شما دریافته و آگاهید دولت روم که در این اوقات آثار شکست پیدا
و ملک نوبت از کار در خواهد رفت و هر جزوی از اجزای آن بدست یکی خواهد آمد با چنین احوال تخلیه مصر غلطی است عظیم چرا
که چندین زمانی نمیگذرد که آنجا را یا در دست دولت انگلیس یا در تحت تصرف دول فرنگستان مشاهده خواهیم کرد
در آن اوقات خبر رسیده بود که جهازات جنگی را تعیین نموده بود که امداد و اسباب حرب بمصر برده سردار مزبور در
تولان و بندر برست معطل شده موقع کار گذشت و مکرر بمن میفرمود که این امیرالبحر چرا تاخیر کرد و در رفتن معطل شد تا آنکه
خبر رسید که مصر تخلیه شد پس از ابلاغ این خبر فرمود از آن وقت که خبر کلبر بقتل رسیده یأس در انباء جمعیت او
در آنجا منصوب کرده دیدیم که آن ضعیف العقل همیشه در فکر عربستان و مغرب زمین است مطلق از فکر محافظت ولایتیکه در آن
متوقف است غفلت داشتم که مصر را از دست خواهد داد و مدتیست از نصب او پشیمانم چه سود که حال وقت
منقضی و سررشته کار از دستم بدر رفته است و ولایت مصر که بانهایت کیاست و فراست و تدبیر بدست
کمر دانی و علوم ملک داری مسخر شده بود حال بسبب عدم تدبیر اخبارالی از دست رفت و نتیجه آن زحمت
و ثمره آن لشکرکشی که شهره عالم گردید عاقبت این شد که یک جوق لشکر ممتاز فرانس از پا درآمده چندین سردار
کاردان دولت از دست رفت و جهازات جنگی و جزیره مالطه از چنگ رفت و دولت انگلیس بالکل مالک
دریا شد مورخ گوید کیفیت تخلیه مصر قبل از این بکونسل اول معلوم بود ولی چون در آن اوقات امور مصالحه
در میان بود دانست که هرگاه دولت انگلیس آگاه شود این معنی موجب استقلال او گردد و تکلیفات
زیاد میان آورد لهذا مضامین نوشته‌جات اخبار را تغییر داده نگاه داشت تا دولت انگلیس مطلع شود
یک روز بعد که مصالحه نامه را دستخط نهاده بودند خبر مصر منتشر گشت مستر اوتو که ایلچی فرانس و مباشر مصالحه
بود بکونسل اول نوشت که وقتی که وزیر دول خارجه خبر مصر را بمن داد و اظهار نمود که از گذشتن امر مصالحه
بغایت خوشنودم اگر قبل از انجام مصالحه از تخلیه مصر آگاهی می‌یافتند امر مصالحه بطریقیکه حال گذشته
هرگز نمیگذشت بالجمله در سلخ ماه آغست سنه ۱۸۰۱ عیسوی که اواخر تابستان سنه ۱۲۱۶ هجری است در همان
محل که لشکر انگلیس از سپاه فرانس شکست یافت سردار دولت فرانس مجبوراً مصالحه نموده مصر را بتخلیه
و تصرف عساکر انگلیس داد و وقایع اواخر سال سنه و اوایل سال سنه که اواخر سنه هجری است از این قرار است

که جزیره سنت دومنگو که از جمله جزایر مغربی است و یکصد و پنج فرسنگ طول و از بیست تا سی فرسنگ عرض او
یکصد و پنج سال در تحت تصرف اسپانیول بود و در عرض یازده سال دو کرور جمعیت آن جزیره را به شصت هزار رسانیده
زیرا که اهالی آن نواحی سیاه و غلامی بخارج می بردند و منفعت میگرفتند و در آن جزیره مکرر مجادله و مقاتله میشد
و اکثری بقتل میرسیدند آخر الامر دولت اسپانیول با ... جزیره مزبور را بالمناصفه تقسیم کرده و بعد از آن در سال
۱۷۹۱ عیسوی مطابق سنه ۱۲۱۱ هجری دولت اسپانیول تمام دست از آنجا برداشته حصه خود را نیز بدولت فرانس واگذار
چند سال بر این منوال بود تا بکثرت اهل جزیره تقدیر یکصد هزار نفر سپاه از دولت فرانس یاغی شدند و از اهل فرانس
یاغی شدند و از اهل فرانس هر چه در آنجا بود بقتل رسانیده حاکم قدیم را کشته یک نفر از میان خود منتخب و حاکم کرده
این خبر بکونسل اول رسید بعد از آنکه امر مصالحه انگلیس و فرانس فراغت حاصل کرد خواست لشکر بآنجا فرستد که جمعی
بقیه السیف اهل فرانس شود که از اول تا آخر شب فرمایش و دستور العمل نقش و مسلط شدن بر ایشان را همین فرمود که
بجهت حیله باید ایشان را رام نمود و من می نوشتم بعد از آنکه تمام کردم جنرال لکلرک را که از سرداران جوان بود احضار
و صورت فرمایشات را باو داد و فرمود این جنرال قرار دستور العمل بجزیره دومنگو برو این خدمتی است که چه باید بدان
شغل بتحصیل منافع و مداخل کثیر و سیم و زر بدست آوری و از این بعد دیگر در باب عدم اوضاع و تهی دستی خود
با من سخن بمیان نیاوری جنرال مزبور احکام را برداشته روانه شده و تدارک جهازات جنگی و لشکر قبل از وقت مهیا
کرده بود در چهاردهم ماه دسمبر سنه ۱۸۰۱ عیسوی جهازات و لشکر از بندر فرانس روانه و در غره ماه فروری سنه ۱۸۰۲
عیسوی اواخر زمستان سنه ۱۲۱۶ هجری وارد بندر جزیره مزبوره شد و وقتی که کونسل اول دستور العمل این لشکر کشی را بسردار جوان
میداد شعفها و طور و طرز جنگ و تسلط بر ایشان و تدبیر و حیله لازمه که در آنجا بکار برد باو القا فرمود ولی چه سود که سردار
مزبور بنجابت نازش بود و بمقتضای جدالت کم تجربه بود و در اول که باین خدمت مامور شد از وجنات احوال او
آثار فیروزی و کارگذاری مشاهده نمود اگرچه کونسل مکرر خود میگفت که سردار جوان کار نگشاده را باید در کار میان
نظام نگاه داشت که در وقت خدمت از قرار فرمایش سپه سالار بکار رافتد و یا با سرداران کار افتاده صاحب تجربه
بجای وی فرستاد و الا این سرداران را تنها بخدمات کلیه مامور نمودن از طریقه حزم دور است با وجود این معنی نظر بجهت
منفرطی که کونسل با همشیره سردار بود او را چنین خدمتی مامور و لشکر بسیار و جهازهای بیشمار همه معرض تلف افتاد مجملا با وجود
کونسل اول شرح مفصلی مبنی بر امیدواری بسرکرده جزیره مزبور نوشت و او فرزند او را که قبل از این بپاریس آورده تربیت
نموده بود فرستاد و حکم منصب بجهة او ارسال داشت در اوایل وهله سردار بزرگ جزیره خواست اطاعت احکام ناپلیون
کند و طریقه خدمتگذاری پیش گیرد ولی از راه حب ریاست و از خوف سیاست ناپلیون و یا از جهت خشونت

و درشتی

و درشتی سردار جوان مصمم جنگ شده دو سه مرتبه جنگ دلیرانه نمود آخر الامر لشکر با نظام فرانس بر وی فایق آمده او
فرار و در میان جنگل در باغی یاغی شده متحصن گردید چندی در این منوال ماند تا آنکه سپاه سیاه آن جزیره باتفاق
کرده که باز بر اهل فرانس بشورند و این معنی باعث شد که اهل فرانس همت کنند و بزرگ جزیره را بدست آورند
و بسپاه فرانس سپارند لاجرم او را گرفته بدست سردار مزبور دادند و سردار الیه او را زنجیر کرده بپاریس فرستاد
بحکم جناب کونسل اول چندی محبوس و عاقبت جان بجان آفرین تسلیم نمود اگرچه بعد از مردن او شهرت کرده
که او را مسموم نمودند ولی حقیقت نداشت بالجمله سردار جوان بعد از آنکه کوششهای بیهوده کرد که مملکت
تمام جزیره را مسخر کند نتوانست آخر الامر در همان جا بمرض یرقان از جهان گذشت جنرال ... بجای او
قرار گرفت مانند جنرال ... که در حکومت مصر حرکات ناپسند نمود و از پیش نبرد و نیز در آنجا که اهالیش را باید
در اول حال بملایمت رام کند بتلخی و درشتی رم داده یک دسته جهاز انگلیس بآنجا رفته در ماه دسمبر سنه ۱۸۰۳ عیسوی
که مطابق ... سنه ۱۲۱۸ هجری بود آنجا را گرفت و جنرال مزبور از آنجا بیرون آمد مورخ گوید کونسل اول را غالبا وجع
شدیدی عارض میشد چنین میدانم که در جزیره سنت هلنا از وجع مزبور رشته حیاتش منقطع شد اغلب اوقات
وجع مزبور هنگام شب عارض او میشد شبی در اثنای آنکه فرمایش قرارداد امورات فردا را بمن تقریر مینمود وجع
او را عارض شده سخنش قطع تا یکساعت از نیمه شب گذشته در آن احوال نشست بعد برخاسته دست مرا گرفت
و در راه بجهت رهبری من نموده باو طاق خوابگاه رفتیم از طریق شمعهای دیگر که در تاریکی شمع و چراغ از خلوت بکار
میرفت در دالان راپله که ببالا میرفت نهادیم یکی بتعجیل از پیش روی ما برخاسته چنان بسرعت رفت و وقت از آنجا گذشت که
نزدیک بود هر دو در افتیم حرم ناپلیون سراسیمه پیدا شد تصور آنکه شوهر او را آسیبی رسیده است پریشان احوال
بیرون آمد پس از آنکه باو طاق خوابگاه داخل شدیم و جویا گردیدیم معلوم شد که یکی از خدمه مهمان خدمه دیگر بوده و
بسیار نشسته از او طاق سیاه بیرون آمده دیده که زود بخوابگاه خود در رود مجملا در آن روزها کونسل اول هارطن دختر ...
حرم خود را که از شوهر دیگر داشت و در حرم سرای تربیت یافته بود بلوبسین برادر خود داد و تفصیل این اجمال آنکه هارطن را
دوراق تعلق خاطر داشت نوشته جات عاشقانه در میانه داد و ستد میشد و ناپلیون ... که هارطن را بدوراق ...
ولی مادر دختر میخواست بحباله نکاح برادر ناپلیون درآورد مدتی در این میانه کشمکش خانگی در زنانه بود و عاقبت حرم ناپلیون
قوت یافته بخاطر خود بنیانی نهاد که دختر را به برادر ناپلیون بست مورخ گوید در آن اوقات دوراق تازه از پایتخت
روس معاودت نموده بود و کونسل اول با کمال شفقت و تعلق خاطر باو حاصل بود شبی در خلوت نشسته بودم جناب کونسل
اول داخل شده فرمود دوراق کجاست گفتم بتماشاخانه است فرمود وقتیکه بازگشت کند از جانب من او را بگو که این میز

عالیم که من وابسته بخانه یکی باشد و او را کمال از کمال او وقتی باشد و شما را هرچه ملاحظه میکنیم باین صفات موصوف
و باین کمال معروف خاصه در این اوقات که شما را بولایت دول خارجه مأمور کرده‌ام بصیرت و کاردانی تمام حاصل
نموده اید و شایسته رجوع خدمتی میباشید و وقتی که بشما رجوع کنم استوارم که کسی را در آن باب ایرادی نیست و بار
قبل از این وعده که داده بودم شما را هم گفته بودم اگرچه حال در باب باروطن اساس دیگر برپا کار آمده است
ولی باز او اولی است و میخواهم دختر او را بوده و هم زیاده از دو روز بطول نمیخواهد بپانصد هزار فرانک تیز داده و هم شرط
با اینکه در این دو روز عروسی کنند و شب زفاف عروس خود را برداشته روانه شهر تولان رود و کار آنجا را انتظام دهد
و حال باید از یکدیگر سوا و دور باشیم و داماد و دیگر در خانه ماندن نمیخواهم و فرمود که البته امشب جواب صریح او را بمن
بیاور هرگاه راضی نیست کار دیگر در نظر دارم و یقین دارم راضی نخواهد شد و اگر راضی نشد باید دختر را که امین
دهند و فرمود نمیدانم دختر با او راضی است یا نه ولی باید راضی شود بعد از اتمام فرمایش ناپلیون رفت و همه
دوراق آمده وقایع را گفتم و از او جواب خواستم در جواب گفت حال که کار بدین جا رسیده است از جانب من عرض
کن دختر را بهر کس میخواهند بدهند من میروم از جای دیگر زن می آورم این گفت و کلاه برداشت و خدا حافظ
گفت و رفت من در ساعت رفتم و تنگه ناپلیون و حرم خود میخواست بخوابگاه رود کیفیت را عرض کردم
بسیار غضب در روی خود را نمایان کرده گفت او ذلیل که باروطن را بموسیو می دوراق زهر جان خواهد بخشید
او خواهم گرفت دو سه روز دیگر عروسی کردند و در خانه نمیکند دختر شوهر حال او نه شوهر دختر حال او بود و دوراق چندی بعد
دختر صرافی را گرفت که زیاده از حد دولت داشت و پایه ثروت دوراق گردید **فصل هشتم در مختار شدن کونسل
اول در دیوان جمهوریه ایطالیا و بزرگ ریاست** جناب کونسل همیشه در این صدد بود که دیوان جمهوریه ایطالیا را با دیوان
جمهوریه فرانس بجمیع قواعد متفق و متحد کند و وضع بود که باید کسی را منتخب و رئیس بر ایشان نماید که او کی
در موافقت قدم زند و چنین کسی بجز خودش نبود لهذا بدیوان جمهوریه ایطالیا نوشت که چون بجهت دیوان آنجا
رئیس لازم است میباید در این باب اجلاس شود و وکلای رعیت و اعضای ولایت باید در محلی جمع شوند که من
آنجا حضور یابم میلان که پای تخت ایطالیا است از ما دور است و پاریس که پای تخت فرانس است از شما
دور میباشد لهذا شهر لیان را که بجا بین نزدیک است بجهت اجتماع وکلای ولایت ایطالیا برقرار نمودم
قبل از آنکه جناب کونسل اول حرکت فرماید عرض کردم چرا بپای تخت ایطالیا توجه نمیفرمائید مگر بولایتی که خود
تسخیر فرموده و آوازه فتح آن مملکت را گوش زد کل عالم نموده اید خاطر شما را میل نیست فرمود البته بولایتی که خود
گرفته ام رفتن را طالبم و مرا از اطاعت اهل آنجا گزیر لذتی خاص حق است ولیکن از آنجا تا میلان مسافتی است بعید

اوقات من که حال بر رفتن تدارک تسخیر شهر لیان بسیار دریغ است صرف طی مسافت شود و از این گذشته
هرگاه اجتماع وکلای ایطالیا در خاک فرانس شود وقت تصرف من در مزاج ایشان بیشتر و مقصود من زودتر
بعمل خواهد آمد علاوه بر این لشکریان مصر که معاودت نموده اند بقیت ملاقات نکرده اکنون در لیان اند و از
القای ایشان خوشنود خواهم شد مجملاً مجمع وکلای ایطالیا را در شهر لیان مقرر داشت و در روز هشتم ماه جنوری
اواسط زمستان سنه ۱۲۱۹ هجری کونسل اول از شهر پاریس حرکت کرده و چون در آن اوقات مصمم بود که بسریر سلطنت
متمکن شود و میخواست اهل ایطالیا را استمالی آورده و طریقی کند که ایشان خود بیعت نمایند و حسب الخواهش خود او را
پادشاه ولایت کنند و او بچشم بصیرت دیده بود که لقب ریاست دیوان جمهوریه بهترین وسایل تحصیل سلطنت است
چنانچه بعد از این تجربه رساند که لقب کونسل مادام الحیات نیکوترین سبب وصول و تمام سلطنت فرانس
خواهد بود بعد از آنکه داخل میلان شد و چند مجلس با وکلای ولایت ایطالیا نشست و برخاست نمود و حاصل مکنونات
ضمیر خود را آنکه تاثیر و صراحتاً بایشان حالی و القا نمود در روز بیست و ششم ماه مزبور لقب ریاست جمهوریه ایطالیا را
باو دادند و او را بالطوع و الرغبه مختار مملکت و دیوان دولت ایطالیا نمودند و عزومات این امر قبل از وقت
تدارک کرده بود و این سفر و اجتماع محض خدعه بود که عظمی باو در نظرها جلوه رساند بهمین جهت اساس فراهم آورده
بالجمله وقایع آن اوقات همینکه مادام مرجع ابتدای بهار سال مزبور بدون خواهش دولت انگلیس جناب کونسل اول
راضی شد که مدت چهار روز و ماه متارکه کنند و متعرض ایشان نشوند بالجمله متارکه نمودند و این متارکه را شرط مصالحه
نام نهاده و کمکی از آثار و علامات این متارکه امید مصالحه نمودند زیرا که این فقره واضح بود که دولت انگلیس از
جزیره مالطه دست برنخواهد داشت و کونسل اول نیز از آن چشم نخواهد پوشید لاجرم نقض متارکه از آن جاری شد
و کونسل اول این معنی قبل از وقت دریافت نموده بود ولی متارکه از این جهت آن بود که چون دولت انگلیس مطلقاً کلان
و بزرگی او و همتسانی بسیگری را اکراه داشت که او را با خود و قرین و انباز گیرد لهذا متارکه کرده تساوی خود را با ایشان
سلاطین روی زمین واضح و همه را از شوکت خود واقف نمود و در آن اوقات که بر جلالت و قدر او افزوده ما
می افزود روزی در تفرجگاه عمارت بن فرموده ای بوربن اسم تو نیز در صفحه روزگار خواهد ماند عرض کردم چه فرمود
بعلت آنکه محرر خاص تو می گفتم شما فرمایید محرر خاص اسکندر رومی کیست و نامش چیست هرگز کسی از او در تواریخ
مذکور نشده و از این جواب خوشش آمد و بخنده گفت اگرچه از خوش آمد او را مفید آمد از این جواب زیاده محظوظ شده و ده تومان
که بخزانهام خود نمی خواهد نام تو در صفحه روزگار باشد و در آن اوقات ناپلیون اغلب در مجالس از زبان خود امین مجلس
مزاج سفیر بود از جمله شبی از جنابان ال مهمانت او را ضیافت کرده و اغلب از خوانندهان عظیم ایشان در آن مجلس حضور

وانشسته چون قرار مملکت آنست که خواتون خانه میر مجلس است و بجانب صدر سفره بنشیند و هر کدام از حضار شان
او ارفع از دیگران است در مقابل او جای گیرد و در وقت طعام خوردن و صحبت با نجوا تمین مجلس نکردن از خلاف ادب است
جناب ناپلیون بسر سفره طعام نشست و عمداً از روز طعام خورده و در سخن نگفت بعد از آنکه سفره شام برداشته شد
چون زنان عالم عموماً و فرنگستان را خصوصاً از تحقیق مراتب این و زیادتی عمر خوش نیاید از اطراف ایراد است
سن زنان یکان یکان تحقیق نمود مورخ گوید به هنگام تحقیق چون نوبت بزن من رسید فرمود من خود از زن
من او و فهم او با شوهر همسال هم و مرا با همین مطابقه اکتفا نموده از او در گذشت و لیکن زنان دیگر از
سخنان ظرافت آمیز و نکتهای لطافت انگیز او اظهار رنج و ملال می نمودند و چون در عهود سابقه سترا تا نیز که مردی
زیرک و دعوی ریاست داشت غالب اسباب از قبیل جامهای ملبوس حتی خانه خود را نیز مرتب کرده بود و این
رنگ اختصاصی او داشت در این اوقات نیز ناپلیون مقتضای بخت جوان نشانی نیز بجهت خود تعیین نموده بود و مردمان
یاوه سرای شهر از روی استهزا با یکدیگر می گفتند که ناپلیون سترا تا نیز تقلید کرده است و وزیر احداس شهر کونسل
اول نوشت که مردم چنین میگویند بعد از خواندن این عریضه سودای بو دین اهل این شهر بغایت ضعیف العقل و
القول یاوه گویند و پایه قدر مرا از سترا تا نیز کمتر گیرند بعون الله تعالی عنقریب است که اهل زمان مرا در مقام خود
شناسند و دانند که با دیگران چه قدر تفاوت است و چون هواخواهان پادشاه سابق را دولت جمهوریه اخراج بلد
کرده بودند از آنجا که ناپلیون قلباً مایل بود که آثار دولت جمهوریه زایل شود و سلطنت مخصوص او گردد ضمناً بوزیر
احداس شهر نوشت که نام اخراجیان مزبور را از دفتر خود اخراج کنند که بولایت خود آمده جمع شوند و وزیر مزبور
تا اواسط سال سنه مطابق هزار و دویست و هجده هجری بعضی از اخراجیان را از دفتر اخراج و اذن بازگشت
فرنس میداد و متعارفین این حال بجناب کونسل اول عرض نمودند که وزیر احداس از اخراجیان رشوت میگیرد و جنابان
بدیشان وانمود کنند که این عنایات را خود کرده ام از آنجا که ناپلیون بجهت جذب قلوب مردم خاصه اخراجیان
مملکت میخواست بغیر از او با حدی ملتجی شوند امر فرمود که بی استحضار از نام کسی را از دفتر اخراج نکنند با آن کثرت
مشاغل از این ضمیمه که روزی عرض کردم حال که رای شما معاودت اخراجیان است چه ضرور که روزی ده و یا بیست
نفر اذن داده شود و یک نوبت حکمی از دیوانخانه باصدار فرمایید شما که مملکت و ملت و دین و دولت را متحد و خلل را
سجاده متوسل نموده اید لازم است که اهل مملکت را با یکدیگر متفق و نموده اخراجات را یک نوبت اذن معاودت
دهید و در ساعت عرض مرا قبول کرده و فرمود همه را با مضا و تصدیق دیوانخانه حکم مرحمت خواهم داد مگر هزار
نفر از بزرگان اولاد و احفاد و منتسبان خاندان سلطنت که ایشان را نمیتوانم مملکت راه داد و این هزار نفر را که

ناپلیون

ناپلیون قبول نفرمود و همه را خانه و ملک و جاه و منصب در تصرف دولت و ضبط دیوان بود و اگر فرضاً صاحبان آن
معاودت میکردند ناپلیون املاک ایشان را استرداد نمیکرد بلکه منافع املاک را نیز بدیشان نمیداد و بعد از آنکه قرار معاودت
اخراجیان را داد مجلس عظیم از ارباب شوری مصلحت منعقد و قطع و فصل صدور احکام امنا به تصدیق و امضای حکم
ایشان موقوف داشت مورخ گوید در اوطاق متصل بمجلس مزبور نشسته بودم و گفتگوی ایشان را می شنیدم پس از
مباحثه و مجادله زیاد عاقبت اتفاق که باعث آشوب عالم البلوی فرنس وجه اخراجیان را اخراج کرده
بزبان فرنس البوشتری گویند قایل و مصدق ایشان که مجازاتی نامند زیاد گشت ناپلیون سکوت نموده و هر آن
در معاودت ایشان انکار و ابراز اتفاق گفت و شنود قرقه البوشتری خیانان استنباط میشد که ایشان نیز در معاودت
اخراجیان چندان انکاری نداشتند ولی چون ملک آل ایشان را متصرف بودند ترسیدند که مبادا از ایشان مسترد
شود پس از آنکه مجلس منقضی شده و کونسل اول بخلوت خود آمد عرض کردم که خوب اتفاق نیفتاد که تکلیف شما را
وکلای دیوان خانه مضی ننداشتند تعجب است که چگونه شما تحمل فرمودید فرمود اهل آشوب زیاد و مصدق ایشان
بیش بود و چون من خود ایشان را حکم باجتماع و اقامه دلایل نموده بودم چه میتوانستم کرد تو خود واقفی که هنوز مرا پایه قدرت
در مملکت حاصل نشده که جمیع موانع را بکلی بتوانم مرتفع ساخت عرض نمودم شما بایدی از این مطلب که بعد به مسئله
مجدداً طرح فرمایید و آنوقت ایشان را با اقامه دلایل رد نمایید فرمود حال بسیار مشکل است ایشان هنوز در امورات خود
باید ایشان را بدستیاری خود دیگر پا در آرید مورخ گوید یکی از نتایج مملکتی جناب کونسل اول در آن اوقات این بود
که ایلچیان و سفرا با اطراف و اکناف فرستاده که نام دولت و صیت شوکت او را در اقصی بلاد عالم بلند آوازه کرده
بر سایر دول عربستان و مصر و مملکت مغرب زمین و غیره عظمت و مملکت او را عرضه دهند چنانچه دولت انگلیس در آن هنگام
دولت خود و سامعی است او نیز در استظهار مملکت خود سعی بعمل آورد مسترسبنی که سفیر دولت بود به بیت المقدس در عربستان
و ولایات مصر و جزایر خالدات فرستاده سفیر مزبور در هر سرحدی از حدود و شرح شوکت و جلالت ناپلیون و وسعت
مملکت او را آوازه گوش خاص و عام نموده از تعریف و توصیف و نهر و خزر و کمال و رشادت و سخاوت و فتوت و مروت
او قلوب اهالی آنسامان را با او راغب و مایل نموده و بدلایل مبرهن نمود که دولت انگلیس در جنب صولت او نسبت انجم و آفتاب
و اضافت مصر و جای است هر جا با دولت فرنس رابطه و سابقه داشته محکم کرده و هر جا که تعلقی نداشت بهم مربوط
نموده و از این یک سفیر کارهای معظم ساخته آمده جناب کونسل اول را هر سال رسل و تعیین سفیر و ایلچی باطراف مملکت
زیاده منعقد بوده و به هر سرحد که سفیر میفرستاد مدام منتظر وصول اطلاع اخبار بود و فرحی از آن فزونتر او را متصور نبود و
قبل از آنکه بر سریر سلطنت متمکن شود علاوه بر سفرای دولتی که مخارج زیاد میداد و مامور ولایات مینمود و از همه ممالک

باخبر بوده و در اوایل سال ۱۸۰۴ عیسوی که در اوایل زمستان سنه ۱۲۱۸ هجری بود پهلوی راست جناب کونسل اول را وجع
شدیدی عارض شده و اغلب هنگام شب شدت میکرد و بصندلی تکیه می نمود و متغیر بود و عاقبت این مرض مرا
از پای خواهد درآورد و در باب اطراف غذا نمود و میترسم که مراتب سن من که از چهل درگذرد و پرخوردن و خواب در نیمه شب
و مستمند شوم و فرمود که اطبا بجهة علاج من شایسته است که او را احضار کرده خصوص بجهة وجع عرض کردم
لوسین برادر شما سرکار روسرت را که حاذق ترین اطبای این مملکت است بجهة این مهم تعیین نموده است طبیب مزبور را
احضار کرده با او رجوع فرمود چندان نگذشت که ناپلیون امپراطور و طبیب مزبور را حکیم باشی دیوان اعلی نمود بالجمله
درد پهلوی مزبور صورت تلون مزاج او گردیده و اغلب اوقات احکام و فرمایشاتی که شب مینمود علی الصباح تغییر
و تبدیل میداد شبی بعضی احکام نوشت و فرمود بباسمه خانه فرستم از بیم آنکه مبادا پس از آنکه در باسمه خانه درج شده
بدست مردم افتد و فتنه و فسادی کرده احکام را نگاه داشتم روز دیگر از من جویا شد که مطلبی چند در شب نوشته بودم چرا در
نوشته جات اخبار بنظر من نرسید معذرت خواستم که من در فرستادن بباسمه خانه تسامح کردم و احکام را به
او دادم خواند و پاره نمود و گفت خوب کردی که نهادی بالجمله از مصاحبه اعتنی که واقع شد جناب کونسل اول جنرال
اندراوری که از جنرالهای توپخانه بود بسفارت دولت انگلیس فرستاد و جنرال مزبور در انجا چند ماه توقف و معاودت
کرد جنرالی که شایسته ذکر باشد از او ظاهر نشده مورخ گوید چون ناپلیون در اول بامضا و رضای اهل مملکت کونسل اول
بنام خود نامزد ده ساله قرار نموده بود و در این اوقات که نزدیک بود موعد مزبور منقضی گردد توهم اینکه مبادا
اهل مملکت بعد از انقضای مدت بر نصب دیگری متفق شوند پیش از وقت باین خیال افتاد که باز دو سال دیگر نیز
بامضای اهل مملکت کونسل اول باشد درین باب چندین مجلس از امنای دولت جمهوریه و روسای مملکت منعقد گردید
و گفت و شنود واقع شد بحث امضا نینداختند پس از انعقاد مجالس چند نفر از اهل عناد دو واقعن دروانده و بعضی
داشتند پس از آنکه از این خیال آسوده شد باین صرافت افتاد که امضای دوام ایالات را از ایشان خواهد و در این باب
مجالس یاد شد منعقد و مجادلات لا تعد و لا تحصی بمیان آمد زمانی ممتد این سخن در مجموع اهل دیوانخانه دایر بود و عاقبت جناب
ناپلیون ابتدا برضا به از مقصد تعیین مطلب خود جمعی کثیر بر انگیخت چنانچه قانون مجالس شوری است که هر کرا مقصدی
پیشکارش پیش است لاجرم امنای دولت جمهوریه از جانب مجموع اهل مملکت امضی داشته شد و او را مادام العمر کونسل اول
قرار نمودند و احکام از دیوانخانه نوشته در کتابچه باثبت شد و چند روز بعد احکام مزبور را در جمیع اماکن دولتی و مملکتی منتشر نمودند
که دیگر تغییر و تبدیل متصور نشود و جناب کونسل اول آسوده خاطر گردید و دانست که جلوس بسریر سلطنت نزدیک است و نتیجه مقصود
و مقتضی موجود است امنای دولت جمهوریه بعد از آنکه ملاحظه نمودند که ریاست مادام العمر او را حاصل آمد از راه عمل اظهار

نمودند

نمودند که این مقام سلطنت است و تعیین ولیعهد از لوازم این مقام هست و این مسئله را در دیوانخانه باطرح کرده ببابی
گفتگو نهادند که سزاوار ولیعهدی کیست از امرا و امنا کدام یک شایسته این منصب جلیل اند بعد از گفت و شنید
بسیار تعیین آن را برای رزین و اندیشه متین جناب ناپلیون موقوف داشته که هر کرا خیر و صلاح داند تعیین فرماید
ناپلیون که در حقیقت بانی آن هنگامه بود آگاه بود که از فرزند و برادران او کسی شایسته این کار نیست از این که
کارهای بزرگ در نظر دارد و باید متوجه اوضاع سلطنت شود پس از آنکه مقر سلطنت ممکن گردید تعیین ولیعهد و سایر
لوازم پادشاهی بپردازد و تعیین او را موقوف بمقتضای وقت نمود و در جواب امنای دولت فرمود حال انکه موت ازو
دور است و ان شاء الله تعالی در مقام خود تعیین خواهد شد **فصل نهم در وقوع آشوب شهر وندی و رفع نمودن جنرال آن**
و عدم التفات ناپلیون در بارهٔ مورخ او چون کیفیت خامه در گذارش وقایع سبک عنان گردیده بجانب مقصد که اصول وقایع است
دو اسبه تاخته پاره از متفرعات اخبار را از میان انداخته است لاجرم اکنون که در نیمه راه هست لازم است که مجددا
عطف عنان کند و از نظر افتادگان سخن را برشته تحریر کشد تا خوانندها را بصیرتی حاصل شود بالجمله چون هنگامه
ناپلیون متوجه هیئت قواعد و رسوم در کنار رها که پیشکاران جمهوریه اند منسوخ نماید جنرال ال منلت در این باب بمجادله
و مخالفت نموده با فرقه مزبور موافقت کرده بود و بنابراین کونسل اول بر خود لازم کرده که جنرال مزبور را در طی خدمات
مرجوعه بهانه بدست آورده او را باهانت رساند و در نظر داشت که او را بخدمتی معظم مامور و دستور العمل مبهم دهد و بدین واسطه
او را از پا درآورد لاجرم در شهر وندی که از بلاد مشهور فرنس است هنگامه اتفاق افتاد و از ان واقعه ناپلیون را خاطر
اضطراب روی داد که وحشت لشکر کشی بدوردین در رود و نهیب از خاطرش نشد زیرا که در ان مقدمه در مجموع مملکت واقع
شد و میدانست که هرگاه ان فتنه امتداد یابد موجب خرابی اهالی مملکت خواهد گشت و عاقبت او را به لشکر کشی و خونریزی
منجر خواهد گشت از این گذشته دولت انگلیس که خصم خون آشام و عدو الد الخصام او هست بهیچگونه آشوب در مملکت او
ملاحظه کند در مخاصمه قوی دل گردد و بنابراین جناب کونسل اول تمشیت مخازم انجار العهده استمام جنرال مزبور محول فرموده با خود
گفت اگر از عهده این خدمت بر آمد فبها و الا تقصیری چند از مخارج لشکر کشی و خسران اموال و امور وطن و ضرب
بر سایر روسا خیانات او در امر بر من کند بالجمله پس از آنکه انجام این مهم با و تفویض یافت از انجا که در فنون سپاه کشی
قادر بود و حسن تدبیر با هر بود و صولتی با رافت آمیخته داشت بمجرد ورود هنگامه را انتظام داد و گاه بخشونت و گاه بملایمت
اشرار مطیع قوانین جمهوریه فرنس کرد و چنان منتظم ساخت که جناب ناپلیون نتوانست ایرادی بر او وارد آرد چند
از این مقدمه گذشت هنگامیکه جنرال مزبور سپه سالار عساکر غربی مملکت بود اهالی شهر نانت که یکی از بلاد فرنس است
نیز آغاز طغیان نموده مفسده عظیمی بپا خواست عساکر نظام که ابواب جمع جنرال مزبور در ان شهر متوقف بود مطلقا

از جای خود حرکت ننموده و توپ پنجاه و یکم عساکر مزبور بالصراحه زبان بشکایت گشودند که مواجب از دیوان نرسیده
ماهیست که مواجب نرسیده هیچ خدمتی توجه نخواهیم نمود و جنرال مزبور چنان متوقعی از جرأت و جلادت که داشت حد شه
بخاطر رسیده افواج مزبور را حکم نمود که در میدان شهر صفوف نظام آراسته شده و در ان احوال با صولت و هیبت
تمام حکم نمود که جمیع سرکردگانی که بانی این حرکت بوده‌اند بگیرند و حبس بنمایند و از گرفتن آنها چنان سطوتی از جنرال
مزبور مشاهده رفت که هم رعیت و هم سپاه حساب کار خود را نموده هم کشور امن شده و هم لشکر گشت کرتوت
وزیر جنگ در روزنامه کونسل اول نوشت که چنین خدمتی از جنرال مزبور صادر شد کونسل اول از راه ایراد فرموده
که زیادت موافق قانون مملکتی و سپاهی احتیاط ننموده اگرچه بحسب اتفاق منفعتی اتفاق افتاده ولی محتمل بود که
در ان هنگامه سپاه تمکین او ننماید و از جهات سپاه و رعیت جری شود و آشوب زیاد گردد و در حاشیه روزنامه مزبور
نوشت که زیادت با افواج سستگی کرده زیرا که منظور ایشان عدم اطاعت بوده بلکه جمعیت شهر زیاد و دفع ایشان را
افواج کفایت نمیکرد و اگرچه وزیر جنگ در روزنامه بکونسل اول چنان حالی کرده بود که از این حرکت زیادت بکار نمایان
عظیمی بجا خواهد شد ولی چند روز بعد خبر رسید که بهمان حرکت جنرال زیادت موجب آسایش کشور و لشکر شده
و ناپلیون را بگشت و در مراسله التفات آمیزی بزیادت نوشت ولی از انجا که قلباً از او رنجش داشت نتایج خدمات
او یکی از سرهنگان متوقف شهر مزبور نسبت داده نوشت که حکم سرتیپی و همین روزها صادر و باو خواهد رسید
مورخ گوید هرچه مراتب حالات کونسل اول می‌افزود عداوت او دربارهٔ مخصوصین و از نظر افتادگان او زیاده
میشد از جمله روزی دربارهٔ جنرال زیادت بجهت تغیر بود که من فرموده‌ام و مصمم شده‌ام که در دیوانخانه‌ها
زیادت را اذیت کنم و نمیبایدش بیندازم چون مرا با او دوستی حاصل بود و از آن پایه تغیر ناپلیون مضطرب
شدم همینکه از خلوت برخاست که به دیوانخانه رود من سبقت کرده خود را بانجا رساندم از اتفاقات زیادت
دانست که مقام ایستادن نیست فوراً از انجا درگذشت و در ساعت کونسل اول وارد شد و او را در ان مجمع
ندید بعد از انقضای مجلس فرمود ای بورین امروز زیادت در این جا حضور نداشت عرض کردم معلوم است که
طالع او مساعدت کرده مقام تعجب است که هرچه قهر و خشم ناپلیون نسبت به زیادت می‌افزود میل و
وداد من دربارهٔ او زیاده می‌شد و اکثر مهمات او را میگذرانیدم و از مقرر امور او را واقف میکردم
در بهار سال سنهٔ ۱۸۰۲ عیسوی مطابق سال سنهٔ ۱۲۱۷ هجری در عمارت سن کلو کونسل اول منزل نموده و در انجا
اغلب مهام مملکت را انتظام داده طرح بنیان سلطنت افکنده و ملزومات پادشاهی را بدفتر
دیوان اندک اندک ظاهر ساخت و مردم را بآداب مانوس و رفع وحشت کرده و تغییر اوضاع خود

از قبیل خسروانه و کوکب نشانها بسرکردگان و سرداران داده و در انجا باهل مملکت خلاع نمایان و شمشیر نشان عنایت فرمود و قرار
سلام ایستادن هریک در مقام خود نهاد مورخ گوید در ان اوقات روزی بمن فرمود که بنی نوع انسان ضعیف النفس و
سبکبار زند پایه و مایه ندارند بحرکتی عطائی ملوک زر در خزینه شوند چنانچه من هر اوقات زنجیره زری بر لباس اسپهای دو
جمهوریه بسته‌ام هر نوع تکلیف با ایشان نمایم تحمل میشوند من عرض نمودم که این حکم کلی نیست چه بسیار از افراد انسان
بلند همت و عالی فطرت اند که بسیم و زر اعتنائی نکرده‌اند از جمله مستر فاکس وزیر دولت انگلیس که بعد از مصالحه بفرنس
آمده بارها او را آزموده‌ام فی‌الحقیقه مرد عالی‌نهاده‌ایست و هرچه بگوئی معتقدم مستر فاکس مرد بزرگی است و بعقاید تمام تحقیقات
او دارم و از این بعد بر آنم که هر امری از امورات دولتیه که مابین انگلیس و فرنس رو دهد باو قطع و فصل کنم کاش او
خود خاصه در خیل امورات دولتیه شود و پس از ان یکنوع الفتی خاص میان انها حاصل آید و دیگر در اوقات جنگ چه در احکام
کونسلی و چه ایام امپراطوری در خفیه قصد جان ناپلیون نموده وزیر مزبور در خفیه کسی نزد او فرستاده او را آگاه کرده و هر اوقات
معاندین ناپلیون در قتل او با دولت انگلیس مشورت مینمودند و از ایشان اجازت میخواستند قبول نمی‌افتاد اگرچه اعتقاد
ناپلیون این بود که هر اوقات معاندین قصد او مینمودند دولت انگلیس معاون بودند چنانچه روزی در اثنای صحبت مستر فاکس
گفت وزرای دولت انگلیس از کیفیت خبر داشته بودند که معاندین بجهت قتل من در سر راه من آتش زدند خبر داشته وزیر مزبور
بمجرد استماع این سخن بر آشفت و گفت شما هرگز از این گونه اسناد بوزرای انگلیس ندهید که هر اوقات از اراده قتل
آگاه شده و تغییر نموده ممانعت کرده‌اند و سبب کونسل اول و مستر فاکس این بود که در ان اوقات که وزیر مزبور در شهر
پاریس بود ناپلیون تفحص کرده بود که هرجا خواهد رود و کسی مانع نشود حتی اگر بخلوت خانه او اراده کند ممانعت ننمایند روزی
وزیر مزبور با زن خود بتماشاخانه و تماشای عمارت شاهی رفته بود و ناپلیون را خلوت مخصوصی بود که احدی در ان راه
نداشت وزیر مزبور با زن خود از اتفاق بدر خلوت مذکور رسیده بدون ممانعت وارد شد چون در خلوت مزبور اتفاقاً
و تماثیل نامداران متقدمین و معاصرین از سلاطین و وزرا و امرا و ارباب هنر از سنگ تراشیده و در اطراف عمارت
برقرار کرده بودند از جمله تصویر مستر فاکس را از سنگ مرمر حک نموده با تصاویر بزرگان عهد در یک مقام برپا داشته
بودند از اتفاق در اول ورود چشم زن مستر فاکس به این تصویر افتاد از روی شگفتی و شکفتگی بشوهر خود گفت این تصویر
شماست چون وزیر مزبور دید که ناپلیون نظر مراتب هنر تصویر او را خوش داشته و در سلک بزرگان در خلوت
خود نموده است محبت او چنان در دلش راسخ شد که مادام الحیات محو نگشت و ناپلیون در جزیره سنت هلینه مدام میگفت
که اگر مستر فاکس را اجل فرصت داده بود یقین داشتم که مصالحه ابدی با دولت انگلیس ما را اتفاق می‌افتاد مورخ گوید کونسل اول را خانه
خاصی بجهت خود در عمارت شاهی بنا نموده بود که با زرگران و رسامان و سایر عمله‌جات ان کلاه مجربان و قسبان او بود

و من نیز یکی از عملجات تماشاخانهٔ مزبور بودم و دختر و زنان خاندان من هر یک شغلی مخصوص داشتیم و هر نوع بازی که دلخواه
او بود پیش از وقت اعمال آن را می‌نوشت و می‌آموخت در وقت بازی هر یک ملبس بلباس مخصوص شده باعمال تماشاخانه
مشغول می‌گشتیم و اتحاد جشن و سرور ما بیشتر از انجا حاصل بود و گاهی که نسل اول خود نیز یکی از اجزای تماشاخانه می‌شد و خود
کار دیوانی در دست داشتم گاهی میخواستم طفره زنم که کار دیوان بتعویق افتد قبول نمی‌نمود و باصرار بلکه بالجاج مرا سر
و مشغول می‌نمود که صبح زود برخیزم و کار شب گذشته را انجام داده باین همه مشاغل که مراهست تو خود میدانی نشاط و انبساط
من منحصر است بهمین خاصه حرکات شما که زیاده مرا ضبط خاطر کند مجملا از صفات و صفات ناپلیون را در مزاج استیلا
داشت یکی مهربانی و دیگر ناصبوری مهربانی او بحدی بود که هر کرا دوست داشتی با دوام تحیات تغییر نپذیرفتی
و بعضی را قلیل از جرم کثیر گذشتی و ناصبوری آن بدان پایه بود که هیچ نقاش تصویر او را کما هو حقه نتوانست نقش
بست و در احکام چندان مجال نمیداد که استاد ماهر تواند در چهره و سیمای او تامل نماید و از روی قاعده اعضای او را
تناسب نقش بندد فصل دوم در تغییر و تبدیل دادن ناپلیون ارباب مناصب را برکنار ساختن شروع کرد چون سلطان فرنگستان خود
میل خاطر خود در عزل وزرا و صاحبان مناصب مستقل مختار نمی‌شد و موقوف بمخالفت از قوانین دولتیه و اتفاق
امنای دولت و مملکت است بخلاف سلاطین سایر ممالک که خود هر کرا خواهند عزل و نصب نمایند ناپلیون
که کونسل اول بود بدست آورد زیرا که جمهور اهل مملکت او را کونسل با دوام احیات کردند لذا عزل و نصب هر چه کند
صلاح اهل مملکت است هر کرا خود میخواست عزل و نصب می‌نمود و عمدا از روی قاعده عزل و نصب می‌نمود و از جمله مستر
قادین که یکی از وزرا بود و بنا بر قانون مملکتی باید معزول شود او را معزول نمود و التفات زیاد بجهت نتیجه مقصود خود نسبت
باو مبذول می‌نمود و وزیر مزبور در ادای آن التفات در معاملات و حواله جات و جمع و خرج دیوانی قانون جدیدی
قرار داد و چنین عملی معمول داشت که مبالغی خطیر نفع دولت شد که مستر گرس را که وزیر امورات بتجربه بود و بایست
معزول شود بجهت منظورات خود باوجودیکه در بحر نصب او زیاده مخل گشت مدتهای مدید عزل نمود و علی الظاهر مداومت
اقامهٔ دلیل در بیان عزل و نصب نمی‌نمود و ناپلیون در اخلال کنندگان کار خود و صنعت استخراج و استنباط می‌نمود
یکی حمایت و دیگری ممانعت چنانچه اگر وقتی از اوقات خواهد قانونی از قوانین قدیم منسوخ کند و مباشرین قانون مزبور را
مخذول نماید اخلال کنند بحمایت او اقدام نکنند و اگر خواهد قواعد جدیدی اختراع کند ممانعت نمایند مستر فوش در زمان
شهر قیصر که ناپلیون میخواست در کشاکش جمهوریه را از میان بردارد وزیر مزبور حمایت انعام می‌نمود در این اوقات که ناپلیون
تغییرات کلی در نظر داشت اندیشید که مبادا وزیر مزبور چنانچه در آن مقام حمایت نمود در این هنگام ممانعت کند
خود قرار داد که او را از منصب دیگر باو دهد با کارگذاران و پیشکاران اغلب اوقات در عزل او گفت و شنود نمود

نظر مرحمت

نظر مرحمت و اقتدار وزیر مزبور مفید نیفتاد ولیکن هنگامی که در دفتر دیوان استیلا یافت و بنا نهاد که دشمنان
و الوتیر را دست خود کند و حل و عقد امورات دولتیه را منحصر باختصاص یافت و مفید دانست که مستر فوش معین
جمهوریه خواهد شد و بخیال که مانع سلطنت او شود لاجرم عزل او را مصمم گشت و چون نمیخواست یکباره نوبت او را
از مرحمت اندازد و مدبرات نمود چنانچه اولا بنا نهاد که منصب وزارت احد اس کلی موقوف باشد و گوید
این منصب را حالا فایده نیست روزی بمستر فوش فرمود همینکه من در موقوف داشتن وزیر احد اس اظهار میکنم
اگر چه در این اوقات موقوف نمودم هم داشت و مرا منظور این است که قدرت و اعتبار دولت را مخلوق استحکام
و مدور روز بروز یک واضح سازم که در دولت چنین امنی حاصل شده که دیگر راه تشویش نمانده است که در محافظت
و محارست شهر و نگهبانی وجود خود این پایه وقت لازم باشد مجملا چنان دلایل و اقامه براهین داشت که برای حصل
این منصب در صفحهٔ دیوان و دفتر خط بطلان کشیده و مستر فوش نیز بآن رضا شد ولی عرض نمود حال که چنین است
دو سال دیگر صبر فرمایید تا درست اطمینان بهم رسانید از آن پس بهر چه رای شما تعلق گیرد معمول دارید ناپلیون
در جواب لا و نعم نگفت تا آنکه شبی از خارج شهر بجائی رفته حکم بطلان منصب مزبور را نوشته مهر نمود و وقتی که
مراجعت بشهر کرد مستر فوش بطریق سابق خدمت او رفته بهیچ وجه سخنی از عزل او بمیان نیاورد و باز جواب سئوال
در امورات متعلقه باو فرمود و بعد از آنکه وزیر مزبور بمکان خود رفت یکی از وزرا را فرستاد و خبر عزل او بداد و سه روز که
از این مقدمه گذشت نخواست مستر فوش زیاد از آن واقعه افسرده خاطر گشته حکم اصحاب خاص دیوانی باو داد و در حکم مرقوم بود
بدستخط خود بدین مضمون نوشت که مستر فوش که وزیر احد اس شهر بوده و در ایام صعب و محن تهیه و ارادت فطری که
بدولت جمهوریه داشت لوازم خدمت مزبور را از روی صداقت انجام داده بر آمد و موانع را با ثمره مرتفع ساخت لهذا
دولت در ادای خدمت او را در آغوش دیوان خاص جایی داده و او را از اصحاب خاص خود نمود و هر گاه از این بعد
چنان اتفاق افتد که احتیاج بوزیر احد اس شود او خود باز در این منصب مخصوص گردد بالجمله از آن زمان وزارت
احد اس و وزارت عدالت یکی نمود بمستر رقنیه واگذار و چون وزیر عدالت خانهٔ شهر بود امور محافظت بلده
و اسواق و محلات را نیز ضمیمه شغل او کرد و باین تدبیر مقصود خود را حاصل نمود و شروع کلام قبل از این مذکور شد که بارطن
دختر زن ناپلیون را بلوسین داد و دشمنان اراجیف ناشایسته در بارهٔ ناپلیون و بارطن شهرت داشت و چنان
می‌گفتند که او را با دختر زن سر و کاری هست تا آنکه دختر در خانه شوهر آثار حمل آشکار شده باز بناپلیون نسبت داده
و بدین گویه از عجب که من محرم خاص آن خاندان و از احوال ناپلیون در هر حال واقف بودم در یقین خود قاطع و جازم
که این اسناد و نسبت باو محض افترا و افترای محض است و حرم ناپلیون از این نسبت افترا و شهرت ناسزا گریه و زاری

بجان شهر خود می نمود و ناپلیون بجهت تسلی او روزی با و گفت بود شما از این سخنان بیهوده مردم خاطر رنجه مدارید و چون مردم
بسیار مایل و طالب اند که مرا اولادی باشد که این عهد وارث من شود و می پسندند این فقره بغایت بعید الوقوع است
باین جهت خود را راضی داشته که اولادی را بمن نسبت دهند اگرچه از صلب دیگری باشد اینگونه دلداری ناپلیون حرم او را
تسکین و محزون کرد و دانست که ناپلیون طالب اولادی است و چون او را اولادی نشود باید عاقبت او را اطلاق گوید
تا تواند زن دیگر گیرد که از او اولاد شود و از این بکند زیاده مشوش بود من هر وقت میخواستم او را گویم که حرم پادشاه است
با امپرس که حرم امپراطور است خطاب کنم عجز و الحاح میکرد که مرا باین القاب مخوان که هرگز این تصورات بخاطرش
خطور نکند درخواست من از خداوند این است که ناپلیون مدام کونسل اول باشد و من زن کونسل اول باشم و مرا نصیحت میکرد
که سعی کن و نگذار او خود را پادشاه کند و مکشف حال که کونسل اول است چه تفاوت با پادشاهی دارد در اسم که لفظ
ندارد و اسم کونسل باشد در فردا مرا احضار نمود رفتم دیدم در اوطاق خود نشسته چشمش گریان آلوده است سبب پرسیدم
فرمود میخواستم پاپ کرم روم را در ناپلیون القدر گستاخ و بی ادب است که بمن گوید ناپلیون بسیار طالب اولاد است
حال که از تو اولاد نمیشود سعی کن که از دیگری بهم رسانند **مورخ گوید** روزی ناپلیون در اوطاق خلوت بود حرم او مشغول
شد و باحرکات خوش تند ناپلیون رفته بر زانوی او نشست و دست خود را بگردن او انداخته با نهایت میل و ناز گفت
بیا پارت شمارا بخدا التماس مرا بپذیرید و سلطنت قبول نفرمائید این کونسلیه شما بهتر از سلطنت است زیرا که تمام
از همه سلاطین فرنگ بپایه افزون و بمایه برتر بید و مادام الحیات شاهنشاهی خواهید فرمود و بخن برادران خود را شیوه
ایشان بجهة صلاح کار خود شمارا بکارهای پرخطر راه نمائی میکنند ناپلیون تبسم فرمود و گفت جوسفاین مگر دیوانه شدی
ای عزیز من این اخبار را بیهوده زنان کوچه سنت جرمین بشما آورده اند بس است مرا از کار خود باز مدار با آنجمله اینگونه گفت
و شنود در خانه دان کونسل اول بود و او شب و روز در انجام امورات دولتی بود و در رواج علوم و صنایع مملکت میکوشید
و در ان اوقات شهر پاریس از صنایع مختلفه و بدایع غریبه محل ازدحام و مرجع خاص و عام گردیده و در اوایل فایز سال
سنه [illegible] عیسوی مطابق سنه ۱۲۱۶ هجری در شهر لوور بنگالی ساخته شد که از امتعه و اقمشه و صنایع و بدایع و نفایس و ظرایف
مدا انجا ریخته که هم مردم تماشا کنند و هم خرید و فروخت نمایند که آوازه آن باطراف ممالک افتاده که فرنسا یوم فیوم
رونق می افزاید و خود نیز تماشای آنجا رفت و زیاده از حد خورسند شد که در عهد او علوم و صنایع باین پایه
کمال رسیده و از این معنی مشعوف بود که عموم اهالی فرنگستان که بعد از مصالحه بفرنس آمده اند و در ان تماشاخانه
اختیار بر بدایع و صنایع اهل فرنس تحسین کنند و فی الحقیقه در ان اوقات پاریس رونق و شکوه تازه یافته بود و جمیع
ولایات ایمن و آسوده و کار رعیت و سپاه و مدرسه و خانقاه بکلی منتظم بود و بابای روم از ان زمان که ناپلیون مراوده نموده

اوراصدر نشین

او را صدر نشین محفل دین و دولت لقب نهادند اغلب از قرالهای معتبر فرنگ در مقام اطاعت او بوده و عموم
ملک را با او مصالحه حاصل و همه مشفق بودند کونسل اول را به انتقامی که خود همیشه آرزو داشت رسانند زیرا که در ان اوقات
بر همه واضح شده که ناپلیون بدون شک و شبهه طالب سلطنت با استقلال است و بدین سبب بود که صاحبان کفالت
مهام مخصوص خود نمود هرگاه در نظر داشت که سلطنت از نو بنا گذارد و دولت جمهوریه را برقرار کند حیاتیت در اول سال
کفالت امورات را بعهده اولیای دولت جمهوریه واگذارد و خود را نیز یکی از ایشان شمارد و نه اینگونه سایر وزرا را آلت
پیشرفت مقصود خود کند و ایشان را از انجام حکم خود سازد و با آنکه در ان اوقات طمع غالب بود که چنانچه ناپلیون سلطنت
کند اراذل مملکت آشوب بپا کنند و از سلسله بوربان یکی را برانگیزند و گویند اکنون که قرار سلطنت است سلطان
قدیم خود را بندگی کنیم از این گذشته احتمال میرفت که قرالهای فرنگستان بمخالفت او اقدام کنند با وجود آن
مراتب ناپلیون کسی بود که قبل از وقت از همه دقایق آگاه و خطر و سرانجام خود را یافته بود و میدانست موانع را چگونه
باید مرتفع ساخت لاجرم باقتضای وقت گاه در حل و رحل امور عنان کشیده میرفت و گاه در غایت تهور
تنها سلطنت با استقلال در مملکت میخواست برقرار کند بلکه سلطنت سپاهیه جمع میکرد و چنانچه اغلب
از سرداران و صاحب منصبان سپاهیه را نزد ملوک بسفارت میفرستاد و میخواست که ملاقات ایلچیان با
نظام سلاطین را رعب در قلوب افکند و چنان دانند که چندان نکشد که ناپلیون بتخت سلطنت نشیند از آنجمله
سپاهیه متصرف شود اغلب از صاحب منصبان نظام را دخیل در امورات دولتیه میکرد و بجهة ایشان شغل قرار
مینمود **مورخ گوید** در ان اوقات یکنوع کدورتی بمن کونسل اول من اتفاق افتاد که بمرضی با انواع مختلف مبتلا
گردیدم اند حال لازم است که حقیقت را بر وجه وضوح بیان نمایم چون مدت نه ماه بود که من بجناب کونسل اول
عرض کرده بودم که این تحریرات به شاغلی که بمن مجول است قوای مرا ضعیف و مزاج مرا علیل کرده است هرگاه
زیاده بر این مداومت کنم مرا بیم هلاکت است چندی مرا آسایش لازم است که مزاجم باز بحد اعتدال آید و
کونسل اول راضی نشده و حکیم باشی دولت بمن گفته بود که این کار تو را از پا خواهد انداخت مرا چه
در استعفای کار خود مبالغه کردم مفید نشد تا آنکه از اتفاق در روز بیست و هشتم ماه فبروری سنه ۱۸۰۲ عیسوی
مطابق اواخر زمستان سنه ۱۲۱۶ هجری شب در باب امر معظم فرمایش بمن کرد که بوزیر دول خارجه گوشزد نمایم و خط
که نوشته فرمود این رقعه را زود بفرست باو رسانند و در ان نوشته اعلام شده بود که وزیر مزبور صبح
زود بعمارت آید و او را ملاقات کند و من در ساعت نوشته را بفراش خلوت دادم که بوزیر مزبور رساند
و او هنگام ظهر نزد کونسل اول آمد و از او تحقیق کرد که چرا در آمدن تاخیر نمودی عرض کرد رقعه را صبح بمن

رسانند ناپلیون تعجب کرده در نهایت غضب زنگ اوطاق را بحجه احضار زده فراش خلوت را
خواست و مرا احضار کرد و از شدت غیظ در هنگام زنگ زدن دست او به بخاری خورده که خون از او
جاری گشت و من در آن حال داخل اوطاق شدم فرمود چرا دیشب رقعه را بوزیر دول خارجه نرسانیده عرض
کردم در ساعت رقعه را بفراش خلوت دادم و بر او لازم بود که زود برساند فرمود سبب تاخیر را معلوم کن
من رفتم و حقیقت را جویا شدم و مراجعت کرده عرض کردم که مجلس را تقصیری نیست وزیر دول خارجه
در منزل خود نبوده و بهر جا که گمان میرفته فراش رفته و او را نیافته است چون نتوانست مجلس را در معرض سخط در آورد
چنان متغیر بود که مافوق آن متصور نمیشد از جای خود برخواست و از اوطاق در آمده فراش را طلب و خود تحقیق
کرد و فراش نیز از سطوت او نتوانست جواب بگوید و این نیز موجب شدت غیظ آمده با آن تغیر رو باوطاق نهاد و
هنوز خون از دست او جاری بود و من از عقب او میرفتم چون داخل اوطاق شد چنان در آن خشم بست که اگر
قدمی پیشتر بودم سرم را صدمه میرسید پس اندرون رفت و من باوطاق با تحاشی درشت گفت ای ابله احمق مرا تنها بگذار
نشستم چون باین بیان حکم باخراج من از اوطاق نمود بخشونت از حال طبیعی بیرون رفته و پس از اوطاق بیرون آمده
سخنی که من گفته بود و من نیز مکرر کرده بودم در اطراف هم زده باوطاق خود رفته و در همان حالت غیر استعفانامه با این مضمون
نوشتم که چون مزاج من علیل و قوای از شدت تحریر در معرض تحلیل است زیاده از این انجام خدمت شما را
در قوه ندارم مستدعیم که از این خدمت مرا معاف دارید پس از اتمام رقعه از اوطاق خود نگاه کردم دیدم اسب
آورده‌اند ناپلیون میخواهد سوار شود و دوراق را نیز میخواست با او سوار شود و بعد از آنکه سوار شدند و رفتند من
سر رقعه را مهر کرده بردم در خلوت و بالای تخت تحریر او گذاشتم چهار ساعت بعد ناپلیون مراجعت کرده با اتفاق
دوراق باوطاق رفت و رقعه را برداشت و فرمود این رقعه بورین است مهر از سر آن برگرفت و خوانده گفت بورین
از من رنجیده است باید استدعای او را قبول کنم در ساعت بدوراق فرمود که جواب رقعه از جانب خود و بحکم من
بنویس و او نوشت که دوست عزیز من بورین جناب کونسل اول استدعای شما را قبول و مرا امر کرد بشما بنویسم
که از فردا مراسله جاتیکه بشما محول بود دست کشیده اول او را بوی تسلیم دهید و القاب هر یک از اهل مملکت را بعرض
که هنگام تحریر منظور حاصل شود و من خود شما را ملاقات میکنم دو ساعت بنیمه شب مانده دوراق آمده با اتفاق باوطاق
کونسل اول رفتیم چون داخل اوطاق شدیم شروع بنمودن محل گذشته جات نموده سر رشته تحریرات را با او القا کردم
ناپلیون فرمود بسیار خوب من خود همه را میدانم مرخصی برو و روز دیگر در آن عمارت توقف نموده که محل مناسبی
بدست آورده و از آنجا بروم بعد از آنکه تهیه خود دیدم باوطاق خلوت کونسل اول رفته که مرخص شوم قریب بساعت

بانهایت

بانهایت رأفت با من صحبت داشت هر وقت خواستم مرخص شوم از نو سخنی طرح نموده گفت از رفتن شما غمگینم و هر روزه
مجملا وعده نهارم را از من خواست روز دیگر پس از صرف نهار باز تا غروب آفتاب مرا سرگرم التفات داشت وقت
باوطاق خود رفته هنگام غروب چون در منزل جدید موعود بودم خواستم عزیمت کنم باز مرا احضار نمود و چون
وارد اوطاق شدم خنده کنان از جای خود برخاسته نزد من آمده گوشم را گرفت و فرمود بورین باز در خشمی هان
طوری مرا در جای خود نشاند و فرمود بس است مشغول کار خود باش لاجرم مرا قدرت تکلم نمانده در جهت سابق گرفتار
آمدم بعد از پنج دقیقه اعلام کردند که شام حاضر است برخاست که سر شام رود عرض کردم من امشب موعودم فرمود
مرخصی اما شرط آنکه در ساعت هشت نزد من حاضر باشی دانستم که مطلقا کدورت دیگر از من ندارد مجملا چون
ناپلیون بوصول مدارج سلطنت تعجیل داشت و میخواست با امضای اهل مملکت مرتبه تازه حاصل نماید اشاره کرد
که در مجالس کونسلان خاص دولت طرح میشد و هر مسئله را بعد از مباحثه و تحقیقات اگر همه را اهالی بر این متفق بود که در
سایر دیوانخانها گفتگو شود پس از اجابت محکمه وکلای رعیت و دار القضات که مجمع اهالی شریعت و مصدق
دولت بود رجوع می نمودند و وکلای رعیت نیز با امضای قضات مسئله را طرح و گفتگو میشنود میکردند و مجلس وکلای
رعیت را تربیون میگفتند و همیشه ناپلیون اهالی این مجلس را بد میداشت زیرا که خواهش او را اغلب اوقات امضا
نمی داشتند و مکرر ناپلیون میگفت از دست محکمه تربیون بستوه آمده‌ام برانم که یک نوبت سوار شوم و بشمشیر
و ما توانم از ایشان بکشم من عرض کردم مبادرت باین کارها محتمل الوجهین است مقصود آیا حاصل میشود یا نمیشود اگر چه
فقراتیکه حال درج میشود سابق تفصیل یافته ولیکن اعاده پاره از آن فقرات در ضمن مطالب مجدد لازم است
مجملا در دیوان کونسلان دولت و سایر دیوانخانها گفتگو شود و این مسئله را طرح کرد که آیا اهل مملکت را لازم است
در ازای زحمات جناب کونسل اول امر بهم شکرگذاری اقدام کنند و او را بعلامت این شکر پایه و مرتبه تازه
دهند یا نه پس از آنکه مسئله را طرح نمودند و قبول افتاد مسئله دیگر میان آوردند که آیا آن علامت چه باشد
بعد از گفت و شنود بسیار چنانچه ذکر شد قرار دادند که تا ده سال دیگر کونسل اول باشد پس از آن کونسلان دولت
مراتب را عرض ناپلیون از اقبال استغنا ورزیده اعتنا نکرد و لاجرم مجالس و مسئله چند طرح و منعقد شده بالاخره
از کونسل اول مادام الحیات نمودند از امضای فقره آخر او را اطمینان کلی حاصل و بعد از آن در مقام آن برآمد که از خارج
و داخل کسی امضا ناکرده نماند بالجمله بعمارت مل مازن رفت که چندی در آنجا تعیش نماید بعد از ورود به باغ و پس از صرف غذا
فرمود بورین یک لحظه در باغ گردش کنیم در آغاز گردش ناپلیون را ملاحظه کردم دیدم چنان در دریای غوطه ور شده
که هیچ چیز از من خبر نداشت گویا التفاتی باین عالم نداشت خواستم او را از آن احوال منصرف کنم عرض کردم که در این

مجلس آخر کونسلان دولت را خوب مغلوب فرمود و مقصود خود را حاصل کرد و دید باز اصلا مشهور نشده الا آنکه
رو بمن کرده فرمود هرگاه من پادشاه سابق فرنس که مدعی سلطنت است ولایت کثیر المنفعتی دهم و چشمان را از او
باو و پس از او باولاد او نسلا بعد نسل اگر دام آیا ترک ادعای سلطنت کند یا نه چون هرگز گمان نداشتم که خیال او
این مقام کند عرض نمودم که مرا اعتقاد آن است که ابدالآبد هرگز دست از این ادعا بر ندارد ولی بفضل الله تعالی و یمن عنایات
اختیار دولت فرنس در کف کفایت شما است از سلسله بوربان کسی نتواند بفرنس آید اگرچه ایشان را خیال آن است
که تواند آمد و سلطنت تواند نمود فرمود چگونه تصور این خیال را توانند نمود که با وجود چون من کسی تواند قدم درین خاک
قدم گذارد عرض کردم چنین است ولی مباشرین امر از شما مخفی نماند اشخاص خیرخواهان پادشاه سابق از زاده چه شان آنچه
با او چنان وانمود کرده اند که او تواند بفرنس آید و سلطنت کند عرض مرا قبول کرد و در آن چند روز که در باغ توقف
داشت مباشرین دیوان در هر محل و هر مکان از خلایق استمزاج حاصل مینمودند که آیا راضی اند ناپلیون مادام الحیات
کونسل اول شود یا نه در همان روز تا پنج کرور متجاوز از اهل مملکت برضا امضای آن کردند و بدیوانخانها معلوم نمودند
بعد از آنکه بعد از آنکه تعداد اقرار کنندگان بر اصحاب دیوان معلوم گردید اصحاب جلیل مشورتخانه کبیر حکمی
از دیوان خاص صادر کردند اولا آنکه عموم اهل فرنس بجهة صلاح مملکت خود ناپلیون را از جمیع ممکنان
دولت جمهوریه انتخاب کرده که کونسل اول مادام الحیات دولت فرنس باشد دوم آنکه اهل مملکت
و دیوان مشورت اجازت داده اند که صورت انسانی از سنگ مرمر بجهة علامة آسایش و امنیت عهد
او تراشند که در دستی نشان فتح و ظفر و در دست دیگر حکم عدالتخانه باشد و در علیحدگی خانه
فرنس نصب نمایند و مخارج آن از وجه دولت جمهوریه داده شود سیوم آنکه باید اصحاب مشورتخانه
طغرای حکم مزبور را که مجمل و محضر اعتماد عموم اهل مملکت است باشکوه تمام هنگام اجتماع خاص و عام
بجناب کونسل اول بسپارند مورخ گوید قبل از آنکه حکم مزبور را باو رسانند عموم اعاظم و اعیان مملکت
و جمیع سفرای دول خارجه را احضار و ایشان از قرار دستور العمل ملبوس فاخره که مخصوص هنگام سلام
سلاطین بود پوشیده و در ایوان دیوان جناب کونسل اول جمع آمدند وکلای مشورتخانه حکم مزبور را بوضعی
خاص بحضور کونسل اول آوردند مجمع با آواز بلند خواندند و تسلیم او کردند پس از آن جناب کونسل اول
در حضور ایشان بفصاحتی تمام بیان فرمودند که جان عموم اعاظم مملکت در راه دولت جمهوریه فدا است
منحصر بمن نیست اکنون که عموم اهل مملکت تمنا کرده اند که شما جان من مادام العمر در راه خدمت ایشان مصروف
آید من نیز برضا و رغبت خود خواهش ایشان را قبول کردم و مادام العمر در راه خیرخواهی و ارتقای اوج مملکت

ایشان خواهم کوشید مورخ گوید از وقوع اینگونه فقرات هرقدر ناپلیون خوشنود میشد جوشن این زیاده تمکین میشد
و شکوه هرچه ناپلیون بتخت سلطنت نزدیکتر میشد از من بدان قدر دور میرود مجملا چند روز که از این مقدمه گذشت
کونسل اول میخواست آن شکوه سلطنت نمونه ظاهر کند روزی را معین کرد که بملاحظه اوضاع دیوان مشورتخانه
دولت رود و حکم نمود که در آن روز افواج خاصه از عمارات الی دیوان مزبور در کوچهای معبر او از دو سمت صفوف
آرایند و در عمارت قراولان خاصه کونسلیه بوضع سلام ایستاده عموم اعاظم و امرا و اعیان در رکاب او بدیوانخانه
اعلی رفتند چون بدیوانخانه رسیده ده نفر از اعاظم اصحاب از پله های زیر آمدند و جناب کونسل اول را استقبال
نمودند و داخل دیوانخانه اعلی کردند هرگز این گونه احترام غیر از سلاطین به کسی اتفاق نیفتاده بود و از روز اول بود
که کونسل اول هشت راس اسب بکیفیه کالسکه خود بست بعد از آنکه یکساعتی در آنجا اقامه نمود و قرار امور را که
در نظر داشت داد بهمان شکوه و کوکبه معاودت نمود و از آن روز اهل مملکت گردن بر ربقه اطاعت او نهاده
هرچه رضای او بود عمل می آوردند فصل یازدهم در ذکر دو باره معزول شدن مستر لوریین و بسیار گذارشات مورخ گوید
روزی بحکم ناپلیون مجددا در سر خدمت خود برقرار شدم روز دیگر طلوع صبح بعادت معهود باوطاق او رفتم
او را بیدار نمودم هنگام رخت پوشیدن بعادت سابق از روی اعتماد با من قرار و مدار امورات داد و دوران
اوقات اواخر زمستان بود و هنوز کونسلیه مادام العمر قطع و فصل نشده و اواخر تابستان سال آینده قرار یافت بالجمله
روزیکه مجددا بکار سابق خود اقدام میکردم میدانستم که ناپلیون کسی که تواند از عهده خدمات محوله من برآید در دست
نداشته باشد اصرار من در استعفای خدمت مفید نخواهد افتاد میدانستم که از این پس باین طرف خواهد افتاد که کسی را
که شایسته این کار باشد بدست آورد چندی از خدمات این مقدمه که گذشت روزی در خلوت بمن فرمود عزیز
من شما را مشاغل زیاده از حد است و یوما فیوما تیز خواهد شد و شما بانفراده از عهده نمی توانید بر آمد می ترسم
عاقبت وجود شما را زیانی رسد برادر من یکی را بجهه انجام پاره از این خدمات بدست آورده ام اگر قبول
کنید او را بیاورم که محرر و در حکم شما باشد دانستم منظور او چیست عرض کردم که از آن زحمت مرا قرین امتنان
داشته اید مقرر فرمایید او را بحضور آورند در ساعت تحویل او را که شایسته این خدمت بود حاضر نموده او را
نایب خود و محرر محرم خلوت کردم و در تعلیم او کوشیدم و فهمیدم که ناپلیون آنا فانا بر اقتدار او خواهد افزود
و چون ناپلیون همیشه گفته هر چاکری که در راه من بخدمت قدمی نهد دارای خدمت بنعمت تلافی کنم از من
که از بدایت صبی بخدمت اشتغال داشتم توقع استعفا در چنان هنگام نداشت چرا که کثرت زحمتم را او بنعمت
و سود فراهم را شربت دینار علاج می نمود استعفای من از خدمت و ابرام در ضمن تحریر و پیغام موجب تنفر

طبع غیور او شده کینه در دل گرفت تا آنکه عاقبت او را بهانه قوی بدست آمد و موجب تفریق ما بین مسافت
بعد المشرقین شده و مورخین سبب عزل مرا چنین نوشته اند که مستر بوریین وجهی گزاف از مال دیوان تفریط نموده منعزل
شده و حال آنکه شغل من خلیستی بعمل دیوان نداشت درین صورت لازم است که سبب را خود عرض کنم اولاً
باید دانست که مرا دشمن بسیار بود از آنجا که سفراً حضراً و صباحاً مساءً ملازم حضور بودم و در خلوت خاص او
بار داشتم همگنان از روی حسد راه خصومت پیش گرفته هر چند ناپلیون التفات درباره من مبذول میداشت
بر عناد معاندین می افزود چنانچه روزی با وزرای دولت در مجلس دیوان تعرض میکرد و فرمود که هرگاه یکی
مانند بوریین بدست من افتد از شما مستغنی شوم اظهار این نوع التفات مرا حاسد و معاند زیاد شده بتهمتم افترا
و اثبات خیانت من کردید مجملاً در آن اوقات تاجر عظیم الشأن معتبری از تجار مملکت فرنس غفلتاً سرمایه تجار
از دست داده بافلاس شهرت یافت و تاجر مزبور علاوه بر معاملات ولایتی انجام تدارک نظام و قورخانه و توپخانه
فرنس را بعهده خود گرفته بود و تنخواه کلی نیز دیوانیان بجهة مخارج مزبوره تحویل او نموده بودند من نیز تا تشخیص احوال
بر سیر که مباشر اینگونه معاملات بود وجه نقدی بتاجر مزبور داده بودم چنانچه قانون مملکت است معامله کننده منفعت
معموله من دهد دیگر خبر نداشتم که اصل معاملات او با عموم خلایق از سرمایه اهل مملکت است و او و معاملان او از بیع
و شرای سرمایه اهل مملکت امر میگذرانند و سرمایه اهل مملکت که ذکر یافت تفصیلش این است که در عهدی از عهود
اهالی مملکت تنخواهی بدولت قرض میدهند و از قرار ثبت دیوان هر سال نسلاً بعد نسل نیم عشر منافع آنرا از دولت
گیرند و اصل تنخواه تصرف دیوان ماند و منفعت او ابد الدهر پا بر جا و پایدار باشد و منافع مزبور را سرمایه اهل مملکت گویند
چون صاحبان منافع را مشتریان از دولت دریافت کنند و تاجر مزبور روزی برات سرمایه مملکت خریده دین
بهانه تنخواه گزافی از مردم گرفت و برات خالی از وجه از بابت وجه سرمایه اهل مملکت بدست مردم داده برود
از اطراف بنخر اندر رفت و برگشت نمود ازین واقعه همهمه میان مملکت افتاد و معاندین فرصت یافته آوازه
افکندند که سرمایه اهل مملکت که در نزد دولت است خلل یافته و در خفیه بجناب کونسل اول چنین حالی کردند که این
همهمه که در السنه و افواه در باب خلل و نقصان سرمایه اهل مملکت افتاده موجب بدنامی دولت فرنس و بدست
کار شما گردیده و چون تاجر مزبور در معاملات با مستر بوریین شریک است با اطمینان او چنین کاری کرده
و موجب بدنامی دولت گشت جناب ناپلیون که در پاس قوانین دولت و حفظ امانت مملکت جدی
کافی و جهدی وافی داشت و میخواست آوازه اعتبار دولت و استقرار کار مملکت او کل ممالک روی زمین را
فرا گیرد معلوم است از شنیدن این فقره طبع غیور او را چه حالی دست داده و بدیهی است که پاس خدمات

چند ساله من اطفای نوایر غضب بر خطای او گردید که مرا بورطه هلاکت نینداخت و بعزل من که متمنی بودم اکتفا نمود
و بمن گفت از این پس شما را از خدمت معاف داشتم دیگر با دفتر خلوت من شما را کاری نباشد با وجود آن
اگر طالب شغل بودم در آن ساعت می توانستم غیظ او را فرو نشانم و گویم شما خود سه کرور بجهة سفر برادر خود از تنخواه
و مخارج عساکر و جبارات داده اید که بجهة خود معامله کنند و نفع او را خود دریافت کنند من در مقابل او خیانتی نکرده ام
مگر تنخواهی از خود داده ام معامله کنند که هم خدمت دیوان را انجام دهند و هم منافع تنخواه را بمن عاید کنند و از
از احوالات ناپلیون دریافت کردم که دانسته است تا پس من در انجام خدمت او سر رشته بدست آورده
از عهده خدمت بر آید و بر من سبقت گیرد و پیش از آنکه من اظهار کنم او استعفا فرماید لاجرم سخن نگفتم و فرمایش
ایشان را قبول کرده از کار خود کناره گرفتم سبب این بود که عرض کردم ولی مورخین چنین نوشته اند که سبب عزل
بوریین این بود که روزی جناب کونسل اول در مجلس خاص دیوان مشورتخانه بود رقعه سر بمهری باو دادند خواند و متفکر
شد و از جای برخاسته از مجلس بیرون رفت بعد از ساعتی معاودت کرده فرمود کار بوریین تمام است معلوم شد
که معاندین من شرحی مجهول الطریق جواب در باب مطالب گفته و دست خط من نوشته و عمداً طوری فرستاده اند
که در دفترخانه که تفصیل آن بعد ذکر میشود بگیرند و بنظر کونسل اول رسانند و او چنان گمان کند که آن مراسله جواب مکتوبیست
که در کشف اسرار دولت من با ایشان نوشته ام بالجمله دفترخانه که ذکر یافت از بناهای لویس چهاردهم پادشاه
فرنس است که این دفتر را اختراع نمود که از مضامین نوشته جات اهل دیوان و سایر اهل مملکت از خارج و داخل آگاه
شود و آنکه هر یک از اهل دیوان و محرمان خاص او در خفیه بیکدیگر چه می نویسند و او را اعتقاد آن بود که فساد مملکت
از این دو فرقه ناشی میشود که چون از رموز دولت آگاه هستند بجهة نفع خود رابطه با سایرین بهم رسانند و اتفاقاً
اخبار دولت و خلوت را بخارج القا کنند و در حقیقت هم سلطان و وزرای خاص دولت را عظمی نگذارند و هم
فساد در دولت بپا کنند و پادشاه مزبور در خفیه بنا نهاد و در آن محله جائی چند از ارباب خبرت برقرار کرد
و آلات لازمه مهیا نمود که مراسلات را سر میگشودند و استنساخ میکردند و باز بهمان نشان مهر نموده بصاحبان
آن میرسانیدند و کسی از آن واقف نبود و بدان واسطه از اخبار دیوانیان و اهل ممالک آگاه بود ناپلیون نیز
این بنا را تجدید کرده و در آغاز کار بهمین طریق معمول میشد ولی در انجام که روزی قدری مراسلات ارباب تجارت
بخارج میرفت و می آمد زیاده از ده یا دوازده نسخه بنظر کونسل اول میرسید و قرار داد که هر کاغذی را که مظنه
رود و سر بگشایند و استنساخ کنند اگر متعلق بمواخذه باشد فوراً نزد ایلچی آن دولت میفرستادند و بخبر من که
محرر وقایع بودم و دیگر کسی آگاه نبود و فایده آن بود که ناپلیون پیش از اطلاع او از مضمون نوشته جات را چه خواهد کرد

من نیز همان قدر بود که ایلچیان را اعلام میکردم و در این ساعت فلان خبر از فلان سرحد رسیده است و دیگر تا فی مطلب
بعهدهٔ فراست ایلچی بود که بحدس صایب خود مطلب را بدست آورد و چنانچه نوشته متعلق بولایت داخله بود
که از رعیت و سپاه نوشته بودند در مقام چاره بر می آمد و این دفتر خانه زیاده از حد بکار دولت آمد اگر چه در انظار
خوش ننمود ولی بتجربه دولت نهایت نافع بود **مورخ گوید** در روز بیستم ماه اکتوبر مطابق اوایل عقرب سال ۱۲۱۷
هجری باذن و اجازهٔ ناپلیون از دفتر خاص و دیوان دولت و از خلوت و عمارات او دست باز داشتم و پای
کشیدم و در محله سنت کلو حسب الامر او ماوی گزیدم خانه و اساس البیت کلاً از ناپلیون عنایت شد و
از القاب من او و مرا وزیر دولت لقب نهاد و بدین مضمون رقعه بمن فرستاد که بورین وزیر و دیوان در این
مدت متمادی که شما محرر خاص من بودید بصداقت تمام طریق خدمت پیموده و مرا کمال رضامندی از خدمات
شما حاصل است اکنون که از مشاغل خود بطرف طبع از مشاغل استعفا نمودید انشاء الله کار شایسته در این
اقرب زمان بشما محول خواهم داشت و چندین پس از آن مرا مهمی روی داد که لازم شد با انگلیس روم
شرحی بدوراق نوشتم که در این باب از جناب کونسل اول دستوری خواهد داد و عرض نمود و اجازت بما
چیزی که از این مقدمه گذشت روزی دوراق رقعه بمن نوشت که بمنزل من آی که فرمایش از کونسل دارم
نور القا کنم فهمیدم که دشمنان از نو طرحی ریخته اند بدون تأمل رفتم دوراق گفت بجناب کونسل اول عرض
نموده اند که یکصد هزار فرنک از مخارج عسکریه بحری شما از دیوان دریافت کرده اید و خیانت نموده اید
حکم شده است که از حال ناظر وجه مزبور را رد نمایید بلا تأمل رفتم و عریضه بکونسل اول نوشتم و بحق در ازای
خدمات چندین ساله لازم است که چنین تهمتی را در حق من از معاندین اصغا فرمایید دشمنان را منظور
آنست که رشتهٔ ارادت مرا بالمره قطع نمایند که از آن پس اگر امری خلاف دولت اتفاق افتد عرض
کنم حال در منزل جناب اول دوراق منتظر حکم ماندم که هرچه فرمایید اطاعت شود رقعه را جناب اول مزبور بکونسل داد
در جواب فرمود هرچه بورین نوشته است صدق محض است و آنچه معاندین او گفته اند بعین افترا است از این
رهگذر اظهار خجالت کرده تمنا نموده بود که در ذکر این کیفیت مرجعت نشود و بعد از آن سبب این فقره معلوم
شد که از کجا ناشی شده چون حرم ناپلیون خانه بجهة سکنای من تعیین نموده بود بعد از آن خوشم متصل
باشم و خانه در خارج عمارات سلطانی ابتیاع نمودم که بخواه انرا بانضمام سایر تدارکات جناب ناپلیون
داد پس از آنکه خانه مزبور را متصرف شدم حرم ناپلیون باو اعلام کرد که اثاث البیت بر بهای قبل از این بورین
داده ام حکم باسترداد آن شود و چون من در رد آن حکم مخالفت کردم بتحریک حاسد تلافی آن خواسته شده هزار

تومان برمن وارد آوردند از آنجا که ناپلیون قدر خدمت میدانست سخن معاندین را ناشنیده انگاشت و الا امر
بکلی از پای در آورده بود **فصل دوازدهم در ذکر حالات ناپلیون و عهود و مصالحه با فرانس و انگلیس** این بدیهی است که
روز اول جناب کونسل اول این معنی را دریافت کرده بود که مصالحه دولت انگلیس چندان دوام نیابد ولی
مصالحه را بدان سبب طالب بود و هم در مدت مصالحه اهل مملکت را فرصت بوده و هم استیلا و قوت او در
مملکت زیاد شود و بعد از طرح بنیان سلطنت افکنده دیگر منظور بود که صلح را تا روزی طالبم که تاج سلطنت فرانس را
بچنگ آرم و از آن پس جنگ را تا وقتی راغبم که عرصه بر سلاطین فرنگ تنگ کنم و سایر اقالیم را ضمیمه فرانس
کنم اگرچه نقض عهد مصالحه زودتر از آنچه متحوّ است وقوع یافت ولی در انجام امور خود چنان اهتمام کرد که از زمان
قلیل کفاف حصول مقاصد او نمود و بالجمله از آثار و علامات دولت انگلیس نقض مصالحه مشاهده میرفت و غالب
اوقات در شورتخانه های دولت فرانس از صلح و جنگ و اشتباه در سخن طرح بود و اصحاب دیوان آنجا
از محسنات صلح چنین میگفتند که در ایام مصالحه تجارت زیاد شود و علوم و صنایع رونق گیرد و ارباب حرفه
از وجاهت کنند و مبالغه در اختراعات جدید نمایند و جناب کونسل اول اگرچه این استدلالات را منکر نبود و در اکثر
موارد با ایشان متفق الرای و متحد اللسان بود ولی منظور دولت انگلیس بر کل اقالیمهای فرنگ بواسطه
تسلط بحریه چنان استیلا حاصل است که اگر فرضاً اند دولت را با سایر دول موازنه نمائی انگلیس را در یک کفه
و سایر دول را بدیگر کفه گذاری دولت انگلیس گران سنگ آید و مادامی که بدره بدره و صره صره زر دولت انگلیس
رشوه بعمالهای دیگر دهد امر فرانس انتظام نخواهد یافت اکنون که دانستم او در چه احوال و با چه خیال است و نقض عهد او را
معاینه دیدیم از طریقه حزم دور است که او را مجال دهیم و دیگر بوضوح پیوست که دولت انگلیس بجهة نقض مصالحه
بدول فرنگستان وجه نقد فرستاده و جهازات جنگی با تدارکات در جمیع بندرات اقالیمهای فرنگستان مهیا داشته
و یقین دانم که تدارک نقض مصالحه را قبل از آغاز با تمام سر انجام کرده و در چنین مقام همت مردانه ما را لازم است که
قدم پیش نهیم و در جنگ پیاده رانیم که شاه انگلیس را از فراز اسب چنان رخ برخاک مذلت آرد که عموم سلاطین
فرنگستان مات شوند و چنان کنیم که دولت مزبور از کرده خود نادم شوند و در آن اوقات که در صلح و جنگ دلایل
دلایل در دیوانخانهای دولت فرانس اقامه میشد مطابق حدس و حکم کونسل اول رفتار دولت انگلیس وقوع یافت
و از نقض عهد خود دست آویزی بدست ناپلیون داد و چون اهل مملکت فرانس از جنگ احتراز میکردند و در مخارج
آن اندیشه می نمودند لاجرم ناپلیون میل خاطر خود در این جنگ مخفی میداشت و منظور است در نقض عهد از او مستبعد شود
و صور و بحث اهل مملکت کرد و علی الظاهر اظهار تبری از جنگ می نمود و همین که بثبوت نقض عهد از دولت

انگلیس ظهور یافت مغتنم شمرده به اهل مملکت لزوم جنگ را مدلل نمود و در ایام مصالحه هرگز از تهیه نقض عهد غفلت
نمیکرد و رشوت به دول فرنگستان میفرستاد و در خفیه گفتگوی معاهدت با ایشان می نمود ولی چنین کرده از اهل
فرنگستان را اعتقاد این بود که دولت انگلیس نقض مصالحه نمودی نکند و ناپلیون از رای رزین قبل از وقت از
ضمایر اسرار ایشان آگاه بود مورخ گوید از زمان آشوب و انقلاب فرانس تا این اوقات که سنه ۱۸۰۲ عیسوی و سنه ۱۲۱۷ هجری است
هرگز شاهد مملکت فرانس در هفت اقلیم چنین چهره به هر هفت نیاراسته بود و از اطراف عالم خاصه از انگلیس تماشای
فرانس آمده و محافل عیش منعقد و بانگ نوشانوش بلند به چرخ ناهید میرسید و از مشاهده پیرایه چهره شاهدان مملکت
که در این زمان قلیل مشاطگی تدبیرات ناپلیون زینت یافته بود دیده اهل انگلیس تیره و خیره گشت و چون دولت انگلیس
تا آن زمان از راه مصلحت در اخبار خود مذمت اوضاع و اهل مملکت فرانس را درج می نمود و پس از آنکه اعاظم و سایر
طبقات اهل المملکت در ایام مصالحه فرصت یافته به فرانس آمدند خلاف نوشته جات اخبار خود را مشاهده کردند و
شکوه و رونق آنجا را دیدند و اهل آنجا آرام و متفق و یکدل و همچنین مرتبه خوشتر از عهود سالفه یافتند و لشکر و قورخانه
و جبه خانه و سایر ملزومات را افزونتر از سابق مشاهده کردند و دیدند مطلقا آثار نقض عهد در آن مملکت نیست و مرعی
بعد از آنکه اهل انگلیس از تفرج فرانس مراجعت کردند پادشاه ایشان که صلاح خود را در نقض مصالحه دید خواست
به اهل مملکت معلوم کند که تقصیر از دولت فرانس است یا از اطلاع اهل مملکت خود واهمه کرد که مبادا به نقض مصالحه
رضا ندهند و او را ناچار کنند که هرچه در مصالحه نامه عهد شده معمول دارد لاجرم تدبیر دیگر کرده بار دیگر نوشته جات
اخبار شکایتی از ناپلیون درج کرده روزی که مصلحت خانه بزرگ دولت منعقد بود به ایشان پیغامی فرستاد که
دولت فرانس در بندرات جهازات جنگی موجود کرده و تدارک لشکری زیاده از حد دیده است و از اینکه تدارک
دولت مزبور معلوم است که میخواهد علی الغفله حمله و یورش به مملکت انگلیس آورد لهذا بر ذمه اهل مصلحت حال لازم است
که قبل از وقت احتیاط کارهای خود را دیده قبل از وقوع اسباب مخالفت آن جسارت را آماده سازند چون
ایلچی فرانس که در پای تخت انگلیس مقیم بود فورا کیفیت مزبور را نوشت و به دیوانخانه پاریس فرستاد جناب کونسل
اول عریضه را مطالعه و از سوء ظن دولت انگلیس زیاده از حد متغیر گشت روز دیگر که عموم امرا و سفرا و سران سپاه مجمع
جمعیتشان منعقد گشت جناب کونسل اول عریضه را مطالعه و با حرم خود از خلوت بیرون آمده داخل تالار اول
شد چون نصف سفیران رسید در حالت تغیر روی به لورد ارتشا ایلچی مختار انگلیس فرموده گفت شنیده ام دولت
شما را منظور چیست چرا بدون جهت غوغاها و هایهوی در مملکت خود می افکنید و میگویید در بندرات فرانس جهازات
بسیار و تدارکات زیاد دیده اند این خوب است که اهل مملکتی مانند فرانس متهم سازند که دسته جهاز جنگی در بندر فرانس

مهیا کرده ایم که آن دسته به صالدات جزیره مالتا منظور بود که آن جزیره جمیع حواس ما را به آن جانب متوجه داشته چرا باید
به دولت شما را سوء ظن بود دیگر مصالحه بر ایشان شاق و تکلیف ما لا یطاق است و میخواهید که دیگر باره مملکت فرنگستان
مستغرق دریای خون شود و هیچ پادشاه پیغام مشورتخانه کند که تدارک جنگ آماده کنند معلوم است که او را
مقصود آنست که ما را با اندیشه و واهمه افکند به عون الله تعالی عنقریب محقق شود که فرانس مغلوب شود یا انگلیس ایلچی
انگلیس که هرگز اینگونه خشونت از جناب کونسل اول نخود گمان نداشت در جواب تعظیم کرده و به جز تسلیم آوازی از او
بر نیامد و جناب کونسل اول از روی تغیر متوحش تالار توجه کرده مراجعت کرد و در ساعت جمعیت تالار متفرق
شد ایلچی روس و انگلیس دست یکدیگر را گرفته به کنجی نشستند ایلچی روس سفیر انگلیس را گفت شما هرگز گمان چنین صدمه
نخود نمی بردید و شما را ممکن نبود که توانید فورا جواب مقرون مصلحت دولت گویید و حال کار که شما را لازم است
این است که بدون تأخیر کیفیت مجلس را علی التفصیل به دولت تحریر و ارسال دارید و خود زود تهیه کار کنید که ترک این مملکت گویید
ایلچی انگلیس نصیحت او را پذیرفت و گذارش را در ساعت نوشت و فرستاد و چندی نگذشت که نقض مصالحه
از طرفین ظهور یافت و ایلچی مزبور طلبیده از دولت فرانس گرفت و رفت و شکی نیست که دولت انگلیس سبب
باعث بوده در نقض مصالحه او سبقت نمود زیرا که در مصالحه چندین عهود مشارالیه درج بود از جمله اینکه دولت انگلیس از جزیره مالطه
دست بردارد و به دولت فرانس واگذارد و دیگر اینکه دولت انگلیس مصر را از عساکر خود خالی و به دولت روم سپارد و
کیپ گود هوپ را به تصرف فرانس دهد و حال آنکه تا آن هنگام هیچ یک از آن عهود وفا نکرده و معاینه دیده بودند
چند ماه ایام مصالحه چه کارهای خطیر از جانب دولت فرانس به ظهور آمده و چه پایه مملکت را رونق داده و بر لشکر و تدارک
اسلحه و آلات حرب چه مرتبه افزوده و بندرات و قلعه جات مملکت را مستحکم نموده و امور ممالک را در هر باب نظم
داده و مدارس علوم نظام و صنایع و هندسه بنا نهاده و در رسوم کهن تدابیر نوین و شکوه افزوده تعلیم و تعلم نظام را رواج
جدید استقرار داده و چنان هر یک از امور را چنان افکنده بود که تا قوت بار بسته روز بروز آن می افزود و به ملاحظه این تقریرات
دولت انگلیس مایل به نقض عهد او نبود و آن حریف را اینک به جا آورده بود و در آن اوقات ناپلیون از قرب زمان نقض مصالحه
دولت انگلیس واقف نبود و بسیاری از افراد و اجناد و از صاحب منصبان و غیره را مرخص کرده و امور اسب سوار نظام
منظم نموده و توپهای رکابی را دستور العمل داده بود که از نو بریزند و عراده و اسباب نهاد آماده کنند و هنوز انجام
نیافته بود که ناگهان نقض مصالحه اتفاق افتاد و با وجود این تدبیرات کونسل اول را هیچ تعطیل در تهیه حال حاصل
نگشت و هیچ داشت ترقی انجام تمام تدارکات میسر بود بنابراین در ساعت احکام به اطراف ممالک فرستاد که
هرچه کم و کسر لشکر است از فراری و غایب و متوفی زیاد نمایند و ملبوسات جوانان توانا و سواره گرفته داخل افواج نمایند و جمال لغایت

انواع مهندسین و توپخانه را حکم فرستاد که هرچه از صاحب منصبان باقی مانند از جوانان مدرسه نظام نخست
امتحان کنند و بجای آن نیز برقرار دارند و بامیر توپخانه و قورخانه اعلام کرد که توپ و اسباب و ادوات
اسلحه حرب را از قراری که اول سال مقرر شد در بندرات و سرحدات و ثغور و مواقعی که عساکر مجتمع آیند
بقدر کفاف مهیا شود و هرچه از قرار دستور العمل باقیست حاضر و آماده سازند و از علاوه و ولایات تحوا
زیاد و تصفیه مخارج لشکر یا زیاد فت نموده و از شهر خیاده اسبان ممتازه بقدر کفاف سوار نظام و
توپخانه گرفت و در ظرف زمانی قلیل مقتضی تدارک لشکرکشی نموده و کار بجائی رسید که بجنگ دولت
انگلیس و فرنس را مجال طفره از جنگ نماند لاجرم کونسل اول از پاریس عزیمت ولایات سواحل بلجیم و تازه
فرمود زیرا که سواحل مزبور را نظمی حاصل نبود و دولت انگلیس متوجه است اولاً دستبردی بولایات مزبور رساند و
در عرض راه که از شهر کمپین میگذشت معلم ناپلیون استقبال نمود و از و وعده خواست که در خانه او غذائی صرف
فرماید ناپلیون تمنای او را قبول فرمود اتفاق یکی از رفقای مدرسه ناپلیون که قبل از این بملاحظه رفاقت او را
ناپلیون بمنصبی کثیر المنفعه اختصاص داده از فرط طمع بعد حصول آن منصب اکتفا نکرده مبلغی خطیر از محلی بدست آورده
و ناپلیون پس از اطلاع او را از نظر التفات افکند و او بخانه معلم مزبور آمده و در آنجا مأوی داشت و هنگام
عزیمت ناپلیون بخانه معلم چون کالسکه بدر عمارت رسید جوان مزبور با آنکه پیش از وقت او را منع از حضور
ناپلیون نموده گستاخانه دویده و در کالسکه گشود دست حرم ناپلیون را گرفت و از کالسکه بیرون آورد اگرچه این
عمل از اعمال قانون ملکیه یک نوع رعایت و آداب و احترام خاص ملوک است ولی چون مقصر و هنوز ناپلیون
بعفو جرایم او مبادرت نکرده بود از اظهار خصوصیت او بغایت متغیر شده تصور نمود که او را اجرای آن
آداب معلم آموخته در حالت تغیر و خشم با قهر و کین و چین جبین وارد خانه در کنار خوان مهیا و مهنا
نشست و حرم خود را بصرف غذا اشارت نمود و معلم بیچاره متحیر استوها پای ایستاد اگرچه صندلی که بجهة
او آماده بود ولی دون جلوس تأسف و از فرط خشم و قهر ناپلیون بغایت توهم نمود و خندی تمکن شد
که اذان و اهمه این عالم در گذشت و حقیقت آن است که هرچه بر مراتب اقتدار و حشام ناپلیون می‌افزود
از دوستان و آشنایان توقع احترام زیاده تر داشت و هر یک از آشنایان قدیم را که در ایام صبی در یکجا
سبق خوان بودند بدان مستغنت اظهار انجاح مطالب و ارجاع منصب و بذل مال و عفو منال منتفر می‌بود و
دوستان را از خود خورسند میداشت و متوقع نبود که در همگی حرمت او قولاً و فعلاً اثری از ایشان صدور
یابد غالب از دوستان سابق را که رسم قدیم از دست نمیدادند و در وی بچشم ایام سلف میدیدند در ممالک

معین

معین و منصوب نمود و تا دیر ملاقات اقتدر نا بجمله ناپلیون در سنه ۱۲۱۹ هجری چنانکه ذکر یافت توجه بسواحل شمالی
مملکت فرنس نموده و دولت انگلیس سپاه بدست اندازی ملوکات ولایت بیج فرستاده و در آن اوقات
دولت فرنس و اسپانیول و پورتقال معاهده نموده بودند که مجادله یکدیگر اقدام نمایند و اگر دشمنی هر یک را
اتفاق افتد نه اعانت کنند و نه اهانت رسانند **فصل سیزدهم در مراتب اهتمام ناپلیون در امورات**
قبل از این ذکر شد که در آغاز ظهور نقض مصالحه جناب کونسل اول اکثر از لوازم جنگ بعهده تعویق بود ولی
اتفاقی چنان امور متعلقه بجنگ را نظم ساخت که خلق حمل بسحر و خارق عادت او نمودند سران سپاه از چالاکی او
عبرت میبردند و سواحل شمالی را که بایر و غیر مسکون بود از وفور اسباب و اسلحه و آلات و ادوات حرب بنا به
قورخانه و جبه خانه مشحون بتوپهای قلعه کوب و تفنگهای خصم آشوب نمود و در نظر آن مرز و بوم صالدات فرنس را
مانند صالدات روم بکار میکشید و خود نیز ملاحظه قرار میگرفت و یکشب از پاریس حرکت نموده و صبح بشهر
جن تلی که بعهده فرسنگ بپاریس مسافت داشت فرود می آمد و غذای نهار در آنجا صرف میکرد و شب شام را
اب وعال بتناول مینمود و صباح دیگر در پل بیک رخت می افکند و در بین گویند روب که یکی از چاکران خاص ناپلیون
بود با قسمت اتحاد و حاصل هرچه میگذشت از من مخفی نمیداشت وقتی با من گفت که ما را در تحمل زحمات کمی
از همین باید زیرا که پس از طی این همه مراحل که تن از تعب حرکت مرکب خسته داریم جناب کونسل اول از کالسکه پیاده
و بر اسب سوار و بملاحظه سپاه میرود و باید ما در آن احوال و در کاری دیر بپا ایستیم تا جناب وی مشق و تعلیم نظام
و سایر امورات سپاهیه رسد و ناپلیون را عادت این بود که با صالدات از روی میل خاطر سخن میگفت و ایرادات آن
تحقیق مینمود که مرا تا چه پایه دوست دارید و چه وقت در صفحات انگلیس باتفاق زیارت خواهیم نمود و با وجود
این همه زحمات سفر و برانگیختن لشکر دقیقه غفلت از امورات دولتیه نمی‌نمود و زیاده در مشورتخانه میرفت
و بدیده تحقیق می نگریده و کمتر سفر میبود و در امورات دولت کاری خوشتر از مشورت با ارباب بینش و اصحاب
دانش نمیدید و گاهی که او را از کار فرصت حاصل بود و تحقیقات از تقسیم کل عالم منظور میبود و چون بدیده تحقیق
نظر بسطح روی زمین می‌افکند کل آفاق را دو قسمت میکرد و میگفت باید معموره روی زمین دو حصه باشد یعنی
شود یکی شرقی و یکی غربی و آنکه گویند فلان مملکت را رودخانه وسیع و کوه عظیم در وسط افتاده و از هم این
مملکت جدا نموده است وحدود و انها چنین و چنان است سخنی لغو و بیهوده است من هرچه ملاحظه میکنم عموم
فرنگستان از اعتبارات یکدیگر خیلی در لباس و لسان و طریقت و شریعت متفق و متحدند و کل اهل این مملکت
زیاده از یک زن اختیار نکنند و بیع و شری غلام و کنیز را جایز نمیدانند از مملکت روم گذشته عموم این ممالک را

یک سلطان کفایت کند بعد از آنکه خاطر خطیرش از اینگونه خیالات منصرف گشته متوجه مملکت فرنس میگردید
و چنان تحکم میکرد که هیچ سلطان مستقلی در مملکت خود این نوع تحکم نمی‌نمود روزی او را خبر دادند که یکی از صاحب
منصبان لشکر بحری انگلیس ملبطی از تاجر تجارتی خواسته و بدان ملبط در عوض تاجر مزبور به بندر فرنس آمده
و بشهر پریس رسیده بدستگاه کمی سازی در آمده و از اوضاع آنجا استحضار حاصل نموده و باسم تاجر مزبور باز ملبط را
نشان داده و بدون ممانعت بیرون رفت و از فرنسیان کسی آگاه نشد ازین مکر زیاده از حد متغیر شده و بایلچی
مشورتخانه خاص قدغن نمود که ازین پس باید مباشر احدی در هر مجلس زیاده‌تر شود که از وقوع چنین امورات آگاه
شده غفلت ننمایند اگر یکی از مباشرین احدی پس در شهر مزبور تعیین بود بالقطع صاحب منصب انگلیس را
میگرفت و بپاریس میفرستاد و چون بجاسوسی آمده امر میکردم او را بهدف گلوله تفنگ نمایند از این بعد باید
قرار چنین باشد که احدی از انگلیس بدون اجازت به بندرات ما وارد نشود و بعون الله این امورات اوقات
زمان منظم خواهم ساخت روز دیگر که عموم وزرا و سران سپاه جهة عرض مطالب سفرای دول خارجه حضور
در دیوانخانه داشتند کونسل اول فرمود که دولت انگلیس چنین میدانند که ما را از جنگ اندیشه هست بعون الله هرگز مرا هراس
از جنگ و پیکار نیست [illegible] جنجال و آوازه [illegible] بتهدید متقابله و ترشید معادله کوشیم یکسانست اینک معادل چهار کرور
لشکر در زیر فرمان ماست که بهرجا امر نمائیم اقدام کنند و دولت انگلیس نتیجه جنگ اول را که در ولایات بلجیم و دیموت که
در ولایت منظم انگلیس [illegible] منظم گشت و ازین بعد نیز ملاحظه خواهد نمود هرگز این گمان نکنند که دولت فرنس
بتهدید انگلیس یا امداد و سایر دول از کار خود باز مانند و حال اینچنین بر عالم آشکار شد که دولت انگلیس در نقض عهود و مصالحه
خلاف قانون معموله است در این صورت پادشاه انگلیس را بپاریس آوردن و در دست خود او را تاج بسر نهادن و رعیت
اطاعت او را کردن برین حضرات باز خوشتر است که نقض عهد او را متحمل شوم و سخنان ناپسند او را بشنوم و اگر
در نقض مصالحه از انگلیس دو ماه تاخیر میخواستم یقین دانم که تکبر و نخوت ایشان از حد تجاوز میکرد و دو ادعا میکرد
که با همه جهازات جنگی و تجارتی ما در این چند مکان در دریا تردد کنند بلکه اختیار جهازات فرنس در دست انگلیس باشد
و لیکن بفضل الله من بخلاف میتم که تکبر و نخوت انگلیس نگذرد و تحمل کنم ولی بحقیقه مزاج عنود او را این معنی پسندیده
که در حین ایام مصالحه حکومت انگلیس در نوشته جات اخبار خود نسبتهای زشت و تهمتهای ناپسند در باره او رقم کنند
ناپلیون همیشه در خیال این بود که هر نوع تهمتی دولت انگلیس با و دهند بوسیله از خود مرتفع سازد از جمله در مجلس بالکه
بعادت اهل آن مملکت ضیافتی است که زنان و مردان محفل برقص آیند و غزلخوانی کنند بجهة منعقد ساخت و قبل ازین
ذکر شد که در باب ناپلیون و هارطن مردم یاوه سرائی تهمت میدادند ناپلیون آن مجلس بال آراسته و اغلب

زنان و دختران

زنان و دختران بزرگان را در آن محفل موعود نمود هارطن نیز نهضت با همه در آن مجلس حضور داشت با آنکه ناپلیون را
از زن حامله خوش نمی‌آمد و از لقای ایشان در مجلس ضیافت اکراه داشت خاصه هنگام رقص و در آن مجلس بعد از
ادای رسوم ضیافت با دیوان رقص گاه رفتند و آغاز رقص و غزلسرائی کردند و در اثنای گرمی هنگامه جناب
کونسل اول هارطن را برقص ترغیب نمود او بجهة حمل معذرت خواست ناپلیون مبالغه کرد و او باز انکار نمود چندان مبالغه و اظهار
التفات کرد که هارطن بوجد آمده برخاست و دست جناب ناپلیون گرفت با او رقص نمود علی الصباح که کیفیت
شبانه را در نوشته جات اخبار رقم کردند کاغذی ازین باب بدست هارطن افتاد و ازان تعجب و تعجیل مزاج و مطالعه
نموده نزد ناپلیون رفت و اظهار ملالت نمود و گفت چگونه میشود که وقایع که در دوش در مجلس خاص شما
روی دهد طلوع صبح نگارندگان اخبار مفصلا مشروحا در نوشته جات درج کنند هرچه هارطن در این باب سئوال
نمود جناب کونسل اول تبسم فرموده جوابی نگفت و او را ازان سرگذشت آگاهی نداد مورخ گوید این مجلس از اعاظم
بود که من انکار خود استعفا نموده بودم و در خلوت تحریر اشتغال داشتم هارطن پس از آنکه از جناب ناپلیون
جوابی نیافت بخلوت من شتافت و از من درخواست نمود که سر آن داستان را با او در میان آورم چون
دانستم افشای این سخن مستلزم نقصی نیست با او گفتم که قبل از انعقاد مجلس بال کیفیت رقص شما را من خود به نگارنده
اخبار نگاشتم و اقرار حکم ناپلیون بدان سبب بود که جناب او در رقص شما را اصرار میفرمود و سر آن نکته آن است
که چون دولت انگلیس اراده عناد و خرابی داشتند که جناب ناپلیون را با اعمال زشت نسبت دهند در نوشته جات اخبار
خود حمل هارطن را بجناب ناپلیون مجهول و نسبت داده گفتند هارطن در خانه شوهر خود وضع حمل نموده و حال آنکه از رفتن
او چندی بود لاجرم جناب کونسل اول بجهة تبرای از تهمت او را برقص در حالت حمل وا داشت که در اخبار معلوم کنند
که او در خانه شوهر خود حامله رفته و هنوز وضع حمل ننموده است مجملا پس از آنکه مابین دولتین فرنس و انگلیس کار از اینگونه
مقدمات درگذشت و نقض عهد آشکار شد و کار از صلح به پیکار انجامید و بحقیقت نقض عهد اولا از جانب
انگلیس شد زیرا که در مصالحه نامه مرقوم و در امینز عهود و مندرج بود که دولت انگلیس هیچگونه منع نمود از جمله عنایت
از وزرا امضای مصالحه تا انقضای مدت سه ماه دولت انگلیس جزیره مالطه را از عساکر خود خالی و وقفا بقوم قدیم
متصرف معبدان و رهبانان بیت المقدس دهند و دولت نمسا و روس متعهد شده بودند مع هذا انگلیس بالکلیه
داشت لشکر انگلیس از مالطه پا بر نمیداشت و عجب تر آنکه وزرا آنوقت باهمی مختار انگلیس در تخلیه نکردن جزیره مزبور بعدم رضای
دولت روس متعذر میشد از حسن اتفاق در خلال این احوال چاپاری از دولت روس وارد و مضامین مراسلات
او مخالف ادعای وزیر ایلچی بود زیرا که در باب تخلیه مالطه به دولت انگلیس تاکید نگاشته بودند بعد از آنکه راه عذر مسدود

ومقدمهٔ جنگ در گرفت ایلچی انگلیس را در اواخر ثور سنه ۱۲۱۹ هجری مبلغ گرفته از پاریس روی بانگلیس نهاد و دو روز بعد نیز ایلچی فرنس را از
پای تخت انگلیس مبلغ دادند که عزم فرنس کند با وجود این مراتب جناب کونسل اول بجهة اتمام حجت بدولت انگلیس تکلیف نمود
که ترسط روس را در حفظ عهود مصالحه بپذیرد تا غبار کدورت فرو نشیند و خون چندین هزار کس نریزد و دولت مزبور از راه
غرور قبول نکرد و در جنگ مبالغه کرد و در انظار جلوه داد که ناپلیون از راه ضعف در آمده در صلح و آشتی زند با آنکه غرضی
بجز جنگ نیست و در هفته پس از آنکه از دولت انگلیس مقدمهٔ جنگ آشکار شود باز ناپلیون پاس عهود و مصالحه داشته
پای جدال در میدان جنگ نمیگذاشت بعد از آنکه چاره را جز جنگ نیافت پیش از آنکه آخرین تدارک جدال نماید
در اولین قدم بجاده نهد بجهة اطمینان اهل فرنس بنحوی بدیوان عدالت محکمه و کلای رعیت فرستاد که پادشاه انگلیس
نظر بحجت ایلچی خود را خواسته و صفوف مجادله آراسته و بندرات دریا را مملو از جهازات جنگی و عساکر بحری نموده
چندانکه دولت فرنس در حفظ عهود مصالحه مبالغه کرد دولت انگلیس در نقض آن اصرار از حد بدر برده و در این صورت نزد
جمهوریه لازم است که تحمل اینگونه هتک حرمت نشوند و بجهة حصول افتخار دولت فرنس بجنگ اقدام کنند و چنان
لطمه باینها زنند که از نقض عهد پشیمان شوند و بطلب تجدید عهد دیگر باره دولت فرنس را دست تظلم بدامن در آورند
و امید است که در این مجادله دولت فرنس انشاالله فتح از پرده خفا چهره گشاید اینگونه پیغام جناب ناپلیون که از
بدایت تا نهایت مشعر بمراتب فروتنی و حفظ … و مبنی بر مدارج بسطت ید و کبریای دولت جمهوریه بود موجب شعف
و انبساط خاطر صحاب دیوان دولت جمهوریه گشته در ساعت یکصد و بیست جهاز جنگی عظیم که گنجایش زیاده از هفتاد عراده
توپ داشت با انضمام صالدات بجهة اقدام جنگ مهیا داشته و وجه مواجب و سایر اخراجات آنرا از مقرری خزانه
تعیین نموده پیشکش داشتند و عرض نمودند که تقدیم جنگ خوشتر از تحمل ننگ است پس از آنکه ناپلیون را از جانب اهل
مملکت اطمینان کامل حاصل آمد اولا لشکر متوقف سرحد ولایت هنبادر که در تصرف نسلی از مملکت …
و مسلسله سلاطین انگلستان است امر فرمود که سرحد ولایت مزبوره شوند و آنجا را متصرف شوند لشکر مزبور حسب الحکم
حکم آن ولایت را محاصره و بیک حمله مسخر کردند و افواج انگلیس را شکست داده اسیر و دستگیر نمودند چون اخبار این فتح نمایان
تخت پاریس انتشار یافت بجهة استماع خبر چندان در دیوان نگارنده وکان وقایع اخبار اجتماع اهل فرنس دست داد
که عرصه بر اهل ازدحام تنگ آمد ناپلیون همیشه میگفت که در امثال این احوال بجهة تقویت قلوب اهل مملکت سعی در نشر آن
اخبار نیست بعد از وقوع این فتح و بدایت امر جناب کونسل اول را شعف افزود و بطالع نیک گرفت و فرمود حال بر ما
تسخیر جهازها را که در بحر بدست آمده اند با اسرای فرنس که در بحار از دست رفته اند باید مبادله کرد و شرحی در این باب
بدولت انگلیس نگاشته در جواب نوشتند که اگر چه اجداد و کبار پادشاه ما که خارج سیوم است از ولایت هنبادر در جاگیر داشته

ومسقط الرأس

ومسقط الرأس و محل ظهور سلاطین است و هر وقت سلسلهٔ سلطنت منقرض شود از آنجا منتخب کرده در
حقیقت شهریار و مملکت است ولیکن با وجود این مراتب ما را حال مصلحت نیست که در مبادلهٔ اسرا
اقدام کنیم و در آن اوقات خصومت ما بین دولتین زیاده اشتداد داشت هر چه از تجار و سیاح و غیره از اهل
انگلیس در فرنس بود حسب الامر ناپلیون بمجلس گرفتار آمدند اگر چه ظهور این فقره مخالف قانون مروت و از رسم
مهمان نوازی دور بود ولی بکرات ذکر یافت که ناپلیون را هر وقت نوائر غضب اشتعال می یافت
بجهة حصول مقاصد خود چشم از رسوم و آداب پوشیده میداشت و در سفک دما و ضرب رقاب
و زجر نفوس مضایقه نمی نمود مورخ گوید در اوان ایام کونسلیه که ناپلیون را بجهة پیش رفت مطالب
خود اختراعات و قواعد جدیده در نظر داشت شبی در خفیه بمن میگفت که فردا اعلیحضرت پاپ که
پیشوایان دین مسیحیه را چه سان بتقویت مطالب و لقبهٔ خود بر انگیزم و در این اوقات نیز که نوائر جدال
ما بین دولتین اشتعال داشت بجهة ترغیب و تشویق قلوب در تقدیم مجادلات و حروب از خلفا و
راهبانان دین عیسوی و کشیشان مسیحی تمنای دعا نمود که در دیر نصاری و از کنیسه برسبب احکام طاعات
و عبادات مجاهدین فرنس را مدعای خیر یاد کنند و فتح عساکر فرنس را از خدای خود مسئلت نمایند در این
باب مطوف ملوکانه برؤسای دین این مضمون نگاشت که صاحبان کرم من موجبات این جنگ که ما بین
دولتین قوی شوکت فرنس و انگلیس واقع است بر کل اهالی فرنگستان بلکه عموم جهانیان واضح و آشکار است
و محتاج بتفصیل نیست ولی علت غائی این مجادله آن است که جزیرهٔ مالطه را که در بدایت امر بنیروی بازوی
عساکر فرنس مسخر نمودیم و بمن متعلق بود پس از آنکه مجدداً دولت انگلیس این جزیره را متصرف شد پس از
مصالحه موافق عهود بایست مانند ولایات مسخرهٔ من که بدولت انگلیس باز گشت نمود جزیرهٔ مزبوره بمن
مسترد شود از آنجا که این جزیره را عهود سابقه خلفای بیت المقدس در تحت اختیار خود بپیشوایان دین
مسیحی تعلق داشت در مصالحه محض از برای احترام دین مسیح دست از آنجا باز داشتم که دولت انگلیس جزیرهٔ
مزبوره را از عساکر تهی و نگاهبان خلفای دین مسیح واگذار نماید دولت انگلیس نظر بسستی اعتقاد و عدم عقیدت
باین ملت قوی بنیاد بعهد خود وفا نکرده و جزیره را بتصرف خلفا نداده پیش از آنکه اظهار مجادله کند کشتیهای
تجار فرنس را در انگلیس توقیف کرد و هنوز ما واقف از کیفیت جنگ نشده او بنای جنگ و مبارزه نموده
که مجادله اقدام کنیم بنا بر این تمنا از پیشوایان دین مسیح آنست که فتح و فیروزی عساکر دولت فرنس را هنگام
ادای طاعات و اجرای عبادات از درگاه حضرت جلت عظمته مسئلت نمایند مورخ گوید از مضامین مراسله

ناپلیون که مبنی بر حکم خفیه بود اغلب سران سپاه که در معارک ملتزم رکاب بوده‌اند و از عقاید و قواعد او
تمتی واقی داشتند تعجب کرده خنده آغاز نمودند و بطنز با یکدیگر می‌گفتند که ناپلیون مدت ده سال
بجنگ اشتغال داشت و در نوبت ایطالیا را مسخر نمود و هیچگاه محتاج باستغاثه و استعانه پیشوایان دین
نشد و کنون بنام خلیفه و محروسه بر زبان نراند و حال بزرگان دین اندری تملق و اظهار تعلق هرچه از خارج
مداخل کنند در راه او دهند بالجمله مضامین این رساله ناپلیون اول تاثیر تامی در قلوب خلفا خاصه خلیفه اول
نمود و او را حامی دین مبین خواند و امر فرمود که عموم بزرگان ملت غرای عیسوی علیه السلام بمقتضای
رای و معمول و تقویت کلی او را از لوازم شمارند فصل در ذکر ملاقات ناپلیون با شهزاده بارخیر و سایر گذارشات
در ماه اپریل سال سنه ۱۲۷۳ مطابق ثور سنه ۱۲۱۹ هجری شاهزاده بارخیر که یکی از ملک‌زادگان ایطالیاست
و منکوحه خواهر حرم ناپلیون را بعقد او در آورده‌اند وارد شهر پاریس گردید و جناب ناپلیون او را ملاقات
و لوازم آداب درباره او معمول داشت و بیست و چهارم ماه حوت سال مزبور که اوایل سرطان بود جناب
ناپلیون مجدداً عزیمت ولایت بلجیم نمود و جوسفاین حرم خود را ملتزم حضور فرمود و در آن ایام چون پیشه
ارائی داشت بنا نهاد که عموم اهل مملکت آداب چنانکه در عهود سابقه درباره ملوک سابقه مسند نشسته معمول
حقه در حضرت او معمول دارند و فرمود که هر یک از بلاد که نزول اجلال کند اهالی بلد او را احترام ملوکانه کنند
و تهیه استقبال و پیشکش اقدام کنند از جمله چون یکی از ملوک در یکی از عهود در ولایت بلجیای که از ولایات فرنگ است
وارد شد اهالی آنجا در آغاز ورود چند قطعه قاز ضمیمه پیشکش خود کرده بحضور ملک بار آوردند آن ملک قاز را
بفال نیکو گرفته و از آن عهد هر یک از ملوک زمان وارد آن شهر شدند پیش از هدایا قاز از نظر میگذرانیدند
جناب ناپلیون نیز امر فرمود که هنگام ورود او بولایت مزبور بعادت معهوده تا قاز را برسم پیشکش باز آورند
و تجدید عهد کردند و پس از ورود بشهر قازهای مزبور را بپاریس فرستاد که در حوض عمارت افکنند تا اهل مملکت ملاحظه و بعادت
قدیم معتاد شوند و هر یک از احکام ادای آداب ملوکانه و اجرای رسوم شاهانه در حضرت او آماده و مهیا کردند از جمله
احکام دیوانخانها که پس از ملاحظه و بخط او صدور می‌یافت هنگام غیبت سفر مزبور خوش نداشت که در غیاب
اصحاب دیوانخانه بی‌خط او احکام صادر کنند طغرای احکام را برسم سفید مهر و بخط نهاد و باصحاب دیوانخانه
فرستاد که هنگام ضرورت مطالب را درج و بی‌خط او حکم صادر نمایند و چون در بدایت ظهور دولت جمهوریه
و قرار کونسلیه قانون چنین بود که احکام را بدین روش بنگاشتند که کونسلان دولت از جانب دیوان جمهوریه چنین
مقرر داشته‌اند و در این اوقات قرار داد که اسم سلطنت منحصراً در احکام درج شود و امر نمود که احکام را چنین نگارش

که کونسل اول سلطنت جمهوریه چنین مقرر میدارند و دیگر جمعی از ارباب طرب و بازیگران نوش لب که پیش از این
سلطنت بانشای دولت جمهوریه اختصاص داشت ایشان را مخصوص بزم عیش خود فرمود و در رکاب بسفر
برد و در هر بلاد جشن ملوکانه برپا نمود و اهالی مملکت را از تجدید قوانین سلاطین سلف یادآور گشت
و جمیع قواعد منسوخه را شایع و منتشر نمود و هرچه بخواست نمود و بر اسم استیلا و استقلال خود افزوده و از بدایت
امر امورات منتظم مملکت را بجهت واگذار منتشر نمود زیرا که قوت استیلای او را موجب ضعف استقلال خود
میدانست و در این اوقات که منظور داشت پادشاه امپراطوری گذارد و سطح عالم را از کار ضعف فراگیرد
رعایت احتیاط بیش از پیش منظور میداشت هیچکس را در کارهای خطیر مستقل منتشر نمود و چون او را بجهت رسیده بود
که هر یک از شکاران مملکت که در کار خود مستقل کرده‌اند خود را از مملکت مدار عهده می‌پندارند و استقلال و اقامه
فیض را از جانب ولی نعمت خود که فیاض کل مملکت و مربی دین و دولت است ندانسته و خود را بنفس نفیسه شایسته
انعام می‌پندارند بالجمله هر یک از بزرگان مملکت که در دماغ باد نخوت داشت و بچشم اهل بزرگان مملکت بدار
می‌نمود بدست آویزی چنان نظاره کارش را از اشتباه بر می‌آورد که خبر جناب او موجودی را عدم صرف پنداشت
چنانچه جنابان مورو که در شهر و رشادت مشهور بود و اهل مملکت در طی سلک ملکداری پس از کونسل اول او را
از جمیع سران نزد کارش قدم و ناپلیون را همراه و دوم می‌شمردند بلکه غالب او را پایه اولی میدانستند و خود نیز چنان
می‌پنداشت او را نیز از مقام خود تنزیل نموده و او و اهل مملکت را بیع شبهه فرمود و کونسلان دیگر که خود را
با او در خطبه هم نام و هم کام میدانستند بتدریج چنان کرد که در حل و عقد مهام مانند تماثیل اصنام کام [illegible]
بالجمله قبل از توجه سفر فیمابین سلطنت را محکم افکند و عموم احکام را مخصوص خود داشت و از آن پس عزم
صفحات شمالی فرمود و در عرض چهل و پنج روز در عرض و طول صفحات شمالی دریا را بجهت حفظ سرحد گردش
نمود و پس از اطمینان با کوکبه تمام معاودت بشهر پاریس نمود فصل در وقوع فتنه و آشوب دشمنان ناپلیون
و بدست آمدن ایشان و سایر گذارشات در آن اوقات که نوائر جنگ و جدال مابین دولتین فرنس و
انگلیس اشتعال داشت سایر قرالهای دیگر هر یک در مقام حفظ و حراست خود و فتنه و آشوب دیگر بر آمدند
و پیوسته بدستیاری قاصد و جاسوس از جزئی و کلی مقاصد یکدیگر مطلع می‌شدند و مدام از دولت انگلیس جاسوس
غدار و پیک مکار در خفیه بمملکت فرنس می‌آمد و از جانب پادشاه سابق فرنس و منتسبان او که در انگلیس
متوقف بودند اخبار فتنه‌انگیز ابلاغ میکردند و اگر جاسوسان انگلیس نمی‌توانستند در بحبوحه مملکت تا بهینه
و به پاریس آیند در بندرات توقف می‌نمودند و در مملکت دوستی بدست می‌آوردند و مکاتبت مجعوله

چنانکه شنیده شد جناب کونسل اول از راه تشدد خصومت انگلیس دانسته که او در مقام ضرر و خسران دولت فرنسه است
او نیز در مقام خسارت دولت انگلیس برآمده و دانسته که از اختلال امور تجار انگلیس خلل عظیمی نیست لاجرم امر فرموده
که متاع انگلیس را بممالک متعلقه دولت جمهوریه نیاورند و در سرحدات تاجر انگلیس را راه ندهند و اگر آثاری از
متاع انگلیس در حجره تاجری یا دکه کاسب یا دست سیاح یا نزد فلاح یافت شود ضبط دولت کنند و تنبیه کنندگان را
سیاست فرمایند دولت انگلیس نیز سرحدات و بندرات فرنسه را امر بمحاصره نمود و تخت تسخیر شهر قرا اول
که یکی از بلاد بحری فرنسه است سپاه تعیین کرد اهل شهر و ناپایان حاکم آنجا متزلزل و اندیشناک شدند ولیکن
حاکم خود با پای جرأت و جلادت در مسالک حفظ و حراست فشرده شهر را از دست نداد و جناب کونسل اول
پس از آگاهی از رهبت اهتمام حاکم مزبور او را بنشانی پرچهای مخصوص ناپایان او را معزول نموده مورخ گوید اگرچه ناپلیون
در بدایت امر علی الظاهر در تهیه بود که یکمرتبه بخاک انگلیس داخل شود ولی بطرف طبع خود این اقدام چنین
امری نمود مگر اینکه ملجأ شود چنانچه در پانزدهم ماه سپتمبر مطابق اواخر قوس سنه ۱۲۱۹ هجری بعد از هفت ماه
نقض مصالحه روزی مرا در عمارت خارج احضار و پس از التفات تحقیق نمود که اهل شهر در تدارک تهیه ما در تسخیر انگلیس چه
میگویند عرض کردم هرکس باندازه هوش خود سخنی گوید از جمله جنرال ساکت که از یکی از دوستان صدیق و جان
نثار او و شعراهی علی التحقیق است در چند روز قبل با من میگفت که اگرچه جناب کونسل اول جمیع تدارکات عزیمت
انگلیس دیده و حال در کار است ولی از احوال او چنین استنباط کرده ایم که اقدام بچنین مهم عظیمی نکند و نشود بلی تنگی استقلال
کرده ما لابد شوم مبادرت باین امر نخواهیم کرد چنانچ خیال قبل و شهرت در پیش تا گفتم که یا در این معامله دولت فرنسه
بکلی تمام شود یا از انگلیس اثری نماند و وقوع هریک ازین دو فقره کاری صعب است هرگاه اعتقاد آن است که من عزیمت
انگلیس کنم ولی شبهه ضعیف العقل و سخیف الرای است ولاکن ای بورین برای العین مرا اشاره ده و محسوس است که
با یکصد هزار لشکر توانم پای بخاک انگلیس نهاد ولیکن در آغاز ورود جنگی عظیم اتفاق افتد و فتح نیز با من خواهد بود
اما سی هزار لشکر فرنسه کشته خواهد گشت و از آن پس عزیمت لندن کنم و در حوالی آن شهر نیز محاربه دیگر وقوع خواهد
یافت و سی هزار دیگر از عساکر فرنسه از دست خواهد رفت بعد از آن با چهل هزار لشکر باید وارد چنان شهر
عظیم شوم و رخت در پای تخت افکنم از آن پس جهازات جنگی انگلیس راه تردد را بکلی مسدود خواهند نمود آنگاه
مرا از ترتیب این مقدمات حاصل غیر از ندامت نخواهد گشت تخت با نهان امور را محکم کنند و از آن پس با
مصمم گشته ام که جهازات جنگی بیش از انگلیس فراهم نمایم و در صورت اختیار بخاک انگلستان با سپاه شد
عرض کردم در صورت تهیه این لشکر گران و ترتیب این جهازات بیابان چه ضرورت دارد فرمود از این کار

امری نجابت عظیم در نظر دارم شرط من با نجابت خود این است که یا دولت من بهترین دول روی زمین شود یا بالمره اثری از آن
در روی زمین نماند و مقصود وی از آن تدارکات این بود که عموم فرنگستان چنان دانند که او علی الفعله متوجه انگلیس
شود و دولت انگلیس نیز بوهم افتد چنانچه وقتی که از شهر دنکرک شهرت در پی رفت ملاحان و سیاحان
آن دو شهر معظم را گرد آورد و گفت تدبیری کنید که توان بسهولت و سرعت بخاک انگلیس درآمد پس از تعمق بسیار
عرض کردند که در انجام این کار کشتیهای بزرگ را باید موقوف داشت و چندین هزار کشتی مختصر ساخت که هنگام
ورود بسواحل انگلیس که آب دریا قلت گیرد مانند کشتیهای بزرگ بگل منشینند و بسهولت بخشکی متصل شود و اهل انگلیس پس
از آگاهی از روی تجربه در صفحه کاغذی بشکل دریای انگلیس نقش نمودند و کشتیهای مختصر فرنسه را با پوست چوب تشبیه
کرده بروی دریا افکندند و یک تن ملاح انگلیس در وسط دریا برابر از سنگی در نهایت طمأنینه و در ...
چوبی در دست او داده و در تصویر شکل او چنان نمودند که هنگام کشیدن چو هر یک از نفس ملاح و دو دو از
کشتیهای چوبی فرنسه بطلاطم آمده و بگرداب حیرت سرگردان و گرفتار شده و چندین هزار صفحه از این اشکال با همه
زود باطراف ممالک منتشر ساختند چند ورق از آن بمملکت فرنسه و شهر پاریس فرستادند و ناپلیون از آن آگاه
شد و از مباشرین احد پس رقعی از آن با همه را طلب فرمود پس از آنکه حاضر کردند از ملاحظه آن متغیر گشت
و از آن روز با جنگ انگلیس مصمم شده و در آن اوقات ارباب غرض و فساد چندان بشهر پاریس و در خارج نقشه
و آشوب اقدام نمودند که عاقبت باعث هلاک شخصی چند از نسل بوربان شدند و از جمله اشرار فوش نام
بود که مدتی در شهر ... بیع و شری کتب اشتغال داشت و افسادات او شهرت یافت هنگام جنگ
سابق از فرنسه فرار و در انگلستان در ظل حمایت و اخراجات فرنسه شد و نمایشگر در هنگامیکه مصالحه
مابین انگلیس و فرنسه اتفاق افتاد فرصت غنیمت یافته و دولت انگلیس شماری داده و بفرنسه فرستاده
که در خفیه با مخالفین دولت ناپلیون متفق گردد و تدبیری در ایام نقض مصالحه شود و عمده باعث این سالک ادا
بود که از فرنسه ما بین جنرال ... که در آن اوقات از ناپلیون رنجیده خاطر گشته و جنرال ... پیش
که سابق در فرنسه عموم جنرالان از پیش قدم بود و از آن مملکت باختلاف اوضاع ناپلیون مصمم گردد و سبب
اخراج جنرال ... و این بود که چون سابقا جنرال مزبور اعظم جنرالان فرنسه و عساکران مملکت او را
صمیم قلب خواهان بودند آنچیمی موجب غرور او گشته در مقام آن برآمد که دولت جمهوریه و ناپلیون را از میان
و از سلسله بوربان پادشاهی مقرر سلطنت فرنسه مستقر فرماید قبل از آنکه خیالات خام را پخته و ... را
پرده ... شرحی بجهة اعلام معاندین ناپلیون بانگلیس نگاشت از اتفاق آن مکتوب بدست جنرال مورو

اقدام و از نظر اولیای دولت جمهوریه رسانند از انجاکه عساکر فرنس نیز خواهان جمهوریه بودند پس اغلب از
عقاید جنرال میش رو از پیش روی ارادت با او پیش نشسته و در نظر امنای دولت جمهوریه موقع گردیده و نظر
بخدمات سابق او باخراج بلاد اکتفا نموده مال منال او را ضبط و از مملکت اخراجش کردند و بدین سبب میان آن
دو جنرال کدورت عظیم واقع شد و پس از آنکه اخراجیان فرنس از لندن معاودت داوند جنرال مزبور از لندن
مراجعت نیافت و دولت انگلیس نیز درصدد فرصت بود که خیالات خود را از قوه بفعل آورد و جنرال مورو اگر چه علی الظاهر
اظهار رنجش از ناپلیون نمی‌نمود ولی از کدورت او دوست و دشمن آگاه بودند و ناپلیون اگر چه از جمیع حالات او
آگاه بود ولی از نیروی بخت بلند اعتنائی نمی‌فرمود و از جنرال میش رو خاطر آسوده داشت که در انگلستان
و از جنرال مورو مطمئن بود که نیز به جمهوریه باقی است ولی اشرار عموما و خوش با اهل خصوصا انجمنی دریافت
کرده بودند که با جنرال مورو با ایشان متفق نکرده مقصود حاصل نشود زیرا که عساکر فرنس او را پذیره فرمان
بودند ولی این هنگامه عجیب از مساعدت بخت ناپلیون دولت کونسیه را بسلطنت امپراطوریه مبدل ساخت
و کوکب بخت جمهوریه غروب و اختر اقبال ناپلیون طلوع یافت و یکی از شاهزادگان از سلسله بوربان بقتل
رسید بالجمله اتفاق با این جنرال میش رو و جنرال مورو و جارج که اول در شهر پاریس واقع شد بعضی گفته اند
که این فتنه از مستحفظین احداث خانه شهر پاریس است ناپلیون مصدر یافت که بر اهل مملکت فرنس چنین معلوم
که مفسدین درصدد آن برآمده اند که برخلاف طالبان دولت جمهوریه سلطانی از سلسله بوربان بفرنس آورند
تا آنکه اهل فرنس نجات دولت جمهوریه و سلطنت ناپلیون تن در دهند و او را که معین جمهوریه است امپراطور
کنند و مورخ را اعتقاد آنست که نخست این فتنه از اشرار ناشی شده و مستر فوش در خفیه توسط مخبرین
احداث خانه تقویت اشرار می‌نمود که ایشان بفریب او عناد خود را اظهار و عاقبت آنها را بدست آورد
و در غیاب ناپلیون اظهار خدمت کند و مجددا او وزیر احداث شهر و مستحفظ دولت و نگهبان وجود جناب
ناپلیون شود بالجمله داود نامی که از کشیشان معتبران مملکت و نجباء جنرال مزبور او در سمت دوستی حاصل بود
در آن باب دامان همت میان زده در فرنس بمقام القیام آن دو جنرال و اجلال و ضیاع ناپلیون برآمد
مباشرین احداث آگاه شده او را گرفته و حبس نمودند پس از آن یکی دیگر در انجام این مهم کمر بست و نصیحت
چون که او از مستر فوش نخست بخفیه روانه لندن نمود که در انجا خود را بجنرال میش رو رسانیده و چنان
کند که جنرال مزبور باز فرستادن خود در لباس مبدل خود را بفرنس رساند که اسباب هنگامه آرائی فراهم
آمده است پس از آنکه فرستاده مزبور بلندن رفت و جنرال مزبور تن در داد که بپاریس آید فرستاده بپاریس

معاودت نمود که دوستان را از آمدن ایشان اعلام کند که اسباب لوازم فتنه را آماده نمایند مستر فوش
گوید روزی در اواخر ماه جنیوری سنه ۱۸۰۴ عیسوی مطابق اواسط سنه ۱۲۱۸ هجری در عمارت سنت کلود خدمت
جناب ناپلیون بودم در اثنای صحبت فرمود که حال در باب احداث و عسس و مستحفظین شهر آسوده ام و این اعمال
او چنان دریافت کردم که می‌خواهد چهره شاهدان سخنان را فروغی دهد که مرا تبرئه آورد عرض کردم مژده گاه
چه در حقیقت سفر بایستی اگر شما را از مورو و جارج و میش رو بشهر پاریس اعلام کنم که اکنون هنگامه آرائی اشتغال
دارند جناب ناپلیون از عدم اعتنای سخن من خندیده و فرمود که امروز مستر رقنیار قاضی القضات و وزیر
احداث خانه شهر مکتوبی از جاسوس او که بجهة اخبار بلندن رفته است رسید که جنرال میش رو دو شب
قبل در منزل یکی از وزرای انگلیس حضور داشته و غذای شام در آنجا صرف نموده و من در اثبات مدعای خود
اصرار نمودم ناپلیون در ساعت مستر رقنیار از پاریس بعمارت مزبور احضار نمود پس از احضار و اظهار جاسوس
خود را امین نمود مورخ گوید چون مستر فوش در خفیه آدمی را از خود گماشته بود و با مفسدین همداستان و از راز ایشان آگاه
بوده مدام او را اعلام می‌کرد که امروز در کجا و امشب در چه جا مجلس منعقد دارند از سخن خود مطمئن بود در اثبات مدعای
خود چندان مبالغه نمود که مستر رقنیار در نسبت جاسوس خیانت کرده از دشمنان زیاده از آنچه او داده گرفته است بالجمله
ناپلیون دریافت نمود که مکتوب جاسوس را اعتباری نیست مستر رقنیار را رخصت نموده با مستر فوش در خلوت نشست
در باب مفسدین و بدست آوردن نهادهای معین نمود و عموم اشرار را چه در خارج و چه در داخل که مستر فوش مکان هر یک را
مشخص نموده بود که در وقت معین بگیرند و بمجلس برند مورخ گوید جناب کونسل اول روز سیوم ماه مارچ سنه ۱۸۰۴
عیسوی مطابق سنه ۱۲۱۸ هجری مرا احضار نموده در باب مفسدین سخنی میان آورده و از روی التفات فرمود این امور
مرا بشما زیاده از حد میل خاطر است و لهذا شما را از خاطر فراموش نمیکنم و اگر در احضار شما اصرار بظهور نمی‌رسد از آن است
که چنین شمائی نپسندم پس از آن فرمود ای فوش مرا بشما زیاده التفات است ای فوش بدین مراتب سخنان هیچیک از جانب
هراسی نیست ولیکن در باب اهتمام من و باطن و شهرت آن نسبت زشت در السنه و افواه زیاده از حد آزرده
خاطرم و در آن اندیشه ام که این کردار زشت در تواریخ و کتب مستند شود و نام من بزشتی سمر گردد و شما همه محرم
اسرار من بوده اید و من را آزموده اید میدانم عاقبت شما و آثار مرا بدیوان خواهید برد و تمنی چنانم که آنچه در حق من
شما اعلم حقیقت خاصه در این باب اغماض ندارید و دامان کی مرا از آلایش لوث این تهمت بری دارید شما واقفید
که جمع کوشش و اهتمام من بجهة تحصیل نام نیک است و از روزی که خداوند جهان و مبداء آورنده آشکار و نهان زمام دولت
و شوکت بکف کفایت من نهاد تا اکنون طمع بلند من باعمال پست اقدام نکرده و همیشه برونق ملک و دولت و شکوه

وین دولت و ظهور صنایع و شیوع بدایع و معموری بلاد و رفاه عباد کوشیده‌ام و از هرکه خبر انگریزی در ایام من ظهور
یافته چون دانسته‌ام که در تواریخ او را ازو کار من نسبت میدهند درباره او از بذل مال و انجاح آمال هیچ وجه دریغ
نداشتم هیچ مضایقه در استقرار دولت و استحکام مملکت و رفع مفاسد و دفع حاسد مصلحت ملک داری چشم از
مروت پوشیده و در سفک دماء و ضرب رقاب مضایقه نداشته‌ام و سلطنت را اقتضا آنست که کار بی‌مکافات
هزار تن را بدریا افکنم و دمی سبک عزیمت هزار دیگر را از غرقاب برآورم و مرا از صدور اینگونه رفتار و ضبط آن در کت
ملکی نیست ولی تحمل تهمت شوم نام شدن مورخ گوید پس از گذشتن ناپلیون از این جهان بضبط این وقایع پرداختم ...
که دریاکی طینت و نیکی فطرت او هرچه درج شود تملق اظهار تعلق محمول نباید بالجمله در آن اوقات که جوسفاین بحباله نکاح ناپلیون
درآمد او را طفلی کوچک خورد بود یا کودکی دیگر که پسر و را از شوهر سابق خود داشت با خود بحرمسرای ناپلیون درآورده و حبات او
رعایت پدرانه در حق طفلان مبذول و او طفل از طفولیت احترام شاهانه از ناپلیون منظور میداشت و او را در بیت الحال
وفور ادب و فرط حیای با طفل پسندیده خاطر افتاده و از دور شرم هرگز تمنائی از جناب وی نمود و مکرر با من ضمیر میداشت
مرا فرزندی مینست این شهر پسر را افزود فرزند خود تعجب دارم که در این مدت هرگز تمنائی از من نکرده اند الحق با استغنای
طبع این واحدی ملحوظ نیفتاده با وجود این از جناب وصد در چنان فعال محل اشکال بل محالست پس از آنکه مجلس با هرزه
برخاستم که از خلوت بیرون آیم مجدد او بود با دوش مراد و بارها رادوستی است یارک مراد و ده که عرض کردم شنو خطا
از ایشان بمیدم فرمود که ایشان و عموم خویشان و منتسبان سلسله بوربان را برخود لازم شمارد و پس از این با
در محل ایشان نگذارد چون از مفسده و معاندین استحضار داشتم عرض نمودم که آن دو برادر جوانانی نیک و صاحب هنر
و کمال اند و مرا از مصاحبت ایشان فیض کامل حاصل است بی‌وقتی احتراز لازم است که دو مراوده با ایشان قصور
در دولتخواهی خود ملاحظه کنم فرمود مراتب صداقت شما واضح است و لیکن ایشان خصومت شما و سایر دوستان
صدیق من پیمان نیاورند و با عموم معاندین حتی آن شما که از من آزرده خاطر هست با خود دراکنده اند و غافل میباشند
از آنکه من از جمیع خبایا و خفایای ما اندیش و بلکه از آنها هم بخبر است که ایشان و مفسدین بالمعرض سیاست
درآورده این فقره واضح است که با جرم و جنس من تحقیق نکرده و سیاست او غمان مرتب قول ارباب غرض را در حق
کسی بشنوم و اگر سخن ارباب غرض را بپذیرم باید روی هزار تن از خیرخواهان خود را بخاک هلاک افکنم و خود منفرد مانم از جمله
در باب غرل شمکل ... انحاطر رسید که سعایت ایشان از شما دست بازداشتم و انسته و اگاه باش که هنگامیکه
شما در استعفای خود اصرار و من انکار میکردم مردمان سخیف الرای چنان پنداشتند که مرا بوجود شما عجز و قصوری
در انتظام مهام دولت حاصل است لاجرم هم عجز و الحاح شما را در استعفای مقرون بانجاح نمودم و هم از عجز خود تبرا

حسم

جسم و رفع شبهت بداندیشان خود کردم مورخ گوید چون فرمایشات جناب ناپلیون بانجام رسید مرا اذن
ایاب داده از مجلس قیام فرمود که بدیوان خانه رود و چند از معتبرین که جز مشیان ثبوت پیوسته مقام سیاست
درآورد و من بجهت حصول استحضار لمحه در آنجا درنگ نمودم چون دو اوراق را چشم من افتاد نزد من آمده
دست مرا گرفت و گفت که خیار ال موردو رانیز متهم کرده اند و حال او را بمعرض اثبات جرم آورند گفتم بسیار دریغ
که چنین خیرخواهی را متهم کنند و اذیت رسانند و اوراق مرا مطمئن نمود که پادشاه او بر فرض اثبات بحبس اکتفا خواهد
رفت بالجمله در شب پانزدهم ماه فروری مطابق اواسط زمستان سنه ۱۲۱۹ هجری خیار ال موردو و خیار ال پیش برو
هریک را در مکان خود گرفتند و اغلب از اعاظم و ارکان دولت را مقید و محبوس ساختند و فرود و دیوان چند
مهر کردند که در نوشته جات ایشان ملاحظه کنند و مکاتبات فساد را بدست آورند جارج که دال و نوش با ال
و چند هزار مفسدین که اغلب از سلسله بوربان و منتسبان انها بودند گرفتار گشتند جاسوس نیک و چاپار و سرا
سایر فرالهای فرنگ را بالتمام بدست آوردند و چنان گرفتند که پنداشتی مباشرین اطراف جانه از تنزل ماده
هریک آگاهند بالجمله خیار ال پیش رو در یکی از کوچهای پاریس بنمانید که فریستین او انگلیس بدست آمده و هرچه اورا
تکلیف کردند که اسامی منتفعین خود را قلم دهد مفید نیفتاد مورخ گوید عموم خلق متزلزل بودند که مبادا نوش یک
خود خواه بگیرد با وجود آنکه مباشر احد است جان عموم ملاحظه و صراحت اشرار هر مملکت اشتعال شده بود و
این حادثه معلوم افتاد که سه نوبت جمعی کثیر از اشرار انگلیس و غیره بلباس مبدل از نند ات فرنس داخل پاریس شده
آمده به فتنه و آشوب قیام و اقدام نموده و جمعی برا مستعد کرده که در نوبت چهارم جمعی مفسد دیگر وارد شوند و شکوب
از اطراف شورش و ازدحام آغاز کرده دولت کونسلیه و جمهوریه را منقرض سازند پس از آنکه ناپلیون را از او بعد
علم حاصل آمد خیار ال سوری را مأمور نمود و احکامی چند با او القا کرد که در نوبت چهارم اشرار مذبور را اگیرند و پس از آن
بگرفتن جا با اشرار مبادرت کنند که احدی باگرفته نماند فصل شانزدهم در ذکر قتل شاهزاده انجین که از نسل پادشاهی
لویس شانزدهم فرنس بود مورخ گوید هنگامیکه سلطنت بوربان در فرنس منقرض شد یکی از شاهزادگان که به انجین ملقب
و به لویس شانزدهم سوم بود مملکت منسرف و در پناه دولت مذبور قرار یافت هنگامیکه ایام محاوله
لویس شانزدهم با دولت مملکت در حمایت و اختیار منفرد و تبرداری مملکت مذبور معین گشت پس از مصالحه در یکی از دلالت بنیا
در ظل حمایت والی انجا زیست نمود و از دولت انگلیس که برادر بزرگ او در آنجا بود موجب و مقرری درباره او قرار یافت
هنگامیکه نگاه آیان فرنس ناراحت آورد ناپلیون قصد نمود که منظور مفسدین این بود که پس از اختلال دولت جمهوریه
و کونسلیه از سلسله بوربان شاهزاده انجین بفرنس آورند و تخت سلطنت نشانند لاجرم مبنا درج زور پس از ظهور

این فساد ناپلیون سرحدداران رودرین نوشت که صاحب منصبی با افواج تعیین کنند که شاهزاده مزبور را از دولت مستقید
مغلولا بپاریس آورند بالجمله والی مزبور که حامی او بود از سطوت ناپلیون قدرت بر ممانعت نکرده و حکم محکم او نفاذ یافت
مورخ گوید قبل از این ذکر شد که پادشاه سابق فرنس پس از آشوب عالم البلوی ترک تخت گفت و با انگلیس رحلت
اولاد و احفاد و منتسبان او در ممالک فرنس و انگلیس و سایر قرالات پراکنده گشتند بعضی آشکار و برخی پنهان نیز
کردند ناپلیون بر این خیال که ایشان دشمن جمهوریه خواهند بود دیمی از آخر حیات را رخصت انصراف و اطلاق خود داد
ولی غلب از ایشان نظر به بدست نیامدن ملک و مال خود از جناب او آزرده خاطر و پاره دیگر نیز به سایر قرالات رفت
و ما دام مصالحه خبر حسب چاره ندانسته شد پس از آنکه نقض مصالحه واقع و مجادله در گرفت قرالات فرنگ عموما به تقویت
سلسله بوربیان و سایر اخراجیان فرنس همت بسته شدند با آنکه در فرنس عموما و در پاریس خصوصا بر فتنه و فساد مشغول گشتند
و بخفیه بکر قتل ناپلیون بسته شد جناب او که از جزئی و کلی آگاه و ظهور این فساد سبب ارتقای خود بمدارج سلطنت میدانست
خیال تنبیه آن فرقه نمود که آنکه در نظر داشت در جرم و خیانت اشرار سهیم و شریک نمود و دانست که حال مشرف
مقصود است امر فرمود که عموم سران و سرخیلان اشرار را گرفته بمجلس پاریس در آورده و در روز بیست و دویم ماه مرچ مطابق
سنه ۱۲۲ هجری شهزاده انجهین را بقتل رسانیدند و چهل روز بعد در سلخ ماه اپرل این مسئله را در دیوانخانه‌های دولت طرح
نمودند که چون حال عموم قرالات فرنگستان بتقویت سلسله بوربان متحد و متفق شده که دولت جمهوریه را که مستقر
منقرض و پادشاهی مصیر و اخراج نفر فرنس آورده و بر سر سلطنت متمکن کنند بنابر علیهذا از وجه دولت لازم است که پیش از آنکه
امور دولتیه تعطیل پذیرد یکی را از اهل مملکت انتخاب کنند و زمام اختیار کل مهام را بدست اقتدار او دهند و او را امپراطور
مملکت اختصاص دهند که سلسله بوربیان کلی مایوس شوند و سلاطین فرنگستان نیز راه کار جوئی گیرند با لازم نسب پس از آنکه
این دو انجمن‌های دولت گفت و شنود بسیار و اتفاق افتاد اول بر این مسوطه اتفاق شد عاقبت حاکم بعد ذکر مسود داده شاه
پس از قتل ملک زاده مزبور در ۱۸ ماه می مطابق بیست و ششم شورکونسل اول را امپراطور اعظم خواندند و تهنیت ملوکانه
گفتند و مفاتیح ابواب سلطنت بانبات حزم و سیاست عموم متعصبین پرداختند مورخ گوید اگر به دیده انصاف بنگری ابدا
هنگامه و وقوع با خون یکی از ملک زادگان سلسله بوربان بخاک ریخت و صد هزار از هنگامه آرایان
خاک بخون سرشت تا مکث تن از صالح الذاتی دار الملک امپراطوری رخت بر کشیده بالجمله از آنجا که ملک زاده
انجهین چنانچه ذکر شد در مملکت منا و کنف حمایت شاهزاده بدن که یکی از ملک زادگان آن ملک است
زنهار جسته و از مستقری دولت انگلیس معیشت می نمود پس ناپلیون شعشعا بپاریس آورده و تقصیر حکما
ثابت کرد تعاقبش فورا ابصار درست نموده هدف گلوله افواج خاصه آتش نمود و این معنی موجب تغیر خاطر عموم

ملوک فرنگستان گردید ولی بعضی از قرالات مختصر را با جناب او یارای اظهار انتقام و باز خواست نبود و دولت
مسافطه بقرب جوار و غلبه عساکر فرنس و تسخیر خنادر و در باب قتل ملک زاده مزبور اظهار حیات ننمود
و دولتین انگلیس و روس در این باب اظهار تغیر و رنجش کرده او را شغنت نمودند و سایر قرالات با ایشان
متفق و کینه او در دل گرفتند مورخ گوید قبل از این ذکر شد که جنرال میشر و جلباس منقل انگلیس بپاریس آمده
و در خفیه باغوا و فساد مردم پرداخت و فتنه مستور فتنه از روز و او چار رسید آگاه و بجا نگاه او پی نیبرد و عاقبت
یکی از دوستان بدست عهد او را که به صورت امین و معنی خائن بود بدست آورده به سیم و زرش تطمیع نمود و صد هزار
فرنگ گرفت و مامن جنرال مزبور را بایشان داده و کلید سرای جای خواب او را بدیشان سپرده هنگام شب ساعت
احدهم خانه را قراولان محاصره نمود و علی الغفله اشتک مامن او نموده در را گشودند و بخوابگاهش در آمدند و از فرط
تحمی خشمگین و دیده و تیر تحریری در پیش رو و شمعی افروخته و اسلحه حرب پیرامون او حاضر دیدند چون از قوت بازوی
او آگاه و صید افکنی شدند که اگر بیدار شود انجمع را پریشان کند لاجرم شمع را کشته و او را بهیئت مجتمعه بر روی
جامه خواب در افتادند و در تنگنای وارش بزیر گرفتند جنرال مزبور از غایت کوشش و تلاش از نفس افتاد و بعد بسته
او را به بندی محکم بسته و بکالسکه نشاندند و بمجلس بزرگ پاریس برده بمجلس محکمش حکم نمودند حرمت جنرال مزبور
با دشمنان دولت فرنس و دست بود هنگام گرفتن صدمه زیاد باو رسیده و الا قبل از اثبات تقصیر ممکن نبود تا
نوع رفتار با او معمول دارند بالجمله جنرال مزبور که قریب بسی هزار با خفیه رشوت گرفته و مامن و دوست خود را
بدشمن نمود عیال خود را برداشت و بولایت جرمن رفت و از منافع مال انخیانه خود معیشت می نمود مورخ گوید ابتدای
گردش سپهر و دولاب جنبش ماه و مهر یکی آنست که جناب ناپلیون و جنرال محبوس مزبور این دو یک نوبت
نظام مرون شتافتند و منصب نیابت سلطان نظام یافتند و حال یکی از در جهت سلطنت تاج سارک افسرست
و دیگری او در مجلس مکنت دست بر سران نخیر سلطنت خاکه گوید و این از خیانت خود را ثبت و مجلا
جنرال مزبور با وسعت اهل مملکت او را از نیکخواهان بود و افراد سپاه احترام او را لازم می شمرد چند جناب ناپلیون او را
اندیشناک بود و اهل مملکت چنین نسبت نشسته و حق چنین بود که اگر ناپلیون خواهد دولت جمهوریه را منقرض کند و در
سلطنت بنا نهند و خود تاج بسر گذارد خبر جنرال مزبور کسی را یارای ممانعت نبود بنابراین خواست کاری کند که او
اهل مملکت منفور و خائن مملکت و خیرخواه سلسله بوربان داننده و چون جنرال میش رو از او آزرده خاطر شوند و
شوالت بشر ارتش نسبت داده بمجلس امر فرمود لهذا او را گرفته بمجلس در حقیقت ناپلیون نمیخواست تا
از شوکت افکند بلکه میخواست او را گرفتار و خوار شود و خاطر بانجام مقاصد خود پردازد چنانچه ما دام حبس قراولان

ازروی عزت مراقب خدمت او بودند و ناپلیون بجناب ال سوری سردار قراولان مجلس مقرر داشت که در انتظام امر مجلس
اهتمام کند و بر عدد قراولان بیفزاید و مراقب باشد که محبوسین با یکدیگر مکالمه و مشاوره نکنند و مجلس یکدیگر آمده شد تا
محکمه کونسل اول دست آویزی محکم بجهت رفع عموم موانع سلطنت بدست افتاده و از طرف ایشان امری فرو گذار نمود
بناء علیه خبار ال موشیو را پس از آنکه بجهت اثبات خیانت بکرات در عدالتخانه حاضر ساختند هنوز خیانتی به ثبوت نپیوسته
شبی پیکر او را بانجمن در جامه خواب منقطع النفس و ساقط الحس دیدند علی الصباح بجناب ناپلیون شرح حال او را عرض نمودند
اگرچه از دیوانخانه انیبانی چند تعیین شد که اعضا و جوارح او را ملاحظه نمایند که اگر آثار شکنجه به بینند عرض نمایند ولی آنچه
معمول است شد و معلوم شد که بعارضه خفاجات وفات کرده یا مسموم و مقتول گشت فصل هفدهم در ذکر سلطنت
ناپلیون و امپراطوری او و تفویض مناصب رجال دولت از آنکه جناب ناپلیون از حسن تدبیر بدست آورد طوران ممالک
صحیح غیرت اهل مملکت فرنس گردید و عموم اهالی مملکت را بران داشت که علی رغم سلاطین فرنگستان شهریاری معتقد
در فرنس معین دارند و بر سایر سلاطین فی الاتش برتری و احکام او را باطاعت گردن نهند عموم اصحاب دیوانخانه
عدالت و مشورت و وکلای رعیت و اعیان مملکت و سران سپاه و امیران درگاه پس از انعقاد چند
مجالس و اقامه براهین جناب او را بخطاب امپراطوری و بالقاب شاهنشاهی مخصوص داشتند و شهنشاهی
این مملکت را نسلاً بعد نسل باو واگذار نمودند و جناب وی که از بدایت عمر مهیای چنین روز بود در ساعت باتمام
لوازم انعام اقدام فرمود و اولا مقرر نمود که در مکاتبات جناب او را بخطاب امپراطوری و بالقاب شاهنشاهی
مرقوم و مخاطب دارند و چون شعاین حرم او را مهد علیا نامند و فرزندان و برادران و خویشان او را بتاج و دودمان
امپراطوری خطاب کنند و از آن پس برادران و سایر ارباب مناصب جمهوریه به تفویض مناصب امپراطوری
فرمان ملوکانه عنایت نمود و هریک از حاکمان و خدمتکاران دیوان را فراخور احوال منصب داد و برروش که در
دول فرنگستان متداول است عموم اهالی مملکت خاصه اهل دیوان با وی عهد و میثاق نمودند و سوگند خوردند که
یادکردند که بجان و مال اطاعت دولت و سلطنت و عیال و خاندان او به چشم خیانت ننگرند اگر فرضاً درجانب
او را دشمنی پدید آید هلاک او را واجب شمارند و سفیران مقیم دولت القاء داشت که هر یک بدولت خود قرار
جدید را اعلام کنند که از آن پس عموم ممالک آداب امپراطوری مرعی دارند بالجمله عموم قبالات فرنگستان
معلوم نمود که یا باید از این پس در مجاری امور احکام او را مسلم دارند یا مصمم جنگ شوند قبالات مختفر که مدام
از صولت و سطوت او رنگ آسایش گفته حضرت او را مغلوب بودند محض استماع اظهار ارادت و عبودیت
کردند و در ربقه اطاعت گردن نهادند پس از انجام این مهام امر فرمود که در محکمه عدالت بحقیقت جرم خبار ال

مورد در سند

مورد در سند و مشخص نمایند که مجرم است یا متهم اصحاب دیوان عدالت هر روز با حضار خبار ال مورد
اقدام و با وی بجواب و سؤال اشتغال داشتند و چون حضرت امپراطور میدانست که مرا با مستر مورد
امیر جلیل دیوانخانه عدالت کمال دوستی حاصل است و نیز یافته بود که امیر مزبور محقق است که خبار ال مورد
مجرم نیست و متهم است روزی مستر کارو ضیرات پدر امیر مزبور مضطرب حال نزد من آمد و چنانش
سرآسیمه دیدم که نه آشتم مرا حادثه تازه روی داده بجهت اعلام آمده است پس از تفحص گفت حسب الامر
امپراطور آمده ام شما را اعلام کنم که مستر و تسمان را ملاقات کنید و در باب خبار ال مورد اغماض از جرایم
او خبط و خطا و غلط از شما امری مشاهده نمیرود و کار غلط را عاقبت پاداش خیر بخط نیست مورخ گوید
از روی تعجب گفتم این چه حکمی است که مرا محکوم داشته است چگونه اصحاب دیوانخانه اظهار انفعالت کنم که
کسی را بجرم خیانت ثابت کنند و او را عدالت نام نهند و چون دانستم امپراطور خبار ال مزبور را محل کار خود
داند و خواهد تقصیر او را بوارد آورده و فرمایش او را بمعمول نداشتم و در بیست و چهارم ماه جون سنه ۱۸۰۴ عیسوی
مطابق سنه ۱۲۲ هجری هنگامیکه اثبات جرم خبار ال مورد در میان بود امپراطور مرا در خارج شهر احضار
و چون بعمارت درآمدم خبار ال … مرا پریشان خاطر دید گفت اندیشه کردم که حضرت امپراطور در تعیین
و شاد کامیت و شما را از برای صحبت احضار داشته است پس از ورود با وطاق خاصه چنانچه عادت التفات
او بود گوشم گرفت و از احوال خود و زن و فرزند جویا شده فرمود از این روزها هیچ هنگام اثبات تقصیر خبار ال
مورد بعدالتخانه حضور داشته عرض کردم هر روز حاضر و از گفت و شنود شان مستحضر فرمود بر شما محقق است
که او ارتکاب گناه نموده است عرض کردم بلی و یقین دارم که نتوانند جرمی برو ثابت کرد فرمود من از بخت
اعتقاد تو را در بیگناهی خبار ال مورد دریافت کرده ام و هرچه در این باب با خبار ال و اوراق گفت و شنود
شنیده و لی او را چنین بجایی آورده اند اما مرا چه باید کرد و پس از آنکه تنی چند از اشرار گویند که خبار ال مورد
و خبار ال موشیو چندین مجلس نشست و برخاست نموده و باهم متفق بوده اند و بعضی اشیای عدالت خانه
نیز این فقره محقق شود و ایشان به حبس او امر تکلیف کنند در این صورت مرا چاره جز گرفتن او نبود و اگر خلاف
میکردم بخود و بدولت خود مخالفت میکردم زیرا که چندین نوبت انگلیس چنین کس تعقل من از بخت چون
سخن امپراطور بدین مقال منجر گشت فوراً عرض کردم این فرمایش محل تامل نیست چه او وقتیکه مستر فاکس وزیر
انگلیس در پاریس بود بیاد دارم که حضرت امپراطور هنگام صحبت فرمودند وزرای انگلیس قتل مرا در خفیه خواهند
و وزیر مزبور انکار نمود و شما را در آن باب معتقد و ساکت کرد و حال آنها سفیر بای دولت انگلیس بخفیه تعقل من

من آدم فرستاده اند فرموده ای اینکه سخن من منست که وزرای انگلیس [illegible] چه وجه نقدی میدهند و گویند این نیز بخصوص چه
با خود دارد و در شبی [illegible] که عموم دشمنان مرا قصد هلاک کنند چنان است که دولت انگلیس
کرده که دشمن مرا برو روا است از این گذشته جارج و [illegible] چندین هزار اشرار را به جنایات در آورده و در این مملکت
منتشر کرده است و اخبار [illegible] و حیلتین دولت [illegible] شده مصدر این [illegible] شده و در حقیقت
این مخاصمه راجع بانگلیس است بان احوال چگونه می توانستم متعرض اخبار [illegible] نشوم هرچه در این خصوص مردم راول
خواهد گویند باید من بخواطر خواه ایشان بکار مملکت اقدام کنم حفظ وجود مردم موقوف بحفظ وجود منست چون صحبت حضرت
امپراطور بخشونت منتهی شد خوف بر من مستولی گشت امپراطور دریافت کرده تبسم کرده فرمود بودین نسبت بما سخن
نگفتم هر چه گویید هر چه کنید از راه صداقت است مرا سخن در اشخاص دیگران است که در حضور ما من سخن گویند و در غیاب من
در حضور دشمن مرا زبان بملامت گشایند از جمله یکی احوال ژنرال من که با او کمال محبت کرده ام حال بحکایات ژنرال مورو
اهتمام کند و در مجالس گوید او معصوم نیست در صورتی که من معصوم احوال این پایه چرا او در خارج با [illegible] شرح منقصت
من سرایند اگر یا مانند شما سخن به روی من گویند از راه صداقت در امور بحث کنند و سخن از مجلس بیرون نبرند و پیران
نخواهد بود یا سخن مرا قبول نخواهد بود یا پذیرفته خواهد شد و اگر قبول شد فهو المطلب تمنای او حصول آمد و الا در خواب
و رنج جهل او کنم بالجمله ای بودین بخاطر داری اوقاتیکه در ایطالیا بودم و از فتوحات پیاپی چشم وزرای دولت جمهوریه را خیره
نموده بودم وزرای مزبور خواستند از راه حسد او را در مقابل من بیازارند و او نیز مغلوب ایشان مغرور و خودرای با من [illegible]
سبک رفت و طاریخت خود را با همای قبل من هم پرواز میدانست و در خیال داشت که عاقبت مرا باعث اختلال
سلطنت کرده بفضل الله من دار الملک سلطنت را متصرف و او زندان سکنت را متکلف هرگاه او در نخست با من
بصداقت قدم میپیمود اکنون او را به سالار مرتبه اول ممالک فرانس می نمودم ولی چه سود که مخالفت کرده حال بعضی از بنای
عدالتخانه بحبس دو ساله اش حکم کرده و برخی تقلبش اجازه داده اند و مرا منظور هلاکت او نیست حال بهتر است که چندی
ترک وطن کند تا مردم کیفیت فساد او را از انظار محو کرده پس ازان با نصراف این مملکت اجازت دهیم از این گذشته پس از ظهور
جنایات او را اعلام کردم که انکار تقصیر خود و اشعار به تکذیب منست و این نیز جنایتی دیگر است بهتر انست که بتقصیر خود اذعان
کنی و درخواست عفو جرایم خود نمائی تا برحمت ما لازم آید که بعفو و اغماض ان درگذریم قبول نکرده و تمنای ازروی خشونت [illegible]
که من هرگز اقرار بتقصیر خود نکنم و نیز قبل از آن او را آگاه کردم که ترک مخالفت کن تا ترا احوال ژنرال اعظم کنم یا سرداری
افواج خاصه اختصاص دهم یا بسفارت [illegible] و ایلچی بزرگ دول خارجه نمایم [illegible] سود مند نشد [illegible]
سخت خر سری طبیعت او ملاحظه نرفت و باز او گفتم پس از آنکه سلطنت فرانس مرا مسلم شد دیگر اتحاد و موافقت از

خوشنود ام و از جرم کسی نگذرم چاره نشد مجملا پس از فرمایشات مزبور فرمود که دیروز تو را احضار کرده بودم که از
اهل محکمه ضبط دو رساله او را حکمی [illegible] طلب کن زیرا که [illegible] مقصرین در مجالس [illegible] بهتر ان است
که از طرح سخن [illegible] که خود خواهد [illegible] کفایت کنیم که چندی در خارج مملکت اقامت دارد
تا کار ملک استقامت گیرد **مورخ گوید** مسیو الفو که او نیز مولف تاریخ ناپلیون است در باب خشم امپراطور بحالت ژنرال
مورو چنین درج نموده که هر گز امپراطور قصد هلاک او نکرده و مایل [illegible] او نبود زیرا که در مجلس هلاکت وی [illegible]
داشت امپراطور از ان عمل گذشت و بعض آنکه از حضرت او استخلاص او از مجلس [illegible] نمود در [illegible]
قبول تدارک او را کفایت کرده بخوشی [illegible] امپراطور پس از فرمایش خسروانه مرا از خود در حضرت
انصراف داده و خود نیز از مجلس برخاست و بخلوت رفت و من هنگام بازگشت از خدمت از حضور امپراطور [illegible]
حرم او نیز کمال احترام در باره من مبذول داشت پس از التفات از کیفیت مجلس و فرمایشات حضرت امپراطور
جویا شد مطالب را عرض کردم فرمود در باب ژنرال مورو هر چه شما گفته اید مطابق واقع است ولی شما را نصیحت
میکنم که بعد از این در جزئی و کلی امور هنگام جواب و سوال با وی بحث و جدل ننمایید و بصداقت خود مطمئن نشوید
تا توانید بجواب او نگنجید اکنون مجلس او [illegible] و منال او را مصدق بسیار است و از هر طرف خوش آمد گویند باید بملایمت
با وی سخن گفت و الا خاطرش آزرده گردد و چون آغاز سلطنت است و از هر طرف در اندیشه است که هر سخن [illegible] شود
بخیالات بعیده افتد مقام احتیاط را از دست نباید داد و به یقین دانم در این اوقات شما را [illegible]
شما از رهبت فراست و تجربت من واقعه من هر گز [illegible] این مقام خطیر و مصاحبت تاج و سریر نبوده ام [illegible]
ضرر این مقام من رسد و موجب اندوه من شود و حال از وحشت احوال امپراطور و اصحاب مشورت او چنان معلوم شود
که نخواهد زنی دیگر گیرد تا او را وارث بهم رسد سلاطین متفق شوند و او را از استقلال افکنند که سلطنت را از دودمان
او برد و اینک حال دوستان [illegible] از روی مکر [illegible] جلب نفع خود او را باین کار ترغیب کنند عاقبت مخالف خود را
در زوال دولت او حاصل نمایند بالجمله پس از این گفت و شنود مرا از حضور خود مرخص نمود

فصل هجدهم در تدبیر امپراطور در عزم دولت انگلیس و کشتن بزرگان دولت

اگر چه از لوازم قانون کونسلیه این بود که کونسل اول خود بکار
مملکت توجه نکند و به سالاری لشکر کشی عساکر را بعهده کفایت خود نگیرد ناپلیون که در مدت کونسلیه [illegible]
متن قانون ننموده نخست بفتح ایطالیا عزیمت کرده و علاوه بر عساکر سابق لشکر جدید گرفت و پشت و مدد عساکر
سابق کرده و امنای دولت را بتعیین عساکر جدید و مدد مزبور [illegible]
اکنون که از کونسلیه بمقام سلطنت رسید معلوم است که ملاحظه قانون مزبور بطریق اولی نخواهد کرد [illegible] آثار ان را از علو

نامه دولت محو خواهد نمود بالجمله ناپلیون را که از بدایت نوایر اشتیاق جنگ در کانون سینه اشتعال داشت پس از عزم
امپراطوری مدام در عرصه وسیع خیالش طرح تمهید نزاع و نقشه تسخیر قلاع مرتسم و مترصد بود که دولت انگلیس با یکی از
قرالات عهد موالفت بندد و او را دست آویزی بدست افتد و پا بمعرکه جدال نهد بنابراین در هر سرحدی صنوف عساکر آماده
مخصوص ملاحظه اندک خلافی علی الغفله تاختن کرده مغلوب نماید و هیچیک از وزرای ریزه کار ارادتی نورزیدند و از خوف
اسرار با وزرا درمیان نمی‌نهاد و حال در این عهد سایر قرالات این تهور را از حضرت او منع نموده معمول میدارند مورخ
گوید بعد از آنکه ناپلیون بسریر شهریاری استقرار یافت در تمام آن برآمد که مراتب ارادت و میل قلوب اهل مملکت فرنس را
نحوی معلوم خاص و عام کند و محقق کند هم اهل مملکت او را از صمیم قلب خواهان و هم حضرت او بدیشان مهربان چنانچه
مستر فونش بندی این حکایت کرد که در این اوقات که ناپلیون صاحب سریر سلطنت شد لوئیز هیجدهم که وارث
تاج و تخت مملکت است توقف دارد و پس از آنکه از سلطنت او آگاه گشت رساله جات چند بعموم قرالات فرنگ
نوشت که ناپلیون بدون حق غاصب تخت و تاج موروثی من گشت اکنون بر هر یک از قرالات لازم است که چشم
از امداد او بپوشند و با احقاق حقوق من کوشند و رساله جاتی نیز با اهل مملکت فرنس نوشت که شاید ایشان را میل قلبی
شود و چاره جویند مستر فونش گوید اول مرحله این فقره مرا استماع افتاد و اندیشه کردم که مبادا این حکایت اشتهار یابد و موجب
منقصت کار شود در ساعت بحضرت امپراطور عرض کردم و رساله را باو نمودم و درخواست نمودم که اکنون وزرا
و حکام شهرها را قدغن فرمایند که هر که این رساله را در مملکت منتشر نموده بدست آرند ناپلیون که در ایام کونسلیه محض استماع
نام بوربان مضطرب میشد رساله را تمام خواند فرمود که حال کار بوربان بجائی رسیده که تمنای سلطنت کنند
و چنین رساله نویسند مرا باکی از این نوشته جات نیست بمقتضای وقت دفع او را اندک توجهی کفایت کند حال که
تمنای و امضای اهل مملکت سلطنت نسلاً بعد نسل حق طلق ماست و بعون الله دست تصرف ما قوی است به قوت
بازو و حدت تیغ ضبط حق خود کنیم و احدی را بدخالت نه هم و دیگر از بوربان و امداد این آن اندیشه ندارم بعد از آن
گرانسته واهم گذارند و مرا بدان باز دارند که بدفعشان مبادرت کنم و از ایشان اثری نگذارم چرا این رساله را پنهان خواهی
ایشان نمودی که استنساخ کنند و بخواندن آن خوشوقت شوند و مجلس آنگوری که مجمع خیرخواهان بوربان است
بنه اکنون قدغن کن این رساله را در نوشته جات اخبار درج کنند و شایع نمایند تا سلسله بوربان از خیالات خود
منصرف شوند و بدانند که حال ما را هراس از امثال این نوشته جات نیست بلکه معین کار ماست من در حال رساله را
اخبار رسانیدم و روز دیگر در نوشته جات اخبار بعموم اهل شهر و نواحی منتشر گشت مورخ گوید در آن روزها حضرت امپراطور
ملاحظه این فقره بار مستر فونش را وزیر امداد این شهر نمود نخستین کسیکه درباب سوء تدبیر مخفیه سلسله بوربان آگاهی

یافته بحضرت امپراطور عرض نمود مستر فونش بود و امپراطور را اعتقاد چنین بود که در آن اوقات بعزم تسخیر ملاوا از پاریس نهضت
خواهد فرمود و بخود نیز مدبر بود و دیگری شایسته پایتخت پاریس نیست و از جمله قواعد جدیده که حضرت امپراطور در مملکت بنا نهاد
و دو این قدیم منسوخ داشت آنست که فقهای دین را امر فرموده که هر روز عموم عباد را به عبادت بخوانند پاپای که در این مدت
مقرر است کلیسا را معطل کنند و خلایق را از تحصیل معیشت باز دارند در عرض سال زیاده از چهار عید نکنند هر گاه
دین کیش ممالک که به نیابت خلیفه اعظم مروج شریعت اند بدین عید جدید رضا دهند در پاریس اقامت کنند والا از
فرنس رخت بربندند بالجمله در پانزدهم ماه جولای مطابق بیست و سیوم سرطان که از جمله اعیاد شریفه و از اتفاق روز
یکشنبه بود بالجمله این وقت بود امپراطور با کوکبه سلطنت بکلیسای بزرگ شهر رفت و جمیع امرا و وزرا را در آن معبد
حضور نمود و امیر پیس جو سخنان نیز جمیله جلیله شهر را باتفاق خود بمعبد مزبور برد و بجنب محراب تختی نهاده و از آن
طاعات امپراطور بر فراز تخت قرار یافت و در جنب دیگر محراب تختی دیگر که نشسته و امیر پیس بر آن جای گرفت
و معبد را از ازدحام خاص و عام مشتاق شد و اجتماعی تمام یافت مورخ گوید که چون امپراطور مرا باحضار کلیسا اعلام
داشته بود در داشتم هرگاه تسامح کنم بمخالفت من متهم شوم لهذا در آن مجمع حضور یافتم هنگامیکه خلفای دین
در ضمن مواعظه زبان بستایش و مدایح امپراطور و شکر عهد او گشودند از ملاحظه آن هنگامه و هجوم عامه و تملق خلفای
دین مرا ایام مرافقت خود در مدرسه برین با حضرت او بیاد آمد گفتم سبحان الله هرگز مرا بخاطر خطور نکرده بود که
مدرسه ام سلطان مملکت شود و از مشاهده آن غرق دریای حیرت گشتم و لاحول گفتم بالجمله پس از مواعظ خلفای کرام
و استماع خاص و عام مشتاق شد امیر افواج خاصه بپای خواست و فصلی مبسوط مبنی بر تمهید سلطنت جدیده و تکریم
حضرت امپراطور را انتظام امور نظام بیان نموده سپاسی صاحب منصبانیکه هر یک در عهد او صاحب منصب
و نام آمده بود و بواسطه شاه به بدعای خود و تمکین شمرد مورخ گوید ملاحظه کردم هنگامیکه خلفای دین و کشیشان
عیسوی آمین بذکر خداوند متکلم و زمانیکه مشتاق شد بنام امپراطور مترنم بود از عموم خلق خاصه عوام هنگام ذکر نام مسیح
تعظیم و تحیه زیاده از بیان ذکر خدای بیچون مشاهده میرفت حضرت بیچون را بعبادت عبادت نکرده و دل با
بخلوص نیت اظهار ارادت مینمودند پس از اجرای مراسم عقیده و دو تهنیه امپراطور بحرکات ملوکانه و ملاحظات خسروانه
خود و فتحهای عظیم را ماده ترنم کرده عموم خلایق از فرط احتشام و شوق استماع نشسته پس از زمانی دیر تنبائی و درنگ
از فراز اورنگ باد از غبه فرمود که ای سپه سالاران لشکر و سرحد داران کشور و امیران سپاه و رهبران درگاه
و امرا و وزرا و وکلا و حکام و عمال افواج و احاد و اجناد و سایر عباد و عموم شما را تکلیف آنست که سوگند یاد
کنید که از لاحجان دل خود را در صرف راه دولت دریغ ندارید تا بنیاد در عهد استقلالیات ساعی فتنه معمول دارید تا آنکه

امپراطور خود را که حال بامضای جمهوریه و رضای خاص و عام بنام [illegible] مملکت [illegible] قرار یافته [illegible] و
اولاد او را قرار داد و اکنون [illegible] در صدر است دولت او را جان و مال مضایقه ندارید دارالبقا در حفظ اوقات سلطنت و مشهور
ان مخلوق الطاقه تو در اجرای آن تسامح ننماید خاصه در حفظ مراسم آزادی و دولت و مساوات و مراسات عموم اهل
مملکت که بمنزله نفس واحدند متفقاً مجتمعاً مساعی جمیله بظهور رسانید و با پایه از صمیم قلب و خلوص نیت سوگند یاد کنید
که از این تکالیف مخالفت ننماید و فرمود آیا در این مواد عموماً بالطبع قسم یاد کنید یا باکراه انجمن افراد و قراولان خاصه که امپراطور
[illegible] بحمد صراحت وجود مخصوص داشته بود و بسکوت متفق اللفظ متحد الصوت آواز برکشیدند که دولت امپراطور
پاینده باد و ما همه بجان و دل فدائی او تسیم و بطیب خاطر در هر مواد سوگند یاد کنیم حضار مجلس عموماً با افواج مزبور هم ادا
با اظهار عبودیت همراز گشتند و در گنبد کلیسا همهمه و ولوله عظیم درافتاد پس آنگاه خلفای دین بنابر تعیین خلایق گشادند
با آیین مقرر در محراب عبادت یکایک را بالصدق و ارادت سوگند دادند و حضرت امپراطور پس از انجام این مهم
که قانون سلاطین سلف بود از کلیسا بعمارت خود معاودت نمود **فصل نوزدهم در حرکت امپراطور ناپلیون**
بعسکرگاه بندر بولان در بیست و هشتم ماه جولای مطابق بیست و ششم سرطان سنه ۱۲۲ هزار و دویست و بیست هجری امپراطور
ناپلیون از پاریس حرکت کرده روانه بندر بولان گردید و فردای ورود [illegible] که اهالی آن سامان از سپاه و سایر متوجه تهیه ورود
موکب امپراطور بودند و قبل از آگهی یافتند که امپراطور دیشب وارد بندر شده و روز سوم [illegible] کار کرده و سرگرم امتحان
و آرایش [illegible] است در بازدید کارهای تمام [illegible] تمام اهل حرفت و قورخانه میکنید و از رعایت چابکی و چالاکی امپراطور و
وشتاب و دوام او که در هر کارخانه عقلاً [illegible] و در هر جا [illegible] و چنین شهرت یافت که
علی الارض [illegible] در ان بحر مکانی حضور یابد [illegible] کند و چون در ان سفر نظر با اهتمام تام در مهام تدارکات
حرب و بنای لشکر و فراگشتی و سان سپاه و غیره مجالی نداشت امپراطور [illegible] پاریس که داشت [illegible]
تقرر نمود [illegible] که [illegible] استحکامات انگلیس نقش آورده و در لندن آغاز خون ریختن کنند ولی مکنون خاطر این بود
هم خاطر [illegible] امپراطور [illegible] عساکر ان سرحد نماید که قلوب عساکر را نسبت بدین رعب [illegible] حضار
کلیسا عساکر مزبور را با میان [illegible] مطلع و متعاقد کنند [illegible] اهتمام [illegible] قیصر اول [illegible] هنگام فتح ایتالیا
محل سراپرده او بود [illegible] هر چه ملاحظه [illegible] قورخانه و توپخانه و جباخانه
و ظروفات از ارباب صنایع و اصحاب حرفت از حداد و نجار و جراح [illegible] و گلوله ریز و سایر حرفه [illegible]
نمی افتاد و دشت انباشته از سپاه و حشم آورده [illegible] خبر جنگ [illegible]
آوازه در افتاد که ناپلیون توجه بتسخیر انگلیس نموده که علی الغفله داخل این مملکت شود و اهالی انگلیس از روی شتاب

بتهیه

بتهیه مقاومت و مقاتلت اقدام نموده احتیاط دست برد او را از هر جهت ملحوظ داشتند باجمله در حوالی بندر بولان
نزدیک برج قیصری [illegible] از تل مرتفع که اطراف آن صحرای وسیع بود برآمده و [illegible] سپه سالار عساکر بندر مزبور
امر نمود که هشتاد هزار [illegible] اشیا خود را بصحرای مزبور در آورده و با اطراف تل صفوف آرایند که
حمایل نشان مرصع [illegible] حضرت امپراطور بصاحب منصبان و آحاد و افراد افواج علی قدر مراتبهم عنایت شود
مجملاً صفوف آراسته شد و نشان [illegible] از شمار صفوف بیکران سیاره کان را دیده خیره گشت و از اشعه
نشان مهر لمعان روز روشنان تیره آمد و نظاره کیان را مردم حیرت می افزود که در ان زمان [illegible]
چون آماده گشته و امپراطور از فراز تل با واز بلند تجدید تقریر روز عید در کلیسای پاریس فرمود عساکر مزبور نیز
بان مواثیق سوگند یاد نمودند و متفقاً زبان بستایش گشوده معروض داشتند که تا زنده ایم حضرت امپراطور
خود را فدائی و بنده ایم ناگاه در خلال این احوال در دریا طوفان شدیدی پدید شد و تلاطم [illegible] آشکار شد
کشتیهای خورد و بزرگ که جهت عبور انگلستان ساخته بدریا انداخته بودند و ملاحان مشق و تعلیم اشتغال داشتند
بیم آن رفت که از لطمه طوفان سفاین مزبور چنان شکست گیرد که تخته از ان درست نیاید در حال امپراطور عساکر را
بجا گذاشته سوار گشت و بکنار دریا رفت بمحض ورود امپراطور بدانجا [illegible] که عناصر اربع رای مطیع فرمان
او بند ملاطم سکون یافت و طوفان قرار گرفت امر فرمود که کشتیها را به بندرگاه آوردند پس آنگاه سر رشته ضبط
خاطر معاودت بعسکر فرمود و با هریک از صاحبان منصب اظهار التفات می فرمود و [illegible] کدام جنگ بوده
و چند زخم برداشته امیران سپاه را مقرر داشت که مشخص نمایند از سپاه منصور که در تسخیر مصر و ایطالیا ملتزم
خدمت بوده و اسامی و منصب و موطن و اولاد و عیال هریک را معین کنند و نیز مشخص نمایند که تا به معیت
وی هنگام [illegible] چه قدر است و تشخیص اسامی و تعیین مراتب را منفصلاً بنویسند و بحضرت او بیارند که قرار
در هریک داده شود پس از آنکه اسامی را بوی دادند نوبت دیگر که در صفوف لشکر درآمد یکایک را گویا دیده
و شناخته است علی التفصیل هریک را احوال می پرسید و از عیال و اطفال جویا می شد و مدت خدمت
عنایات می فرمود **مورخ گوید** یکی از وقایع بندر بولان هنگام توقف او آن است که ایام [illegible] مصالحه که در
اهالی انگلیس را از سپاه و اهل حرفت [illegible] و جاسوس لشکر [illegible] و حبس می نمودند از ان جمله دو تن ملاح که در
شهر وردون گرفتار [illegible] از انجا [illegible] فرار کرده خود را به بندر بولان رسانیده بودند و [illegible] باستحکام
استحفاظ آن سرحد از بیم [illegible] بکشتی نشسته با انگلیس بروند و از اسلحه [illegible] معتبر نداشته پاره چوب
بدست آورده و پاره مختصر سبکی که در ان دو تن جای گیرند ترتیب داده بودند و از انجا که اگر در [illegible]

بجنگ می آمدند بهدف گلوله تفنگ میشدند با خود گفتند که اگر غریق آب شویم از آن که حریق آتش گردیم
از این گذشته در این احتمال نجات است و در آن جزم قطع حیات روزی فرصت یافته در ناوه نشسته
خود را باب در انداختند چون کشتی از کشتیهای انگلیس نزدیک بساحل بود بامید آنکه خود را بوی
رسانند پارو زدن آغاز کردند و مساوی چهارصد ربع طی مسافت نمودند اهل گمرک خانه بندر بولان
آگهی یافته کشتی چند فرستاده آنها را گرفته و به بندر آوردند و کیفیت این ماجرا را معروض رای امپراطور
داشتند احضارشان فرمود با ناوه مختصرشان را آوردند امپراطور از روی حیرت سؤال فرمود که
حقیقتاً بدین پاره چوب شما را عبور از دریا و ورود بانگلیس ممکن بود عرض کردند اگر امپراطور را در امتحان
این شکی و شبهتی است ما را رخصت بانگلیس ده که با ناوه بدریا افکنیم و امپراطور تماشا فرماید امپراطور
مراتب جرأت ایشان پسند خاطر افتاده از جرمشان گذشت و امر فرمود که بکشتی انگلستان رسانند
و بدیشان فرمود هنگامیکه بخاک انگلیس در آئید بهمگنان خود آگهی دهید که امپراطور فرنس چندان
ارباب غیرت و جرأت و اصحاب تدبیر و فکرت را دوست دارد که اگر دشمن او بدین صفات متصف
باشد از جرم او درگذرد و مورد عنایتش آورد پس آنگاه مشتی زر بایشان عنایت فرموده مرخص نموده
و امپراطور را این حکایت همیشه در نظر بود حتی در عین حبس جزیره سنت هلنه نیز یاد می آورد **مورخ گوید**
سلاطین عالی نباد در حضر که روزگار آسایش است بنظم کشور پردازند و در سفر که هنگام کوشش است برزم
لشگر اقدام کنند ولی ناپلیون در حضر دمی از طرح جنگ و تعیین سپاه و آهنگ بدخواه فراغت نداشت
آناً فآناً احکام و دستور العمل لشکر مینوشت و بسپه سالاران سرحدات میفرستاد و در سفر نیز لمحه از نظم
مملکت غفلت نمیفرمود و یوماً فیوماً احکام ملکیه مینگاشت و بحکام و ولات میفرستاد و در عین کوشش لشکر
فکر آسایش کشور و در عین آسایش کشور خیال کوشش لشکر داشت بالجمله قبل از حرکت سفر امپرس جوسفین را
امر فرموده بود که از پاریس بولایت بلجیم رود و در آنجا منتظر ورود امپراطور باشد پس از انتظام مهام بندر
بولان که هرکس مصمم انگلیس میبایست ناگزیر بولایت بلجیم عنان عزیمت تافت روزی چند در آنجا توقف نموده
و از آنجا جمیع بلاد و سواحل رودرین را سیاحت فرموده بشهر مینس در آمده و چندی در آنجا اقامت داشت
و در آن اوقات سفیری نزد خلیفه اعظم پاپای روم فرستاده اظهار ارادت کرده متمنی شد که خلیفه
از روم بفرنس آید و تاج سلطنت با دست خود تیمناً و تبرکاً بر سر او نهد بالجمله زمان سفر بسر رسیده
امتداد یافت و در ماه اکتوبر مطابق میزان بشهر پاریس معاودت و در عمارت سنت کلو قرار یافت

مورخ گوید در این سفر عرایض و مراسلات از اطراف و جوانب خوفاً و رجاءً بحضورش فرستادند و اظهار
ارادت میکردند و پیوسته در مجالس و محافل از بطریه و ... سخن میراندند از جمله روزی بیگلربیگی
آرس در مبالغه تکمیل وجود ناپلیون در مجلس خود گفت که خلاق عالم ناپلیون را بیافرید و آنگاه آرام یافت
یکی از ارکان و اعیان زمان که از امپراطور کینه در دل داشت گفت کاش خلاق عالم پیش از خلقت وی
آرام یافتی بالجمله در آن اوقات خبر رسید که خلیفه اعظم قبول تمنای امپراطور کرده و اینک با رسول امپراطور روان
شده و در آید امر فرموده که در عموم منازل استقبال کنند و لازمه احترام معمول دارند بالجمله امپراطور روز ورود خلیفه سوار
و علی الغفله از صیدگاه براه یکدیگر را در آغوش گرفتند و مصافحه و معانقه کردند و پیش از وقت اعلام کرده
بود که در هنگام مصافحه او را بکالسکه خلیفه مقدم دارند و چنان کنند که خلیفه بسهو قرار ... جلوس کند
نکردند بالجمله پس از تقدم و تأخر کالسکه امپراطور خلیفه را بدان کالسکه متمنی جلوس گشت که در یکجانب
فوراً حسب اشاره او دری از جانب یمین و دری از جانب یسار کالسکه گشودند که هنگام ورود یکی مقدم
و یکی پس نماند و هر دو یک نوبت در آیند از این گذشته امپراطور سبقت گرفته از جانب یمین و خلیفه
از سمت یسار داخل گشت هنگام جلوس امپراطور بجانب یمین و خلیفه بجانب یسار او جای گرفت و از آن
رفتار استنباط افتاد که زمان توقف خلیفه در پاریس مقدم او نخواهد یافت و احترامیکه سزاوار مقام او
منظور نگردد بالجمله دو تن بزرگان این دو دولت یک کالسکه قرین گشته و بشهر فان تن بلو فرود آمدند
فصل بیست و سیم در ذکر احترام ناپلیون خلیفه را و بکلیسا رفتن ناپلیون و خلیفه و تاج بسر وی گذاردن و ... گذشت
از آن پس که خلیفه اعظم و امپراطور در شهر مزبور روزی چند مشاوره کردند بعد حرکت خلیفه از آنجا عازم شهر پاریس
گشت و حسب الامر امپراطور احترام خلیفه را زیاده از تعظیم امپراطور نمودند و اهالی استقبالی شایسته کردند و لوازم
آداب از هر باب منظور داشتند و از عمارات شاهی عمارت تولیری بجهت توقف خلیفه از هر جهت ایوان
و خرگاه او را آراسته و مصفا نمودند خاصه محل نشیمن او را مانند ایوان روم پیرایه بستر کردند و خلیفه در آن جا
گرفت و در حقیقت ورود خلیفه بپاریس بغایت عجیب مینمود و بعضی گمان نمی بردند ... وقوع دولت
امپراطور فرنس ... و از قدم او اهل پاریس مسرور بودند و مباهات مینمودند و بعضی از خواص و عوام بدربار
خلیفه بپاریس ازدحام مینمودند که هرکس با او دست رس شود و برای دریافت خدمتش از طالب آمدم
از کثرت ازدحام مجال نیافتم عاقبت روزیکه خلیفه بتماشای باسمه خانه امپراطوری رفت به ... فایض
گشتم چون خلیفه بباسمه خانه در آمد از راه تعظیم حضار کلاه از سر برگرفتند و بپای ایستادند جوانی در آن میان

کرک اب کرده کلاه برنداشت جمعی منع او مبادرت کرده خلیفه دریافت کرده چون بجوان غرور رسید از روی
رافت فرموده آنجوان کلاه از سر برگرفته تا او را دعای خیر کرد سخن خلیفه در قلوب نظاره گیان تاثیری تام نمود
بالجمله ورود خلیفه به فرنس موجب اندیشه و هراس دولتیه انگلیس گشت و لمحه آرام نگرفت و در انحراف غرب اهل
مملکت از ناپلیون در نوشته جات اخبار مدام نسبتهای زشت بوی میدادند و کینه امپراطور در مردم مدون
مزبور اشتداد می یافت و در تاج بسر نهادن اهتمام می نمود و در تهیه مهام سلطنت بهر چه خاطرش توجه میکرد فی الفور
در دفاتر مملکت مضی میگشت بالجمله در بیست و نهم ماه نادمبر سال سنه ۱۸۰۴ عیسوی مطابق سنه ۱۲۱۹ خلیفه اعظم با جمیع اجسام
تمام جاپی تخت پاریس در آمده و دو روز پس از ورود او اصحاب مشورتخانه اعظم دولت نامه مبنی بر رضای رعایای
قوم بامپراطوری ناپلیون و بقای سلطنت در نسل وی اختلاف نمودند شصت هزار دفتر در مملکت فرنس از دیوان
وزرا و امرا و حکام و عمال و وکلای رعیت گشوده هیئه یکصد و هشتاد تن هشکاران امور دولتیه بودند که هریک
دفتر و دیوانی علیحده بود بالجمله معلوم شد که دو کرور و هفتاد و چهار هزار و هشتصد و نود و هشت تن اتفاق بر بقای امپراطوری
در نسل وی نمودند و دو هزار و پانصد و شصت و نه تن در دو رسته مخالفت کردند امپراطور اشاره نمود که
اسامی مخالفین را ثبت کنند که هریک را بمقتضای وقت مورد سیاست آرد مورخ گوید یکی از مستعدین
بقای سلطنت در نسل وی من بودم و مرا مقامی بود که از امثال کمتر شنود بالجمله در ماه آقتوبر سال سیم عیسوی
مطابق سنه عموم اهل مملکت بجهت جلوس سلطنت در شهر فان تن بلو اجتماع نمود مورخ گوید از اشتغال کردش
سپهر و اختلاف جنبش ماه و مهر در عرض ده سال در شهر مزبور چنان انقلابی شگرف روی داد که عقول او هام از تصور
آن عاجز و قاصر است تخت ناپلیون را خلیفه اعظم در این شهر تاج سلطنت بسر نهاد و عاقبت در همین شهر استعفا
از سلطنت نمود و در این شهر اصحاب دیوانخانهای دولت امپراطوری وی نسلا بعد نسل اتفاق نمودند و در
شهر مزبور اجتماع کرده بالجمله امپراطور را تاجی مکلل بجواهر و مرصع بدراری که بتاج قدیم سلطنت فرنس
مماثلت نداشت و به هیئت قیاصره روم مانند بود ساختند هنگامی که تاج قدیم در حجره جواهری دولت بود
عموم خلق فوج فوج و حوق حوق بتماشا می آمدند و چون در مملکت فرنس کیفیت تاج و صیت سلطنت ناپلیون
انتشار یافت و در روز سیوم ماه ذی سمبر مطابق سنه مستر پت وزیر دولت انگلیس که تازه در وزارت استقلال
یافته بود در شهر ساک حلم پای تخت سودن با امنای آن دولت عهد بسته و قرار نهاد که هرساله مبالغ خطیری
نقد اعانه بآن دولت دهد که بمجادله فرنس اقدام کنند بالجمله پس از اتمام تاج دوم ماه ذی سمبر سنه ۱۸۰۴ عیسوی
مطابق سنه ۱۲۱۹ با کیفیتی که فلک از تحریر و نطق از تقریر آن قاصر است بکلیسای بزرگ فان تن بلو را آمده شد

و اهالی شهر

و اهالی شهر عموما در کلیسا فرشته بخت خلیفه اعظم با امپراطور معظم در حجره خاص یکدیگر را ملاقات نمودند از آن پس
خلیفه نفر از منبر بر آمد جناب امپراطور و امپرس در جنب محراب هر یک بر سریری نشسته و تاج مکلل بجواهر طبق
زرین مرصع نهادند پس از اتمام خطبه خلیفه تاج را بدست خود با امپراطور تسلیم نمود امپراطور اول خود تاج بسر نهاد
از آن پس از سر برداشته بدست خود بسر امپرس نهاد و بعد تاج را برداشته بمکان خود گذاشته شد و تاج مجوهری در
مکلل بجواهر قبل از وقت بجهت امپرس مهیا داشته و بسر وی نهادند خلیفه اعظم انجیل جلیل را بدست امپراطور نهاد
و بجهت احترام آن کتاب ایزدی امپراطور دست از دستکش بر آورده بعزم سوگند دست بر انجیل نهاده و در حفظ
و حراست دولت و مملکت قسم یاد نمود بعد از انجام آن مهم از کلیسا بعمارت شاهی معاودت نمودند امروز
جشن عظیم کردند و شب چراغان بسیار نمودند و آتش بازی کردند روز دیگر جمیع افواج و عساکر شهر و نواحی را معسکر سلام
احضار نمود و در مدرسه نظام تختی نهادند بدانجا رفت و امپرس با اتفاق برد بعد از مشق نظام و احکام
امپراطور بفراز تخت پاپی ایستاد و بدست خود بیرقهای افواج را که تازه بشکل عقاب مران اختراع نموده
بودند به بیرق داران افواج داده و به ایشان خطاب فرمود که ای گروه صالدات بیرقهای خود را محارست نمائید
و در عرصه جنگ دشمن را طعمه عقاب شیر شکار بیرق خود کنید اکنون قسم یاد نمائید که تا جان در تن و روان در بدن
دارید در حفظ بیرقهای خود در عرصه جنگ مسامحت ننمائید افواج عموما سوگند یاد کردند و در اظهار دولتخواهی
و جانفشانی متفقا مجتمعا هم باز و هم آواز آمدند مجملا از تاج بسر گذاردن ناپلیون مملکت فرنس را عظمت کلی
حاصل گشت عجب است که بعد از وقوع این مراتب لوئیس هجدهم پادشاه سابق فرنس از راه سفاهت از شهر
کلمر که از بلاد سواحل دریاهای مملکت سودن است رساله جاتی چند بفرنس نوشته با همه نمود که من هرگز حقیقتا
و اختیار از سلطنت موروثی خود دست بر نخواهم داشت و سوگند یاد نموده بود که ای اهل فرنس رشته دوستی
شما را از خود نگسسته ام و در آن اوقات وقایعی که روی داده آن است که ما بین دولتین انگلیس و سودن عهد
موالفت انعقاد یافت و ما بین انگلیس و سپانیول جنگ آشکار گشت و مستر پت وزیر دولت انگلیس مراسله دوستانه
نگاشت و آنچه که در نوشته جات ایام گونیلیه مرعی میداشت تغییر داده برسم موافقت مکتوب نگاشت
و عنوان مراسله را برادر عزیز کرم من رقم کرد بالجمله از انفاد مراسله خواهش انگلیس را و زنیه هوخیان معلوم
کند که طالب مصالحه است و واضح بود که خبر مجادله مقصودی ندارد و خاصه آن اوقات که دولت سپانیول
انگلیس را بمخاصمت برخواست و شصت فروند جهاز جنگی بر جهازات خود افزوده در تحت اختیار اولیا
فرونیه مقرر داشت که بمجادله انگلیس اقدام کند و مر دولت انگلیس در آن هنگام استاد و خصومت با فرنس که

وجه نقد خود را و متعلقان نهاده هر اوقات ناپلیون اظهار رقت از سیکرد او بخواهد نیا در تصرفات فرنگ می‌نهاد
که راه استیلای ناپلیون شود تعجب که با دولت سپانیول آغاز مخاصمت نموده و از طرف تقیه حزم دور افتاده
و قبل از آنکه دولت سپانیول اظهار مخالفت کند او مرال نمود به سردار عساکر جهازات جنگی انگلیس سه فروند کشتی
سپانیول که از متفرکوکیده زر می‌رفت و از جنس یم آباد خود بار داشت در دریا مانع از عبور آمده مپاقعه خصومت در مقام
منع و تفحص بر آمد که چه در بار دارند و بکجا می‌برند مجملا کار بجدال منجر گشت و چون کشتی انگلیس افزون بود کشتی سپانیول
مغلوب گردید و فروند کشتی را غارت و یک فروند را آتش سوخت بدین اکتفا نموده در هر بندر از بنادر
کشتی سپانیول لنگر اقامت افکنده بود نهب و غارت نموده و ایلچی سپانیول که در انگلند متوقف بود و از این وقعه
واقف نبود و از استماع این واقعه چرل چهارم پادشاه سپانیول بغایت خشمناک شده فی الحال آغاز جنگ نهاد
مورخ گوید اگر دولت انگلیس از اسرار قوانین عسکریه ناپلیون واقف نبود نمی‌بایست سپانیول را متعرض
نمیشد که با فرانس متفق شده و انگلیس را بمخاصمت خیزند و سایر دول معین یکدیگر شوند و بدین ملاحظات ناپلیون
استدراک نمود که هرگاه جنگ در ممالک بری فرنگستان اتفاق افتد صرفه دولت وی است و بملاحظه اینکه
بسیار در آلات چنان نماید که وی طالب مصالحه است مضامین جواب مراسله پادشاه انگلیس که مستر فکس
وزیر انگلیس مصحوب مستر طلرند بوزیر دولت خارجه فرانس فرستاده بود و در روزنامه‌ها امر فرمود که باسمه کنند
تا کل فرنگستان از سبقت جنگ انگلیس آگه شوند و پس از آنکه باقدام و اهتمام خلیفه اعظم سلطنت بالاستحقاق
و الاستقلال او مسلم گشت و در اطراف اشتهار یافت بتهنیت و تیمنیت این مهم اعیان و ارکان و لشکر کشور
بزم جشن آراسته خاصه در پاریس و در حضور امپراطور و امپریس جشن عظیم بنا نمودند و در آخر سال عیسوی
مطابق سنه هجری مصلحت خانه بزرگ دولت آراسته شد و در وسط آن که محل کرسی نشین اول بود تختی
نهادند و امپراطور بفراز آن قرار یافت بعد از آنکه حضار در خیرخواهی دولت وی عهد و میثاق نمودند
فرمود ای حضار مرا خاطر باسایش است و آرامش عموم ممالک روی زمین و طبع از کشش و کوشش
بکلی برجهل است ولی چه سود از خصومت دیرین انگلیس و دولت فرانس و حرکت تازه وی بدولت
سپانیول چنان مینماید که مرا بهنای خاطر نباید بایدان معنی بر هر کس محقق شود که مرا منظور نیست که
از غرور طبع غیور سایر ممالک را ضمیمه فرانس کنم مقصود آن است که این مملکت را از آسیب تطاول
خارج حراست کنم و مرا رای آن نیست که بتصرفات دیگر بپردازم و مملکت گیرم ولی آنچه تا کنون گشوده ام
و هرچه تفوق جسته ام از آن دست باز ندارم و در آن اوقات که خلیفه اعظم هنوز با ایطالیا معاودت ننموده

بود آوازه در افتاد که ناپلیون امپراطور خواهد شد و شهر میلان پای تخت ایطالیا توجه کند و بعضی از
ولایات قرب آن جا را ضمیمه انجا کند و در آن مملکت تبدیلی که نخست جمهوریه بنا نمود و بعد تغییر
و بعد با امپراطوری منجر ساخت شهر پاریس مستقل کرد و چنانچه وقتی از اوقات مسموع شد که سنج هنری وارث
لویش چهارم هم مستم ملکه نیز جای نشین گردد هم که از هزار سال تاج آهنین از تارک شهریار ایطالیا
گرفت و بسر نهاد و امپراطور را منظور آن بود که چنانچه تاج سلطنت فرانس بخود اختصاص داده همیشه تاج
ایطالیا را نیز مخصوص خود کند و صاحب سریر مملکتین و مالک لوای دولتین گردد **فصل چهل و یکم**
در نامور گشتن مستر بورین بوزارت حمبرق **مورخ گوید** روزی امپرس مسیو بورین را پیغام فرستاد که
امپراطور این روزها شما را بخدمتی مخصوص خواهد نمود و چون در آن اوقات مرا خدمتی محول نبود چند روز
بدربار امپراطور آمد و شد میکردم هنگام عصر روز مزبور حکمی صادر یافت که در عمارت میلان بحضور
امپراطور شرف حضور یابم هنگام معهود چون بخلوت وی در آمدم بکمال التفات مبذول داشت و به تخت
نزد من آمده دستم گرفت و برافت فشرد و فرمود ای عزیز من بورین آیا هیچ میدانی که تو را بچشم محبت میبینم
و حقیقت مراتب و صفای شما مارا محقق است و قدمت خدمت شما را از خاطر نخواهد رفت اکنون بار دیگر
خدمت شما را بخدمتی خاص اختصاص دادیم و خود هفته دیگر عزیمت ایطالیا کنیم و مالک تاج و تخت
آن مملکت شویم و عموم ولایات جمهوریه را که در قرب آن است از شهر دنت الی کوهستان
سواحل دریای الب مرتبا در ضمیمه آن مملکت کنیم و نخست عموم حکام بلاد آن مملکت را با یکدیگر
متحد و متفق از آن پس همه را در تحت اختیار پادشاهی منقید در آوریم و روم را پای تخت وی کنیم
ما دید که پاپای روم را از مرجعیت و استیلا منفکیم که بخیر مهام احکام و فتاوی مسایل اقدام بکند این امرا
وقوع نخواهد پیوست ولی این خیال حال بغایت خام است و بهنگام پخته شود و چون فرمایش وی
بدین سخن منجر گشت مرا بخاطر آمد که در بدایت روزی در کوچه فرانس با وی راه میرفتم ناپلیون گفت
ای بورین روزی آید که اختیار مملکت فرانس بکلی مرا مسلم شود و اکنون این خیال خام است و بهنگام پخته
آید با پخته ای بورین من هرگز در امور زمانه حال متحیرم و مدام اندیشه استقبال کنم اکنون اوضاع
ایطالیا را شوانم بیک نوبت از قوه بفعل آوریم باید مردان مملکت مانند فرانس نمایم و انگاه انجام
فرادای تغییر کنم ولی انجام این مهام را هیبت عام لازم بود تا سال دیگر کسی چه داند و در روزگار که با مان چه رو دهد
که زنده مانده مجملا فرمود اکنون شما را بمنصب وزارت ولایات حمبرق اختصاص دادم که بدان جا شتافته

وو ران کشور در تنگ نائی که درباب مملکت ... منظوری چند در نظر دارم و انجام آن بوجود شما صورت پذیرد
و در انجام باید لطمه عظیم بانگلیس زنم و او را بالمره از خشکی قطع علاقه کنم و فرمود ممالک فرنگستان باید
یکی شود و دران یک تن صاحب افسر گردد و از بیم قرالات یکدیگر مخالفت نکنند و در ممالک اروپ پس
بنتیجه این مهم مملکتی شایسته ترغیب باید خیال کنم که سایر دول بکلی مطیع و منقاد دولت فرانس شوند
و فرمود ای وزیر مختار چمبرق در انجا علیا باید خبر با من بدیگر کسی توجه نکنی و رموز مملکت را از هرکس پوشیده
داری و در انجا مشروش را محرم اسرار خود کن و وقایع روی نگار که فورا بمن رساند و تو را جواب فرستد پس از انکه آمد
تامل فرمود ای لوبین درباب سفارت جوبرت اهل شهر چه گفت و شنود کنند عرض کردم بحکم وقت
که وی بکجا مامور شده بدرود وی نیز متحیر و متفکر است چون از اتحاد من با پسر خود آگه است از من جویا شد گفتم چنانکه
ندانستم بکجا رفته امپراطور فرمود فی الواقع تو واقفی عرض کردم بلی فرمود ای شیطان از انکه استراق سمع کرده عرض
کردم بحدس خود دریافت کردم چون مراسله وی از بزرگ سفیران علیا بمن رسید و حضرت امپراطور بکرار در باب
ممالک ایران و هندوستان مکنونات خاطر خود را با من مشغول فرموده لاجرم دریافت کردم که مامور دربار حضرت
شهریار ایران میرزا است فرمود نیک استدراک کرده ولی این راز را پوشیده دار زیرا که انگلیس شاید اطلاع کرده
که من بران سرم که رخنه در بنیان استیلای وی در ممالک شرق افکنم اگر از عزیمت جوبرت بدان صفحات
آگه شود در مقام چاره برآید عرض کردم حال جوبرت را مامور داشته اید مرا نیز مقرر دارید که با وی بایران روم
و نیمی از خدمات او را بعهده خود گیرم فرمود اگرچه خیالی نیک است ولی چون تو در ایران هیچ گاه نبوده و از
احوال انجا استحضار نداری و با آب و خاک و هوای انجا معتاد نیستی وزارت چمبرق تو را نیکوتر و در انجا
مهام بسیار است که اهم مطالب است کفایت کنی مانند شاهد تحقیق در ان سرحد لازم است و فرمود ای لوبین انجا
سفر کنی و در انجام خدمتی کن و از ان پس راه سفر گیر چون امپراطور سخنان چنین شنود باید حال وی را دید
کنی از انجا که در مخارج مسرف و متلف مال است او را ملامت کن حال دو سه نوبت است وای بین وی را ملزوم
تعهد نموده بود که ازین پس اسراف نکند ولیکن تا حال از قرار که مسموع میشد باز مدیون است ...
در این باب وی سخن گویم از من روی بگرداند و سر بسنگ ارزنده گشاید بازکاش از وی ام او لا وی لوبین که وارد
من شود پس از من برادران من قائل خلاف میشد خدا داند که انکار چه خواهد شد مجملا از خدمت وی بحضور [illegible]
شدم و فرمایشات وی را القا کردم و او را بران داشتم که دیگر اسراف نکند و دام نماید ... زیاده روی
و اسراف در مخارج فرمود که جمیع مقرری من بذل فقرا و مساکین مملکت شود بذل از ... این سبیل

دریغ نتوانم مورخ گوید هنگام القای احکام امپراطور بوی از حدیث او لا سخن براندم و دریغ داشتم که خلیفه
بدان سخن مهموم و مغموم کنم باجمله باز امپراطور زبان بنصیحت من گشود و فرمود چنانچه بارها با تو گفته ام در مجاری
امور دولتیه با امپراطور بحث مکن که خوش ندارد و در خیال کسی از وی برتری جوید این گفت و مرا از حضور رخصت
داد فصل بیست و دوم در بیان خلیفه از امپراطور و معزول شدن و آزرده گشتن و شادی امپراطور ... و اینکه از فحول شعرا و
مورخان فرنگستان است در تالیف خود ضبط کرده که خلیفه دین را وقتی بپای بوسه توان داد که از امور
دنیویه دست وی بسته بود و پای بست در جهت نشود و امور مملکت را بپای میان ننهد باجمله خلیفه اعظم با مرید ان
که بپیوسته مراد خود را ... فکنند منظور انکه رنج سفر کشیده و امپراطور را تاج بسر نهاد و اگر ... پس
رنج این سفر از امپراطور درخواست تمنائی کند مقرون بانجاح آید مورخ گوید که اگر از طبیعت ناپلیون آگه
آگه میشد خیال تمنائی نمی نمودند باجمله از امپراطور متمنی گشت که ولایات توابع روم از قبیل اوفیاد
و بالاخانه با انضمام ملوکی چند که سابق در تحت اختیار او بوده و امپراطور به قهر و غلبه تسخیر کرده ضمیمه ایطالیا
نموده است از انجا موضوع و مکانی ... بوده باز اگذار ده مورخ گوید پس از انکه ناپلیون را جمیع مقاصد
محصول بوده و با تمام خلیفه سلطنت بالاستحقاق وی را مسلم گشت و تاج بسر نهاد و احتیاج وی بخلیفه
مرتفع گشت و آغاز کشورگشائی وی آمد دران هنگام تمنای چنین مهمی از حضرت او خطای محض و
خطائی بی اگر قبل از عزیمت بپاریس اظهار تمنای خود را می نمود و آمدن را موقوف بانجاح مسئولات
میداشت امپراطور از روی احتیاج مضایقه نمی فرمود باجمله تمنای بهنگام معقول نیفتاد و در باطن موجب
رنجش خلیفه آمد مجملا برخلاف تمنای تحقیق گشت که امپراطور بران است که تاج سلطنت ایطالیا را نیز بسر نهد
و این مهم خلاف رای خلیفه بود و در باطن میان بزرگواران دین و دولت مخالفت است لهذا در غره ماه اپریل
سنه مطابق سنه ۱۲۲ از پاریس برآمد که آهنگ ایطالیا کند و در انجا تاج آهنین سلطنت این مملکت را
متملک شود خلیفه اعظم نیز پس از روزی او در پاریس چندان توقف نمود و امپراطور از این جهت که
در تملک تاج ایطالیا او را بتعجیل و حریص نخوانند نخست بشهر تورین توقف فرمود و ملک زاده بارحیررا
دران صفحات والی نمود و چون خلیفه از پاریس معاودت بروم می نمود در میان راه بشهر تورین در آمد و امپراطور
با وی در انجا آخرین ملاقات اتفاق افتاد و این نوبت زیاده از اداء احترام منظور داشت و او را دو شب
و خود از انجا بشهر ... رفت و جهت استحکام انجا مخارجی عظیم منظور نمود و درباب استحکام امور شهر ... بود
بنجابال به سر سفیر نمود که اگر آن قلعه استدعای استحکام گیرد محکم ترین قلاع روی زمین گردد و او را ...

چهل هزار صالدات بود که همیشه در انجا اقامت کنند و اگر دشمنی قوی دست روی دهد هشت ماه خود را توشه
خواسته نمود که اگر من در قصی بلاد عالم زحمت کشم توانم بدیشان رسید بالجمله چون صحرای مارنقو در حوالی
شهر مزبور واقع است عساکر مأموره انجا بدان صحرا صفوف آراستند حضرت امپراطور لباس روز جنگ
مارنقو را بر کرده بدان لباس در میان صفوف در آمده و پس از فراغت از ملاحظه افواج از راه گران شهر
میلان پای تخت ایطالیا عزیمت نمود اهالی شهر استقبال و پای انداز نمودند و حضرت وی در سرای نما
و منزل گرفت و در انجا متصدی شهر جنوا از جانب خود و از جانب اهالی انجا مستدعی شد که حضرت
امپراطور در جنوا قانون جمهوریه را تغییر دهد و حکمرانی از خود در انجا معین و تابع فرنس نماید امپراطور مسئول
وی را قبول و سرور و نوازشات ملوکانه ایشان فرمود و بشهر جنوا توجه نموده مستر بودن را اتابک لریکی انجا کرده
تیپ شش و هشتم افواج فرنس را بحراست انجا مأمور نموده و بمیلان معاودت کرده و تاج آهنین سلاطین
ان مملکت را که در میان خاک نهان بود بیرون آورده و در سنه عیسوی مطابق سنه ۱۲۲۰ هجری در کلیسای
بزرگ انجا که پس از کلیسای موسوم بسنت پطرز واقعه در روم قدیم بزرگترین کلیسای مملکت ایطالیا است
از خاص و عام جمع کرده خلیفه بزرگ ایطالیا بدست خود تاج را بوی داده و امپراطور بسر نهاد مورخ گوید از وقایع
ایطالیا در باب میل خاطر ناپلیون بناو قرسینی که معشوق دلربا و فرخنده نیکو ادا بود چنین اختلاف کرده
از جمله نوشته اند که ناپلیون در جزیره سنت هلینه خود مذکور نمود که روزی که در میلان تاج بسر مینهادم باندم
قرسینی را اول از دست دادم چون حدیث میل خود را با وی بمیان آوردم با طنازی جوابم گفت که ایا ممکنه حسن
رخسارم بخورشید چهره گشتی و لطف آوازم ناهید را از سپهر بدیدار آوردی و درین مملکت نزول اجلال فرمودی که
خود را عرضه داشتم که گوشه چشمی بمن افکنی بنغمه بنشیا و اکنون که جمالم را زوال گرفت و جلال امپراطوری کمال
یافت تماشای ایام رفته ام بانجاح معمول آمد افسوس که دیگر بدین حسن اعتنائی و بدین عشق اعتباری نیست
مورخ گوید یا این فقرات را ناپلیون بمقتضای مصلحت ذکر کرده یا در روزنامه سهواً ارقام شده است زیرا که
در ان سفر سابق که من ملتزم رکاب بودم غالب اوقات ایام و لیالی ناپلیون با قرسینی با ندیم جام شراب
و حریف خواب او بود و کمتر در خدمت ناپلیون از دست وی جای گرفتم و شبی که تسخیر قلعه جنوا را اطلاع
کردم او را در بستر ناپلیون خفته دیدم مورخ گوید چون امپراطور در میلان تاج سلطنت را بهمکنان آمد
اقتدار وی زیاده شد و دولتین روس و نمسا احتشام وی را مصلحت خود ندانسته در مقام ضعف و قوت
وی بر آمدند و با یکدیگر متعهد شدند و دولت نمسا خصومت خود را بدولت فرنس آشکار کرده آغاز جنگ نهاد

و سایر قرالات نیز زبان شکوه گشودند و نامها نوشتند و بنیاد نهادند که قوانین جمهوریه ایطالیا را موقوف
داشتن و قواعد سلطنت بجای ان گذاشتن نه سزاست هرچه گفتند جواب نیافتند و قرالات دانستند که
در ایام مصالحه وی تدارک خود را مهیا کرده و اگر پیش از وقت چاره نجویند ایشان را باطاعت خود ملجا
کند و دولت روس پیش از ان خاطر پریش گشته ولی بسبب توقف لشکر فرنس در خیاره از روی مصلحت اظهار
رنجش نکرد مورخ گوید چون ناپلیون از ایطالیا به فرنس معاودت کرد امر نمود که در جبل الپ در معبد بر کنت
سنت برنرد منار بزرگی بجهة علامات فتح مارنقو بنا کنند و ان جوان خیارال دسی را در زیر منار دفن
و مقبره بنا نمایند مجملا در اواخر ماه جون وارد شهر پاریس گشت و روزی چند در انجا توقف فرموده باز از
معسکر بندر تولان شد و امر نمود که بجهة ورود بخاک انگلیس تهیات کنند و از بندر بحر مدان خاک در انجا
این نوبت دیگر یقین داشتند که امپراطور آهنگ انگلیس کند و خبر بمهام انگلیس بر دانند و از ان پس علی العقب
نمسا گر روس که در نمسا موقف و در نظر داشتند به خاک ایشان داخل شوند تاخت کنند مورخ گوید
پس از انکه مرا سفارت حمبرق اختصاص داد چند روز بعد تدارک کرده در پنجم ماه سنه ۱۸۰۵ عیسوی مطابق
اواخر ثور از پاریس عزیمت حمبرق نمودم و در پنجم ماه جون مسترین هرطه ایلچی سابق فرنس از حمبرق عزیمت
فرنس نمود و من بلوازم خدمت مقرره خود پرداختم و در ان اوقات سفیران دولت اسپانیول و پروس
و روس و استرالیه و انگلند و سودین و دنمرک و کونسل پورتقال و کونسل پرنج در حمبرق اقامت داشتند
بالجمله در ان اوقات چاپاری از پای تخت نمسا بانگلیس میرفت در راه میان جنگل دچار رسانیدن
جناب امپراطور گشت و مراسلاتش گرفتند و محکم بدرختش بستند و اعضایش درهم شکسته و در کنار
از اتفاق پیرزنی از انجا میگذشت او را از درخت گشوده تیمارش کرد و نجاتش داد و دولت
استرالیه مصلحت چنان دید که از ان پیش که ناپلیون در ان صفحات قوام گیرد و قدرت وی فزاید باب جنگ
آغاز کند و مانع استیلای وی شود و دولت انگلیس که مدام طالب اینگونه اختلافات بود فرصت مغتنم
شمرده امنای دولت استرالیه را تحریک بجنگ نمود و امپراطور ناپلیون که مدام ترک لشکر کشی
انگلیس را بهانه میجست از این معنی خوشنود گشته ترک عزیمت سفر بحر نموده لوای جنگ در برافراخت
مورخ گوید که من تازه با امنای دولت نمسا در مقام اظهار اصلاح بر آمده بودم و گفت و شنود میکردم
که صمد در سفت جنگ از امپراطور ناپلیون ظهور یافت و نظر ملاحظه انکه اخبار صلح و جنگ را
تجار بهتر در ولایات بیکدیگر میرسانند در ان اوقات تجار ممالک شمالی خانی مراوده نهادم که از

تهنیات دول روس و انگلیس و سویدن و استانیه آگهی یابم و محقق کنم که کدام یک از دول با یکدیگر متعهد بوده‌اند
نتایج مقدمات روزگار هر یک پی برم و از آن پس خبر به پاریس فرستم اگرچه استعلام این فقرات از
جزئیات امور نماید ولی از روی کلیات مهام بدست آمد و در آن اوقات مذکور شد که عساکر فرانس
مامور به جنوا و بار از آن سرحد گریزند و با اوطان خود روند و جمهوری تنی چند از ایشان بدست آورده و روم و ساردنیه
فرستادم و همین موجب انتظام و استقرار عساکر سرحد مزبور گردید چون جناب امپراطور فرمود که
اگر اتفاق تازه افتد بعرض او رسانم چندی پس از ورود من به جمهوری اعلام نامه که در شهر ریگس چاپ
کرده بودند در آن افترائی چند با امپراطور بسته کرده منتشر نموده بنظر رسید و نیز محقق گشت که
جنرال مورو را امپراطور روس بچاکری دولت خود خوانده و هزار روبل مخارج راه بوی داده و سردار
مزبور پذیرفته بخاک روس رفته و افواجی چند در تحت اختیار وی در آورده ولیکن عمر وی وفا نکرده و در آنجا
روزگارش بسر آمد مجملاً از هر گونه اخبار مدام امپراطور را آگهی میدادم و در اوایل سال سنه عیسوی مطابق
سنه هجری مذکور افتاد که مابین دولتین انگلیس و روس گفت و شنود مصالحه در میان است و یکی از رجال آن
مملکت مرا از تفصیل عهود مصالحه اعلام میکرد و من هم بدین موجب شرطهای آن را بحضرت امپراطور
فرستادم اول آنکه مقصود کلی از مصالحه انها آنست که در مساوات ممالک فرنگستان جدی بلیغ
معمول دارند که هر یک از دول از حدود خود تجاوز نکنند و بر لشکر و کشور خود نیفزایند دوم آنکه
امپراطور روس سی و شش هزار لشکر با انگلیس امداد دهد که انگلیس از خود سپه سالار تعیین کند و بهر سرحد که
خواهد مامور جنگ دارد سیم آنکه تا زمانیکه شهریار سردنیه را از مملکت و سلطنت خود در قرارنامه وها
بجای ولایات از دست رفته او یکی از ولایات شمالی ایطالیا را از ناپلیون نستانند و بوی ندهند همچنانکه
از دولتین انگلیس و روس با دولت فرانس مصالحه نماید و دست از جنگ باز ندارند چهارم آنکه جزیره مالطه را
دولت انگلیس بدولت روس تفویض کند پنجم آنکه دولتین انگلیس و روس با یکدیگر متفق شوند که جزایر ایونی
اونین تعاون جمهوریت سابق برقرار مانند ششم آنکه اگر دولت روس با دولت علیه ایران مجادله
کند انگلیس معین ایران نشود و بروس امداد کند مورخ گوید اگر این مصالحه مابین دولتین انگلیس و روس انجام
می‌پذیرفت دولت فرانس در خطر عظیم بود اگرچه روس ممالک شمالی فرنگستان بجمهوریت فرانس تحریک
می‌نمود ولی از آنجا که این موجب استقلال و اقتدار بود اقدام بمخالفت میکردند جنرال بندات سپه سالار
عساکر فرانس و صاحب جنوا دریافت نمود که در آن جنگ و جدال اتفاق افتد تهیه روز جنگ نمود

وانچه عساکر در آن ساحات متفرق بود بمقامی مجتمع ساخت که بسهولت بغیبت اطراف تواند نمود مورخ
گوید مرسله از جنرال دوراق از شهر برلین بمن آورد بدین مضمون که معلوم نیست بیش از دو ماه در اینجا
توقف کنم و حال شش هفته است که در این شهر اقامت دارم و خبری از فرانس این روزها رسیده است که
امپراطور بجهة جنگ هنوز از پاریس حرکت ننموده ولی عساکر فرانس فزون از شماره در رود رین جمع آمده
و از کارکنان که از آن نسا در استیلای هر نقطه مخالفش ملاحظه میرود عاقبت مارا بجنگ ناچار کنند و از مرسل
بندات نیز خبر رسیده که امپراطور بجهة جنگ استرلسند که یکی از بلاد ونسا است مراد عساکر تحت مرا
امر فرمود که بعساکری که بسمت بنه و پای تخت نسا مامورند رسانم اگرچه از ولایت حبش که شده‌ام کار
که از آن انجا لازم نه او آب و احترام با من معمول داشته‌اند ولی از آنجا که پادشاه سویدن علیه خصوصیت
امپراطور اشتعال داشت لشکری از ممالک سوید و پروس و انگلیس فراهم آورده و با مساعدت امپراطور انگلستان
بجنگ وی اقدام کند بنا بر علیه در این اوقات صلاح دولت را اندر آنستم که سواحل رود البه و رود
وزرا خالی کنم و بعساکر مزبور ملحق شوم و اکنون منتظر حکمی مجدد از امپراطور هستم بالجمله سویدن را از فراهم
آوردن این عساکر سود حاصل نگشت جز آنکه حصن محقر حالش را محاصره کرد و پادشاه پروس چندان
در مقام مخالفت فرانس بر نیامد و با او موافقت نموده لاجرم پادشاه سویدن متنفر و از امپراطور رنجوری
و انفعال بی‌خشم گرفته و اهالی مملکت وی از بیم سخط امپراطور زبان بشکوه پادشاه خود گشوده و در صدد انتقام
منع وی بر آمدند و در سیزدهم ماه ستمبر مراسله مسترفوش بمن رسید که حسب الامر امپراطور مقرر است که
از حرکت جهازات جنگی عساکر روس اخبار آنچه رسیده درج کنم و بدربار امپراطور ارسال دارم و مرا
تحیر بود که چرا اکنون نه از سفارشنامه از دوستان من که در روس اند مرا خبری رسیده لهذا اینکی
اجیر کرده و بسمت دریای بالتیک فرستادم که از اوضاع عساکر روس مرا خبر دهد و معلوم گردید که جهازات
جنگی روس با بندات سرالزند و باطرد میشوند در این اوقات آشکار شوند و بعضی از بلاد شمال فرنگستان
خصومت خود را انتقامی رسانند که اهالی دین ایشان در منابر و معابد باستحکام مواعظ اهل مملکت خود را
ترغیب بجهاد عساکر فرانس کرده‌اند و مذکور داشته‌اند که هر ملتی با فرانس مجادله کند چنان است که در راه
دین جهاد کرده و در دو جهان موفق است و این اخبار را ایتالیا عرضه دربار امپراطور میداشتم در سلخ ماه
ستمبر سنه عیسوی خبر رسید که دو فروند کشتی جنگی روس وارد بندر سرالزند شده و شش هزار لشکر
سود نیز بجانب سمت فرانس از در آمده و در بیست و یکم ماه اکتوبر مرا خبر رسید که قلعه الم را عساکر فرانس

مسخر کرده‌ام هستم که هر مملکتی که از تدبیر عساکر سپاه گردانی امپراطور آگاه شده این اخبار را با فسانه حمل کنند
و بعساکر روس امداد کنند لاجرم اخبار مزبور را فی‌الحال به دوازده شهر از ممالک داخله و خارجه خاصه
شهر الزند فرستادم و خبار ال دوراق آگه نمود که مباشرین من در اطراف از آهنگ روس آگاه
و مرا مدام اعلام کنند اندیشه نمود که حیلی انگلیس لشکر روس عزیمت حمبرق کند مرا رسیله فرستاد که طریق حزم را
از دست مده و مراقب باش دیگر آگه نمود که من از رقایق دشمنان واقف و حضرت امپراطور را آگاه کرده‌ام

فصل هفتم و نهم در متروک نمودن امپراطور حساب تاریخ ایام و شهور و سال را و تهیه و تدارک جنگ

مورخ گوید سه ماه پس از آنکه بحمبرق در آمدم خبر رسید که امپراطور ناپلیون تقویم شهور و سنوات تواریخ لست را
جمهوریه را بکلی تغییر داده رسم دیگر نهاده و چون در بدایت جمهوریه اغلب آثار و آیات قدیم دین
متروک داشته و بنام جمهوریه منسوب نموده و هنگامی که امپراطور استیلا یافت جمیع آداب و رسوم
جمهوریه را منسوخ نموده قواعد سلاطین قدیم را شایع کرد و مشورت خانه بزرگ دولت بر حسب اشاره
وی از ابتدا ماه جنیوری سلطان هشتم که اول سال فرنگستان بود ماه و سال را با آیین قدیم متداول نمود
و چند روز بعد حضرت امپراطور بمعسکر جنود منصور رفت و مکرر ذکر یافت که امپراطور از روی تدبیر تمام
در انظار چنان می‌نمود که وی همیشه بصلح مایل و بجنگ راجل است و در جزو حرکاتی می‌نمود که خصم در مقام
تدارک حرب است خود بر آید آنگاه از اهانه می‌نمود که وی بمخالفت سبقت کرده و آغاز جنگ می‌نماید
چنانکه قبل از تسخیر پای تخت نمسا چندین ولایت محقر را تابع ایطالیا نمود و جباوه را از نمسا ممنوع و منقطع
نمرسن کرد امپراطور نمسا چون این احوال ملاحظه نمود که ناپلیون در ایطالیا که سابق جزو فرنس بود
شهریاری متقدر گشت اندیشه نمود که اگر وی در آن مقام اظهار اقتداری نکند یوما فیوما بر وی مسلط
خواهد شد و عاقبت وی را از پای در خواهد آورد بنابر علیه ذخیره لشکر خود افزوده و چند فوج بر ملازم
حول و حوش خود تعیین نمود و امپراطور ناپلیون زبان بشکوه گشود که وی عساکر بسر دوستان من فرستاده
لاجرم بر ذمه من لازم است که دوستان خود را در چنین احوالی دست گیرم و حال آنکه قصد داشت که
پای تخت وی را متصرف شوند و قبل از آنکه ناپلیون از پاریس عزیمت کند در مجلس شورا اشاره در این
دولت حسب الاشاره وی مشورت نامه خواندند که باید در این روزها امور افواج مملکت را منتظم و مشت
و پس از آن وزیر دول خارجه فرنس تفصیل روزنامه خود را در باب دولتین فرنس و نمسا برخواند و آنچه مخالفتی
که از دولت فرنس وقوع یافته بود مخفی نموده و آنچه معاهده‌ای که از دولت نمسا روی داده افشا نمود و قبل از آنکه

مجلس به پایان رسید امپراطور فرمود که من اینک از پاریس رخصت کنم و خود را بمعسکر فرنس رسانم و دوستان
خود را از جنگ و تطاول نمسا رهانم و در حرمت دولت و حقوق فرنس تا اقصی النهایه کوشم و اگرچه دو دولت المتین
روس و نمسا باغوای دولت انگلیس نقض عهد کردند من بخلاف ایشان در حفظ عهود و مصالحه سعی
و اهتمام نمایم بالجمله امپراطور پس از حرکت از پاریس تخت بشهر ستراسبرگ که از بلاد فرنس است در آمد
و امپریس نیز ملتزم حضور بوده و در آنجا لشکر فرنس اعلام افتاد که تسخیر مملکت نمسا روند از غلبه سیل
سپاه بعرصه آورد که امپراطور خود را پرستش نموده این جنگ نخست جزا علی است که ناپلیون در آن
سفر نمود که لشکر را بچاپاری کشیده و کشور خصم بیحالاکی گرفت چنانچه بپایان سپاه بی کران خود را
بر بیست هزار کالسکه و عراده کرده از معسکر بندر بولان بسواحل رود رین تاخت و چون عساکر فرنس
خود را در کالسکه استوار و بعد مسافت را بی مشقت مشی نموده و دیدند بخیال غضب و حصول علت تحصیل
نام و نیل مرام هر تنی را هوا در سر و باد در دماغ و آتش در دل در افتاد و همه گفتند جان خود را در رکاب حسین امپراطور
فدا کنیم چون امپراطور احوال سپاه منصور مشاهده کرد و فرمود اینک خود را در شهر ویانه پای تخت نمسا
مظفر و منصور می‌بینم پایان پس گوید که امپراطور از روی سرور مکرر بدین مقال که در امثال این احوال
عادت سپاه وی بود مترنم گشت که اکنون تند جنگ شهر الم از حراقت سلیک عساکر منصور سوخته
بالجمله جنرال ماک سپه سالار عساکر نمسا و حکمران شهر الم خود را علی الغفله محصور سپاه منصور فرنس
مجال جدال نیافت و چاره جز امتثال ندید لاجرم سپاه خود را در شهر مزبور گرد آورده مترصد ورود موکب
مسعود گردید چون فتح شهر مزبور بسهولت دست داد چنان شهرت یافت که قبل از وقت امپراطور
جنرال ماک با رشوت فریفته با وی هم عهد گردید که هر اوقات موکب امپراطور شهر الم را محصور کنند
وی بلا تامل مفاتیح ابواب شهر را تسلیم نماید امر که مؤید این توهم گشته آن است که امپراطور فرنس
از فتح شهر مزبور از امپراطور نمسا تمنا نمود که جنرال ماک را در مقام اثبات تقصیر در بنا و در دو که
وی را عنان اختیار از دست رفته جز تسلیم گریزی نداشت مورخ گوید چون هنگام جنگ نزدیک
آمد امپراطور سرداری عساکر بوریه فرنس را از بر خود گرفت و قبل از آنکه سایر عساکر بوی رسید
با همان لشکر در مقابل خصم استاد و هنگامیکه سایر عساکر بوی رسیده در یک عرصه مجتمع گردیدند عرق
غیرت و حمیت سپاه فرنس را بفرمان آورد که با هنگ جنگشان بی اختیار کند اعلام نامه
در میان سپاه منتشر ساخت و در آن نوشت که ای صالدات جرار قهار من این نوبت سیوم است

که دولت فرنگ اجتماع کرده بجنگ ما سبقت کرده‌اند و لشکر ما نقض عهد کرده از رود وان درگذشته‌اند
باید ارکان لشکر ببینند تا آنکه دوستانی که در ممالک ما با ما تولا جسته‌اند از آسیب تطاول دشمنان
آسوده دارید و کبر و غرور خصم را جسارت کرده بولایت دوستان ما پناه داده‌اند بعجز و قصور مبدل داریم
در این نوبت هنگام غلبه بر خصم بخلاف سابق باید با شما همرکاب و به آهنگ همعنان در جنگ با شما باشم
چنان بدانید که شما را معین و نصیری هست عموم اهل فرنس شما را یار و مددکارند هنگام ضرورت بحکم
اشارت رعیت و اهل حرفت اسلحه حرب بگیرند و بدفع خصم کمر همت به بندند اکنون منازلی دور
در پیش است باید تحمل زحمت و طی مسافت کنیم و عوایقی که در مقابل است مرتفع سازیم و باید بقوت
منصور و فتح محاذی دیوار حصار پای تخت خصم نصب بنماییم آسوده بنشینیم و امید چنان است
که از همت من و قوت شما رشته اصحاب نفاق گسسته آید بالجمله امپراطور بسفیران متوقف فرنس
و سایر ممالک نوشت که دشمنان من بمخالفت سبقت کرده با یکدیگر متفق آمده مرا بجنگ ناچار کرده‌اند
مورخ گوید تخت که عزیمت جنگ کند در شهر ستر زبرق مارسکات امیر کبیر افواج مهندسین را امر فرمود
که از فوج مهندسین صاحب منصبی کارآزموده برگزینند که بدست آوردن سفارت بمملکت نمسا رود
و ملاحظه طرق و شوارع آن سرحد جنرال مزبور سلطانی از فوج مهندسین موسوم به برترو بحضور امپراطور
درآورد و فی الحال تدارک و ملزومات خدمت مرجوعه را کفایت نموده روانه داشت سفیر مزبور با حوالی
شهر وینه پای تخت نمسا رفت و تعین اوضاع بلاد آن مملکت از صحاری و جبال و انهار و مزارع و مراتع
و معابر و شوارع نموده هنگامیکه شهر الم متصرف عساکر فرنس درآمد معسکر حضرت امپراطور معاودت کرده
شرح تفصیل مساحت خود را تحریراً و تقریراً معروض داشت و نیز محقق و مبرهن نمود که اگر امپراطور عموم عساکر را
بخط مستقیم بپای تخت نمسا برد و بهیچوجه متعرض سایر قلاع و حصول غرض راه و سایر بلاد نمسا نشود
و عساکر را پراکنده ننماید پای تخت مسخر گردد و سایر بلاد بسهولت بدست آید و دیگر کسی یارای ممانعت
و مخالفت نبود امپراطور از سیاق سخن مهندس تغیر نمود و بتعرض فرمود ای جوان حربی گستاخ
مرا قانون لشکرکشی تعلیم کنی اکنون برو و مترصد احکام باش مورخ گوید جنرال ب که بجنرال
اجودانی اختصاص یافته بود و ملتزم حضور امپراطور بود مرا گفت هنگامیکه مهندس مزبور از حضور رفت
امپراطور بعد از تغیر فرمود که این مهندس جوانی حربی و دقیق و صاحب فراست است در نظر دارم
در این سفر او را بخدمت پرخطر مأمور کنم تحمل دست دشمن افتد یا هدف گلوله تفنگ شود من فرمود

جنرال

که جنرال برتیر وزیر جنگ را اعلام کن که مهندس مزبور از آن جا حکم بازگشت کند و او را بشهر الم
به بنا و تعمیر قلعه مأمور دارد و از صدور این حکم وی به همرکابان وی که در این سفر امید علو مقام داشتند
مکنون خاطر امپراطور را یافته بتعرض و سخط معمول داشتند مهندس مزبور فی الحال با انجام خدمت مرجوعه
عنان تافت پس از آنکه امپراطور از تسخیر بلاد و فتح امصار فراغت حاصل آمد مظفراً و منصوراً معاودت
کرد و هر یک از خدمتکاران سفر را بتفویض القاب و تعین مناصب معزز میداشت در دفتر جنرال
برتیر وزیر جنگ خبر مهندس مزبور اسامی تمامی صاحب منصبان مهندس و اعطای منصب لت و
تشخیص نیافته بود و این معنی نیز موجب مزید توهم سابق وی و همکنان گردید پس از چندی محقق شد
که حضرت امپراطور بدست خود در اسامی هنگام نوشتن نام وی را ثبت و بر همه مقدم داشته بمنصب
سرکشیکی اختصاص داده است و در سال ۱۸۰۴ عیسوی قبل از لشکرکشی بسه سالار مهندسین نوشت
که از مهندسین کسیکه از اوضاع و قوزه والتریه بیک آگاه بود معین کن وی عرض نمود که برترو که یکی از
مهندسین و معروف امپراطور و منصب سرکشیکی اختصاص یافته است چندی در التریه به بنای بنیاد قلعه
آنجا مأمور بوده وی از آن حدود بکلی آگاه است فی الحال چاپاری پی باحضارش مأمور آمد پس از ورود
بحضور اوضاع و ولایات مزبور را علی التفصیل معروض داشت در آن مجلس منصب سرکشیکی لوی
غایب رفت از اتفاق امپراطور مصلحت خانه بزرگ دولت رفت وی را نیز ملتزم حضور نموده
هنگام گفت و شنود گاه گاهی از روی تحقیقات دولتی مفسر مسفر مود پس از انقضای مجلس به برترو فرمود
تو نیز از اجودان نیاران دولتی بودی گوید مرا گوید که در آن ساعت مهندس مزبور در منصب نیاران
اجودانی و همرکابی امپراطور با من انباز گشت فصل بیست و چهارم در ذکر فتوحات امپراطور و سایر کارگذاشت
آیین لشکرکشی امپراطور و فتوحات وی در آن سفر از حیز تحریر بیرون است اگر در مقام تعداد فتوحات
وی برآیم باید بانند قسم تقویم از بدایت ایام هفته و ماه روزی فروگذار نمایم از غره تا سلخ هر روزی را
فتحی درج کنم بالجمله روز بیست و چهارم ستمبر ۱۸۰۵ عیسوی مطابق اوایل میزان ۱۲۲۰ از شهر پاریس
برآمد و در ۲ ماه اکتبر مطابق دهم میزان که در صدر رود رنیک نوبت بجنگ اقدام کرده و در چهارم
و پانزدهم میزان عساکر منصور فرنس از رود دنوب گذشته داخل مملکت نمسا شده و عساکر دشمن را
عنان تافت و در شانزدهم میزان در شهر بودارت سردار فرنس در دارت چین با عساکر نمسا
آغاز محاربه نهاد و معادل دو هزار تن از ایشان اسیر کرده و سردار فرانسه را با خبار الی چند دستگیر نمود

روز دوم جنگ نمسا از پیش پاپه منصور پس نشستند عساکر نمسا از پیش رو و جنود فرنس از عقب ایشان عزیمت
میکردند و ایشان هزیمت می نمودند و در نتیجه هم میزان شهر قرتیزیق و هم شهر سونک را مسخر کردند بعد از آن
اتصال مرشل ثالث شهر ممن جین را متصرف گشت و معادل شش هزار از عساکر نمسا گرفتار
گشت و مرشل ثانی نیز شهر البحن جین و ملوکات آن را مسخر نمود و در بیست و ششم میزان شهر الم و عموم عساکر نمسا
که بحراست آنجا مامور بودند بدست عساکر امپراطور در آمد و درین روز فرو از قرار دستور العمل امپراطور
خبارال مسینه را با پادشاه زاده چرل سپه سالار دولت استاریه در ایطالیا مجادله عظیم اتفاق افتاد
و دران سفر نخست امپراطور در شهر اقزبرق توقف کرد که ملاحظه لشکر استاریه کند و از آن پس چنان علی التعجیل
میان لشکر تاخت که هر سرداری بدیاری گریخت امیر گیر فرود شد که نخست از رود دنیوب که گذشته
می خواست عساکر فرنس را از ورود بخاک نمسا عنان بر تابد عاقبت از تیزروی و دستبرد امپراطور
بگریز نهاد و از رود دنیوب ثم العود نمود و این هزیمت را موجبی عظیم شمرد و سایر سرداران عساکر
استاریه را که مجال هزیمت نبود ناچار گشته هر یک خود را در حصن حصین شهر الم در افکندند و در قلعه
شهر مزبور سی هزار مستحفظ ساخلو متوقف بوده و تسخیر آن شهر بغایت صعب می نمود چون امپراطور بدانجا
رسید خواست بی آسیب قلعه گیان آن را مسخر کند خبارال سفور را احضار و امر فرمود که بدان قلعه رود
و خبارال سپه سالار و حکمران آنجا را اعلام کند که تا پنج روز شهر را تسلیم عساکر فرنس نماید و الا باید در روز
ششم مستعد انهدام قلعه و قتل و غارت قلعه گیان شود و اگر از پنج روز زیاده مهلت تمنا کنند اجازه ندهد
و معاودت نماید خبارال سفور گوید که شبانگاه مرا روانه الم فرمود از اتفاق دران شب هوا انقلاب
بغایت یافت و ابر بشدت باریدن گرفت و سیلان طوفان آشکار آمد و معابر و مسالک نهان گشت
هر نهری بحری شده و هر غدیری محیطی آمد و راه از دست دادم و راه گم کردم از پیش قراولان فرنس احدی
در راه طوطاسفیاد از معسکر امپراطور تا حصار قلعه تخرتی از شیمه رجیان توپخانه که آن نیز تا سینه گل
نشسته بود دیاری مشاهده نیامد پس از آنکه خود در آنجا من بعد رساندم بانگ برآوردم پاسبانان قلعه را
اعلام کردند پس از ساعتی مترجمی که از زبان فرنس آگاه بود از قلعه برآمد چشم مرا بست و بقلعه برد
گفتم در این ظلمت شب و شدت ابر بستن چشم چه فایده و منفعت گفت قانون عسکریه اختلاف کردن
از حزم دور است در عرض راه خواستم از اوضاع قلعه و لشکر استفسار کنم تحقیقاتی چند از وی کردم
از جمله گفتم منزل خبارال ملک واقع در کدام نزدیک است یا مسافتی دارد گفت اینک رسیدیم و از قرآن

داله دریافت کردم که عساکر در شهر مجتمع اند با آنکه وارد منزل خبارال ایشان شدم چشم گشودند خبارال مرد پیر سالخورده
و بلند قامت بود و از وجنات احوالش شعشعه ای ملاحظه میرفت و لی از من پوشیده نمیداشت مجملا نام
و پیام خود اعلام کردم بمحض ابلاغ احکام رنگ از رخسارش بپرید گرفت نخست خواست سفارتم
امضا دارد چون مامور بودم چشم از ادب پوشیده بخشم گفتم هیچ واشی که در چه مقام واقعی و چه میگوی
وی نیز بخشونت گفت بهر ورطه هستم نه در دستگار شوم اینک عساکر روس معاونت در آیند سپاه نمسا
از داخل و روس از خارج متفق شوند آنگاه از دو سمت آتش افروخته گردد و در میان خرمن عمر فرنسیان
سوخته آید عاقبت ناچار شوند و بدست عساکر نمسا و روس گرفتار آیند خبارال سفور گوید گویی با
گفتم از سخنان شما چنان دریافت میشود که اختلال اوضاع مملکت نمسا را علی التفصیل ندانید و پس از
اعلام شنیدن شوائید مرشل برنادت شهر انقال استه سونک را مسخر کرده و پیش قراول لشکری از
سواحل رود دان درگذشت تا اکنون اثری از لشکر فرنس آشکار نگشت خبارال ملک تغیر نمود و گفت
مرا علم حاصل است که لشکر روس اکنون شهر ارحو رسیده و هیچ شبهتی نیست و چنان دانم که مرا ما
کودکان خورده سال دانی و من نیز یک و فسون خوانی پس آنگاه بحتی تامل کرد و گفت اگر تا هشت
روز روس معاونت نرسد خود شهر را تسلیم کنم و پس از آن نزد دولت خود شرمنده و خجل نگردم که
بگویند بمحض اعلام از بیم قلعه را بدست دشمن دادی خبارال سفور گوید عرض کردم ای خبارال خیمه به یقین
دانید که لشکر فرنس شهر رحو را سونک را متصرف گشته در این صورت بهتر آن است که زیاده از
پنج روز مهلت نخواهید که هم مقصود شما حاصل شود و هم از سخن امپراطور تجاوز ننمائید دیگر باره خبارال
ملک گفت پنج روز مهلت کفایت نکند و عاقبت در نزد دولت خود مقصر شوم گفتم اگر است خواهی
پنج روز و هشت روز تفاوت نکند در صورتیکه صد هزار لشکر فرنس عقاب چنگ خود را در تقابل دیوار
قلعه نصب کرده و مرشل برنادت و خبارال مرمونت فتح شهر رحو و سونک نموده اند فرضا اگر روس
بدیشان رسد توانند سه روز ایشان را معطل نمود تا وعده منقضی شود بهتر آنست که بهمان پنج روز اکتفا کنی
گفت مرا از ورود لشکر روس و وصول امداد تردیدی نیست و در تسلیم شهر مرا درنگ لازم است گفتم
چنان پندار که پنج روز دیگر بامداد رسند از کجا که امپراطور مجالی بدهد و فی الفور قلعه را بغلبه بگیرد و قتل قلعه گیان
امر نکند و شما و سرداران را بمرض تلف در نیاورد و شهر الم بکلی انهدام نیابد بالجمله از امتداد سخن طلیعه صبح
آشکار گشت رفته رفته روز بوسط النهار رسید آنگاه بپای خواستم و گفتم مرا زیاده از این توقف در این شهر

اجازت نیست مامورم که پس از خلاف تمنای امپراطور از شهر اولم و جنرال ملک که امر محاصره بدوی محول است
التماس کنم که بکار خود اقدام کند جنرال شعور کوید جنرال ملک از روی تظلم از من درخواست نمود که تمنای
مرا با امپراطور عرض کن اگر مقبول نیفتد انگاه بمحاصره اقدام کند مجملاً از قلعه الم برآمدم و کیفیت گفت وشنود را
بحضرت امپراطور عرضه داشتم پس از تحشی تامل فرمود که اگرچه باید زود مهام این صفحه را انجام دهم و بپای تخت
روم اما باز برگرد و جنرال ملک را اعلام کن که هشت روز مهلت مجری است و دستور العمل تسلیم قلعه و عساکر را مفصلاً
نگاشته بمن داد که از اقرار معمول افتد مجدداً از دروازه شهر رفتم باز چشم بستند و بقلعه بردند و دستور العمل را
بجنرال ملک دادم سرداران شما را احضار نمود و خلوت کرد و پس از شور نزد من آمده گفت استدعا داشتیم امپراطور
تمنای ما قبول نفرمایند مجدداً باز کرده و ملک زاده مشورت باتفاق بحضر امپراطور برباره عرایض است
امیدوارم که آن نیز مقبول افتد بالجمله ملک زاده مزبور بدربار رفته بازگشت نمودم چون به پیش قراولان
فرنس رسیدم چشم وی را بستند و بحضر امپراطور کشودند چون ملک زاده با امپراطور افتاد بغایت مضطرب شد
و معلوم افتاد که قلعه کیان ورود امپراطور را بقرب شهر آگاه نیست و چنان داند که از موکب امپراطور
تا قلعه سه منزل راه است پس از آن عرض کرد که بعد از هشت روز مهلت اگر امداد نرسد شهر را بدین شرط
تسلیم کنیم که لشکر ما را حضرت امپراطور دستوری دهد که بولایات ما و استدعا رود و از تیمانی و
امپراطور نبخشید و فرمود که اگر چنین لشکری که وی را هیچ تدارک و ملزومات جنگ نیست از جنگ
رها کنیم مرا درین معامله دیگر چه سودی خواهد بود از گرفتن شهر چه منفعتی حاصل شود از این گذشته اگر
مطمئن شوم که بعد از رخصت با لشکر روس که اکنون در بوهیمیا اند ملحق نشود و بجنگ اقدام نمایند جنرال
شما درین باب چند نوبت مرا فریب داده اند حال دیگر نپذیریم و دیگر هیچ اعتبار بعهود و شروط سرداران
نمساویت از این گذشته مجادله من این نوبت با دولت نمسا مانند زرم سابق نیست که زود دست
باز داریم مضایقه نیست صاحب منصبان شما را رخصت دهیم ولی عموم صالدات نمسا که اسیر و دستگیر شده
باید بپاریس روند اکنون بشهر معاودت کن و جنرال ملک را اعلام نما که اگر امروز تسلیم نامه مهر و امضا نماید
لشکر را پس از انقضای هشت روز مهر نماید و نفرستد فردا هنگام صبح حکم بانهدام قلعه خواهد رفت
ملک زاده بشهر بازگشت و ابلاغ احکام امپراطور نمود و از آنجا که عساکر نمسا آذوقه نداشتند و از امداد
مایوس بودند جنرال ملک ناچار گشته احکام امپراطور را قبول نمود و پس از هشت روز بخط تسلیم نامه سی هزار
لشکر را معسکر امپراطور فرستادند و از آن پس سی هزار لشکر نمسا را عساکر قاهره فرنس تسلیم نمود و خود

باسایر جنرالان و صاحب منصبان بحضر امپراطور درآمدند و تعظیم نمودند و سوگوار و اندوهناک بپای
ایستادند امپراطور از روی رافت و عطوفت فرمود که مرا از مراتب اصالت و نجابت و جلالت
شما استحضاری کامل حاصل است اسم هریک دانم و رسم هریک شناسم و در هر جنگ و جدال که از
جانب دولت خود مامور بوده اید بعزت و مفاخرت نام شما مسموع افتاده است از این بگذر بغایت ملولم
که گرفتار خطای دولت خود گشته اید امنای دولت شما بیهوده بمهلکه افکنده اند نخست از عدم انصاف
بدون اعلام بجنگ اقدام نمودند پس آنگاه فوج روسیه را که بوحشیان شرقیه موسوم اند بپای فرنگستان
کشودند و خیل مبارزه کردند بجای آنکه روس را برمن انگیزند بایستی با من متفق شوند و روس را از
ممالک فرنگستان برکنند روزی آید که امنای دولت نمسا را خسارت کلی از اتحاد با روس و انگلیس آشکار
شود و ندامت حاصل بود پس از آنکه امپراطور با جنرال ملک و سایر بدان روش مکالمت فرموده ایشان را
رخصت داده خواست رضای خاطر خود را از عساکر فرنس در مجاری این زحمات ظاهر و آشکار کند
مجمل گذارشات سپاه کشی خود را بعساکر در اعلامنامه مندرج نمود و بدین مضمون نگاشت که ای صالدات دلیر
جهانگیر من در عرض چهارده روز سپاه کشی امورات خود را درین حدود بانجام رسانیدیم و هرچه مقصود بود
بود معمول داشتم سپاه اتاریه را از ولایت بوریه که محل دوستان صدیق نیست و ملک زاده بوریه که ما را
اخلاص کیش صدیق است در سلطنتش مستقل نمودیم عساکر نمسا را که جسارت نمود و بجنگ سبقت کرده بحدود
ممالک ما تاخته بکلی مستاصل ساختیم و از یکصد هزار لشکر نمسا که از رشوت وجه نقد انگلیس بجنگ ما مهیا گردیده
شصت هزار را اسیر و دستگیر کردیم و این شصت هزار تن بجای صالدات جدیدی که از ممالک فرنس
گرفته ایم و از رعیت کاسته و بر سپاه افزودیم حال بفرنس فرستیم که در آنجا زراعت کنند و صالدات فرنس
این امر فلاحت اقدام نمایند بجای بیل تفنگ بیل و کلنگ گیرند و ملک فرنس را آباد کنند و دویست عراده
توپ و نود بیرق ما را بدست آمده و صاحب منصبان نمسا بجنگ اختیار و اقتدار ما در افتاده از
یکصد هزار لشکر خصم فزون از پانزده هزار تن جان از جنگ دلیران ما بدر نبردای صالدات جرار قهار
من این مجادله عظیم را از بس خوشنودی سپاه فرنس شرح نمودیم باید شکر نمود و زبان بستایش فیروزی
گشود که آنچه در نظر داشتیم که در تواریخ از فتوحات ما باز گویند و از استیلای ما باز رانند بعون الله
معمول آمده و درین فتوحات پی در پی بیش از هزار و پانصد نفر عساکر فرنس مجروح و مقتول گشته ای
صالدات حق شناس من پاس حقوق شما موجب این فتح گشت از تحمل خدمت و زحمات شما

خصم شکست یافت و از تهور و جلادت شما ملک خصم بدست آمد از غلبه صیل شما تعجب چنانم علم حاصل است که
بدین فتوحات اکتفا نخواهید نمود تا عساکر روس که برشوت انگلیس از اقصای عالم بدین ممالک آورده تا
عساکر نمسا و اتباع آنها را اسیر و دستگیر نمائید آسایش نگزینید اکنون مقام امتحان تفوق صالدات فرنس بر
روس است و در این سفر تفوق و تقدم این دو سپاه که دیگر در ممالک فرنکستان باید بکل عالم معلوم و مبرهن
شود که صالدات فرنس دلیرتر است یا روس کدام آهنگ ستیز کنند و کدام روی بگریز نهند که مقصدی جنگ
شود که متحمل ننگ گردد و هرچه ملاحظه میکنم از روس بی سردار پایداری ملاحظه نمیشد که بمجالس قوانین عسکریه
اورا مقهور کنم و همینی بر استثمار و افتخار من در اجرای قواعد جنگ فزاید و در نظم آید که از صالدات فرنس
که هر تن بر افسر لوا و لوا داخل و فدائی گشته شود چنان خواهم که بعزیمتی روس را مقهور کنم و سماعیلیان خصم را
مغلوب آورم که نام صالدات فرنس جهانگیر شود و آوازه شکست روس باقصای عالم در افتد مورخ گوید قسمی که
این اعلام نامه عرق حمیت عساکر فرنس را بهیجان در آورد و بالجمله عساکر روس چنانچه بتواتر رسیده مانند حیوانات
وحشیه از هر جا میگذشتند خراب مینمودند مانند سباع اطفال آدم میخوردند و از ان زمان روس بتوحش
شمال لقب یافته و رود و پس از تسخیر الم قلعه طرح فنجیبن را مرشل مورات تسخیر کرده و ده هزار خصم اسیر نموده
متعاقب این احوال در ایطالیا مرشل مسنه نیز آنچه عساکر فرنس در تحت اختیار وی بود از رود اوج گذرانده
در حوالی شهر کلایر جنگی عظیم نموده هجده هزار تن از لشکر نمسا را اسیر و دستگیر کرد مورخ گوید فتح استرلند
از جمیع فتوحات این سفر نامی تر بود که امپراطور که بحسن تدبیر خود عساکر روس و نمسا را در یک محل بیکبار
شکست داد و بالجمله چون مرشل دوراق از برلین مرکب امپراطور در شهر دینه آسوده ایم بار الکمال انبساط
حاصل است بوربن گوید هرگز این واقعه باور نمی‌افتاد و نخست چنان تصور کردم که در خواب می‌بینم هر لحظه
با خود می‌گفتم شهر دینه کجا و شهر پاریس کجا کجایم امپراطور ساطی الارض بود و این مایه سپاه چنان زود طی
راه کرده و چنان پای تخت عظیم چگونه ناگهان متصرف عساکر امپراطور اعظم در آمد پس از چندی کیفیت
تسخیر مسی را مرشل لانس بدین روش مشروحا مفصلا نگاشت که چون عساکر فرنس با امپراطور بساحل
رود دونب رسیده سمت یسار پل آن رود عظیم را که از امتداد چون صراط جحیم هولناک بود عساکر نمسا
تصرف داشتند چون ما را ورود بپای تخت بعبور از آن پل موقوف بود امپراطور نمسا تخلیه را کرده
که پل را خراب کنند روزی من و مرشل مورات بسمت یمین کنار رود مزبور رفتیم ناگاه ملاحظه کردیم
که در آن سمت یسار پل نمساییان اسباب انهدام پل را فراهم آورده اند چنان مفهوم شد که در خیال آنند

در خیال آنند که چون لشکر فرنس خود را بعد از پل رسانند در ساعت از سمت یسار بمجرد آتش شلک
و سایر تدابیر لازمه پل را آتش زنند که فرنسیان نیمی حریق آتش و نیمی غریق شوند و دیگر مراتب
درک و تجربت نمساییان چندان نبود که بخفیه تدارک انهدام پل پردازند علی الظاهر مهیای
انهدام گشتند هرچه کردند معاینه دیدیم و با بطال عمل ایشان اقدام کردند چون عسکر در ابطال آن
آن عمل لازم بود بمعسکر خود مراجعت کردیم و افواج خود را یکی از صاحب منصبان نمسا در وسط
پل توقف کنیم و ایشان را بگفت و شنود معطل داریم زمانیکه صاحب منصبان که از نمسا بودند روی
خود را آنجانب کنند بی محابا افواج خود را از جانب یمین بعد از پل آورده و نیز وا رسانند بالجمله
من و مرشل مورات و چندین از صاحب منصبان بعد از پل رفتیم سردار و صاحب منصبان نمسا را
سرگرم سخن کردیم و گفتیم از فرنسا را که بنای مصالحه است امیدواریم که قبل از آنکه اقدام جنگ شود
عهود و قرار که از جانبین منعقد گردد و در اثنای صحبت بهانه بسمت یسار رو و اشارت کردیم بیان
بضرورت روی بجانب یسار نمودند و از پشت یمین تغافل کردند صحبت امتداد یافت صاحب منصب
فرنس بموجب دستور العمل فی الحال افواج با قدم رو و مرج بعد از پل نزد نمساییان افواج نمسا که در
سمت یسار مترصد شلیک بودند چون سردار و صاحب منصبان خود را در میان فرنسیان ملاحظه نمودند
شلیک نتوانستند کرد فورا من و مرشل مورات افواج خود را برداشته بجانب یسار پل رسیده فورا
سنگر را از نمساییان گرفتیم و جمیع اسباب انهدام پل را در آب افکندیم و پل را حراست کردیم مرشل لانس
گوید وقتیکه سردار و صاحب منصب نمسا در رفته از پل گفتیم حال شما دستپاچه و گرفتار فرنسیانید
آب در دهان ایشان نماند و رنگ از چهره ایشان پرید و دیگر قادر بر ایما و اشارت نبودند مورخ گوید
منکابیکه مرشل لانس خود کیفیت پل را شرح می‌نمود از غایت تعجب بخندید و گفت منکابیکه سردار
کم تجربت نمسا از تدبیر عسکریه من آگاه گشت چنان حالتی وی را دست داد که گوئی ایستاده قالب
تهی نموده است مورخ گوید از مرشل لانس و مرشل مورات در این سفر خدمات نمایان ظهور یافت
هم پل را از انهدام حراست کردند که عساکر فرنس وصول بپای تخت نمسا میسر گشت و هم خدمت
تسخیر پای تخت بعهده ایشان مفوض بود و هم پس از تسخیر عساکر روس آنگاه شنیدند بمعسکر اسپنار به
ابواب جمع ملک زاده چرال مجی شوند و به تمن اعانت کنند پس از آنکه مرشل لانس و مرشل مورات با افواج
تخت نمسا را تسخیر کردند امپراطور فرمود که تمامی عساکر فرنس از پل عبور نمایند و بمرور شهر دینه در آیند

واز اطراف نیز در انجا مجتمع شوند خود شنبرون را معسکر خود نمود و در انجا بنا نهاد که سپاه ملک
چرل ادرمجادله ناچار کند که بولایت هنقری رود که روس انبوه بسته نبود و خود با عساکر فرنس
بجنگ روس اقدام کند مرشل لانس و مرشل سورات را پیش قراول عساکر منصوره نمود و دران اوقات
امپراطور بجهه آنکه در انظار چنان نماید که وی طالب مصالحه است وزیر دول خارجه فرنس را که
احضار وی در انعقاد امر صلح واضح بود بمعسکر خود خوانده و جنارال سوری را نزد امپراطور روس
فرستاد و از راه حزم تا ان امپراطور جوان بخت کم تجربت تکالیف و سخنان میان نهاد که شنیدنی
جنگها دیده و دران اوقات در دویم ماه نادمیر سنه ۱۸۰۵ عیسوی مطابق عقرب سنه ۱۲۲۱ هجری پادشاه نمودن
بشهر سترالزند وارد گردیده و از ورود وی انجا چنان معلوم شد که عساکر متفقه انگلیس و روس و
سودین در مجادله فرنس طریقه تازه پیش نهاد خاطر نموده اند و در نظر دارند که در حوالی لا ابرق که
که در دو فرسنگی همبرق واقع است از رودخانه الب عبور کرده و در غره ماه نومبر گردی انگلیز
روس با شش هزار لشکر ولایت لهروا گشتند و که نشتند دوم ماه مزبور امیر کبیر ملکزاده قسطنطین برادر
امپراطور روس بر وانه گشت و در آن اوقات هر لحظه مترصد بودیم که عساکر بشمار انگلیس بمعسکر هناور
ملحق شوند و از سواحل روس و زر با سواحل و دالث انگلتار کردند و چنان مینمود که هجوم بولایت هالند
بدوستان فرنس برند و با تعاقب سپاه منصور امپراطور شتابند مورخ گوید هنگامیکه حضرت امپراطور
زیاده مترصد بود که اخبار صریحه از عبور لشکر سوه از ولایت خاوه و از مرور عساکر انبوه روس از
ولایت له وی ارسد که در شهر وارسا پای تخت له و در شهر سترالزند پای تخت سوه متوقف بودند و از
اوضاع آن صفحات بکلی واقف بودند کیفیت ولایت خاوه و حرکات عسکریه روس و سوده و ورود لشکر
انگلیس بسواحل ودالب و گذارش سی و پنج هزار عساکر متفقه که پانزده هزار روس و هشت هزار سوده و دوازده
هزار انگلیس بوده در خاوه مجتمع آمده بودند مفصلا مشروحا نگاشته نزد من فرستادند و من فورا
انفاذ حضور امپراطور داشتم و از ابلاغ این اخبار که هنگام اتفاق حرکت عسکریه را انجاب شده
آمده حضرت امپراطور مرا مورد التفات فرموده و از گذارش اتفاقیه آن ایام آنکه پادشاه سوه دین
دران سفر با همه خانه مختصری همراه برداشت که اخبار لشکر خود را با همه زند و تفرقات فرنگ
معلوم کند نخستین اهتمام وی این بود که حضرت پادشاه سوه دین در آن سفر اوقات عزیمت نموده که از شهر
سترالزند براه بعضی از عساکر وی با مینه مین و خور و برخی میان هامبورغ و همبرق قرار گیرند

گذارش اتفاقیه دیگر که ناپلیون گوید چند روز قبل از ورود امپراطور بوینه روزی امپراطور در خارج
شهر سواره در لباس نظام میرفت زنی را دید در کالسکه نشسته میرود و سر بیشمار زدیده آتش
جاریست امپراطور عنان کشیده سبب پرسید عرضه داشت که مرا در چهار فرسنگی شهر باغی است
که معیشت من منحصر بر آن است جمعی از صالدات هنگام عبور باغم را غارت و باغبانم را کشته
اکنون بدربار حضرت امپراطور بداوری و انتقام امپراطور نامش پرسیده معلوم آمد که دختری از
آشنایان قدیم امپراطور است با وی گفت اکنون بمعسکر من رو و در انجا مترصد بازگشت من باش
آدمی نیز همراه کرد که وی امانت کنند پس از معاودت بمعسکر وی التفات کرد و آنچه مالش
بغارت رفته بالمضاعف عنایت فرمود و امپراطور قبل از جنگ استرلتز احکام نوشت
که عساکر فرنس که در بلاد نمسا اند از هر طرف روی بپای تخت نمسا نهند و معسکرها بوین ملحق شوند
در اوایل ماه نادمیر افواج مرشل بنادت وارد شهر سالت برق شده و در آن روزها امپراطور شهر مزبور را
که از بلاد معظم نمسا است مسخر کرد و در انجا نزول فرمود و در انجا انبار آذوقه و ادوات حرب
از توپ و تفنگ و غیره زیاده از حد بدست [illegible] امپراطور افتاد و از انجا که بیم لشکر
عبور و مرور آسان شود و راه نزدیک گردد امپراطور با پادشاه [illegible] معاهده نمود که با یکدیگر
بصداقت قدم زنند و پس از آنکه فوجی از لشکر فرنس که در [illegible] بود نظر باطمینان عهود مزبور آنجا
و معسکر جنارال مسعید پیوسته آنگاه بمعسکر امپراطور ملحق گشتند پادشاه [illegible] با اغوای زیره و تحریک کالامان
عموم خود نقض عهد کرده احکام صادر نمود که در ولایت وی تهیه مخالفت عساکر فرنس کنند و امر
نمود که بندرات ولایات وی ابروی مخالفین امپراطور گشایند دوازده هزار از عساکر روس و
هشت هزار از انگلیس بولایت خود آورد و بدین سبب امپراطور پس از جنگ استرلتز و غلبه بر خصم
تسخیر ولایت [illegible] امر نمود و چندی از آن نگذشت که جوسف برادر خود را پادشاه [illegible] کرد

فصل بیست و پنجم در جنگ امپراطور با سترلتز

مورخ گوید جنگ استرلتز بنابه رتاریخ
روز اکبرات و مداوم ملیون در غزوات از روی جالقه میفرمود آفتاب روز جنگ استرلتز
طالع گردید بالجمله در آن اوقات عساکر منصوره فرنس در هشت فرسنگی شهر وینه قرار یافت
بودند و لشکر استاریه جمعی شاهزاده چرل را حرکات عسکریه امپراطور چنان مستاصل نموده بود که
نتوانستند پیرامون عساکر فرنس درایند ولاکن عساکر انبوه روس تازه نفس بودند بشی که فردای

آن مجادله اتفاق افتاد الکسندر امپراطور روس بگزاده دالغاروکی که جنرال اجودان می بود
نزد امپراطور ناپلیون فرستاده و ملک زاده مزبور هنگام ورود بمعسکر ناپلیون زیاده خود آرائی خویشتن
نمائی کرده و در حضور امپراطور در حفظ آداب قصور ورزیده گستاخانه از خود و امپراطور خود تعریف غیر
لایق نمود پس از آنکه امپراطور وی را مرخص کرده فرموده که اگر رسول نبودی از قلعه موت مرزبدن
سخنان فضول جسارت میشنودی جواب جز دهان توپ دشمن کوب محول نمی نمودم و از اتفاق جنگ
شد مجملا شرح جنگ استرلیتز از قراریست که جنرال ر پ در جمبرق ذکر نموده که چون موکب منصور
امپراطور باسترلیتز رسید روس از تدبیر عسکریه امپراطور آگاه نبود و غافل از آنکه امپراطور خود بنفسه
طرح جنگ را در مکانی خاص مشخص فرموده و میباید در آنجا اقدام بجنگ کند و دشمن را بتوپ و ایل و حیل
بدان مکان کشد و خصم را مغلوب کند چون لشکر روس قدم پیش نهاد قراولان ما چند فرسنگ پس
نشستند چنان تصور نمودند که از بیم سپاه روس فرنسیان هزیمت کنند و تاب مقاومت نیاورند
و دیگر ندانستند که از قرار دستور العمل امپراطور پس نشستند که آنها را بمکان مخصوص کشانند ازین معنی
بغایت خوشنود گشته خود را مظفر و منصور پنداشتند روز دیگر چون طلیعه صبح آشکار گشت مقصود
و سپاه فرانس معمول افتاد و از هر طرف فرنسیان جنگ دلیرانه کردند از طلوع تا زوال بجنگ و جدال
اشتغال نمودند هنوز شاهد ظفر چهره در پرده خفا مستور داشت و معلوم نبود که روی آورد و در
دق کدام برقع از عارض فرو گذارد روسیان چون دست برد فرنسیان دیدند خواستند که یک
نوبت هجوم آورند و بجنگ مغلوبه خصم را مقهور کنند بنا علیه چند تیپ لشکر خود را فی الحال از قلب
سپاه ما اشارت دادند و سوار و پیاده و توپ ایشان حمله آور شدند جنرال ر پ گوید در آن اثنا من نیز در
نزدیک امپراطور و مترصد صدور احکام بودم یک نوبت بانگ توپ و تفنگ بلند گشت و روس یکی
از تیپهای لشکر فرانس را پس نشاندند امپراطور بمحض اطلاع از این حرکت مرا فرموده که فوج مملوک که از
مصر آورده ام با دو فوج از صالدات قراول سواره صاحب منصب تفنگ بردار و زود مشخص کن که
چه روی داده و در قلب سپاه چه واقع شده فورا روانه شدم و نزدیک مقام مجادله رسیدم دیدم که
روس سوار روس قلعه های نظام صالدات فرانس در آمده و شمشیر خسته و کار صالدات را ساخته
و در کار قتال اند از دور ملاحظه نمودم چند هزار لشکر سوار و پیاده در قفای لشکر روس ایستاده دیدم دانستم
پشت بند عساکر روس اند چون مرا دیدند چهار عراده توپ برداشته پیش دویدم گرفتند و صفوف آراستند

چون در همین خود جنرال مالند و دو سیار جنرال والجین با افواج همراه داشتم روی بایشان کرده گفتم
ای جوانان باید پای پیش نهاد و جنگ دلیرانه نمود ملاحظه نمائید که همه کاپیتانها را تیغ تیز جان
زیر و زبر کنند و بیرقهای شان از دست بستانند باید انتقام کشید و جان و بیرقهای خود
این سخنان صالدات را هیچ غیرت کرده بشتاب پیش رفته خود را بتوپخانه فرانس که پس
از آنها گرفته بود رسانیدیم اگرچه نخست دشمن دلیرانه بجنگ و منع اقدام کرد و لیکن
عاقبت مغلوب گشته روی بگریز نهادند در آن اثنا امداد بدیشان رسید خواستند بازگشت
نمایند یک فوج سوار نیز بمعاونت من در آمد و من در حمله سبقت کردم و در آن دستبرد
جنرال مالند در برابر من کشته شد و جنگ مغلوبه گشت سپاه از جانبین بیکدیگر ریختند
و چنان بهم بر آمیختند که پیادگان طرفین از بیم آنکه سپاه خود را در آن مغلوبه هدف گلوله کنند
تفنگ نمی افکندند و با سر نیزه و قنداق تفنگ و شمشیر و طپانچه جدال میکردند عاقبت افواج
فرانس غالب و سپاه روس رب گشت امپراطور روس و منابر فراز تلی ایستاده ملاحظه فرمودند که
عساکر آنها شکست یافته روی بگریز نهادند جنرال ر پ گوید در آن جنگ سرم از زخمی رسیده و شمشیرم خون
جاری و ملبوسم خون آلود بود و از عرصه جنگ بحضور امپراطور باز گشت و ابلاغ شکست روس کردم
چون مرا بآن احوال دید التفات زیاده فرموده و منصب جدیدی بمناصب سابق من افزوده و فرمود
حال که سپاه روس گریخت باید لشکر ما را تعاقب نمود و نمایان خود پس از شکست روس توپ
و قورخانه و آذوقه آنچه داشتند ریختند و گریختند آنروز جوقی از ایشان اسیر و دستگیر گشتند ملک زاده
رپنین نیز گرفتار فرنسیان گشت مورخ گوید جنرال سوری بتفصیل جنگ استرلیتز را بدین
روش نگاشته که امپراطور چون از ورود سپاه دشمن آگاه شد روزی چند تهیه لوازم جنگ دید و
و در آن اوقات مرشل برنادات با دو گروه از افواج قاهره بمعسکر امپراطور ملحق شد مرشل بالت یک گروه
در تحت اختیار وی بود و مرشل لانس نیز دو گروه فرمان میداد و مرشل دیواست ترتیب کرده بود بجمع
داشت بنا در آن دو گروه و قراولان باج ده یک گروه بودند امپراطور خود سوای سواره سپاهی
گروه سواره در آقوش و دو گروه سواره زره پوش و دو گروه پیاده مجبران چالاک که تفنگهای خورد و سبک
داشتند با قراولان سواره ملتزم رکاب نمود و قبل از وقت امر فرموده که آذوقه و ادوات حرب از
مرتاب زیاده از حد از قلعه برون که تازه تسخیر نموده بود بیرون آورند و در مکان جنگ موجود کردند و چون

امپراطور از جمیع محل جنگ آگاه بود سوار شده جمیع افواج را در آن عرصه در مقام مناسب فوج فوج و جوق جوق
جای داد محل توپ و سرباز و سوار را بقانون عسکریه تعیین نمود و مرشل ویواست را با افواج در اجنحه
جناح یمین کل لشکر در محلی برقرار نمود که میان شهر و تپه قلعه برون اتصال داشت و محل عبور قلعه
و شهر بود و در پایین مرشل مزبور جنارال فرینت را تعیین فرمود مرشل ویواست با افواج خود از مرشل
سالت و افواج وی بواسطه غدیرهای چند که در میان ایشان مانع از اتصال افواج بود جدا گشت مرشل
سالت در یمین جوقی واقع که در مقابل سپاه روس صف آراسته بودند و در سمت یمین وی افواج
لقرند برقرار گشت و افواج جنارال مزبور چنان بغدیرهای مرقوم اتصال داشت که فاصله ما بین
جنارال فرینت جز غدیر نبود و سمت یسار وی افواج جنارال لقرند برقرار گشت و افواج جنارال مزبور
در صف دویم لشکر که در قفای مرشل تیفت یافت نخست افواج بهادران قرار گشت و سمت یسار
ایشان وجوق سپاه مرشل برندات جای گرفت و در سمت یسار مرشل سالت افواج مرشل لانس صف
آراست مرشل مزبور تپه‌های اول و سمت یسار حوالی شهر بمتان قرار نمود و فوج اول پیاده مدام
ظهیر و پشت بند مرشل لانس بود و چون سمت یسار صحرای جنگ که در دست فرنسیان بود بغایت
وسیع و مرشل لانس در آن سمت مقام داشت چنان مصلحت یافته که مکان افواج سواره را چندان
دور از لشکر تعیین نکنند لهذا نخست افواج سواره چالاک را در یمین مرشل مزبور در مقامی جای دادند که هم
سوار مزبور فضای جنگ لشکر مرشل سالت را که اندک عقب‌تر از جانب یمین جای داشت تنگ ننماید و
هم از لشکر فرنسیس دور نشود و سوار دراقون را در قفای سواره سپاهی لاک جای دادند و افواج سواره
زره پوش نیز نزدیک مرشل سالت با افواج فوج اول سواره جای گرفت امپراطور در آن روز از مطلع
آفتاب تا مغرب لشکر را دستور العمل میداد و هر یک را در مکانی خاص برقرار پس از آنکه از دستور
العمل عموم سپاه فراغت حاصل نمود شفاخانه معسکر نهاد و مریضان و مجروحین صالدات را بسرپرستی
اطبا و جراحان و پرستاران در انجام دوا و غذا و دقت و معالجه قدغن بلیغ نمود پس از آنکه از هر باب
وی اطمینان حاصل آمد و منقصتی در کار تصور نکرد و وقت نیمه در آمد از دست بجای آسایش خود
بازگشت و سرداران سپاه و امیران لشکر را احضار نموده با ایشان تغذیه شام صرف کرد احکام و دستور
العمل فرمود را بهر یک القا کرد و در بیست و چهار ساعت شب و روز آنچه از مخزن سینه وی بروز و شهود یافت
هرگاه درج کنم دفتری گردد دیوانی شود بالجمله از وسط النهار روز مزبور تا نیمه شب لشکر روسیه پی در پی

میرسید

میرسید و صفوف می آراست عموم لشکر روس نزدیک بمین لشکر فرنسیس بجای گرفت و چون محتمل بود که
روسیان شبانه بعساکر فرنس حمله برند امپراطور قبل از وقت احتیاط محفوظ داشته تنبیه دفع حمله خصم
اقدام نمود مصمم بود که اگر مقام مقتضی شود خود بنفسه دشمن را غافل کند در نیمه شب بکنوبت بانگ تفنگ
پی در پی از سمت سپاه روس بخاست و امتداد یافت امپراطور از بانگ تفنگ جویای سبب شد و
کسی بتعین آن فرستاد خبر باور رسید مرشل سوری گوید مرا احضار و امر فرمود که بشتاب و مرا از بانگ
تفنگ آگاهی ده چون سوار شدم فرستادم آخر صفوف جنارال لقرند و جنارال فرینت رسیدم و سبب
معلوم نکنی باز نمود و چنین دانم که سپاه روس خواهند در بعضی از مکان جای گیرند و هنگام رسانیدن خود
بدان مکان شلیک کنند که در اثنای او از زبان سپاه فرنس ایمن شوند جنارال سوری گوید چون
بسمت یمین افواج جنارال لقرند رسیدم دیدم قراولان سپاه وی که در روی از دهات نواحی
بودند ده مزبور و نشیب مکانی واقع بود که سپاه روس نظر داشتند در آن مقام کنند و فرود آرند آنجا
جمله بر فرنسیان برند از هجوم لشکر روس بآن مکان پیش قراولان مزبور فرار نموده نزد جنارال خود
می شتافتند که وی از آن واقعه آگاه کنند و چون من رسیدند صورت احوال ایشان نمودند از آنجا
که شب مهتاب بود از دور رفتار و حرکات ایشان ملاحظه میکردم معلوم شد که سپاه روس نخست
که روی بدان مکان آوردند از روی احتیاط تفنگ بحول و حوش می افکندند که در پناه آتش تفنگ
بمنزل معهود برسند روشنی‌ها نیز معین رفتار ایشان و زود رسیدن مقصود گشت در آن اثنا ماه غروب
کرد هوا تاریک شد سپاه روس فوراً یک جا مجتمع آمده منتظر صبح شدند که هر یک جای خود گیرند و مهیای
جنگ شوند پس از ملاحظه آن امور بشتاب بازگشت کردم که خبر با امپراطور رسانم چون نزد وی
رسیدم دیدم صالدات از علف چارچوبی تخته آسایش او ترتیب داده و وی بر فراز آن علف خفته است
و چنان بخواب است که از بانگ بیدار نشود از اسب فرود آمدم با دست وی را حرکت دادم چون چشم
گشود گذارش را عرض کردم فرمود دیگر رکوب تجسس را عرض کردم در حال مرشل سالت را احضار کرد و
و کیفیت با وی فرمود آنگاه خود سوار شد و جنارال مزبور را همراه برد و چون بمیان صفوف سپاه
خود در آمد قراولان سپاه در آن تیره شب وی را شناخته در ساعت مشاعلی چند از علف روشن
نمود و صحرا یک نوبت مانند روز روشن گشت و بانگ دعای افواج که امپراطور زنده باد باسماع ملکوت
رسید که امپراطور شتابان از میان صفوف گذشت و بمنزل خود رسید که لمحه آسایش گیرد و در انتظار جنگ

بپای ایستند و مترصد حکم باشند از اتفاق سپیده دم ابری بپا خاست و هوا چنان تیره و تار گشت که کسی را
نزدیک نتوانست دید و این نهایت فرنسیان را مفید بود زیرا که بفراغت تهیه جنگ از طرف خود تمهید داشتند
در آن هوا نیز هریک اسلحه خود را آراسته و پیراسته در دست گرفته خاموش و آرام بپای ایستاده تا آنکه
عرصه جنگ از ازدحام سپاه مانند موقف رستاخیز و نیز استعمال اسلحه سواره و پیاده و استعجال
اسب و عراده و غوغا خیز بود از نغا و امر امپراطور از دواب و ستور نیز آواز نخواست مرور اشعال و
اسب را سبیل در نام و کام فرو می بست بالجمله بدین احوال عساکر بپای ایستاده پیاده با تورخانه و توپخانه
و جباخانه هریک در مقام خود نفس فرو برده قرار گرفتند و جنارال صوری گوید که امپراطور امر فرموده بود
که با آخرین لشکر بروم و معلوم کنم که روسیان از حرکات عسکریه بچکار اقدام کرده اند چون بجنارال
لفرند رسیدم معلوم گشت که سپاه روس از مکان خود حرکت نموده و در مقابل سپاه منصوره فرانس
بطراحی وصف آرایی اشتغال دارند ولی هنوز هوا تیره و تار بود و فصل ما بین فرنسیان بیش از
چهارصد ذرع نبوده و چنانچه با نظر بعث صف آرایی ایشان محسوس نمی گشت بمحض اینکه دانستم تغییر
مکان کرده و خواستند از سمت یمین لشکر فرانس بجنگ اقدام نمایند بازگشت کردم و گذارش بمعرض
امپراطور داشتم بجماعت نصف النهار مانده هوا روشن گشت امپراطور جمیع عساکر را ملاحظه نمود که چون
فوج فوج بجای خود ایستاده اند تورخانه و توپخانه بمقام خود قرار یافته است مرشلان فرانس
عموما بحضور ایستاده در اجازت بجنگ عجز و الحاح مینمودند از فرط اصرار و الحاح عرصه را بر امپراطور
تنگ داشتند و وی اجازت نداد تا آتش توپ و تفنگ روسیه را در یمین لشکر خود مشاهده نمود و
دانست که از سمت یمین بجنگ اقدام کرده اند حضرت امپراطور قبل از وقت حکم بمرشل دولست نموده
بود که هرگاه قشون روسیه با جنارال لفرند حمله برند وی را امداد کنند و افواج خود را ظهیر و پشت بند
او نماید پس از قلیل زمانی لشکر روسیه حمله بجنارال مزبور نمودند از شدت بانگ توپ و تفنگ معلوم
رای امپراطور که مجموع صفوف یمین سپاه از سپهبد به جنگ اشتغال نموده اند در ساعت بمرشلان
رخصت داده که از هر سمت بجنگ اقدام کنند و عموم لشکر بیک نوبت حرکت نموده چنان بتلاطم جنگ
میکردند که عقل از تصور آن قاصر است هر ستونی با توپخانه و سواره خود چنان آسوده خاطر قدم پیش
مینهادند و بمنزل گلوله رس رسیده توقف و فاصله معین نمیکردند و دشمن را هدف تیر تفنگ و توپ
مینمودند که پنداری در پاریس مشق و تعلیم مشغول اند افواج احکام صاحبمنصبان آشکارا می شنیدند و هیچ جهت

اضطراب از آنها مشاهده نمیرفت افواد لشکر را عموما چشم و گوش با حکام و حرکات سرکردگان و سرکردگان را
بسرداران و سرداران امر بمرشلان و مرشلان را با امپراطور بود و بهر چه حکم میرفت اقدام مینمودند جنارال
سنت هلیر از پیش روی وی روسیان هجوم برد و تا دو ساعت لشکر روس او را آتش افشان گشت بسیاری
از لشکر وی مقتول و مجروح شد جمیع افواج وی یکان یکان از ستون بیرون آمده هر یک در مقابل فوجی از افواج
دشمن جدال مینمودند جنارال واندمی که بایست مسافت طی کند تا بمنزل گلوله رس توپ و تفنگ خصم رسد
با لشکر خود به ستون اول دشمن رسیده او را بصولت تمام از پیش برداشت و مکان وی را گرفته و توپهای او را متصرف
گردید امپراطور فورا یک تیپ از تیپهای مرشل برنادت را مامور نمود که پشت بند لشکر وی شود و از بهادران
نیز فوجی مامور که ظهیر و پشت بند لشکر جنارال سنت هلیر شود و حکم بمرشل لانس نمود که سپاه خود را بردارد و
بجناح یمین لشکر دشمن حمله برد که آنها را سرگرم جنگ کند که از یمین و یسار امداد بیکدیگر و بقلب لشکر نتوانند
نمود و امپراطور خود بفرمان جنگ یمین دشمن متوجه بود و یسار را کلی مشغول جنگ داشت در آن اثنا فوج
کثیر از سپاه روس بجنارال لفرند هجوم آور گشته چون قوت لشکر وی را ملاحظه نمودند از عزیمت خود نادم گشته
خواستند بمقام خود که زمین مرتفعی بود بازگشت کنند و مترصد فرصت دیگر باشند جنارال لفرند با استظهار
افواج جنارال فریب که در تحت اختیار مرشل دولست و امر امپراطور بامداد وی رفته بودند منتظر گشته دشمن
تعاقب کرد و بمقامی رسید که دیگر هم رفتن و هم بازگشتن ممکن لاجرم دشمن ناچار گشته در آن مقام بنای جنگ نهاد
و جنارال واندمی بامر مرشل سالت و استظهار یک تیپ از تیپهای مرشل برنادت سمت جنگ را تغییر
داده از جانب راست روانه شده که تعاقب دشمن نماید و افواج روس را که در برابر لشکر سنت هلیر بجنگ
اشتغال دارند میان گرفته و از جانبین حمله برند این حرکت عسکریه جنارال واندمی بغایت نیک و
بهنگام اتفاق افتاد زیرا که بدین حرکت خود از دو مکان لشکر روس را راندند و با جنارال هلیر متفق گشته از
مکان مزبور فرا آمدند و قفای دشمن که با جنارال لفرند مقابل شده بود گرفتند امپراطور حکم نمود که افواج
بهادران و قراولان هر جا پشت بند ایشانند تیغ زنند که زبانی مدان و سرداران نزد لحق از آن حرکات فرنسیان
فتح و ظفر روی نمود و جنگ را بانجام رسانید اگر چه جنارال واندمی در بدایت حرکت چند هزار سوار روسیه
زیرا که هجوم بر تیپ چهارم وی آوردند و یکی از بیدقهای وی را گرفتند و امپراطور بمحض مشاهده این حال سواران
زره دار خنجر گذار و سواران چابک با نظام را امر فرمود که اسب اندازند و حمله آوردند و روسیه شکستند و چنان
بدیشان یورش بردند که روسیان زیان و فرنسیان سود حاصل کردیدند هنگامی که جنارال واندمی کرد باره جنگ

سمت جنگ را تبدیل کند امپراطور امر فرمود که لشکر برنادت که بتعاقب و تظاهر لشکر جنارال
دانمی مامور بود بهزیمت از قفای او روان بود از آن خدمت دست بردارد و بخط مستقیم بدشمن تازد
لشکر مزبور را اگرچه با امر امپراطور معمول داشت و در عرض راه بقراول و پیشرو برخورد و جنگ نمود
و شکست داد و مساوی دو فرسنگ آنها را تعاقب نمود ولی بی اجازت امپراطور بمکان خود باز
گشت کرد و کسی ندانست چرا معاودت نمود امپراطور نیز تعجب نموده با خود گفت لشکری که صبح
بحمله دشمن امر فرموده روانه کرده‌ام حال که هنوز آفتاب از وسط النهار نگذشته بی اجازت
من چه شده که بمکان خود بازگشت نموده است و اینمقام حیرت است زیرا که جناح یسار لشکر روس
جمع لشکر روسیه را که در همین واقع بود شکست داده تعاقب کردند سپاه روس چندان از فرنسیان
هزیمت نمودند که شب در آمد فرصت یافته راه استرلند پیش گرفتند که بفوج دیگر از هزیمت یافتگان
ملحق شوند بنا علیه اگر لشکر برنادت بی اجازت امپراطور مراجعت نمی نمودند قفای دشمن هزیمت یافته را
گرفته پیش رفتند نجاح همین لشکر شکست یافته روس میرسیدند راه عبور ایشان از استرلند بحالند منقطع
میساختند و ایشان را دستگیر میکردند و آن حرکت خلاف لشکر برنادت موجب رستگاری روس گشت
و جمعی کثیر از عساکر روسیه که شبانه آنجا جمع گشته بودند که صبحدم بجنارال لفرنه و جنارال فرنت
که در یمین لشکر فرنس واقع بودند هجوم آوردند بامداد یورش آوردند ولی بسبب حرکات عساکر امپراطور
که نسبت حلیه روانمی اعلام و تعلیم کرده معمول داشت ایشان شکست یافته در آنجا قتیل و اسیر
و دستگیر گشتند عاقبت از تدابیر عسکریه امپراطور و شجاعت فرنسیان سپاه روس کلی شکست
یافته قریب بصد عراده توپ و چهل و سه هزار اسیر سوای مجروح و مقتول با تمام سپاه الا آنچه
بتصرف لشکر فرنس در آمد پس از غروب که امپراطور از میدان جنگ بازگشت مینمود و از
محل صفوف و مقام جدال میگذشت از آنجا که هوا تاریک و کسی محسوس نمی گشت امر نمود که همراهان
وی خاموش شوند که ناله زخمداران جنگ را بشنود و بغفلت نگذرد و بدین طریق میرفت تا
بمکانی رسید که با مردی زخمداران در آنجا جمع آورده بودند از اسب فرود آمد و امر نمود که از
عراده خاص وی مجروحین را آب پیاله برندی دادند و زخمشان مرهم نهادند جنارال سوری کومدان
شب تا هنگام چیده و ملتزم رکاب امپراطور بود دمی از کار سپاه فراغت نداشت گاهی
امر میفرمود که بالاپوش روسیان مقتول را جمع آوری کنند و بفرنسیان مجروح بپوشند از جهه مجروحین

آتش افروزند بمباشرین جراح خانه و اجودانهای افواج را احضار نموده و اجازت داد که فراولان
ممانعت کنند که شبانه عموم زخمداران انتقال خانه معسکر همایون حمل و نقل نمایند و جراحان از اشتغال زند
که زخمشان را بسته و دوا و غذا ایشان را بهنگام رسانند و خود آن شب تا صبح زخمداران بسر برده و فرمی
ارباب ایشان وی بستر خوابگاه خود نهاد که طلیعه صبح آشکار گشت پس از اندکی آسایش آمین و تمکین
تمام شهر استرلند در آمد قبل از آنکه روی شهر مند نخست به رسل دولت امر فرمود که افواج خود را
جمع آوری کنند در تعاقب دشمن روند و ملاحظه احوال خصم کنند رسل مزبور جهدی بلیغ کرده لشکر را
فراهم آورده بقفای دشمن تاخت و خود را بتقاضای رسانید که اوضاع شکست و استیصال ایشان را
علی التفصیل ملاحظه نموده امپراطور را آگاهی داد **فصل سیصد و ششم در ذکر آمدن ملکزاده لیح تین از جانب**
امپراطور نمسا نزد امپراطور فرنس و ملاقات هر دو امپراطور یکدیگر را و سایر گذارشات بموقع
روز دیگر ملکزاده لیح تین بلقب نقرب دوم از جانب امپراطور نمسا بشهر استرلند در آمده بحضور امپراطور
شرفیاب گشته معروض داشت که تمنای امپراطور نمسا این است که با حضرت تمام ملاقات
دوستانه کند امپراطور قبول نموده و قرار چنین شد که در شش فرسنگی شهر مزبور قرب آسیابی
معهود یکدیگر را ملاقات و تهیه آداب ملاقات پردازند روز چهارم هم ذی سیمبر مطابق دوازدهم
قوس یکهزار و دویست و بیست و یک هجری حضرت امپراطوری سوار گشته بمکان معهود رفتند و چنان
اتفاق افتاد که امپراطورین بیک نوبت بدان مکان رسیدند چون از دور لوکبه امپراطور نمسا
نمایان شد بادگشت امپراطور ناپلیون احتراما از اسب بزیر آمد با نیاران اجودان خود آهنگ استقبال
کرد امپراطور نمسا بمحض دریافت او نیز از اسب خود فرود آمد مصافحه و معانقه کردند و یکدیگر را
در آغوش کشیدند و عود بمکان موعود نمودند هنگام مصاحبت و مکالمت جز برسیر در محضر امپراطور
فرنس و ملکزاده لیح تین در حضور امپراطور دیگر کسی نبود و نیاران اجودان جانبین چنان از آنمکان دور
ایستاده بودند و گفت و شنود ایشان را نمی شنودند و دو امپراطور اعظم قریب دو ساعت با هم
نشستند و مکالمت کردند امپراطور در تقریر شرح ملاقات آن دو امپراطور را بدین روش نگاشته که روز چهارم
ماه مزبور سه ساعت بنصف النهار مانده من و فراولان سواره در رکاب وی سوار شدیم و در شش
فرسنگی استرلند قرب آسیابی که فراولان افواج رسل بنایت بدان نزدیک بود فرود آمدیم که از
از امپراطور نمسا بدانجا رسیدیم امپراطور امر فرمود که بجهه وی بجهه سرکرده کان آتش افروزند چندان مدتی

که امپراطور نمسا نیز وارد گشت امپراطور ناپلیون پیش رفته دست یکدیگر را گرفته مصافحه و معانقه
کردند و یکدیگر را در آغوش کشیدند جمعی کثیر از شاهزادگان و سرداران در رکاب امپراطور نمسا
بود چون نزدیک آتش رسیدند یکی از شاهزادگان نزد وی و مرشل برتیر نزد امپراطور ناپلیون ماند
و دیگران بکنار آتش گرد آمدند و ما تنها لوازم آداب مرعی داشتیم تا داخل آتش شده نمودند و از
کیفیت گفت و شنود آن دو امپراطور قاهر و متهور هیچ آگاه نگشتیم زمان نشستن و گفتن در آن جا
زیاده از دو ساعت امتداد نیافت پس آنگاه جانبین یکدیگر را بوداع در آغوش گرفتند و بدرود
هم کردند و بمعسکر خود بازگشت نمودند امپراطور میگفت هنگامیکه از هم مفارقت می نمودند من نزدیک
شدم خود شنیدم که امپراطور فرانس با امپراطور نمسا گفت من تمنای شما را پذیرم مشروط بآنکه از این بعد
عهد کنید که با من مجادله ننمایید آنگاه امپراطور نمسا در جواب گفت من با شما عهد می کنم که دیگر بجنگ
اقدام ننمایم و عهد خود نشکنم بالجمله چون امپراطور در هیچ گاه در مقام و هیچ وقت رافت نمی نمود جنرال
سوریرا نزد امپراطور نمسا فرستاد و پیام داد که پس از مفارقت رسولی از روی اتحاد و داد نزد امپراطور
روس فرستادم که در باب معاهده امپراطور نمسا و متارکه دولتین نمسا و فرانس شما را رای چیست
اگر انکاری هست معلوم دارید جواب فرستاد که اگر پادشاه روم که دیگر لقب ملک نمسا است
بمصالحه راضی است مرا سخنی نیست من خود با دولت فرانس جنگی ندارم محض از برای معاونت دوستان
خود بدین صفحات آمده ام بالجمله پس از پیغام امپراطور نمسا وکیلی بجهة انجام مصالحه تعیین نمود و امپراطور نیز
امپراطور ناپلیون معین داشت این دو در شهر پرزبرق در تعیین عهود آغاز گفت و شنود نمودند وکیل
ناپلیون امر چه دل بخواست میگفت و هر تکلیفی که مینمود قبول می افتاد و آن دیگر را مجال انکار اگر
نبود لاجرم زمان گفت و شنود امتداد نیافت و تعویق و هم تاخیری واقع نشده و در بیست و پنجم دی سمبر
مطابق ... جدی سنه ۱۲۲۰ هجری ... ماه از حرکت ناپلیون از پاریس در این صفحات گذشته عهود مصالحه
بر وجه خاطر خواه وی منعقد گشت و جمیع مهام جهان مملکت معظم منتظم گردید که امپراطور روس که در
مجادله شریک بود مصالحه هیچ جه خیالش ننمود و وی نیز مبنی آنکه با دولت فرانس مصالحه کند یا متارکه
نماید خود دیگر بجنگ اقدام نکرد و بیرامون اشتغال نگشت امپراطور ناپلیون پس از چندی ... در
شهر برون که سواد اعظم صفحات موراویا است نزول اجلال فرموده و احکام صادر کرد که سپاه
منصور فرانس در هر ملوک و بلاد که خود خواهند قرار گیرند و از صدمات برودت هوا و برف ایمن باشند

روزی چند پس از صدور احکام مزبور و اطمینان از عساکر منصور از شهر برون آمده و از شهر وینه پای
تخت دار السلطنه نمسا گذشت و در ولایت شنبرون در آمد از دار السلطنه مزبور شبانگاه نظر بمعاهده
و متارکه چنان گذشت که از عبور وی اهالی شهر آگاه نگشتند یک روز پس از ورود وی بشنبرون
سفیر دولت پروس که از جانب پادشاه خود در دار السلطنه وینه باتفاق وکیل دولت مزبور بامر خطیر
در گفت و شنود مصالحه بود بخدمت امپراطور ناپلیون در آمد و از جانب دولت پروس اظهار مواخات و
مخالصت کرد اگر چه خیال میشد که هنوز امپراطور مکنونات سابقه ضمیر پادشاه پروس آگاه نیست و
الظاهر خطائی از وی ظاهر نیامده که در حضرت او مورد تهمتی بوده ولی مرآت ضمیر منیر امپراطور اجل از آن
بود که صور حیل و تدبیر و نقوش مکر و تزویر دول خارجه در آن منعکس نگردد بنا علیه در اول ورود سفیر مزبور
چندان التفاتی باو ننمود و چه وی در شهر وینه توقف داشت که انجام امور را ملاحظه کند که اگر امپراطور
نمسا را فتح روی دهد با دولت وی قرار دهد و اگر امپراطور ناپلیون اظفر دست دهد ناچار بحضرت
وی گراید بالجمله امپراطور پس از لمحه تامل با وی فرمود که شما را چنین بخاطر رسد که مرا باور افتد که شهریار
دولت پروس با من از روی صدق و صفا در مسالک وفق و رفاقت قدم نهد و با من حیله نکند حاشا لله
آنچه کند بمقتضای وقت است ولی وی را بهتر آن بود که یک نوبت با من اظهار مخاصمت کند و مرا بآن
ناچار کند که نوبت دوره جنگ کنم و تا می را انگشت در چشم شما باید مرا دوست گیرید و ترک دیگر دوستان
کنید یا دوستان خود را از دست ندهید و مرا بدوستی نپذیرید اگر شما را صلاح آنست که با دیگران
موافقت کنید مرا با شما جنگی نیست و لیکن اگر با پروس دوستی کنید من جز صداقت امری از شما نپذیرم باید مرا
از خود مطمئن نماید من دشمنان کینه خود را خوشتر از دوستان دو دل دارم چه دمی جمیل از حبیب محیل
دانم شما گاهی با من دعوی اتحاد کنید و گاهی مجمع در خیال ورد را اجازت دهید که از سرحد صفحات شما
با عساکر کثیره که بجنگ من مامورند عبور کنند و آذوقه و ادوات حرب بایشان رسانید اگر اکنون
دولت شما را قدرت بجواب این سخن نیست باری متعاقب خود نتوانید نمود تمام کنید خصومت آشکار
کنید و حیلت مکنید و مرا شیوه و ثبت آن است که دشمن خود را درنگ ندهم ... گویند
هنگامی که حضرت امپراطور این سخنان می فرمود بدان پایه متغیر بود و آواز خود بلند می نمود که سخنان
وی از مقام دور استماع می افتاد در حقیقت محق بود چه سفیر مزبور را پادشاه پروس از دار السلطنه وینه
روان ساخت که در آنجا متوقف و مترصد فتح و شکست امپراطورین باشد و نامهای چند بوی سپرده بود که

هنگام ضرورت ابراز کند و چون بخلاف مدعای وی بود و دانست حضرت ناپلیون از مکنون خاطر وی آگاه
آگاه کرد و ناچار خواست تلک پروس را از سخط امپراطور حراست کند لهذا از جانب پادشاه پروس
با حضرت امپراطور مصالحه نمود و در ضمن عهود مصالحه قرار داد که ولایت برنش و آن پیچ را واگذارد
و عهدنامه را مهر کرده با مضای دولت فرنسیس سپرد و هنگامی که این مصالحه نامه نگاشته شد مستر وان
هروبرق از جانب پادشاه پروس بدار السلطنه مصالحه با دولت انگلیس نمود و این معنی دولت مزبوره را
آگفلند چه وکیل وی از یک سمت با دولت فرنسیس مصالحه کرد و از سمت دیگر وزیر دول خارجه با
دولت انگلیس مصالحه نمود و وی را ممکن نبود که پاس عهود مصالحه هر یک را دارد و دانست اگر حفظ
مصالحه کند باید ترک مراوده با انگلیس گوید و از آنجا که انگلیس در مصالحه شش کرور متعهد شده که همه
ساله بدولت پروس دهد حفظ مصالحه انگلیس و فرنسیس را ترجیح داد امپراطور ناپلیون هیچ وجه از مصالحه
انگلیس آگاه نبود و نیز نمیدانست که سفیر دولت مزبور بی اجازت پادشاه خود با وی مصالحه کرده
سخن او را اعتباری نیست و پادشاه وی مضی نخواهد داشت و از اتفاق در آن اوقات سی هزار لشکر
روس به سالاری جنرال ? جودین از دپتوله عبور کرده از راه برسلو بولایت بوهمیه میرفت
امپراطور الکساندر بدین جهت بشهر برلین رفت و پادشاه پروس را ترغیب نمود که با پادشاه انگلیس و
اسپانیا متعهد شود بمخالفت دولت فرنسیس متفق گردند و چنان دانست که دولت فرنسیس تاب مقاومت و
اتفاق آنها را نیاورد و غافل از اینکه بزودی بخت ناپلیون همه را مقهور و مغلوب کند بالجمله چون
مستر حاقوتر پس از مصالحه که معاودت بشهر برلین نمود در عوض امستر پال که بجهت استحضار
از مصالحه دولتین پروس و انگلیس فرستاده بودند ملاقات هر قدر مستر پال مبالغه نمود که وی
دیگر باره بشهر وین آورد نپذیرفت و روانه برلین شد و کیفیت مصالحه را با پادشاه پروس معروض
داشت پادشاه از این سند خاطر نفتاده و را از آن عمل تشنیع نمود مجملا پادشاه پروس را خاطر از این کلمه
پریشان گشت و در مقام چاره برآمد که شاید بتدابیر مملکت خود را از لطمه و آسیب دشمن بازدارد و بنا بر علیه در
فصول مصالحه وکیل خود با امضای فرنسیس بهانه بخاطر آورده گفت اینکه دولت فرنسیس خاور را
بمن واگذار کند و در عوض دو ولایت از من بستاند چون در باب خاور رای انگلیس بیان است و
امپراطور ناپلیون او را بغلبه متصرف گشته حال اگر خواهد من او را تصرف کنم ادم پسکه دولت انگلیس
نگوید که با رضا و اختیار خود دست از آن باز داشته ایم من او را تصرف نمایم و محقق بود که این سخن از

دولت انگلیس از ممکنات می نمود لاجرم پادشاه پروس از دو ولایت خود دست برداشت و با امپراطور ناپلیون
نوشت که من خاور را مالک میشوم ولی بر رسم عاریت نگهداری کنم تا معمول دول فرنگستان باشد که هرگاه
گنه و این خلاف زمیان خیزد مجملا امورات امپراطور ناپلیون در آن اوقات بعهود و شروط مصالحه
منار که سفرا و رسل منوط نمود و با آشکار میگفت هر چه تمنای من است میباید معمول افتد و امپراطور روس
اگرچه در اسطرلند شکست یافت و باز هوای جنگ بسر داشت و بهیچ وجه بامپراطوری ناپلیون در فرانس
و ایطالیا اعتراف نمی نمود و هر اوقات کار بنامه نگاری منجر میگشت در عنوان نامه وی صاحب تخت با
مملکت مینگاشت و امپراطور خطاب نمینمود بالجمله در آن اوقات که بجنگ ممالک بری اشتغال داشت از
در دریا حادثه عظیم بجهازات جنگی وی روی داد که فتای آن موجب منقصت کارش بود لاجرم پس
استحضار بهیچ وجه آشکار نگردد و در شهر پاریس بیزار نوشتجات تجار معلوم گردید و از بیم امپراطور در طباع
باسمه خانه نتوانستند در کاغذ اخبار نهاده و در هنگام سفر گذاشت در میان عساکر اشتهار یابد
هر اوقات از دشمنان در آن باب گریمی رفت بعداوت محمول میگشت و حادثه مزبور را تفصیل اینکه امیرال
دلی بوسردار جهازات جنگی سپانیول از بندر کدیه که از بنادر سپانیول است جهازات دو دولتین
فرنسیس و سپانیول را بمرد که با ومرل نلسان سردار جهازات جنگی انگلیس مجادله کند و دو دولتین فرنسیس
و سپانیول را سی و یک فروند کشتی بود و انگلیس را سی و سه فروند بود که در دریا بیکدیگر رسیدند و جنگی
عظیم فیما بین ایشان روی داد که چنان جنگ تا اکنون ملاحظه نیفتاده و در اخبار سابقه مسموع نگردیده هجده
فروند کشتی فرنسیس و سپانیول معرض تلف درآمد و تتمه چند معاودت نمودند مستر ترن ادمرل در آن جنگ
کشته گشتند و بخت ادمرل نلسان در جنگ مقتول آمد و ادمرل فسر دینه زخم برداشته پس از چندی
بمرد و ادمرل ویل نو گرفتار گشته او را بانگلیس بردند از غایت غیرت خود را بکشت و امپراطور ناپلیون
اعتنائی بدان حادثه ننمود و افشای آن مبهم نکرد و لیک در خطبه احکامی که آن اختلال را صورت نوعی دهد
صدور نمود و به انتظام صفحات نما پرداخت و نیز در آن اوقات در غیبت او در پاریس در باب وجوه دولت
اختلالی روی داد و در آن باب نیز خدشه بخاطر خود راه نداده متحمل گشت و همت بر انتظام مهام کلیه
مصروف داشت پس از فراغت و بازگشت بپاریس باندک توجهی رفع آن اختلال را عزل و نصب حکام
و مباشرین نمود بنا را لب گویند و بعضی پس از جنگ ناظر لند که هنوز زخم سرم را التیامی حاصل نبود
و از خدمات معاف بودم حضرت امپراطور مرا احضار فرمود و گفت توانی سفر کنی عرض نمودم نمی فرمود

غریبت اطراف مملکت کن و سرداران دولت فرنسیس را عموماً و مرشل مرمونت را خصوصاً ملاحظه و شرح احوال
مفصلاً برنگار و با خود در زنیارال ب کوید و نقطه پس از جنگ اسطرلند تخت غربیت شهر قرند که از بلاد
معظم منساست نمودم و با مرشل مرمونت ابلاغ احکام وی کردم از انجا که مرشل مزبور در آن جنگ
معظم حضور نداشت زیاده اظهار ملامت با مر امپراطور وی اگفتم که گفت و شنود مصالحه در میان آمد
و قطع و فصل نشده باید در کار خود آماده باشی و لشکرا لوا جمع خود را مهیا داری و باید جاسوسی چند بولایت
همبرق فرستی و اوضاع انجا را معین کنی و مراوده دشمن را بدان صفحات محقق کنی و حضرت امپراطور
از آن خبر دهی از آن پس مکان لشکر و تدارک عساکر وی با مکانی و اوضاع دشمن مقابل ورا ملاحظه کردم
و از انجا روانه شهر کوبلک گشته مرشل مسنید را ملاقات کردم و جوق شستم لشکر که در تحت ریاست
وی بود دیدم و ابلاغ احکام امپراطور بوی نمودم که لشکر خود را آماده کند و هر اوقات خبر بوی رسد
که مصالحه با دولت نمسا انجام نیافت در ساعت بدون درنگ بپای تخت نمسا آهنگ کند و از انجا
عزیمت ولایت ونش کردم و از مهام انجا مطلع گشتم و از آنجا در گذشته بعساکر الوا بجمعی
مرشل کرپنت سیر که با امپراطور تسخیر شهر نپل مامور بودم رسیدم و بوی گفتم که امپراطور فرماید از انجا
که در بن سفر از پادشاه نپل مخالفت ظهور یافته عساکر روس و انگلیس را به بندرات خود راه داده و مباشر
در تسخیر ولایت مزبور درنگ ننمائی و عساکر خود را برداشته با نجا روی بجمله پس از ابلاغ احکام بشهر
کله جن فرث در آمدم و مرشل نی را ملاقات کردم و از آنجا معاودت نموده بشهر میونک که از بلاد معظم
و پای تخت بوریه است بمعسکر حضرت امپراطور ملحق گشتم و امورات را علی التفصیل عرضه داشتم و در شهر
مزبور امنای دولت حضرت امپراطور را حاضر دیدم امپرس جوزفین نیز در محضر امپراطور حضور داشت و
کمال التفات با وی حاصل بود و بجهة پسر وی که امپراطور بفرزندی خود اور قبول نموده در انجا
جشن عظیم بر پا و نواب عالیه شهر افستد را بعقد وی در آورده بود
آن عیش حضور داشتم و خدمت شاهکی شب
زفاف بعهده من محول گشت

تم الکتاب

بعون الملک الوهاب فی دار العلم شیراز جنت طراز لا من و اعزاز فی یوم الاثنین دوازدهم شهر ربیع الثانی
شهور سنه هزار و سیصد و سه باتمام پذیرفت سبقی الخط فی القرطاس بر او کاتبه رمیم فی التراب